

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232274

UNIVERSAL
LIBRARY

عَلَيْكُمْ سُنَّةُ الْخَلَفَاءِ

مداحسند المنته که دو شرح کتاب مؤطا امام جلیل القدر رفیع المنزل امام

الجمعة مالک بن انس الصنعی المدنی علیک الرحمة یحییٰ و یمن ستم به

مصنف

و دیگرے بر حاشیہ موبہوم ہے

مستوفی

پرد و از عمدۃ التالیفات خاتم المجتہدین حمید اللہ علی العالمین فارسی است

معاذ اللہ رب العالمین شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس سرہ بعد تصحیح تمام و بخشی مناسب مقام

طبع فاروق محمد مصطفیٰ بنو



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي أنزل
على عبدك الكتاب
وقد علمه ما كان
في الكتاب ما لم يكن
للعالمين سوا جبار
ودعا عبدا إلى الله بآية
وهاديا وأما ما جعل
أمره خيرا مما لا يخطر
للعالمين أفصلا من ذلك

نعمت‌های حضرت باری جل مجد سیردن از حد احصاست نعمتی که زیاده تر از جمیع نعمت‌ها بجنمت ایجاد و رزق توان
و نیست بعثت انبیاست حضرت باری جل جلاله گشتندگان بادیه ضلالت با سینه تراجمه انبیا علیهم الصلوة
و تسلیات هدایت نمود و بحق خود و احکامیکه مصالح ایشان را بان منوط ساخته بود بزر بانهایی ایشان شناسا شود
تا بقامات قرب اصل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص بایند تفصیل بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوة
و تسلیات بلا حصر و لا انتها که با قاطع سمع و حسیضیا مبعوث شد و دعوة او امر و اسود و مشارقه و معارف
در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصریح روایت یا بشارات و دلالت بر اسطوانات شریف
القافه و دومت اورا بهترین اعم و سنت اورا بهترین سلف و علوم اورا صایب ترین علوم و معارف و معارف
کشاده ترین معارف شناخت خداوند اچنانکه مارالمحض فضل خود بشرف تصدیق این وسیله عطنی مشرف
کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطنا میسر گردان و چنانکه مارالبطریق از علوم و معارف این جل
الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق دون تعلیم و عمل بر حسب آن بغیر افراط و تفریط روزی بنما و حضرت ا
صلی الله علیه و سلم بواسطه که در دین مانی کجند آنرا تو دهمانی و پس مخصوص فرما و مارا در جمله تابان و پیروان مجاب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم محصور گردان و رواة علم و حمله دین که علم حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بارسانید
یاراه فهم و درایت معانی بر ما سهل ساختند با جزیل ثواب جزیل شرف ساز انا انت قریب محض و

اما بعد سگید فقیر الی رحمة الله الکریم دلی الله بن عبد الرحیم العمری سبأ الله بلوی وطن این فقیر را در تفسیر اختلاف
 مذاهب فقهاء و کثرة ائزاب علماء و کشیدن بر کسی بجای توشیحی روی داد زیرا که تعیین طریقی برای عمل ضرورت
 و تعیین بغير ترجیح سقط و وجه ترجیح بسیار و اقوام را در تقریر وجه ترجیح اجمالاً و تفضیلاً اختلاف فاحش پسین
 دست یازد و فائده ندید و از هر کسی استعانتی نمود حاصل بدست نیامد بعد از آن بتضرع تمام بحضرت باری
 جل مجدّه متوجه شد و گفت اللهم یرحم الله من لا کون من القوم الضالین الی وجهت وجهی
 للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف
 امام بهام حجة الاسلام مالک بن النسل است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فاطر شاخ و برگ گزیده
 از جمله آن شاخ و برگ گئی آنست که یقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست که
 افضل کتابی بنسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث
 یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام آنرا یا از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد همه اینها آن دایمیه جهات در
 وجودند بنسبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما افضل مصنف باید دانست که امر از در دست مردمان
 ترجیح کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا و هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند
 قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چندی پیش نبودند از آن هیچ یک کتابی
 نمانده است و از ائمه فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شاخ
 گفته است اذا ذکر العلماء فمالک النجم و ما احداً من علی فی علم الله من مالک و تکیه ذکر علماء
 کرده شود پس مالک ستاره است درخنده در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و نیست
 کسی که منت او برین زیاده باشد از مالک علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عیینة القرینان لولاها
 لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی گم می علم
 و نگینش فی العلم یدور علی ثلثة مالک بن النسل و سفیان بن عیینة و لیث بن سعد
 علم میگرد بر سر کس مالک بن النسل و سفیان بن عیینة و لیث و قال سفیان بن عیینة فی حدیث
 یوشک ان یضرب الناس الابدال یطلبون العلم فلا یجدون عالماً اعلم من عالم المنة
 نزی انه مالک بن النسل در حدیث آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نزد یک است
 که بنزد مردمان جگرهای شتران را یعنی سرفکند بر شتران و آنها را بغیر روان کنند طلب کنند علم را پس بنامند

و مقاماً و منزلتاً
 من شاء فی کل طبقة
 استنباط ما خفی من
 الکلام الدین العالما
 عن التفرد فی
 صول الدین و جعل
 نقل فقه فی الفروع مرجعاً
 و انما اکتفا بحین عامه
 فی اختلاف السلف اعلم
 خاصه کیف یحکمون

عالمیکه دانا تر باشد از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه ما را نموده میشود که آن عالم مالک بن انس است و قال
 ایضا رحم الله مالکاً ما کان استیلاً انتقاد مالک للرجال رحم کند خدا می مالک را چه بسیار بود سره
 از ناسره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا ینبئ من الحديث الا صحیحاً
 و لا یحدث الا عن ثقة الناس و ما ادى المدينة الاستحباب بعد موت مالک بود مالک را رفع ینکیر
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث منی کرد مگر از معتقدان و منی بمنیم مدینه را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک
 و قال عبد الرحمن بن همدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بیکس امین تر بر حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از مالک بن انس و قال ایضاً ما اقدم علی مالک فی صحة الحدیث احداً
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بیکس را و قال ایضاً سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس
 بامام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و اوزاعی امام است در سنت و نیست
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم می باشد بحدیث و عالم منی باشد
 بسنت مؤلف گوید شرح این کلام بطی می طلبد باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود و وجه
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمیع میکردند و از اینجا استنباط می نمودند و این طریقه اصل
 راه محدثین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متفق و تهنذیب آن کرده اند با دیگر ندلی خط
 مأخذ آنها پس هر مسئله که وارد می شد جواب آن از همان قواعد طلب کردند و این طریقه اصل
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانیه و اشاره بهین معنی است
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان علم ناس بود بمسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی
 تهنذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در موطا از قواعد مقرر اهل مدینه بسنت تعبیر میکنند چنانکه
 میگوید لیسنة التي لا اختلاف فيها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن مهدي هم همان اصطلاح رفته است و
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث
 و تفریق آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و اوزاعی امام بود در معرفت قواعد

فنزل العلم ما نفهري
 الناس على السنن من
 الغوية وكشف بالخاصة
 عن العامة غلاماً
 قاتلین علی الحق من
 ذلک لفظ الامام
 ولا يزال عدول كل
 منهم يفتون التفرقة
 ولا يتخالفون بصريح
 معتاد فتوا ما لا يشوب
 به الا الصراحة

کلیه ملف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیش مشتغلان بغير حدیث
 و ظهور کاشمیر فی رابعة النهار است و قال ایضا ما دایت عقل من مالک ندیدم و ما ترازا مالک
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک بادشاه مسلمانان
 در حدیث و قال بن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از عجمت های خدایتعالی بر خلق
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لَضَلَّنا اگر بنی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قدامه
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پسرید عبدالله بن احمد بن حنبل
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهری کیت حافظ ترین اصحاب زهری قال مالک بن انس
 فی کل شیء گفتم مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن
 و قال البخاری اصحاب الاسانید مالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین اسانید این سناده است
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در حلیه آورده است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شیهی مگر که دیدم
 آن حضرت را صلوات الله علیه و سلم باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو
 بن ابی امارث الصبیح است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در غزوة همراه آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم الاغزوه بدر و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنجا کس
 است که برداشته عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که هیچکس این امر را
 کرده و ایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سہیل نافع بن عامر عم امام مالک از
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثانی
 و پنجاه یعنی نود و سه و بعضی گفته اند در نود و حاصل شد مادر او با و سه سال و بود مالک در آن زمان
 بزرگ سرسوی سر نه داشت بغایت سفید رنگ ثمل بسرخی بود سفید شده سر و ریش او و اکثر
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت نخت علم فقه
 و فتاوی دور آن میکرد و بر حضرت عمر و دوسه واسطه عقد بود درین باب و بعد
 از آن بر فقهای صبی به مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس جابر و در آن کرد
 و ایشان مکرر دائره آمدند و بعد از ایشان این کار و بار بر فقهای سبعة افتاد مانند سعید بن
 وهب و سالم و قاسم و بعد از ایشان بر زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیعہ ابی الزناد نافع بعد از این و ابی

لا تشکک له مالک
 فادخل صلی الله علیه و سلم
 و انشد ان سیدنا
 و حبیبا عبد الله
 و سلم و الله اعلم
 و من دونه تحت لوائه
 ۵
 من یقوم الشفاعة
 فیما ما صلی الله
 علیه و سلم و الله اعلم
 و من دونه

امام مالک و حدیث انار ایشان ترمین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قرطیس و دلیعت نمود
و اهل آفاق از هیچ مصار بسوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک او و مشار با او نبود و مدتی مدید باین ریاست و دیانت
در مدینه مکرمه که روح عالم است دل مصار گشت فرمود بعد از آن روز یکشنبه مرخص شد و بیت و دو روز مرخص ماند
در وزیر کیشنه و هم بروج الاول بعضی گفته اند چهاردهم بروج سنه تسع و تسعین و مایه بدر القرائن انتقال فرمود
سخن گفت عمر امام مالک بشتاد و هفت سال بود در مدینه مشرفه در منصب جهاد و افاق شصت سال
گشت فرمود انتهی پس در یثرب از اطراف و جواب سائل پیش او می آمدند و جواب با صواب می فرمود
چنانکه شاعری در مدح وی گفته مشعش یدع الجواب فلا میراجع هیبة و السائلون فاکس
الاذقان و ادب الوقار و عزة سلطان التقی و فهو المظلم و لیس ذا سلطان و یعنی گویا
جواب او در حالیکه سایلان بر سینه افکنده باشند زنجار یعنی مجال گفتگو نماند پس گفت و شنود کرده نشود
از جهت همیت و آن همیت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس وی فرمان برداری
کرده شده است و معیت صاحب بادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
در خواب دید که گویند میگوید مشعش لقد اصبح الاسلام ذریعة رکنه و غداة تؤی الهادی لکنه
صلی القبر و امام الهک ما زال للعلم صاینا و علیه سلام الله فی الخالدین و برای گشت
باین صفت که جنبش داده شد اساس او را صاحبی که جای گرفت را بنمای عالم نزدیک احد قبر امام هدایت
همیشه نگاه دارند علم بود بروی سلام خدا باد تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر
از زمان متاخری شبیه مرجع فضلا و محط رجال علماء بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از ما را نه
مفتیان عظیم الشأن که همه عالم را قبضه توجع علم ایشان بودند میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک
و امام مالک ارث آن همه شد چنانکه شمای محسوس را کسی از دست کسی میگیرد و در فتن او بدست خودش
محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و مذحبا امام
فی تحقیق تفصیل کتاب او است و امام محمد را سرمایه نقابست در بسوط علم او است باجملا این چهار امامانند
که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
شاگرد امام مالک بودند و ستمندان از علم او در عصر تبع تابعین نبودند مگر ابوحنیفه و امام مالک را که پیشتر

حازر من السادة سهام
 اما بعد فيقول الفقير الى
 رحمة الله الكريم احمد المذعوم
 وطنا العبرتي نسبيا من
 عفى الله عنه وانفقته
 بسلفه الصالحين ان عالم
 اشترى العلوم وانفقها واسمها
 اشترى العلوم وانفقها
 وكتاب الموطا
 واشهرها واقد منها واجمعيها

که رؤس محدثین مثل احمد بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی یک حدیث از وی در
 کتابهای خود روایت نکرده اند و رسم روایت حدیث از وی بطریق ثقاة جاری نشد و آن دیگر شخصی است
 اهل نقل اتفاق دارند بر آنکه چون حدیث بروایت او ثابت شد بذروه اهل محبت رسید اما التزام صحیح
 شافعی گفته ما علی ظاهر الارض بعد کتاب الله صحیح من کتاب مالک نیست بر روی زمین کتابی بعد کتاب
 صحیح تراز کتاب مالک در روایتی ما وضع علی الارض کتاب هو اقرب الی القرآن من کتاب مالک
 و در روایتی دیگر ما فی الارض بعد کتاب الله اکثر ثوابا من موطا مالک گفت حافظ مغلاطی اهل
 من حدیث صحیح مالک اول کسیکه تصنیف کرد صحیح مالک است گفت حافظ ابن حجر کتاب مالک
 صحیح عنه و عند من تقلده علی ما اقتضاه نظره من الاحتیاج بالمرسل والمنقطع و غیره کتاب مالک
 صحیح است نزدیک مالک نزدیک کسی که تقلید مالک کرده است بر مذہبی که اقتضا کرده است و انظر مالک
 مالک آن مذہب است لال است بر مرسل منقطع و غیر آن یعنی علماء مختلف اند در عمل بر مرسل و منقطع پس
 امام مالک ابو حنیفه و اکثر علمای تبع تابعین بصحیح عمل بآن رفته اند و نزدیک ایشان قول حضرت عمر
 و مانند آن دلیل می تواند شد و اتفاق جمعی از تابعین مدینه دلیل میتواند شد پس امام مالک بحسب
 اصل خود رفته و این علل قاضی در حدیث نزدیک او نیستند پس موطا همه آن برای مالک ابو حنیفه
 و سایر تبع تابعین صحیح باشد سیوطی زیاده کرده است بر حافظ ابن حجر گفته است که مرسل منقطع بحسب
 نزدیک مالک سایر آنرا نمک موافق اویند درین مسئله و همچنین حجت شد نزدیک موقوفه معتقد باشند
 مرفوعه یا موقوف صحابی و در موطا هیچ مرسل نیست مگر که معتقد است بروایات مرفوعه همان لفظیا
 آن پس صواب آنست که گفته شود که موطا صحیح است نزدیک جمیع فقیر گوید اهل کتب بسته و حاکم و مستدرک
 سیوطی کرده اند در وصل مرسل مالک دفع موقوف وی گویا اینهمه شروع موطا اند و تتمات آن و هیچ
 موقوف و اثر تابعی نیست مگر از ماخذی است از کتاب سنت چنانکه مدین شرح خواهی دید و ابن حجر
 کتابی تصنیف کرده است در وصل ما فی الموطا من المرسل گفت جمیع آنچه در موطا است از بلذه و حسن الثقیه
 عنه و مانند آن شصت و یک حدیث است و همه آن مسند است از غیر طریق مالک الا چهار حدیث که شافعی
 ماخذ آن و الله علم کل انی لا انسی و لکن انسی دیگران رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
 آری اعماد الناس الحدیث سیوم قول معاذ اخر ما اوصانی رسول الله صلی الله علیه و سلم

وقد اتفق السلف الاعظم من الملة
 المحمديّة على العمل به والاحتياط
 في رايته ودرستی و الاعتناء
 بشرح مشكلاته وعضلاته
 واهتمام باستنباط معانيه
 ٦
 من انفسه علم الاحالة ان الموطا
 دعامة مذہب مالک و اساسه
 و دعامة مذہب الشافعي و ظاهر در

مسلسلاً بقراءة الجميع أو سماحه إلى ممالك بغداد
ألا فقط لم يبيع كتابي از كتب اهل عصمة مالک امر و رفیت
منی شود چه جای تسلیل سماع و اما قبول اهل اسلام آنرا پس
اهل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و حاصل مذہب
شافعی و مشرق اجتہاد او موطن مالک است در بعض جاها لقب
کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است محمد
در مبسوط و غیر آن سرمایه فقاہت موطن است و الا آثار یک
از امام ابو حنیفہ روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایت
منی کند و در موطن بسیار جا میگوید و به اقتول و
به کان یقول ابو حنیفہ و اما تلقی صحاب کتب سنیہ آنرا
بقبول پس انظر از آن است که گفته شود بخاری تا وقتیکہ از
مالک متصل مرفوع باید عدول منی کند از وی بر وایت غیر و
مگر آنکہ بشرط خود نیاید پس شواہد می آرد بر اے او در بسیار
از مواضع آثار موطن را استشہاد میکند با اشارات حدیث
و ایامات آن اما ترتیب استیعاب پس باید دانست کہ
بر عصر صحابہ و تابعین رسم تدوین علم نبوده است
تا آنکہ عمر بن عبد العزیز خلیفہ شد و بفتحهای عصر خود نوشت
کہ سنن بخضرت صلی اللہ علیہ آله وسلم و آثار حضرت عمر رضی اللہ
عنه بنویسند این شہاب ابتدای آن کرد لیکن بغیر ترتیب
و بتویب بعد از آن کبار اہل طبقہ ثالثہ تصنیف و بتویب شغل شدند
پس بیج بن صبیح و سعید بن عروہ بطرفی از علم تدوین کردند
بعد از آن امام مالک وین حکام فسر مود و بر جمیع ابواب
فقہ تعلیم نمود و آنچه قوس بود از احادیث مرفوعہ

من جامع التواريخ
من مؤلفه
وما يتعلق بالفقه
والنحو

وصلنا
نظروا فيها
دومة مطبخ
دومة و زرق
المطبخ
9

اما قبولی اہل اسلام آندا

۱۶ مرتب و استقامت

اهل مجاز جمع نمود بعد از آن شرح کرد از آنکه کتب اهل لغات و اقوال صحابه فتاوی تا بعین و ابن جریر بکوه اوزاعی
 بشام و سنیان ثوری بکوفه و حماد بن سلمه بصره و شایم بواسطه و عمر بن ابن مبارک بخراسان و جریر بن عبد الحمید بکرب
 قریب بمن وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک یکتائین تصنیف نمایند دستور شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه
 آله و سلم مندر ساختند از آثار و غیر آن و امام مالک بواسطه قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد از آن روز بروز نظر
 میکرد و آنرا کم می ساخت تا اینکه ربا بقیامند و ابو حاتم رازی را گفته شد که موطا را چه موطا گفت اند گفت شیخی قحط صنف
 و وطاه للناس حتی قیل موطا مالک بن انس این موطا چیز است که تصنیف کرد و مهندس ساخت آنرا برای
 مردمان تا آنکه گفته شد او را موطا مالک چون مالک احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطا بنا و جماعه دیگر نیز
 بتصانیف پرداختند پس گفته شد با امام مالک توفیق خود را در محنت انداخته بودی بتصنیف این کتاب حال مردمان
 اشغال آن ساختند فرمود و خواهید دانست که مقبول نخواهد شد ازین تصانیف مگر آنچه بان وجه صادر اده کرده باشند
 بعد ازانی نام و نشانی از آن کتب شنیده نشد گو یا در جاه انداخته شد آنها را و مالک روزی از مطرف بن عبد الله پرسید
 که مردمان چه میگویند در موطا من گفت الناس رجلا من عجب مطرک و حاسد مفتقر مردمان دوست ندارند
 بعضی درست مبالغه کنند است در ثناء و بعضی حد کنند و افترمانند پس گفت مالک ان مدبات عن فستری ایل
 الله به اگر دراز کرده شود و در حق تو عمر را خواهی دید آنچه از اده کرده است خدا تعالی با او ابو بکر اهری گفته جمیع آنچه
 موطا موجود است از آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم صحابه و تابعین هزار و هشتصد و بیست حدیث است مسند از امام
 شمسند حدیث و مرسل و دصد و بیست و دو موقوف شمسند و سیصد و هشتاد و از قول تابعین و دصد و هشتاد و پنج
 ابن حزم گفته شمار کردم آنچه در موطا است پس فخر از مسند با یفصد و چند حدیث و سیصد و چند مرسل الله علم تحقیق
 باجماع این فقیر دین شرح حرم تمام نموده است بر آنکه مرتب سازد احادیث موطا را بر ترتیب کتب فقه چنانکه خداوند
 و سعد بن رادمح موطا تصنیف است بنایه لطیف کلام خود را در موطا بان ختم کنم تصنیف اقول لمن بروی الحدیث
 و یکتب و یسلک سبل الفقهاء و یطلب و میگویم کسی که رایانه حدیث میکند و می نویسد آنرا و میرود در راه
 فقامت و طلب میکند اجتهاد را ان احببت ان تدعی الحق حلقا فلا تصد الحق من العلم القرب
 اگر خواهی که خوانده شود و از نزدیک خدا استماع پس تجاوز کن از آنچه حادی آن شده است بدین مندر و از علم احادیث و آثار
 انتك دارا كان بین بیوتها و یوق و یقعد و جبرئیل للمقرب و یا ترک میکنی دارالجمعه را که در میان خانه های اوست
 شامی آمد و رفت صحیحی آمد بر من مرقب جات رسول الله فیها و بعد و یستند صحابه قدنا کذا و در فوات یافت

أرسلهم في قوما
أوقفه واستترك
ما قاله وذكر التباينات
والشواهد الماسنة
وأحاطة جميعها
بما ذكر في خلافه

وإلى الجملته فإنكم
تتحقق الحق في هذا
ولأنك الإله الأكبر
على هذا الكتاب
هذا وقد شرح الله
صلى الله عليه وسلم

சென்னை

اجتهاد در علم و عمل

از هذا الفضل العظمی
وهم کذا الامامة
الضمن الضمن فی انک
القائد الدینیه و هم
للنخبه غیر انما
عالمی
فایا هو
لا فی موضع
ایتن ما نقب
عالمی
حیث کان التعلیق

۱۲

و بطور عام

میشود و بیان مردمان هر که خواهند بدین علم دست کنند گویند مالک عصر خود است و ما فاقهم الذم بقوی و خطیة
و اذ کان یرضی فی الآله و یغضب فی فایق نشد بر عالمان مگر تقوی خداستالی در سر او و بسبب آنکه امری
میشد بر آنکه غضب کرد بر خدا فلا زال یبقی قبله کل عارض میندیشد ظلمت خدا علیه شکست پس همیشه
که آب میدید قبر او را بر آب بسیار جاری که است همان شکهای او بر زبان و از آن شاخ و برگ کی است که یقین
معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه یعنی معرفه احکام شرعی از اولیه تفصیلیه مرویست و دست الا از یکجه که موطا را میگویند
و وصل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه تا بعین بشناسد و نظر مجتهدان که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین مکن
و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه مبادیه و معرفت علل احکام و تفریم تخصیص احکام بحسب علل مانند آنست اختیار کند
و تعقبات شافعی غیر آن و نظر دارد و بعد از آن چه کند بدین علم احکام الهی یقین یا غالبی حاصل کند بدلیل دلائل
بر آن سائل تفصیل این مجهل آنست که اجتهاد در هر عصر و فن با کفایت است و مراد از اجتهاد اینجا به اجتهاد مستقل است
مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و مرجع رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج به شخص دیگر نبود و همچنین بدین مجتهد
مستوفی باشد و کسی بل معرفت احکام شرعی از اولیه تفصیلیه تفریم و ترتیب مجتهدان اگر چه بارشاد صاحب ندیسی
بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عصر و فن مستحیبه آنست که مسائل کثیره الوقوع غیر محصورند و معرفت احکام الهی
واجب آنچه مستور مدون شده است غیر کافی و مدتها اختلاف بسیار که بدون رجوع با دلائل اختلاف آن نتوان کرد و در حق
آن مجتهدین غالباً منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد درست نیاید و آنکه گفتیم که امر و طرق اجتهاد و دست الا
از خجست بسبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه نمیکند لابد است از آثار صحابه تا بعین و ما لا یجوز کنای که
محمّد باشد و نظر مجتهدان در آن که در چند طبقه بعد طبقه غیر موطا نیست این امر محتاج بدلیل نیست نزد یکس که کتب نافه
که اصول شرح اند و شاخه باشد و نظر مجتهدان و حکم علما در آن دانسته باشد و ساده لوحان زمان که از این جانب
معروض اند تا به صفت هماری در بینی خود حکم کرده اند نمیدانند که کجا میروند کار و بار ایشان دیگر است و ایشان را از این علم
اسویر کلف نتوان کرد و خلق الله لهم و لب جلاله و جلاله القصصه و ثریه و باحوط احاطه این امور شوق و
موطا و لا و شرح آن نایابید اگر در شرح ترتیب تبویب مسائل فقهیه بحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه
بهر باب شرح غریب ترجمه هر حدیثی در بیان اختلاف فقها و در مسأله بوجود آمد و تحدید الفاظ و در و در خصوص و
استخراج ملامت هر حکمی تخلص بر سه آن بقواعد کلیه مبادیه و تعقبات شافعی غیر آن که خواص اسرار اجتهاد است که کرده شد
و وصل مرسل و ماخذ اقوال صحابه تا بعین که از عوالم علوم محدثین است نیز ذکر کرده شد و اگر اهل انان بفهم این خواص

و از غنیمت نشانند که غنیمت زیر اگر از غنیمت مجتهدین و غنیمت محدثین بر دو معنی است متاخر اند و اول از ایزال عدو
 لما جعل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مسند باشد یا مریل نقاة
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمر و بعد از آن بر فتوی ابن عمر و عمل او بعد از آن بر فتوی سمر صواب و فقهای مدینه و کوفه
 بن اسبیب بن عمرو بن الزبیر و قاسم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابوبکر
 بن عمرو بن الحارث و عمر بن عبد العزیز خلیفه و اندیشا نیست اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بمن خوردند و بقیه خود را بعد دادند و تعبیر آن علم بود و بر عمر و قتیبه سلخ دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و اما عمل ابن عمر پس سبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
 او در آن باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیجه نقذیر لقد تركنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر از آنکه گذشتیم حضرت اصحابه علیه السلام
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه غنیمت از جمله صحابه پس لاتغیر کرد و از آن وضع که بر آن بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال مالک
 بن انس قال ابن شهاب لا نقدر ان عن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ستین سنه فلم یغف علیه شی من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه و عمل کن
 رای ابن عمر پس از آنکه وی اقامت کرد بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده نماید بر صحابه از
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب و وعاشه رضی الله عنهما گفت ما دایماً الزم للاموال من عبد
 بن عمر ندیدیم لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان
 عمر خیر هذا الامه بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابوبکر و ابوسعید و غیر ایشان را
 كانوا یرون انما یرون حد من هم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر من
 این جماعه از صحابه میدیدند که غنیمت هیچکس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن غیر
 ابن عمر و جاب گفت اذا سركم ان تنظروا الی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم لم یغفروا لم یبدلوا فانظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احد الا و غیره فیکبرون و قوت کند شمار که ببینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن صحابه که تغیر
 تبدیل نکرده اند بسوی ببینید بسوی و بعد از ابن عمر غنیمت از صحابه پس مگر که تغیر کرده و ابوجعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً احداً ان لا ینزل ولا

صاحب صحیح و توفیق ما
 مستند الی صحیح و توفیق ما
 فی معانیه و توفیق ما
 شرح غریب و توفیق ما
 مشکلی و معانیه
 الفقهیه من بیان
 علم الکلام و اقسامه
 ۱۳
 و توفیق ما
 الفریقین و توفیق ما
 و له التوفیق الذکر
 من اخرج الحارث بن
 اصحاب الاصول و توفیق ما
 الا فی مواضع قدوة
 لان العلم العزیز

ورواه الامام ابن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل في حديثي ان حضرت صلعم ترسان تر
 انما كنز ياد كنز انقصان ما ياد از ابن عمر رافع گفت لودايت ابن عمر ينتبع انا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 هذا الجحون اگر سيد يك ابن عمر ارجون پيروی حضرت صلى الله عليه وسلم بگرديگه اين مجنون است و حضرت محمد بن ابي
 جده علي بن الحسين روايت ميکند که علي بن الحسين ميگفت که ابن عمر زاهد ترين قوم است و صاحبين ايشان از روي
 اينها نار در دست رک حاکم مذکور است و کي از انا استقامت ابن عمر عدم مداخله دوست در فتن با حضرت رضی علی
 کرد بان شرط که با هم مسلمانان قتال نکنند حضرت رضی با بنفرض رضا داد و از نجات از محاربات آنجا بگرفت نمود و نافع
 است که ابن عمر دخل شد و کعبه پس شنيدم او را که در سجده ميگفت قد علم ما يمنعه من فرائضة قومين على هذا الدنيا
 الا خوفك برأيه ميداني که من نميکنم در از راحت قریش برين دنيا که خوف تو و بسبب اختيار اوقات باعين دينه است که
 دينه روح بلاد و دل مصار بوده است و علمان ما ناعد زمان در انجا ميرفتند و آرا خود را بر اهل مدینه عرض ميکردند پس
 نزد يك اهل مدینه علوم منتقم بودند که نزد يك غير ايشان نبودند و شاخ مالک همه از اهل مدینه اندا لاشش کس ابو الزبير از اهل مکة
 و حميد طويل ايو ب سختي از اهل بصره و عطاء بن عبد الله از اهل خراسان و عبد الله بن ابراهيم بن خزيمة و ابراهيم بن ابي
 از اهل شام بايد دانست که امام مالک حديث عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم غالباً روايت ميکند عن رافع
 عن ابن عمر عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر و کاسي ابن عمر روايت ميکند عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم حديث
 عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم غالباً روايت ميکند عن ابن شهاب عن ابن عمر و عوده او عن قاسم عن عائشة و عن هشام بن
 عن ابي عن عائشة و عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة و عن يحيى بن سعيد عن عمرو عن عائشة و عن ابی ارقم
 عن امه عمرو عن عائشة و حديث ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة و عن
 معاذ بن عبد الرحمن عن ابی هريرة و عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب و عن ابی سلمة و عن ابی بکر بن عبد الرحمن
 بن الحارث بن هشام عن ابی هريرة و يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن ابی هريرة و بسيل بن ابی صالح عن ابيه
 ابی هريرة و عن يحيى بن ابی هريرة و سعيد بن ابی سعيد عن ابيه عن ابی هريرة و حديث النس عن النبي صلى
 عليه وسلم عن ابن شهاب عن انس عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن انس و عن حماد بن عبد الله بن ابی طلحة عن
 انس و عن حميد عن انس عن عبد الله بن ابی بکر عن انس حديث جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم عن ابی الزبير عن جابر عن
 بن محمد عن ابيه عن جابر عن وهب بن كيسان عن جابر و عن محمد بن النضر عن جابر و حديث ابی سعيد الخدري عن عمر بن
 عن ابيه عن ابی سعيد و عن محمد بن يحيى بن جابر عن ابی سعيد حديث سهل بن سعد عن ابی حازم عن سهل امام مالک بن انس

عندهما من افعاله على
 من يان مسند الامام
 انما ضيق الاستاد
 ما بين المطارفة
 الكفاية لمن التقي
 زلفه في ان في
 ١٢
 التبريد و جفا الشكر
 دولة الهمزة و هـ
 لطيفة جاذبة كالس
 و امثالها في
 من العدم طالع الشكر
 و ارجو من فضل الله
 رحمتك ان يكون

ذکر کرد و آنچه مخصوص بود با مالک از ذکر آن اعراض نمود و با جمعه میزاج که احوال رجال سائید مالک الجمال مختصر عرض نمودیم
تا قاری بر بصیرت باشد از سائید مالک از تفصیل جالبه که قلیل الوقوع اند اعراض نمودن انسب نماید عبداللہ بن
علی از کثرین است در روایت حدیث و یکی از فقہا که مدارقادی در عصر صحابہ بروی بود و بر استقامت او جمعی کثیر را صحابہ
گواہی دادند و در فتنہ داخل نشد و خلافت را بسبب آنکہ منجر بشود بقبال سلیمین قبول نکرد و فضائل او پیش از حدیث
اول شاید و خندق است بعد از آن صحبت حضرت اصطلح اللہ علیہ وسلم و جمیع مخازی لازم گرفت و در عمر شریف او چہا
و یا ششاد و شش سالگی سنہ ثلث و تسعین بدار القار شتافت رضی اللہ عنہ سالم بن عبداللہ بن عمر کی از تنہا
مدینہ و متورعان و ثقات است از پدر برزگوار خود بسیار روایت کردہ سنہ ۱۶۰ و اما بدار القار از حضرت محمد بن مسلم بن
عبداللہ بن شہاب الزہری یکی از فقہای اسلام و محدثین است و شمار الیہ در جمیع فنون شریعہ اول کسی است کہ کتابہ حدیث
کرد و احادیث طویلہ بدوئی متفق علیہ میشود عمر بن عبدالعزیز گفت لا اعلم احدا اعلم بسننہ ما خیتہ منذ و
حافظ حدیث است در اسلام عدد مشائخ او در حدیث و عدد روایان از وی نتوان حصا کرد و در عمر شریف او سنہ ۱۷۰
و عشرين و اما انتقال کردن آن بن مرحب بن ابی عبداللہ بن عمر کی از ثقات محدثین است و حدیث عبداللہ بن عمر را چہ مرفوع
در چہ موقوف مدار بروی است و مالک کثرا کردہ است در روایت از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابا
ان لا اسمع من احد سنہ سبع و عشتو و ثانی و قیل سنہ عشرین و ثانی انتقال کرد و جس بن یحیی بن مہدی سکون
را و کس جمیع عبداللہ بن دینار و ابی عبداللہ بن عمر از ثقات تابعین مدینہ است سنہ سبع و عشرين و اما یاسہ اثنی و ثلثین
انتقال کرد حضرت عائشہ ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہا فضیلة حافظہ کثیرہ الحدیث بود در شجاعت و سخاوت
و جفا و علم و تقوی از مردان گوی ساقبت ر بوده بود سنہ سبع و ثلثین یا سنہ ثمان و عشرين انتقال نمود و عودہ بن الزکریا
یکی از فقہائے کبیرہ الحدیث و الفتوی است و از ثقات و متورعین بود سنہ اربع و تسعین انتقال کرد و قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ یکی از ثقات فہمای مدینہ و از متورعین تابعین است سنہ احدی و اما انتقال نمود و عودہ بن
عبدالرحمن الانصاری در تربیت حضرت عائشہ بده است و صاحبہ فقه و حدیث و از وی بسیرہ ابوالرجال محمد بن عبد الرحمن
روایت کردہ است سنہ ثلث و اما انتقال نمود و یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقت است امام مالک
بسیار روایت کردہ است مرفوع و موقوف سنہ اربع و اربعین و اما متوفی شد و هشام بن عودہ بن الزبیر فقیہ است
اکثر روایت او از والد او است مرفوع و موقوف سنہ اربعین و اما یاسہ و اربعین و اما متوفی شد و عروہ بن
سالم عبدالرحمن بن القاسم ثقت جلیل است ابن عیینہ گفت کان افضل لسانہ من سنہ عشرين و اما متوفی شد و ابوبکر

وقد اقصى الحال في بعض
المواضع ان يكون في بعض
القبائل من اهل مكة
ذلك شططه المتعبد
عند اهلها وفي بعض
منها ان كان حديثا واحدا
منها فان كانا باسنادين
١٢
فيها والاسنادان
في موضع وقت في
الاول فالاول باسناد
كذا وكذا والاسناد
احاديث الموطا وان
في هذه النسخة وكان
من قوله من السنة
كذا او كان استيعابا

و نسبش بی اصل نقل مختلفه است بسیارترین صحابهست در روایت حدیث و اسانید صحیح بسیار احادیث او را به هم پیوسته گویند و بسیار
 از بزرگان خدمت حضرت مصطفی علیه السلام رسید و از ان باز ملائمت سعادت صحبت بود و در سفر و حضر شده بجا و بهشت متوفی شد
 و عمر این بزرگوار گفته اند عمر او هشتاد و نه سال رسید بن السیب قریشی مخزومی سیدنا جعفر است و جامع در فقه و حدیث
 و زهد و عبادت و روح علم ناس بود و حدیث ابی هریره و قضایای عمر سینه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن
 بن عوف یکی از فقههای مدینه است و از ثقات و مفتین است سنده اربع و تسعین متوفی شد احمج نام وی عبد الرحمن
 بن فرست فقه ثبت است از حمله علم در مدینه منوره اکثر روایت او از ابو هریره است سنده سبع عشره و مائه متوفی شد از ان
 نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنده ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح سنان نام او زکوان است
 ثقه ثبت است جلبه کرد زیت را بکوفه ازین جهت بخاری بخیر مقرر و بغیر او پا معلق روایت می کند سنی موالی ابی
 صدوق است و آثار عمر حفظ او متغیر شده بود و از جهت بخاری بخیر مقرر و بغیر او پا معلق روایت می کند سنی موالی ابی
 بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است
 سنده مائه انتقال کرد از موالی بود و نزدیک مقبره مدینه ساکن میشد از خیمه مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ اهل
 مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اختلاط پیدا کرد و مائه قبل از اختلاط روایت کرده اند سنده ثلث و عشرین و مائه انتقال
 نموده انس بن مالک انصاری از مکه شریف در روایت است ده ساله بود که سعادت خدمت آنحضرت علیه السلام
 اختیار کرد و ده سال بر خدمت معین شد و بیست ساله بود که واقعه مائده انجذاب علیه الصلوة و السلام پیش آمد و در
 عنایات بسیار شده بود و در حلقه وی مستجاب گشته در فود و نه سالگی متوفی شد و سبب طویل عمر صفار
 تابعین نیز از وی روایت کرده است بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدی
 مالک تقدم علیه اعداء مالک بر وی مقدم میکرد و میگوید سنده اربع و ثلثین و مائه متوفی شد جرجه بن ابی عبد الرحمن
 المعروف بجمعیه الرازی یکی از فقههای مدینه است و حسن در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود
 ازین جهت او را به واسطه نسبت کردن به حمید بن ابی حمید الطویل تا بهی کشید الحدیث است
 سنده ثمان و اربعین و مائه در گذشته قال الاصبغی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا الی مدین
 عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حزم الانصاری المبدنی القاضی ثقه است
 سنده خمس و ثلثین و مائه برقت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از آنکه در جمیع مشاهد
 آنحضرت علیه السلام و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنده ثلث و اربع و تسعین

متوفی شد عمر بن محبی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصقه
الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی در زمان فاطمه خضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده سال بزرگ
و هو اخر من مات فی المدینه سنه احدى و تسعين متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سعد
روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری سلفی فطحین صحابی ابن صحابی در نوزده غزوه کعبه
خضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المکی محمد بن مسلم در سن
انبعثت تار شفا و سکون و الهمله و هم امولی الاسبین صدوق است سنه ثلث و عشرين و مائه برفت از دنیا بسبب
در دوست بخاری از وی روایت کرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه لقب است برین العابدین
سیادت و عبادت و مقام است جمیع کرده بود قال الزهری ما رأیت قریباً اضل منه سنه ثلث و تسعين برفت
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقی مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم همه کرده بود از جابر و از پدر خود
روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و مائه برفت از دنیا و تب بن کیسان مولی قریش از ثقات
مدینه سنه سبع و عشرين و مائه برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل سنه ثلث و مائه برفت حسن بصری یکی از فقهای
تابعین است و مناقب و شهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائه برفت از دنیا ایوب
بن ابی تیمه کیسان السخیتیانی فقیه اسدین المهدی بعد از یحیی بن حمزه ثم ثمانه ثم ثمانه و بعد الاثنون نسبت است به علی
ثقه است از کبار فقهای و عباد سنه احدى و ثلثین و مائه برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهدی ثقه است
خمس و ثلثین و مائه برفت عبد الکریم بن ابی الخوارق یضمیم بن جابر حمزه جزری الاصل بزیل که ثقه است سنه ست و عشرين
و مائه برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن کثیره عالم ثقه است عبد الله و حسن پسران وی اند زهری ایشان را
ترین مکی گری می آرد عبد الله بن عبد الله بن عقبه بن سعود فقیه ثقه است از اهل کینه کثیره الروایه از ابن عباس سنه اربع
تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل صاحب مواظبه و عبادت است سنه اربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم
ثقه است مالک و تعلیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائه برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زبیره ثقه عابد است سلم
ابی نصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقه ثبت است سنه سبع و عشرين و مائه برفت داود بن الحصین ثقه است
خمس و ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروه پرورش داد او را ثقه است سنه سی و چند و مائه
برفت علقمه بن ابی علقمه طلال مولی عایشه ثقه است سنه سی و چند و مائه برفت محمد بن زید الدیلمی کبیر الی مذهب و عبادت

روایت محمد بن ابی
جمیع مافی الخط و درایه
محمد بن علی الصوفی
که نیکو است از جمله ثقات
رحمة و صلوة الله تعالی
بره
الشیخ محمد بن فضال
الکاملی فی تاریخ و مناقب
من اوله الی آخر و جمیع
جمیع علی بن الحسین
الشیخ حسن بن علی العجمی

یستخرج آن کرده شود و اما تخدیه الفاظ پس بنمای آن چهار چیز است متممات مثل تجرید مفهوم و متبع دلائل مستحبه اما
قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شئی شامل اول و نظایر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و تقطیع بوجوب
در میان شئی مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهان که اعم بمنزله بعضی نباشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت
از استخراج جزئیاتی است که در استعمالات لغت بر آن الخلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت است از تقطع
لازم وجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بآن یا تا آنکه را سیر کردن و از انحصار اطلاعات به حکم
زدن و متبع دلائل شرعی به متبع حکم شرع است بوجود حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه
کردن و بعدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن حد اداره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن کا همی تفرج
بسیاتین میباشد و گاهی میان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر نیست و در هیجان و سفر فرق عدم تعیین
و تعیین آنست و مثال مثال جده تا یک سفر است و عسافان تا که و ذات انصب تا دینه سفر است و علی نه العیاس
و مثال تجرید مفهوم خوف ملبوس است در ارجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی الکر
اثری نمی کند زیرا که محل فرض عمل جلدین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال مافوق و
مثال متبع دلائل شرع متبع حج جمیع است در میان عمره و حج و از شهر حج لقوله تعالی فمن قطع بالعرة الى الحج و
بودن ناسکته اهل تافاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضرا علی المسجد الحرام و اسد علم بالصواب
آیا تعیین رکن و شرط پس بنمای آن متبع نصوص و اشارات شرع است و استقرار مواضعیکه در شرع آن
آن شئی مسمی کنند و تغذیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجد و از آنچه عجیب عاده بآن
بوجه و دلائلی که میسر آید اما متبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب
و تجریدها التکبیر و تحلیها التسلیم ارجع فصل فان لم یصل ثم قال اذا قمت الى الصلوة الحمد لا تقبل صلوة
احدکم حتی یتوضا و حکما فافی دخلت ما طاهرین و اما استقرار پس آنست که اندک خارج و حکم شرع افرو و جنود نما
و شیخ بر بنید و از جمله قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه عجیب و بآن لاحق شده است تمیز نمایند بدلیل آن مثلا در آن
انحصر صلعم شغوف و شیری نبو و عقل هدایت میکند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد بر حکم
خروج است از وطن و انحصار صلعم معنیها رکعت گذارند و نوی کلیده و رکعت خصوصیت میل اثری ندارد و اما حکم خروج است از وطن
و نظیر استقرار و تجرید در امور عریه آنست که عجمی در عرب میرود و نماز و نماز و نماز آنها می شنود پس صلعمی که نماز است نماز

واجب نیست و قول حضرت در تعین دامن عمر و عبادت بن اخصاست که وتر واجب نیست و اما لرحال مقصد که تکمیل طاعتی باشد
 باشد ندیده اثم یا قمار و حسن سمت یعنی مکه که باشد داخل است در رکن ازارکان اسلام یا امنی از کباب برین مکه
 باشد و اما اقوال مجرب پس اثبات حکمست در نظیر مسئله شلا چون دیدم که شارع تحریری را در توجیه بقبیه معتبر داشته است
 قول مخرج از ان در باب اشتباه او انی ما را طاهر با غیر طاهر و شب تباہ غیاب طاهر و با غیر طاهر و همچنین در جمیع شرط
 صلوة کشیده بردیم و تقریریم است که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول مذهب خود نمی یابیم پس اگر نظیر آن مسئله
 مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بلازمست و منافات امور مصرح با
 اگر تقیم یا با یا و اقتضا و مخواهم کردیم خواهش فہم حرمت ضرب از لا نقل احواف و اقتضا مانند آنکه عفت و لبت برین
 ملک دلالت میکند بر تطہر و ایما دلالت مفہوم و استثناء و غایہ و عدد و شرط و وصف است و این حسب
 زیاده از انست که تفصیل آن در مقدمہ گنجایش کند لیکن ما لا یذکر کل لا یتذکر کل اما رتبہ ایمانہ
 مقدمات اجتہاد و استنباط است کہ در جزم ماہور شرعیہ بجایزہ جدل و مراکلم شرعیہ نیست بلکه علماء دنیا از ابرا
 رواج بازار خود اختراع کردند و قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم من أحدث من أمرنا هذا ما لیس منہ فهو رد
 باید دانست کہ این فقیر کتاب موطار وایت کرده است از شیخ ابوطاہر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی رسید عمر بن محمد
 ابن بنت شیخ عبد اللہ بن سالم البصری ثم المکی بسواع بعض و اجازہ باقی بعد از ان بر شیخ و قد اللہ المغفر للک
 المولود المنشأ منہ آن خواند و اینجا بر ہمین سہا و اخیر القامی کند کہ سلسلہ است بسواع جمیع واللہ یعلم الخ و متوفی

چنانچه والای عبد اللہ
 بن جیحی سماعاً قال اخبرنا
 والای جیحی بن جیحی
 البیہقی المصنف بسماع
 عن امام دار السنہ
 ۲۲
 الفقیہ مالک بن
 ابی ابیابانثثہ من اخبر
 فہن سماعاً قال ابن انس
 عن الامام مالک بن انس
 رحمہ اللہ نقلاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وعلى فضل المعلوم في جميع الحالات وصلى الله على خير خلقه
 وآل وصحبه أجمعين أما بعد فيقول الفقير إلى رحمة الله الكريم أحمد المدعو بولي الله بن عبد الرحيم
 الدهلوي طناً التماساً عفا الله عنه ولحقه بسلفه الصالحين أخبرنا جميع ما في اللوطاد واية يحيى
 بن جیحی المصنف في الاذكار في حقه الله تعارفاً واسعه الشيخ محمد وفداً لله الملك المألوف قراءة مني عليه من
 الى آخره بحق سماعاً لجميع على شيخ الحرم المكي الشيخ حسن بن علي العجمي الشيخ عبد الله بن سالم البصري
 المكي قال قالوا اخبرنا الشيخ حبيب بن سماعاً من لفظه في المسجد الحرام بقراءة لجميع على الشيخ سلطان احمد
 المراسي بقراءة لجميع على الشيخ احمد بن خليل بقراءة لجميع على الشيخ العفيف بن سماعاً على الشريف عبد الحق بن محمد

كتاب الصلوة		
-------------	--	--

کتاب الصلوة

انه سمع طلحة بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد ثائر الراس يسبح

دوى صوتہ ولا نقہ ما يقول حتى دلى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو سجال عن الاسلام فقال رسول

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل علي غير قال لا الا ان تطوع قال وذكرو رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزئوة فقال هل على غيرها قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا

انقص منه زكاة رسول الله صلى الله عليه وسلم اقل ان صدق ظنوا فت يد مردی سبوی حضرت علی علیه السلام

اے مجھ پریشان سرسیدہ! دیکھ! اوجھیں غیر معصوم و فحشیدہ، مانی نہ خیر کیلے سیلیقت تا انا کہ نزدیک امداد رسول اللہ

[illegible]

است در روز و شب گفت ایابر من واجب است بخیر این هیچ کار فرموده نه سخن بر آید که فعل نمی گفت سول

وَمِنْ بَيْنِهِمْ وَهُمْ كَذِبٌ رَافِقَانِ ۖ اِسْلَامٌ كَرُّوْهُ لَرَمْنِ ۚ اَبَا رَمَضَانَ سَبَّحْتَ اَبَا بَرَكْتَ ۚ وَاجِبٌ سَبَّحْتَ سَبَّحْتَ

مردودین در کسب و کار و در راه رسیدن به مقاصد و در راه رسیدن به مقاصد و در راه رسیدن به مقاصد

[illegible]

قلت في الحديث دليل على
صحة الورث وعلوه العبد في
وعليه الشافعي وأما
ويحل في الورث وهو ظاهر
مدر في العبد جيتني
إذا اجتمع عيران فالأولى
سنة وعندي خيفة ورجاء
وقولنا أن صدق معناه
أنه لا يوجد بتركه غير
الفسد

قَوْمٌ وَدُفِئَةُ الرَّجُلَيْنِ
 الْقِسْلُ الْإِحَادِيثُ
 السَّنْفَةُ دَوَايَا
 الْمَوْعِلُ عَلَى عَجَارَةٍ
 الْقَطَاوِيلُ أَسْمَاءُ
 هُمَا أَسْمَاءُ مِنَ السُّهُو
 الْقِسْلُ الْخَفِيفُ وَأَنْ
 كُنْ حَسْبًا قَاطِمًا
 مَرِيضًا بِأَجَلِهِ يَفْقِدُهَا
 لَا يَزِيدُ فِي الصَّلَاةِ وَكَثَمَ
 حَسْبًا قَاطِمًا وَأَهْوَى
 السُّيُوفُ جَمِيعُ السُّبُوحِ
 بِالْقِسْلِ أَنْ يَحَالَ
 فِي قَوْلِهِ وَأَنْ تَقْتَمُ فِي
 أَوْصِلَ صَفْرَيْنِ الْخَطْلَى
 أَوْ لَا سَبَبَ الْعَدْلُ مِنْ
 الْوُضُوءِ وَالْقِسْلُ الْإِسْمُ
 وَقَدْ نَابَ سَبَبُ وَجَبَ
 الْعِلْمُ فَخَالَخُفَ
 فِي قَوْلِهِ لَا تَسْتَمُ فَقِيلَ
 لِمَنْ شَرُّ الدَّرَةِ وَهُوَ
 مَوْجِبُ الْوُضُوءِ شَرُّهُ
 وَقِيلَ لِلْحَاجِّ وَهُوَ مَوْجِبُ
 الْقِسْلِ وَأَنْ تَصْنَعَهُ
 التَّجْمِيدُ وَالرَّادِي الْمَاءُ
 هُوَ الْخَطْلُ
 يَسْتَقْفُ

التجيم والمراد هو الحلق
هو الحلق من يوتي من
سماق يوتي من
الفاطمة جيب
الوضو فاطمة
بالفاطمة ما
من سليمان
والفاطمة
إذا الشا طلع
ويوتي عظمها
التجيم عن
الحلق فاطمة
كله فاطمة
هو هو

فیت در اصل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امر حلی
شرح تبصریح ایجاب آن نمروده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریادش را عادت در آن
نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خدا متعالی چیست البته مغفیل آن نیت که خدا متعالی را نفس عمل
شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امتثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خدا متعالی بر آن عمل مقرر فرموده است
از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحة
که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مس مسح که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل
امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجوه که باشد
و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد بآن تبرور صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر
فصلی بوده باشد و با قول مسئله حد عمل نزدیک جمهور اساتذ ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا
نیز اگر رتش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر عضو و فرق حد و مسح با سالت ما بر است
و در رتش و غسل و مسح و دلت اند و غسل قید معتبر دانند و صناعته تجرید مفهوم آنرا از هم میباشند زیرا که
دلی که در غسلت الثوب میفهمند و عضو متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل الا با این سهولت
و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الباء مسئله حد و مسح
طولا با این منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و با این اذنین عرضاً و سیمش آنت که راس
و وجه و اذنین و ماتحت انهم هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگر چه هر عضو ازین اعضا مشغول
بر اعضای بسیار و ملحق را اگر لحیه و اخیف است عمل بشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
عمل ظاهریه و تعین ابی یوسف بیاصل معتصر بن بین الاذن و لثمه خارج است از حد و جقلت
هو الظاهر فی احب الیه الکشفة و قید غالباً برای اخراج صلیع است و الله اعلم مسئله
عمل بدین تا مرفقین فسر من است بالنعنی که مرفقین داخل حکم عمل باشد و همچنین است حال
در محسین اجماع جمهور است و ظاهراً لفظ شانه آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
تفصیح کردند که فسر من است عمل با بقی مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
شستن فسر من است و شستن دست و پا است و دیگر واجب زیرا که معتاد به صحیح

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشرط این که شافعی
متصل است به این آنکه مسترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می‌آید بر هر فعلی که مسح
بر آن جاری است و اما مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظر بر مسامی کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی قوی می‌نماید و در مسح بیده الحایط نفهیدن استیجاب حاکم شافعی است بر ملک
و قول خفیان در قول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آنکه یک انگشت هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه در
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده دلالت بر ربع راس می‌کند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نمی‌جواز اقل نیست و حکایه چهار
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا در قول است بعدم صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عالم باطلاق خود یا خاص
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله ظیفه جلین غسل است مسح چنانکه شیعه می‌گویند
بدلیل آنکه وضو اکثر کثیر الوقوع است بر مسلمان آنرا پنج بار هر روز می‌کند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و در این
فعل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از
تابعین و هکذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور الحار ضرورت و در آیه و ادجلكم نصب جبر
خوانده اند و صورت نصب ظاهر است در صورت جبر جمیع جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب لولم الیم
محرم نصب خرب جمعی دیگر گفته اند که لمح فی کلام العرب یکون عنسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن لوضوه
غسل شقوق و جلید اجوی الماء علی ظاهر الداء قلت و بد اقول مسئله ان کنتم جنبا فاظهروا لمروط
باقبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحته نماز را ازین آیه نفیه می‌شد
مسئله ماده جنب لاله بر بعد می‌کند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره می‌شود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمیع
گفته اند که در قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از جنب جنب گفتند و غسل جنبه شریعه قدیمه است که مله
ابراهیمی بر آن جاری شد حالا در حد جامع مانع جماع سخن با یگفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد
مسئله سیکه محکم شد نیز در حکم جامع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواصیم که منع کنیم قید نوم بخورد
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقص غسل نیست و شرطیه نوم حله غسل
نیز معقول المعنی زین شافعی خروج منی اعمده ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاد می‌کند و حدیثی مذکور
و فارقی در آنها حیث بیشتر خواهد آمد و اگر منی باز خروج غیر مقادیر آمد مثل صلبت خفیان تفریع کرده اند و وجوب غسل را
و نزدیک تفریع بیناید و این بحث در تفریع اکل شرب مثل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تفریع اگر گفته اند

در قلع است بلکه ظاهر آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادان الوقوع را علت شناخته و اگر
اصل تنقیح تسلیم کنیم بن تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار ما لغه است در عبارات و مراد از آن اساله آنست
بجميع بدن با جماع جمعی متک کرده اند بان در وجوب مضغه و اشتقاق در غسل و دن الوضوء و آن ضعیف است
زیرا که مضغی مانع در اشتعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و اشتقاق مسئله
و آن کذا موصی اوعلى سفن متعلق است با قبل لفظی ازاده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحیح
تیمم مسئله نخست بیان سباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن کنتم مرضی مرضی جمیع مریض است مانند
جریم و جرحی و معین در عرف کسی است که مرضی که در عرف اذن حسابی بردارند داشته باشند مثل خدشه و شوره و
انشقاق رمل و مانند آن و مریض را بجز انقیاد تشخیص نزن آن کرد و از اقصای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص حق
مرضی ضرر است این احصا لغته می نمود مخصوص بجهت نیست پس در حد ضرر بحث افتاد و شافعی گفتند مرض بخلاف سمن است اما علی مضغه
و کذا بطور البر او الشین الفاحش فی خصوصیات و حنفیان گفتند تیمم مریض خاف شده المرض او بطور البر است اما کما هم از وی بحد و غایب
آنست که ضرر نیز حاله بعرف است مسئله علی سفر میگرد که در قصر صلو و افطار صوم معتبر است ایاد تیمم شرط نیست باینکه از احوال آنرا
که در سفر تصور تقریب بن است بعد و جدان اینجا نکه در سفر مسئله بن موقوفه آیه نیز همانست زیرا که ظلم بمجدد و امارت شار است
بانکه در حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد و خارج آن برابرست فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در
نادان الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک معان فکر و دخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان مایه با سفر
یا عدم وجدان مایه فقط و عدم وجدان مایه با بودن خارج بلد امر است که علیتان از قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون
لازم شد که علت عدم وجدان مایه باشد نذرة وقوع و کثرة وقوع فرق نمید بدجمله چون علت ربو اتمقن شد بیچ گندم
نسبیه برچیکه گندم از زیاده از جو بگیرد و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جز زیاده باشد و آن از حوادث
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک
میل در وقت شب در محله در فایه رفاهیه مانع علیه اونیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دار باشد چه
ناود و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری نذرة وقوع را در شرعیه علت و سباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم
مقتضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً لهنج مسئله اوجاء احدکم من الغائط فاما
بیان سباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک ازاده صلو و وجود سباب عدول از وضوء و غسل تیمم غایت زمین نرم را گوید
و مراد اینجا مقتضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصریح این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه درج طاعت است باین دو باجماع مهت و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام نهید شد که این خبر با سبب
 یا غل بوده است و بصرفه عدول کرده شد به تیمم و خدا تعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل بترتیب
 وضو و غسل پس محیی از غایط و آنچه طاق با دست ناقض وضو است و ناقض تیمم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله
 سوق کلام ظاهر شد که ارتفاع سبب ضروری که در خص تیمم است قبل از ادای صلوٰۃ تجدید طهارة بوضو و غسل واجب میکند
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهدیه است مسئله اولاً مستم النساء ملاست در اصل یعنی دست راست
 است باید گیر و استعمال غالب بر جماع دارد و از آن کنایه کوبه میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست راست
 بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقض وضو و از نزد یک ایشان آیه از نیابت تیمم و غسل ساکت باشد پس سبب
 ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالة نقض لمس و وضو ساکت باشد
 و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل و در سبب بن عباس همین بود و ابن عمر مذکور دیگر داشت که به نیابت تیمم از غسل و نقض وضو
 از لمس مرأه هر دو قائل بود گو یا لمس اعم از جماع و من اشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت با معنی که اگر
 در صلوٰۃ جماع متحقق شود ناقص غسل خواهد بود و اگر در صلوٰۃ لمس متحقق گردد ناقص وضو خواهد بود و این توجیه غل است
 بعد صحت جمع بین الحقیقه و المجاز و بین معنی المشترك ممکن است که ابن عمر متکلم کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن
 مسعود دست رسانیدن و بحديث عمر و بن العاص و عمر و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و خدا
 و قول ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ باید کرد و از آن جهت باب ترجیح باید کشاد پس آنچه راجع میباشد
 ملاسته بر جماع است زیرا که نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام مجزعه بعد مینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارة وضو
 و اسهال فرماید نیابت را از طهارة کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله وضو نقل
 کرده اند هر چند دامن گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه منی افتد مسئله
 فلیتم تجدوا الماء ظاهر آنست که مستطیع بفرست نذر که وجدان ما بر ما من مانع تیمم نیست و محتمل که مرد عدم قدرة باشد
 زیرا که وجدان مرئین مانند لا وجدان است مسئله فقهاء از تاثیر عدم وجدان ما در تحقق تیمم و از تاثیر ضرورت وضو
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقهائے استخا از دل و در شایع عدم امکان حصول بلاما زجت حد و وسیع محل جز
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا استحال آن محلی است بر جنس همچنین مشغول بودن بواجب ضروری یا غطش و غیر آن مسئله
 بعدلن با مختلف است زیرا که در ممکن جنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته منی نمودنزدیک باشد یا دور اگر چه یک
 مرحله باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جای طلاق کننده که یافت آب شاق باشد و در آن عرجی نمایان بود و زیاده انداخته

مسافران هر روز مقاسه میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بجهج تمام میسر آید یا قافله بعد از نرسیدن
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جائیکه اهل قافله از آنجا آب می آرند و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آورده است از آنجا
 واجد ما است و تخدیه بیل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فاقه قلع است زیرا که تشریحی جدید میشود و مسئله
 در عرف اطلاق کرده میشود بر ما مطلق و اگر مولى عجب خود را گوید که اصل الکی ما را بر مطلق متمثل میشود و عقیده مانند ما و در سب
 در مطلق و عقیده سخن افتاد و شافعیان گفتند هوایق علیه اسم الما بلا قید و التخییر مستغنی عنه که عفران تخییر المانع علق است
 الما بلین مطلق بخلاف التخییر الیسیر الذی لا ینسخ اطلاق الاسم و بخلاف التخییر بمثل کث و عین و محلب غفیان گفتند هوایق
 علی اوصاف خلقته کما رسما و العیون و الا بار و البحار و العذران و ان انتن بطول الکث او تخییر مالا ینفک عنه کالتراب
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فقیل غلبته الاجزاء بحیث لا یسئل و قیل اختلاف العیون لا ما
 حصرت شجرا و ثمره و قول اول مبنی است بر جاده متبع لغته و ناممکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ما مطلق نیاید از آن
 حدان تیمم اگر چه نبیند بالین موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیند ما نیست معنی که تقریر کردیم مسئله از نحو ای آیت معلوم
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان کنتم جنبا فاطهروا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میفهمد که غرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آب بیکه مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم میفرماید فتیحه تیمم در اصل معنی قصد آمده است پس اگر بر روی
 افتد و تریخ کند و بعد از آن نیت نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بماله صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و جواب
 در تیمم و آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شریع گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صید طیب است
 نه از گردانیدن عمل بعد و قصد عمل از فعل جدا نمیشود و خلاص باشد یا و آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را بان حالت
 نیست پس برین سه دلال خطا هر است بلکه مستند و جواب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه و ما امرنا الا لیعبده الله
 مخلصین له الدین مسئله صعبا علیها صعبا در لغت تراب اگر گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادا که میکند عدم اطلاق صعبا
 بر نریختن و نوره و سحابه خذف و نفع و حجر و طیب هر را گویند پس شرط پیدا شد قصد و بودن تراب یا بر طهارت آن
 مسئله فاسحوا بوجوهکم و ایدیکونه ظاهر آیه استیجاب وجه و یدین است الا انجاشاق باشد مانند
 تحت یحیه الخفیفة و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مر فقیهین باید زیرا که در کلام عرب چون استیجاب
 قبو کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی اند حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع گفت
 میکند و ظاهر اول است مسئله منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس لکن نقل نکرد و مثل آنکه

دست بسبب برتراب نهد و بسبب برادر جانز نبند مسئله آیه از ضرر بر وضو تسکین است نقل ثواب مسح باید خواه ضرر باشد
خواه ضرر نباشد جمعی گفته اند که از فحلم بعد از سبق طلب مفهوم میگردد پس طلباء برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیر که فحلم
بر سبق غالب است بعد از وجوب دالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق خواه بتوسی از اجتهاد و لازم است صحاب
این غالب است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیمم طهاره ضرر نیست یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است
زیرا که ضرر نیست بمعنی آنکه شرعیت آن نزدیک فحلم است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه موثر است در اقامه صلوة
و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیمم مطیع تر نیست از متوسل بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تقریرائی که بر ضرر
تیمم کرده اند با سبب محمل بحث است مانند لا یتیم لغرض قبل وقت فحلم و تیمم کل فوض و بینوی استباحت الصلوة
لا فحلم الحديث مسئله ما یزید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم و لیتو نعمة علیکم و این آیه
اصل است در مسح بر جائر و عصاب و در دوایم که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند نصب
سلس البول و انفلت الرج و الله اعلم **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضو

عن سهیل بن ابی صالح عن ابیہ عن النضر بن ابی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا توضأ العبد المسلم

او المؤمن فصل من وجهه خرجت من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینہ مع الماء او مع اخو قطر الماء او
هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخو قطر الماء حتی یخرج
نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مؤمن درین شک
را ویت پس بشوید روی خود را برآید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و پنجپه پای خویش یعنی هر گناهی که
حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این
شک را ویت پس چون بشوید و دست خود را برآید از دست او هر گناهی که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل شده
است از گرفتن دست برمی آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه برمی آید این بنده مؤمن صافی شده از
جمیع گناہان و در روایت بغوی زیاده است که فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتمها دجله مع الماء او مع اخو
قطر الماء یعنی پس چون بشوید و پایی خود را برآید هر گناهی که رفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است
از شمی با آب آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استعاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو
نه آنکه خطائی تحقیق جسمی است که با بخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظا بسیار است نیز باید
که اکثر علمای تحقیق کرده اند این خطایا البصائر بدلیل حدیث صحیح الصلوة الحسن للجمعة الی الجمعة و در مصنفان کلاما

ما اجتنب الکبار و این حدیث دو معنی دارد یکی آنکه ما اجتنب الکبار خارج باشد مخرج شستن گویا میفرماید الا الکبار دیگر آنکه
 این فضل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترک کبر و را این فضل نیست آئین میفرماید غیر نزدیک است بآیت آن اجتنبوا
 کبارا فانهم عنده نكفر عنکم سیدانگو الایه و این را محض گفتن در باب مکافات اقد است و نزدیک میل را اصل
 کرده است **باب یحب الوضوء من المذک** واجب میشود وضو بپوشیدن می **باب**
 عن ابی النضر عن موی عمر بن عبد الله عن سلیمان بن یسار عن المقداد بن الاسود ان علی بن ابیطالب
 اقره ان یسال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل اذا دخی من اهل فخرج منه المذک ماذا علیه قال علیه
 فان عنک ابنه رسول الله صلی الله علیه وسلم وان استخید ان اساله قال المقداد فسال رسول الله صلی الله
 وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احلکم فلیغسله فوجبا بالماء ولیتوضأ وضوءه للصلاة مقداد بن الاسود
 گفت که حضرت علی بن ابیطالب مرا کردم که پرسیدم برای ما و از رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم مردیکه چون نزدیک شود باین
 یعنی قبله و معالقه کند برآید از ذکر دی مذی چه چیز واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود و یا وضو گفت حضرت علی
 نزدیک است دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرم میدارم که این مسئله از حضرت پرسیم گفت مقداد پس سوال کردم از
 آنحضرت علیه السلام حکم این شخص پس فرمود چون بپایند مذی را کسی از شما باید که پیش از آن فرج خود را بپوشاند
 وضو کند مانند وضو خود برای نماز **باب** عن زید بن اسلم عن ابی ان عمر بن الخطاب قال انی لاحد یحدث
 مثل الخنزرة فاذا وجد ذلك احلکم فلیغسل ذکوه ولیتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المذک حضرت عمر گفت هر آنکه
 می نامد که این چیز فرو می آید از من مانند دانه بلور پس اگر بپایند از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را بپوشاند وضو کند
 وضو خود برای نماز و در می داشت ازین اشاره مذی **باب** عن زید بن اسلم عن جنید بن عبد الله بن
 عیاش النخعی ان قال سالت عبد الله بن عمر عن الذی فقال اذا وجدته فاحسل فرجک وتوضأ
 وضوءک للصلاة جنید گفت سوال کردم عبد الله بن عمر از حکم مذی گفت چون بیایی باز بشوی فرج خود را وضو کن
 وضو خود برای نماز فلیغسل بکسر الضاد مسئله مذی العجمیم اسکان ذال سحر بر لغت اصح و اظهر و عزیز بن نیز منقول است که
 سفید قیق لایق که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة و دفع منی باشد و بعد از آن در حضور جلیه تمسک نورانی
 و گاهی احساس خروج آن منی شود و در نمازی بسیار می باشد نسبت رجال مسئله و حکم مذی عدم وجوب غسل است
 باجماع و وجوب وضو بر آن خواه گویم نتایج او جارا احد منکم من الغائط خرج من السبیلین است معناه باشد یا غیر معناه
 یا گویم مخصوص است بمعناه و در وضو حکم مذی و معنی اولی مستانف ثابت میشود و باقی اشاره کرده شد که متفق

عقلی
 بخدا می بیند الخنزرة بالذک
 المعمله قبل المعجزة المجرعة
 شنبه بحافی الصفاء قال کثر
 اهل العلم اذا خرج من احد
 الفرجین شمس
 است
 سوا کان عینا او یجا
 وسواء کان معنیا او یجا
 معنیا لان الذی غیبه
 معنی

فصل

تفصیل

باب فی من یزعم

والبطلان فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

والمیقات فی الامام

علی عمرار فیه است که در حدیسی داخل میشود مسئله دیگر حکم غرضی نفع فرج است و در اول نفع انجا مثل است بدلیل روایت دیگر
ذکره و قول غیر متغیر فرج است قدریکه غرضی بکنی رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود آنرا نیز میباید
و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر را شستن لازم نیست مسئله غرضی که بطریق واجب است پس استیجاب بجزای غرضی مشروع بنا
بالبطلان استیجاب یا خارج بر حسب عبادت بلاد اقوی نزدیک فیر اول است و اقتضای بر جبر و معتاد آمده است پس متغیر آن
که شامل غرضی هم استیجاب باشد دل از آن و مطلق است **باب** سایر دوی من الوضوء فی ترک الوضوء عن المکة یا بیابان
جزیریکه روایت کرده شد از حضرت در ترک وضو بسبب خروج دوی **مالک** عن یحیی بن سعید بن سعید بن سعید بن سعید
سعد و جل بسا له فقال لی لا جد البلیل و انما اخطی فانصرف فقال له سعید لو سأل علی فخذنی ما انصرف فقلت
صلی یحیی بن سعید گفت شنیدم از سعید بن السیب در آن حالیکه شخصی از وی سوال میکرد گفت سائل بر آنست من
میایم تری را در حالیکه نماز میگذارم پس آیا باز گردم از نماز یعنی آیا ترک کنم نماز را و بوضو مشغول شوم پس جواب او
سعید بن السیب این سائل را گفت اگر روان شود دوی بر روان من باز نگردم تا آنکه با خبر رسانم نماز خود را **مالک**
عن الصلت بن زبید انه قال سالت سلیمان بن یسار عن البلیل اجد فقال انهم ما لم یضربوا ثوبک بالماله و الی عنه گفت
صلت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری که میبایم آنرا پس گفت بنفشان بر آنچه در زیر جامه است آب میسپارند
بر فرج خود آب تغافل کن از آن تری متوجه گوید غرضی از وضو بجز عبادت بعد از خروج دوی یقیناً رخصت ترک وضو ندارد
و مشک کرده اند تا بآنکه وضو منتقض نشود از بوی اجماعاً و دوی نیز قطره است از بوی و بوی تاویل کرده است این دو
حدیث را که در آنست که مشک ناقص وضو نیست پس اگر و سوسه بخاطرش رسد که تری از سر ذکر برآمده است بان التفات
نگذرد نماز خود را باخبر سازد و تبصیر باین طور از جهت جهالت است و از جهت تمسک سائل با این وجه **باب** استیجاب
الوضوء علی من غاب وضو طبعاً لا علی من نام قاعداً و اجبت وضو بر کسیکه خواب کند بپلند و دو واجب نیست بر کسیکه
خواب کرده باشد مالک باسناده ان تعیم هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة الایة ان ذلك اذا قمتم الی الصلوة
یعنی التعلیل تفسیر این آیه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة است که واجب وضو ثابت میشود و قیاس بر غیره از خواب بیدار
میدارد و نوم را یعنی براد نیست که نوم ناقص وضو است **مالک** عن زید بن اسلم و یحیی بن عمر بن الخطاب
قال اذا نام احدکم وضو طبعاً فلیتوضأ حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون خوابد کسی از شما بر وضو نیست پس
وضو کند **مالک** عن ناظم ان عمر کان ینام حالاً علی وجهه و لا یتوضأ بعد من عمر خواب میرفت نشسته با نهان
و وضو میکرد و ناظم این دو اثر حدیث در نوع است از جمله حدیث ابی داود و المعینان و کلام السید عن نام فلیتوضأ و سنده

پس باید که وضو نکند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه ان كان يقول من مسح ذكره فقد نجس عليه الوضوء
 میگفت عروه هر که دست رسانید بذر خود پس واجب بر وی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر يعطى ثوبه يتوضأ فقلت يا ابا عبد الله الغسل من الوضوء فقال لا يكره
 احیاناً ائمتن ذکر وی فاتوضأ گفت سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو ریخت
 گفتقم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن بعض اوقات دست میرسانم در آثار غسل
 بذر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر
 فرايت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت له ان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال اني
 بعد ان توضأ ات لصلوة لصلوة صليت فوجي ثوبت ان اتوضأ فتوضأت وعدت لصلوتي
 گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم
 گفتقم ادا این نماز نیست که تو تنگنار دی آنرا گفت بر آنکه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بپنج خود باز وضو
 کردم که باز وضو نکنم حالا وضو کردم و بعد کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند بر این
 جماعت مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن عبد الله بن عمار و محمد بن الحسن بن عمار و محمد بن الحسن بن عمار و محمد بن الحسن بن عمار
 من کرده ترضاء قال بل هو الاضغطة من جدك فمدى سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم از حکم کسیکه دست رسانید بذر
 خود یا وضو کند گفت نیست بلکه الاضغطة از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با آنحضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 حدیث و ابوداود و عمار و سعید بن ابی حبیب و حسن بصری که از من فرمود وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب ابو نعیم ازین
 تعقب بآنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابوهیره آنرا روایت کرده است و متاخر الاسلام است طلق بن سلی اول من
 هجرت بخدمت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اولاً بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مضمون
 میشود قبل از آن حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزد یک سائل قائم شده بود و ال بر وجوب وضو پس نظر
 نیست که حدیث طلق نامح حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این است لال صحیح باشد پس مثل این جابر
 میتوان کرد در باب ترک وضو و محاسنه النار که ابوهیره حدیث وجوب وضو محاسنه النار روایت کرده است و بر آن
 عمل میکرد حال آنکه قدوم ابوهیره بعد واقعه خیره بود و سعید بن انعمان روایت کرد که در راه خیره آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
 بودند و نماز گذارند وضو نکرد پس می طاعت که حدیث ابوهیره را ناسخ آن میگفتند و انجین نیست باتفاق و محل
 بسیار بود که ابوهیره را ناسخ صحیحاً قدما روایت میکرد و محسبه از علم گفته اند میتوان بود که در حدیث مرفوع من کرنا لیه الزوال

قلت قال الشافعي
الوضوء من مرض الفرج
وشظطه ان يمس يمين
الكف او يطون بها
المصاحف وقيل لا
الاصابع من الفرج
خفيفة مس الفرج
لا ينقص واجتنب تقوله
صلى الله عليه وسلم
هل هو لا يفضة منك

چنانچه مستحجاب و محجب از غایت ناسیت میشود غیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص معام نیست بلکه بیان مصلحت است پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین در موارد که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعد مینماید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمیع بر نخصت میل میکردند **باب الوضوء من قبله المرأة** و جسد باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزن

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن عمر ان كان يقول قبله الرجل امرأته وجدها بيده من الملاصقة فمن قبل امرأته اوجها بيده فعلية الوضوء عبد الله بن عمر سبغت كقبلة كرون مرد زن خود را و مس کردن او را بدست خود از ملاصقه است یعنی در قول خدا تعالی اولاً مستعمل النساء داخل است پس هر که قبله کند زن خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضو واجب میشود **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امرأته الوضوء عبد الله بن مسعود سبغت كقبلة كرون مرد زن خود را وضو لازم میشود **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول من قبله الرجل امرأته الوضوء ابن شهاب میگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود و نیز گفت تعقب کردند بر مالک جمعی بحديث عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض نساء ثم خرج الى الصلاة ولم يتوضأ قلت من هي الا انت فضحكت قبله كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عروه گفت

گفتم نیست آن زن مگر تو پس عائشة بخندید و جواب دادند تردید و غیر آن که سنها و این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که منشاء اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست در تفسیر قوله تعالی اولاً مستعمل النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر درست رسانیدن بر نساء بغیر جماع و برین تفصیل لازم آمد که مس را ناقض وضو دارند و نزد یک ایشان آیه از نیابت تمیم عرض اساکت باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبدالله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس وضو اساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر نه سبب ثابت میگرفت

که لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت بامعنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد نایب غسل بود و اگر در صورت مس تحقق گردد نایب وضو یا بدو پس ابن عمر قائل بود به نیابت تمیم از غسل و قائل بود به نقض مس و راه وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامت مس از جماع کنایت آمده است و استلال دیگران باین آیه ناهض بر خصم است اما جابر الاحمال بطل الاستدلال و چون در احوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تا ملو ماخذ باید کرد اما رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر او ضعیف درین مسئله نزد ابن مسعود و برهم نمی آید پس سبب گذشته است با وجود انتحاب او ایشان را در سائر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف است و ترجیح

۲
قلت
قال الشافعي يفتي بليس
الرجل المرأة وضوها
وقال ابو حنيفة لمس المرأة
لا يجزئ الوضوء و يفتي
صلى النبي
انه قبل ولم يتوضأ
وفي نظر بان المراد
بالملاصقة الجماع

از بمان و از خون و از زری که سیلان کند از جسد و خون که می شود الا از حدیثی که برمی آید از ذکر و بر ما از نفوس مشرک گویند
متسک کرده است محمد بن الحسن باین دو اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضو است دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار وضو
پیش آید در اندام باز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود را آنچه کرده است و حساب ندارد و باقی آنکه در زمان وضو آنکه
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجا تنطیف است و غسل مهم نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح شده است
از ابن عمر انه قال فممن اجتمع لیس علیه الا غسل محاجه گفت ابن عمر در باب کسی که حجامت کرد و نیت بر روی واجب
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از مذہب سدید بن المسیب عدم نقص وضو است و این فقیر گوید چنانچه
دارد که ابن عمر و سدید بن المسیب وضو کرده باشند برای معاوجه رعا ف زیر آنکه شستن روی و اطراف با وضو
رعا ف از همچنین حدیث ابو دردا ان النبی صلی الله علیه سلم قال فطره و توضأ دلالت نمیکند بر وجوب نیت
وضو زیر آن برای معاوجه قی بود و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند غشیان را اما آن مسئله
دیگر پس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است
از عبد الرحمن بن النخعی روایت سابق را باین عبارت انه رای سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب یصلی فی النعمه او اصعبه
ثم یخرجها و فیها شیء من دم فیتفکده ثم یصلی و لا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که دمی آورد و انگشت خود را به بینی خود
باز بر می آورد و آنرا در آن انگشت چیزی از خون بود پس میمالید با انگشت آن خون را پس نماز میکند و وضو نمیکند
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت بخارج من النعمه دم حتی تحتصب اصابعه و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمی کند
و الله اعلم و بالجمله چنان متبادر میشود که اگر چه مذاهب در موجبات وضو مذاهب حسن بصیرت و وضو از خارج من
السبیلین و از نوم میشکند و از لیس مرأه و مس فکروقی و رعاف می شکند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا
الانرا و دیگر است و صلیت نفوس ایشان و غصه نفوس ایشان و دیگر و شایع هر دو علم افاده فرموده است و بر فقها و کماهی علی
بالم و دیگر مشقه میگردد پس شریعت چیزیست که در ملا را علی بد ایشان مکتوب شد ایشان را بآن مکلف ساخت خواه و چه حرام باشد
مکروه و مکروه و مکروه و مکروه چیزی را بیا برست که در تہذیب نفوس یا تہذیب نفوس داخل او لکن حکم است مقتضی آن نیست که ایشان
مکتوب گردد و در بعضی اصحاب آن محل سکر و مد و بعضی محل میگردند و بر همین اصل فرموده است و در مسأله شکر و مسأله است و در عاقبت
و الله اعلم باب قول الوضوء لمسته التالیان ترک کردن وضو از چیزی که رسیده از آتش یعنی چیزی که آتش خفته شده است
مسائل عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله اکل کثف شاة

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خور دانه بزى باز نماز گذار و وضو نکرد و **مالك** عن يحيى بن سعيد عن
 بن يسار مولى بنى حاشه عن سويد بن الغسان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا اهلها
 وحملوا في خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل العشاء ثم دعا بالاذواء فلم يثب الا بالسويق فامر به فستر
 فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلمنا ثم قام الى المغرب فمضمض ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه سويد
 بن الغسان بمراه بنختر صلى الله عليه وسلم سئل خيبر يعني در سايكه خوره خيبر واقعه تا وقتيكه رسيد نبع بهار و ان بنو
 از جبار متصل بنخبر يعني توابع خيبر پس فرود آمد بنختر صلى الله عليه وسلم پس گذار نماز عصر را با طلب كرد و نوشه را پس
 حاضر کرده نشد مگر سويق پس حكم فرمود بدست ساقن آن پس نناك كرده شد پس خور و بنختر صلى الله عليه وسلم
 خور و يم با باز بر خاست بسوى نماز مغرب پس مضمضه كرد و بنختر صلى الله عليه وسلم مضمضه كرد يم با باز نماز گذار و وضو نکرد
مالك عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعى لطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل
 ثم توضأ ثم قال في فضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم لطلبه
 برای طعامي پس نزدیک گردانیده شد بنختر صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد از ان طعام باز وضو کرد و
 نماز گذار و بعد از ان آورده شد پیش بنختر صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از ان طعام پس خور و بعد از ان نماز گذار
 و وضو نکرد و **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الا نضاري يقول رايت
 ابا بكر الصديق اكل لحما صلى الله عليه وسلم ولم يتوضأ جابر كفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را كه خور و گوشت را بعد از ان نماز
 گذار و وضو نکرد و **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم انها اخبراه عن محمد بن ابراهيم
 بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهذلي انه قال سمع عمر بن الخطاب صلى الله عليه وسلم لم يتوضأ ربيعة بن
 عبد الله طعام شام خور و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از ان نماز گذار و حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالك**
 عن حمزة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم مضمض وغسل يديه
 ومسح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خور و نان و گوشت باز مضمضه كرد و دست خود را
 مسح كرد و دست روى خود را بعد از ان نماز گذار و وضو نکرد و **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب
 بن عباس كان لا يتوضأ مما مسست النار حضرت علي بن ابي طالب بعد از ان بن عباس وضو ميكرد و نماز خور و
 چيزيكه رسيده است آن اش يعني چيزيكه باتش بخته شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
 عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلاة ثم يصيب ما قد مسه النار ايتوضأ قال رايت ابي يعقل لك

و یصله ولا یتوضأ یحیی بن سید سواد کرد عبد الله بن عامر از حکم سیکو وضو کرد و باشد برای نماز بعد از آن پرسد
 بطحا سیکو سید است او را آتش یعنی تناول کرد طعام بخند آیا وضو کن گفت دیدم پدر خود را که عامر بن رجب باشد سیکو و چون
 و نماز بگذارد و وضو نکند **مالک** عن موسی بن حقیقه عن عبد الرحمن بن زید لا یضارحی ان انس بن مالک
 قدم من العراق فدخل علیه ابو طلحة و ابی بن کعب فقبلاهما طعاما قد مسه النار فاکلوا منه فقام انس فتوضأ
 فقال ابو طلحة و ابی بن کعب هذا یا انس امرأ قتیة فقال انس لیس فی منی اهل و قام ابو طلحة و ابی بن کعب فیلما املوا
 انس بن مالک قد همک و انزاعاق یس اهل شدند بر دی برای ملاقات ابو طلحة و ابی بن کعب پس نزدیک ساختن باین عزیزان
 که رسیده بود و آنرا آتش پس بر سر خود زد پس خواست انس پس وضو کرد پس گفتند ابو طلحة و ابی بن کعب چیست این خصلت
 انس یا این خصلت عراقیه است یعنی تحراق آوردی آنرا یعنی در شریعت خود نیست پس آیا آنرا از عراق آموخته گیس گفت
 انس ای کجاش میگردم اینکار را و برخاستند ابو طلحة و ابی بن کعب پس نماز کردند وضو نکردند باید دانست که ابو هریره و عامر بن
 عبد الخزیز میگفتند وضو واجب میشود بخون طحا سیکو و آتش بخند باشد و مشک میگردند بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم توضأ
 مما استلنا و نذر سبب ظهور صحی و تابعین خلاف اینست چنانکه امام مالک تفصیل بیان فرمود پس قطع مخالفت بین این دو
 یکی از دو وجه تواند بود یا نیست که حدیث توضأ مما استلنا وضو باشد باین احادیث یا مجهول باشد بر غسل و تغلیف
 معنی اخروی وضو است و الله اعلم **باب** الخ فیما لا یجوز منه الوضوء باب در بیان چیزیکه واجب نمیشود وضو را بر استمال
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر حاکم ابنه السعید بن زید و کله ثم دخل المسجد فغسله و لم یتوضأ
 مترجم گوید در نحو که پیش فقیر است اندر و ابی یحیی بن یحیی المعمری حاکم مسطور است و در روایت محمد بن الحسن خطبه و گوید در
 خط قدیم طواف شنبه میشد یعنی روایت اول نیست که عبد الله بن عمر تحلیف کرد یک فرزند سعید بن زید را یعنی قرار
 خائیده در دامن طفل نومولود شده ریخت جهت تبرک و برداشت او را یعنی در بر خود بعد از آن داخل شد سجد پس نماز گذارد
 و وضو نکرد و بر وایت دیگر آنست که عبد الله بن عمر خطبه مالید در یک فرزند سعید بن زید و خطو آن خوشبو را گویند که در بدن
 مرده استعمال میکنند یعنی سعید بن زید را فرزند می مرده بود عبد الله بن عمر خطو در بدن او مالید بعد از آن نماز گذارد
 و وضو نکرد و از روایت اول مستفاد می شود که برداشتن طفل نومولود شده و دست رسانیدن با و موجب وضو نیست
 دست نیست و از روایت دیگر مستفاد میشود که خطو مالیدن در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضو نیست و این
 سکه جمعی خلاف داشتند و جمهور بر عدم وجوب منورفته اند و الله اعلم و این روایت ثانیه که خط باشد محفوظ است و در کتاب
باب یکنی الاستغناء بثلاثه اجماع کفایت میکند برای پنج آیه **مالک** عن هشام بن عروه عن ابی

قلت

عامة اهل العلم ان
 الوضوء مما استلنا
 منسوخ و ان اهل العجم
 علی غسل الید و الفه
 قال قتادة من غسل
 فیه فقد توضأ الصلوة
 بفتح الهمزة و المکسرة
 مکان ادنی خیر برای
 طحا یا مالکی المدینه
 بفتح الهمزة و المکسرة
 و تقدیر الی الخ و فیها
 ای کجاش میگردم
 استغناء بفتح الهمزة
 الدینة بفتح الهمزة
 قلت
 فی اصلنا خلاف ایها
 و فی رواية خطه
 له نقل الخاری
 فی الجواز علی کل
 تقدیر فیه عامه
 اهل العلم

بوجهی که او از خارج نشنوند و بوی آن احساس نکند و دستار بقدر و ثلث ذراع یا زیاده از آن و گفتن نزدیکی محل
 اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده باب استحباب استنجاء بالماء من غیر
 وجع استحب استنجاء باب از غیر وجع مالمک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسئل عن الوضوء
 من الغائط فقال لما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء سبب
 غایط یعنی استمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء با آب ضرورتاً است مالمک عن
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اباہ حدثہ انه سمع عمر بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوء
 لما تحت اذنه عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر با آب وضوء کردن برای آنچه زیر ازار او بود یعنی می
 ذکر و بر خود را قال یحیی سئل مالمک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جله فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی
 کما نوا یتوضئون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی معمر مکی سوال کرده شد مالمک از
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آن دست درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعضی سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول شتر هم گوید از هر دو اثر حاصل شد که استنجاء با عجا کفایت میکند و استمال
 آب و شستن ذکر و بر ازار آب زیاده ترست در نظافت تطهیر باب النهی عن استقبال القبلة واستدبارها عند قضاء
 الحاجة و اختلافهم فی ذلک در بیان نهی از رو برو نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبلة کردن نزدیک اسی حاجت
 بیان اختلاف علما درین باب مالمک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولی لال اشفا
 وکان یقال لأموی ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو بصیر یقول والله
 لا ادری کیف انتم بهذا الکواثب قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا
 یستقبل القبلة ولا یستل بها بفرجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت بصیر بود
 که میگفت قسم خدا ایند انم که چگونه کار کنم با این خلا جا با و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبلة و باید که پشت ندید پسوی قبله بفرج
 یعنی این خلا جا با و مصر بوجهی نباشد بود و نه هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبلة یا پشت بقبلة بنشیند
 پس ابو ایوب میگفت منید انم که چه کار کنم درین خلا جا با که ریاس بیایم تحقیر کنیف یعنی جایی ضرورت و جمع کردن
 و کز ناس بنون نیز همین معنی دارد مالمک عن رافع بن اسحاق عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه با روی بقبلة یا پشت بول

۹
 قلنا
 معنی الوضوء وضو
 القس و التلطیف
 و علی صحافة اهل
 العامة

قال القائلون في الصلاة لا في الاستقبال والاستقبال في الصلاة لا في الاستقبال

بكر الكافر رسول الله
التحانية وسين ههنا
الدرجيس الخدة في السطح
خاصة في الكبر يعني
الجمع

قلت
صلى الله عليه وسلم
قال لا تلبسوا ثيابا عليها
عامة اهل العلم والدين
للتأديب

قلت
كان اوقع في رواية
ابن ابي شيبة
رواية الاكثرين ان رجلا قال
لعباد الله وضيق هو اجمع الى
الرجل وعمر هو ابن يحيى بن
عبد الله بن الحسن بن الحسن
هو يحيى بن الحسن بن الحسن
سماه جلا لا تلبس ثيابا عليها
جوز هذا قوله وان وعمل هذا
هل العلم في صفة

باب ما يابى مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جابر عن عبد الله بن عمر انه
كان يقول ان ناسا يقولون اذا عقدت على حاجتك فلا تستقبل القبلة ولا بيت المقدس قال عبد الله بن
عمر لقد زفقت على ظهر بيت لانا في بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على لبتين مستقبل بيت المقدس
ابن عمر قلت ههنا بعض مردان ميكونيد كچون نشيني بر حاجت خود پس روي بقبله كن ورو كطرف بيت المقدس كن يعني پشت
 بقبله كن كاین ستر نم روي كردن بجانب بيت المقدس است بنسبت ساكنان مدینه گفت ابن عمر آئید بر آدم بر پشت
 از آن خویش پس بدم حضرت اصرط الله عليه وسلم بر دوشتم خام روي بجانب بيت المقدس کرده برای قضاء حاجت خود
 ترجم گوید و رفع خلاف میان این دو حدیث علماء مختلف اند صیغه گفته اندی برای تنزیه است و فعل بر آن با حقه صلیه
 ارج است نزد یک نفر و شافعی گفته اندی برای تحریم است فعل مخصوص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود ترجم
 درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر اخبار بر مقلد است مطلقا از اخبار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام
 ابو ایوب عموم نمایی است در صحرا و در بنیان و جمیع گفته اندی منسوخ است باجماع را با استقرار معلوم شده است که صحف
 بر امتیاز و سبجات اتفاق ندارند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی بر خست میل کرده و ازین جهت میان این
 منظره و مخالفی گذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل است **باب جواز البول قائما و انحناء خلاف الاصل**
جاءت اولی کردن استیاده اگر چه خلاف اولی است مالك عن عبد الله بن دينار انه قال رايت عبد الله بن عمر
 يقول قائما عبد الله بن دينار گفت یدم ابن عمر را که بعل می کرد و استیاده نماند فعل ابن عمر عمل حضرت است مسلم در بعضی
 چنانچه حدیث روایت کرده است ترجم گوید قد صرح ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تلبس قائما حضرت صلعم فرمود که اگر
 استاده و بهین است نه بپوشیده **باب صفة الوضوء بیان طریقه وضو که بچترتیب باید کرد مالك** عن
 بن يحيى لما ذى عن ابيه انه قال لعبد الله بن زيد بن حاصم وهو جد عمر بن يحيى كان من اصحاب رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اهل استطيع ان ترتبي كيف كان رسول الله يتوضأ قال عبد الله بن زيد نعم فدا عبد الوضوء فافوض على
 فضل يدي عرتين ثم مفضض واستنثر ثلثا ثم غسل وجهه ثلثا ثم غسل يديه عرتين ثم تلبس الى المرفقين ثم مسح
 بيده فاقبل بهما وادبر بدا بمقدم راسه ثم ذهب بهما الى فتاه فورد هاتج يجر الى المكان الذي به من ثم غسل
 وجهه يحيى گفت عبد الله بن زيد صحابی لایا می توانی که نمائی مرا که چگونه وضو می کردی حضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد و عبد الله گفت
 پس ملک کرد آب وضو پس بخت آب ابر دست خود و در روایت بنوی آمده علی بیده یعنی بر دست راست خویش پس
 دو دست خود را دو دو بار بعد از آن مضمضه کرد و برین افشاند یعنی بعد از آن ساینده برین سار بار بار شست و خود را سار با

باز شست

باز شست

قلت
قال انظر اهل العلم فليس
الدين الى ما يكونين شلتا
في ابتداء الموضوع
سواء قلم من
افان قام من يوم
لو نفس يد في لانا
حتى يصلها الواس
قد الفصل ولا يعلم
بجاسة ذكره ولا يفسد
ال

باز شد دست خود را تا آنچه دو دو بار باز مسح کرد سر خود را بدو دست خود بجا بست و می آورد و دست خود را بجا بست
 کشید آنها را شروع کرد و مقدم سر خود یعنی نخست دست را بر صد ضیق برنا حدیه نهاد و بعد از آن بر دو دست خود را بر
 قفا خود بعد از آن باز آورد و هر دو را تا آنکه رسید به جهان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پاشی خود را
 متحرک گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل بین پیش از دخول کردن آن در ظرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا
 و دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق
 و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور کرد و ظاهر پیش غیر آن مینماید که چون استنشاق برای سنت است
 است مطلوب اصل همان است که تفکر در خداوند باشد بلکه استنشاق را نیز استنشاق و اینجا تذکره گفته است پس تبادلت
 که اصل در میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرض گرفت و بعضی آن را در داخل کرد و بعضی آن را در بینی باز یک غرض
 گرفت و هر دو چیز کرد و در غرض سیم و چنان این در بعضی روایات صریح آمده است با جمله غسل و فصل هر دو در سنت است
 مودی از سنت است قال یحیی سمعت ابا العباس فی الرجل یضمض من غرضه واحدة ان لا یأس بذلك یحیی
 شنیدم از امام که میگفت در باب تحقیق مضمضه و استنشاق که از یک غرض است هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که شست
 غسل در کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودی است از سنت و نیز معلوم شد صفت مسح و آنکه سفت
 است عیاب سر است مسح و نیز معلوم شد که وظیفه طلعین غسل است نه مسح و در روایت بنوی از طریق ابو حنیفه که سر است
 ان رجلا قال لعبد بن زید المازنی و هو جده و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکثر روای
 موافق یحیی بن زید است که از ابی سالم عبد الله بن زید المازنی و هو جده و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکثر روای
 و آن خلاف واقع است و گفته اند نام این سابعی عماره بن ابی حنیفه المازنی است و هو جده و است مسئله تنبیه و اصل مضمضه و غسل
 یحیی اصابع و اطاله غره و تحمیل الموالاة و گفتن بعد از وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
 و رسوله و یحیی بن زید المازنی و هو جده و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکثر روای
 الوضوء و الغسل واجب است نیت کردن در وضو غسل قال الله تبارک و تعالی و ما امرنا الا لیعبدا و الله علی صلیب که الله عز
 و ربی و الاکسبانه فی غیر روایت یحیی بن زید المازنی و هو جده و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی واکثر روای
 ادخالها الا ناء سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را در ظرف آب **باب مالک**
 الزناد عن الا حرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا استقیظ احدکم من نوم فلیغسل
 قبل ان یتخطا فی وضوء فان احدهما لا یدک این بآیه فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که چون بیدار شود

قتيبة بن سعيد
 ابن شهاب
 ابن جابر
 ابن مسعود
 ابن عمر
 ابن عباس
 ابن جابر
 ابن مسعود
 ابن عمر
 ابن عباس
 ابن جابر
 ابن مسعود
 ابن عمر
 ابن عباس

من هذا الباب
 السراة عن ابن جابر
 قال عن عمار بن يونس
 بن العيص عن ابيه المغيرة بن
 شعبه قال قال النسا الميزان
 عروبة بن المغيرة قال الميزان
 وحي بن جابر بن عمار بن
 لان عمار بن يونس هذا
 عمار بن يونس هذا هو
 مغيرة بن شعبه اقول كان في
 الاصل من هذا الباب
 زياد بن جابر بن عمار بن
 ولد مغيرة بن شعبه عن
 مواقف الماراه الشافعي
 ابن جابر بن عمار بن
 من نسخة يحيى بن عمار
 ابن وهب على الصحيح
 مال الشافعي يقول عن ابن
 شهاب عن عمار بن زياد
 عن المغيرة كما هو ظاهر
 كلام النسا في تاريخه
 عن ابن شهاب

فان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من الناس عبد الرحمن بن ابي بكر دخل شبرا
 زوجه فخرت صلى الله عليه وسلم روزيكه بر سعد ابن ابى وقاص يس طلب كروا بن منسوس گفت حضرت عائشه اداى
 عبد الرحمن سباع كن ينى كامل كن قصور ازير كه بر كزيمه من شيدم از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه ميغرموداى
 باشنها ادايش يعنى اگر كامل كنك غسل جلين رو باشنه خشك نداشتن و درخ حلول خوابه كه مترجم كويد بايد
 كه سباع در نوع ست فرض سنت سباع فرض استيعاب موضع غسل ست و سباع سنت و تفسير آن اختلاف
 شده بعضى باقازوش بدك غير آن تفسير كرده اند بعضى باطالة غره و تحمیل بعضى بتبليث الله علم **باب**
 المسح على الخفين جائز است مسح بر موز **مالك** عن ابن شهاب عن عباد بن زياد وهو من وكلاء المغيرة
 بن شعبه عن ابيه المغيرة بن شعبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه اذ مضى حجة في غزوة تبوك قال للمغيرة قذا
 معه ما يغفله رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه فسلكت عليه الماء ففعل وجهه ثم ذهب فخر يديه من تحت حذيتي فلم
 يستطع من صنيق كفى الحجة فخرجها من تحت الحجة ففعل يديه ومسح براسه ومسح على الخفين وفي الحديث
 مغيرة بن شعبه كويد كه حضرت صلى الله عليه وسلم رفت برای حاجت خود بصحرا در غزه تبوك گفت ميغره پس مي بردم
 حضرت صلى الله عليه وسلم آب پس آمد حضرت بعد قضاء حاجته از خلا جابن تخيم بر حضرت صلى الله عليه وسلم آب آيس
 روى خود پس شروع كرد كه برآرد و دست خود را از دستين بجهت خود پس نخواست برآوردن آب سيبكه آيتنهاى جبرئيل
 بر دست از ريزه بيمى و دست خود را بطرف سينه خود كشيد و دستين جبر از دست و دست دكرا پس شست و دست خود را بر سر خود
 كرد و موز خود مترجم كويد از حديث معلوم شد كه اگر كسى آب ريزد در وقت وضوء جايز است و اگر كسى آب طهاره را
 كسى برآورد درست است و معلوم شد كه در سفر و مانند آن جبهه تنگ تامين پوشد جايز است و نيز معلوم شد كه مسح موز مشروط
 در وقت اجتماع شروط نائب غسل جلين ميتواند شد و اين حديث اجماعى از امام حديث مثل نسائى وغيره آن روايت كرده اند
 از طريق صحاب كهبرى عن زهرى و در روايت ايشان واقع شده عن مجاهد بن زياد عن عروبة بن اخية عن ابيه المغيرة بن
 شعبه و قال النسائى لم يذكر مالك عن عروبة بن المغيرة وعلما گفته اند كه درين حديث يحيى بن يحيى را هم واقع شده و نيز كه عبا
 بن زياد برآورد عبد الله بن زياد است و از ولاه مغيرة بن شعبه نيست مترجم كويد در اصل واقع شده بوده عن عباد بن زياد
 عروبة و همون ولاه مغيرة بن شعبه عن ابيه اين موافق روايت شافعى و مسلم است از ابن جبرم بعد از آن نطق عن عروبة ساقط
 از نسخة بن يحيى و ابن وهب آنرا بهمين طريق ذكر روايت كرده يا انك امام مالك كسى در سند خود ميگفت عن ابن شهاب
 عن عباد بن زياد عن المغيرة حتى ظاهرا كلام نسائى است و كاهى ريگفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبه حتى

جابر

قتيبة بن سعيد
 ابن شهاب
 ابن جابر
 ابن مسعود
 ابن عمر
 ابن عباس
 ابن جابر
 ابن مسعود
 ابن عمر
 ابن عباس

قلنا قلنا
 قال الشافعي في رد المحتار
 الوضوء عند اللبس
 وقال ابو حنيفة عند
 الحدث وروي عن
 التوقيت في المصنوع
 للمصنف في المصنوع
 السائر في الحديث على
 رضي الله عنه فلهذا
 اكثر اهل العلم في التوقيت
 وابتدأوا من قبله
 بغيره بعد اللبس
 وذهب الاكثالى انه
 لا تقبل ليدل المصنف
 له ان يصح ما يراه
 الفصل

وان جاء احدنا من الغائط قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان جله احدكم من الغائط عبد الله بن عمر داخل مشد بكوفة بر سعد بن ابى
 واوامير كوفه بولس في يد سعد مسح بيكفه بر دونه پس انكار كرد اين را بوجه پس گفت او اسعد پرس از اين
 مسله پدر خود را چون داخل شوى بروى پس قدم كرد عبد الله بن عمر و فراموش كرد كه سوال كند حضرت عمر را
 از اين مسله تا وقتيكه آمد سعد پس گفت ايا تو سوال كردى پدر خود را گفت نه پس سوال كرد عبد الله بن عمر و فراموش
 حضرت عمر چون داخل كنى دوپاى خود را در دونه حالانكه دوپاى تو پاك باشند پس مسح كن بر دونه عبد الله
 اگر چه آمده باشد كسى از ما از خلا يا گفت تارى مسح كند مگر چه آمده باشد از خلا يا قال عبيد بن مالك عن رجل عن
 نه ليس خفيه فاستألف الوضوء قال يذبح خفيه ثم ليتوضأ ولى غسل وجليده يرسيد هشد مالک از حکم کسیکه شست
 دوپای خود بعد از آن پوشید دونه خود را بعد از آن ابتدا کرد وضو را گفت مالک بر آن در هر دونه را بار وضو
 کند باز بشوید بر دوپای خود را زاده حفظه و الفقهاء التوقيت بيوم وليدة المقيم وثلاثة ايام بليا لهما لسا فرجه
 على رضى الله عنه زياده كردن حفظه حديث و فقهاء تعيين وقت داد جواز مسح بر دونه يك شب و روز بر اى مقيم
 شبانه روز بر اى مسافر بر ايت حضرت على كرم الله وجهه ترجمه كويد ظاهر از لفظ طه بر تان است كه طهر شرعى محال
 وضو است اراده كرده اند پس مسح موزه صحيح نبود بلكه بر وضو تمام پوشيده باشند و محسبى گفته اند كه اگر يك پا
 در وضو شست دونه پوشيد بعد از آن پاى ديگر شست دونه ديگر پوشيد مسح صحيح است و اين هم
 محتمل است و الله اعلم و امام مالك التوقيت بيك شبانه روز و روى مقيم و سه شبانه روز و روى مسافر و كبر
 نكر و زير كه نه هبى است كه مدت مسح اى توقيت و نقد بر نيت بلكه او امير رسد كه مسح موزه كند تا وقتيكه
 غسل لايتم نشد و تعقب كرده اند حفظه حديث و فقهاء اصدار حديث حضرت على رضى الله عنه كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يامرنا ان مسح ارجلنا اخرجه مسلم ان حضرت مسلم بن عوف مودا را كه مسح كند يك پاى
 و مسافر شبانه روز و جواب داده اند از جانب امام مالك كه خريمه بن ثابت همين حديث روايه كرده است و در
 گفته و لو ستر زناه لزاونا و در كوفى اين جواب را كه قول خريمه بن لو ستر زناه لزاونا طه است از
 پس جاز نيت ترك يقين يعنى ترك صحيح حديث باين سخن ترجمه كويد محمل كلام خريمه بن نيت كه توقيت
 بر سبيل موجب نبود بلكه بر سبيل نذب و اختيار فضيل اسود و حال لالت ميكرد كه اگر كسى از حضرت صلى
 عليه وسلم زياده طلب مينمود البته بزيادت امر ميكرد پس طه نباشد بلكه محمل كلام ان حضرت صلى الله عليه وسلم
 بر نيت زياده فهم است بر نيت سائر روايات و با سائر روايات مخالفتي ندارد پس بكن كه نقد

یکشنبه روز در حق معقم در شبانه روز در حق مسافرت موکد باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بشکلی که تقدیر نماز غایت
 بشک شب و تقدیر صدقه فطر است بین از نماز عید بعد از عمل از حدیث توفیق تجاوزه نباید کرد و جوهر که توفیق یافته
 مختلف اند و تقدیر است ثوری اوجینده و شافعی گفتند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد
 و احمد گفته اند که ابتداء از اول مسح است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب** حقه مسح علی الخفین بیان طریق
 مسح بر بر دو موزه **مالک** عن هشام بن عماره انه دای اباه عیبه علی الخفین قال وکان یزید اذا مسح علی الخفین علی بن مسعود
 لای مسح بطونهما بشام دید پدر خود عوده را که مسح میکرد و بر دو موزه گفت هشام که عوده زیاده بنیکر و چون مسح موزه کرد
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پای مسح میکرد و جانب باین باها **مالک** انه سال ابن شهاب عن المسح علی الخفین کیف
 فادخل ابن شهاب احکامه یدیه تحت الحف و الاخری فوقه ثم مسحهما **مالک** سوال کرد ابن شهاب از مسح بر دو موزه که
 چگونه است آن لبس آور و ابن شهاب یکی از دو دست زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو
 دست را مترجم گوید و صفت مسح دور وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسئله حدیث
 حضرت مقصی علی رضی الله عنه که لوکان الدین بالرای التمر جرج میدید قول عوده را پس اختیار باها **مسئله**
 کفایت میکند مسامی مسح بر اعلائی خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم آقا عیبه اعلی پس باخود است
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاز الحتان الحتان وجب الفضل از
 اول ینزل چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل از زوال واقع شود یا نشود **مالک**
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان ابن عفان و عائشة زوجة النبی صلی الله علیه
 كانوا یقولون اذا مسح الحتان الحتان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوجة
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن را آن کنایه است از ادخال
 سر در کمر و در فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم ما یوجب الغسل
 فقالت هل تدبره ما مشکت یا اباسلمة مثل الفدوخ یسمع الذی یکتع تصخر فیخرج
 معها اذا جاز الحتان الحتان فقد وجب الغسل ابوسلمة گفت سوال
 کردم از عائشة رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ایامیدانی که
 صفت تو صیبت ای ابوسلمة مثل تو مانند چو زده مرغ است که می شنود از خروس

قال الشافعی مسح اعلی الخف فرض و مسح اسفله سنة قال ابو خنیفة لا یصح الا علی
 مع قلنا
 فی الاصل
 من جامع
 ۲۹
 فقیه الحنفیة و جب
 الفضل علی ان ینزل
 و الحتان موضع الغسل
 من ذکر العالم و زوارة
 الجارية

فوق نزار و فرج بهر روی یکسان است اندک علم مسئله اگر گوئیم علمه قضاء شهوت جماع است بر کسی که لواطت کرده باشد
 غسل واجب شود و موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا الحلم وجد البلبل غسل غیسل
 و قتیله کسی تخم شود و در یاد تری را غسل بکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عماره عن ابیه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب ان عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص ان عمر بن الخطاب عمر بن
 بعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتمل عمر ذلك ان يصير فلم يجد مع الركبة فركب حتى اذا جاء الماء
 فغسل بغسل ما رأى من ذلك الا خلا حتى اسفر فقال عمر بن العاص صحبت ومعدني اب فلعن ثوبك بغسل فقال
 عمر بن الخطاب يا عجبا لك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلت لكانت
 سنة بل غسل ما رأيت وانفخه عالم اذ سمع بن عبد الرحمن بن حاطب عمره و عمره عمر بن الخطاب در میان جمعی از
 شمسواران که در جلد ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای شراحت نازل شد و بعض
 طریق نزدیک بعض آنها یعنی حوضها یا چشمه ها پس محکم شد عمرو نزدیک شد بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران
 آب پس سوار شدند تا آنکه رسید آب پس شروع کردند شستن آنچه دیدند از اثر آن اختلام تا آنکه بوقت روشن درآمد پس
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیرست پس بگذارد جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجب از حال تو چه
 بن العاص اگر تو میبایستی جامه های آلوده مردم میبایست جامه ها و آلوده اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدم و آب بغشتم

اع قلت

علی هذا اکثر اهل العلم
 ان غسل الجنابة يجب
 الا من اصابه خال الشفة
 في الفرج او يخرج الماء الذي
 من الرجل المرأة والماء بالبل
 الذي كان في اليد او في
 عنده من قبل ان يغسل
 عند الاكل والشراب

و من این غسل مسئله نیز در بیان معنی و دومی ضرورت پس صفات ممیزه هر یکی بحسب تقریر بیان کردند پس
میشود معنی مجیدین بالذات یافتن بخروج او با بوی عجمین اگر منی رطوب باشد و بوی بیاض مجید اگر خشک باشد و در نزدیکی
و دفع و فتور عضویت و رقیق ترست از منی و بوی عجمین یافته نمیشود و دومی قطره است از بول مسئله منی او
طاهرست نزدیکش افعی بحدیث شیخین عن عائشة انها کانت تحکم المني عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يصلي
و نجس است نزدیک اشجینفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یا پس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و آنکه
نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب درینوقت باین اتمام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث
کانت تحکم معنیش نزدیک فقیر تحکمتی است از غسل مثل قرص رحمت و در حدیث عمل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد و الله علم مسئله نضج محلی که بتجین در آن نجاست معلوم
نیت و شبهه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیت از قول استجاب آن و الله علم مسئله اقل غسل نیت
رفع حدثا لکن بر موجب غسل شده است یا استباحث چیزیکه محتاج است صحت او بغسل مثل صلوة یا ادا فی من
چنانکه در وضو گذشت بتجیم بدن با سائل آب شعر و بشه همه باید رسانید و خفیان مضمضه و استنشاق و غسل
فرض گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیت پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعین
ماخوذ از لفظ غسل و از نظر و مفهومیکه عرب نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل انما تقدری نجسی
است که بر بدن باشد و اول غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شکر بغسل و شکم و دلک بدن نظیر
قطعه مخلوط بکاف فرج داخل کند بعد غسل حیض مسئله سبب حدیث اگر حرام میشود قراة قرآن بحدیث ترمذی لا یقرآن
و بالخاص شیئا من القرآن و فی سنده مقال که شواهد باب اذا استوی الجنب فصلی و لم یغسل ان یدکوفی الصلوة
استأنف او بعد ها اعد و لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد و حال آنکه غسل نکرده است اگر
کرد و دشنامی صلوة از سر نو است و اگر یاد کرد و بعد فراغ از آن اعاده نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد مالک
عن محمد بن الحکیم ان عطاء بن یساف أخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کوفی صلوة من الصلوة ثم اشار اليهم
بیده ان لم تکنوا فذهب ثم رجع و حمل جله اثر المراء رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لم یکنه گفت در نمازی از نماز با بعد
از آن اشاره کرد و بوی مقتدیان بدست خود که بر جامی خود ساکن باشید پس رفت بخانه بعد از آن رجوع کرد
و بر بدن او اثر آب بود و ترجمه گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن الحسن بر سبق حدیث در صلوة منکر کردن صلوة
بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصرح است که بر حضرت صلوات

غسل بود و حضرت آنرا فراموش کرده بودند بعد تکبیر بیا و آمد و ند پس جمع کردند نماز مبارک و غسل نمودند و به تینا رفتند
مالك عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله عن زيد بن الصلت ان قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجوف فظفرنا
 قد احتلم وصلی ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الاوقاد احتلمت وما شعرت وصليت ما اغتسلت قال قال
 وغسل ما راى في ثوبه ونفض ما لم يده واذن واقام ثم صلى بعد ارتفاع البصر متمكنا زید بن الصلت گفت برآمد
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جوف و جوف موضع است نزدیک بنی مشرکه پس نظر کرد حضرت عمر پس ناگاه مطلق
 کردی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی بینیم خود را محکم
 شده ام و نماز استه ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن الصلت پس غسل کرد و شست آنچه دید و بجا
 خود یعنی از منی و آب زدر آنچه ندید یعنی بر اینجا که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد از آن نماز گذارده است
 شدن گرمی آفتاب بالملینان و استسکة زبثابی و سبکة مالك عن اسمعيل بن ابي حكيم عن سليمان بن يسار
 ان عمر بن الخطاب عند الى ارضه بالجوف فواى في ثوبه احتلما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت
 الناس فاغسلت وغسل ما راى في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خود که در جوف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام گفت منی مبتلا شدم باحتلام از آن زمان که امر
 متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پدید آید و اگر
 سبب آن زیاده تولد منی است با وجود رخواوة او عیبه او پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود و از اثر احتلام
 نماز گذارده است و بعد از آنکه برآمد آفتاب باب اذا راى في ثوبه احتلاما ولا يدرك شيئا راه ما اذا يفعل چون به بنید
 در جامه خود اثر احتلام و یاد ندارد هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال يحيى قال مالك في رجل وجد في ثوبه
 احتلام ولا يدري متى كان ولا يدرك شيئا راه في منامه قال ليغتسل من آخر نومة نامها فان كان
 قد صلى بعد ذلك النومة فليغسل ما كان صلى بعد ذلك النومة من اجل ان الرجل ربما احتلم ولا يرى شيئا
 ويرى لا يحتلم فاذا وجد في ثوبه ماء عليه العسل وذلك ان عمر بن الخطاب اصابه ما كان صلى له
 نومة نامها لم يجد ما كان قبله گفت مالك باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی
 احتلام و یاد ندارد و چیزی که دید آنرا در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته است بآن خواب
 و باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد از این خواب بسبب آنکه مردگای محکم میشود و در خواب منی بیند چیزی را که
 در خواب منی بیند محکم میشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

قلنت
 وعلى هذا اهل العلم
 في الغيب اذ اهل السبيا
 الجوف موضع قريب
 من المدينة
 قلنت
 وعليه اهل العلم

له قلت
وعلى هذا أهل العلم
۵۴

حضرت عمر عاده کرد و بچگذا رده بود بعد آن فرمود ای که خفته بودی آن خواب عاده نکرد و بچمیش از خواب گذارد و بود **باب** اذا بات
الموتة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون به بیند زن مانند آنچه می بیند و باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب
عمره بن الزبير ان ام سلمة قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل
فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فلتغتسل فقالت لها عائشة اقب لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها
رسول الله صلى الله عليه وسلم توتب يمينك ومن اين يكون المشبه ام سلمة التماس کرد و بچای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
یا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد یا غسل کند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را می باید که غسل
کند پس گفت ام سلمه آنحضرت عائشه و گفتند که از تو آیا می بیند این قسم خواب زن پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای عائشه بچای
آنکوه با دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل سفه نه دعای بد و الله علم و از کجا می باشد مشابهت یعنی مشابهت در
والده و ولد یعنی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است استبعاد و حلام و جهی ندارد و الله
مالک عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
انها قالت جلست ام سلمة امرأة ابي طلحة الا انصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان
لا يستحي من الحي هل على المرأة من غسل اذا هي احتملت قال نعم اذا باتت الماء ام ام سلمة بن ابي طلحة انصار
بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه خدا تعالی شرم ندارد از سخن راست آیا بر زن غسل است
و می خواب بیند فرمود آری و فیکه بیند آب منی را شرم کند گوید از بخیث معلوم شد که اعتماد بر رویت آب هست بر بزدن
خواب و در بخیث اختلاف کرده اند جمیع گفته اند هر یک یک باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لغظ ما و تحقیقین بر آنند
که از آب منی را را رده اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر می کرده و شستند **باب**
الفصل بجهت وضع باید که غسل **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ الصلوة ثم غطى السابعة في الماء
فيغسل بها أصول شعره ثم يقبض برأسه ثلاث غرفات بيديه ثم يفيض الماء على جلده كله و رویت آنحضرت
عائشه رضی الله عنهما که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد و باین کیفیت کردی شستن در
خود را باز وضو میکرد و چنانکه وضو می کرد برای نماز باز وضو می آمد و انگشتان خود را در آب پس داخل می ساخت آنها را و
بنجهای موی خود بعد از آن می ریخت به سر خود و سر خود بر دست خود بعد از آن جاری می کرد آب بر بدن خود و بعد از آن
مالک عن نافع ابن عبد الله بن عمر انهما كانا يغتسلان من الجنابة بدأ فافروغ على يديه ليمس فضلها ثم غسل قرو

ثم مضمض وأستنش ثم غسل وجهه ونفض في عينيده ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه غسل
فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر بن الخطاب غسل ميكروا زجاجة شروع ميكروا بان كيفيت كمي بحيث بردت راسه
آب آيس می شست آنرا باز می شست فرج خود را بعد از آن مضمضه ميكروا و دستها را مینوید و بعد از آن می شست بر
خود را و آب میزد بر سر و چشم خود را بعد از آن شست دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از
شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب مالک اند بلغه ان عائشة ام المؤمنين
سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لتغض على راسها ثلاث حفنات من الماء ولتغض راسها ثلاثا
سوال کرده شد حضرت عائشة را از كيفيت غسل زن از جنابة پس گفت باید که دودست خود پر کرده ریزد بر سر خود و بر
آب را باز باید که بر هم کند و بالاموی سر خود را بدودست خود مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
دست است قبل ادخال آنها و شستن فرج و هر جا که نمی رسیده باشد وضو کردن و اگر کسی موی گرد داشته باشد بدودست
آب گرفته در میان پنج موی رساند بعضی موی را بعضی باله بعد از آن جاری کند آب ابر تمام بدن باستیعاب راس
جاری کردن تمام سنت است باقی نماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهنم سنت نیست بلکه با سنگ دست تر خوردن
باله و نفض مذهب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نفض صفار یعنی باز کردن گیسوها و رباخته در حق زنان ضرورت نیست بلکه
رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن با نهادهای بعض روایات در شناسی وضو واقع شده است
و در بعض روایات عقب غسل هر یکی را و چوبی است **باب** اذا اراد الجنين ان ينام او يطعم قبل الغسل استحباب الوضوء
چون اراده کند جنین که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل استحباب است او را وضو کردن **مالك** عن عبد الله
ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنابة من الليل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأوا غسل ذكرك ثم ذكر و حضرت عمر حضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم
میرسد او را جنابت و بعض اوقات شب یعنی در انحال غسل میسر نمیشود و الله علم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم
وضو میکن و بشو ذکر خود را بعد از آن بخواب **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلى الله
عليه و آله كانت تقول اذا اصباحك المرأة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا يک حتى يتوضأ وضوءه للصلاة
حضرت عائشة رضی الله عنها می گفت چون برسد یکی از شما بزن خود یعنی جامع کند بعد از آن خوابد که بخواب رود پیشتر آنکه
غسل نماید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر
كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قل
وهذا قول أكثر أهل
العلم والوضوء في
الفصل سنة ١١

△△

ما قلت
وعلى هذا أهل اللغة

له قلت
 عن هذا الرجل العبد
 له قلت
 يعني هذا الرجل العبد
 له قلت
 يعني هذا الرجل العبد
 وهو الذي كثر عليه
 وسئل كان يغتسل بالصلاة
 ان يغتسل في اهل
 العلم والوقار في استناده
 في الغلبه
 وادبته ففكره
 الفرق الصالحين على
 معنى القدر حتى لا يخطئ
 ان يخطئ ولا اقل من
 ان يخطئ في كل شيء

عمر چون بخواست که بخواب رود یا طعام خورد حالانکه با جنابت میبودی شست روی خود را و دوست خود را تا آنچه میخواست
 بر سر خود بعد از آن میخورد یا بخواب میرفت مترجم گوید در حدیث دیگر نزدیک ابی داؤد و محمد بن الحسن آمده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخواب میرفت حالانکه جنب میبود و بغیر آنکه دست رساند بآب و ازین حدیث معلوم میشود که امر برای
 استحباب است نه برای وجوب و اثر عبد الله بن عمر دلاله میکند که اگر تمام وضو میسر نشود در چه میسر شود بکند با آب یا بن
 بصرای الجنب بآن نیست بعرق جنب یعنی عرق بخش نیست ما لك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان يعرق في الثوب
 وحق جنب ثم يصلي فيه عبد الله بن عمر عرق میکرد در جامه حالانکه جنب میبود باز نمیگذاشت و در اینجا باب لا یس لصفت
 محدث و از جنب مساس نکند مصنف را یکی که بی وضو باشد و نه جنب ما لك عن عبد الله بن ابی بکر بن خرم ان
 الكتاب الذي كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن خرم ان لا يغسل القرآن الا طاهرا وورد مکتوبیکه آنحضرت صلی
 نوشتند آنرا برای عمر بن خرم یعنی تا عمر بن خرم بر بوسه اقبال من و الله اعلم این کار که دست نرساند بقرآن مگر طاهر
 یعنی از جنابت و حدیث مترجم گوید در تحریم مس محدث مصنف را اتفاق است بعد از آن اختلاف کرد و در مسیح اسطفا
 یا حمل بطلاقه یا بر وساده جمعی منع کرده اند نظر بغرض اینجا که تقطیع و اکرام قرآن است و درین عرض همه صور را برآورد
 و جمیع جایز داشته اند نظر بلفظ مس و آنچه غیر مس است حدیث از آن ساکت است و اینهم محتمل است باب یحذر المؤمنان
 یقرآن القرآن من ظهر القلب و من الجنب و الحائض جائز است خواندن قرآن از بر بعضی از او خود محدث را بغیر نظر در
 در حالتی که بغیر وضو باشد نه جنب و نه عاصی ما لك عن ايوب بن ابی تيممة السخني عن محمد بن سيرين ان
 بن الخطاب كان في قومه وهم يقرؤون القرآن فذهب لحاجة فرفع وهو يقرأ القرآن فقال له رجل يا امير المؤمنين
 انقرأ ولست على وضوء فقال عمر من افتاك بهذا المسيلة بود حضرت عمر بن الخطاب در میان قومی و ایشان
 میخواندند قرآن را پس رفت حضرت عمر برای حاجت خود بعد از آن باز آمد و او میخواند قرآن را پس گفت او شخص
 یا امیر المؤمنین یا میخوانی قرآن را و نیستی با وضو پس گفت عمر که قومی داد ترا با نیلکم یا مسیلمه کذاب قومی داد
 یعنی از شریعت محمدی نیست علیه الصلوة و التسليمات الله علم باب قد رما الغسل باب در بیان
 مقدار آب غسل ما لك عن ابن شهاب عن عمرو بن عبد الله بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم كان يغتسل من اناء وهو الفرق من الجنابة فمرى به من است از حضرت عائشة
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل میکردند از آنکه میزدی فرق بود از جهت جنبه فرق بفتحین او بدست
 که سه صاع را گنجایش کند و آن بحساب صاع مدینه شانزده رطل است مترجم گوید که این گفت بر

برای تعیین و تحدید نیت زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت تصداز الله درن و تبرید و غیر آن مختلف پس گاهی
حضرت صلی الله علیه و سلم بعد صیام عمل میکردند و گاهی بکثرت از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله
علیه و سلم بغیش بالصیام الی خمسة امداد و کان یؤضاً بالماء غسل میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم یک صیام تا پنج روز
میکرد و یک صیام نزدیکاً تا پنج روز و غسل و طلست و در پنج صیام را گویند و آن بحساب صیام مدینه یک طلست
طل خود بود و آب ماء البحر طلست و در یابی شور پاک کننده است مالک عن صفوان ابن سلیم عن سعید
بن سلیم عن ابی بخله از زید عن الغیرة بن ابی بردة و هو بنی عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هریرة یقول جاء
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اننا نربک البحر و نخل معنا القلیل من الماء فان توضأنا به
افتنوا من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطریق ماء الحلیة ابو هریرة گفت که آمد شخصی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه ما سوار می شویم بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر
وضو کنیم بآن تشنه مانیم پس آیا وضو کنیم آب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است
و طلالست مرده او یعنی ماهی را بی نوح میتوان خود آب الحیاض را قند بود و درود السباع و دخول قناریه
اللی لا یخاف عن الجاساسه صها بنحس میشود و آب خورن طافون درنده و در آمدن بآنها ایشان در آب خالی نیستند
از اخبارات مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن
حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی ركب فیهم عمر بن العاص حتی وردوا حوضاً فقال عمر بن العاص لصاحب
الحوض یا صاحب الحوض هل ترد حوضک السباع فقال لا عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخفونا
فاننا نود علی السباع و ترد علینا آنحضرت عمر بر آمد یعنی باراد و سفر و جمعی از شتر سواران که در میان آن عمر
عمر و بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و بن العاص صاحب حوض را
ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را
عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خبر مرده ما را زیرا که هر آینه ما وارد حوض می شویم عقب
درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر نیست معلوم ما بالقطع و مانع طهاره نیستند
مترجم گوید معلوم است بیقین که حیاض مجاز عذیر کبیر می باشد و نه عذر در حوض
و نیز معلوم است که حفره و سوراخ حوض نمی گویند و نه معلوم است که بوقوع سحابة
که تغییر کند طمس یا بویارنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قناریه سباع است پس حاصل شد

ما قلت
وعلي اهل العلم في جواب
ابو الجوز

الوضوء بماء
على قلت
رافعي الماء الك
ثقة

قدما الشنا
لا نجيب بوقوع النجاسة
يتغير بالقلتين

بجہدِ نیا ادا بلوغ الہیہ
تین اور چھل خبیثا
قُب

وقد هما خمس
فصلها بنحوها

٥٢
سجل وقته الف
بالف

لا يتعلم بجانبه

في العشب

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منجیره احد اوصاف آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و ندیه است که آب کثیر نجاست
غیر منجیره احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ما قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و آنرا بر آنچه مفهوم شود از لغت و معنی
دون حفره و نامی گذارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث اندام الما قلیتین لم یحل غشای بنوی گفته است که
نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و در آن روایت گفته است بطلال حجر و حجر تختین نام دومی است گفت این
جریج من دیده ام قلال حجر را یک قله از آن رحمت میکند و دو قریب را یا دو قریب مجزی بالایی آن بعد از آن شافعی
کرده است بر پنج قریب یا آن او گفته اند پنج قریب یا قصد طل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است
زیرا که قله کاهی کلان میباشد و گاهی خور و چنانچه ابن جریج تصریح کرد و از شی لازم نیست که نصف قریب اخذ کرده شود
مگر بنا بر احتیاط و قریب نیز متفاوت میباشد آنرا بر صد طل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس صحرا اقوال را قلیل
اولست و آن شش است بعد از سب سلف تفریعین بجا سیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلیتین تقریب آن مفهوم
بازمان نه تخمید زیرا که هر چه دون قلیتین باشد در حد ادائی و حفره داخل است و هر چه فوق قلیتین باشد چون
زمین معتدل الانخفاض بود عرض و جایی میتوان گفت و جایی سبک نسبت کرده اند که فرق نداد آب کثیر و آب
قلیل و این خلاف قول مالک است در موطن قال یحیی بن یسئل مالک عن رجل جنب صنع له ما یفصل منه فغسی فادخل ما به
فیه لیعرف حر الما من برده قال مالک ان لم یکن اصبا صا بعد اونی فلارسی ذلک تجس علیه سوال کرده اند مالک
ان حکم مردی باجنبیت که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنبیت رسیده است پس داخل کرد
انگشت خود را در آب تا باز شناسد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد انگشت تهی او را با که
نمی بینیم که این فعل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصبا به دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقتاً
آور رسیده باشد نجس کند بروی آب بی اونی و فی رساله ابن ابی زید و قلیل الما ریخه قلیل الغبایه و بنوی گفته است
تقدیر کرده اند بعضی صحاب الرأی را کثیر را که بوقوع نجاسته غیر مؤثر نجس نشود با آنکه باشد در دردم و این تخمید
که باصله از اصول شرع رجحان میکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با آنکه باشد غرضیم چنانکه بناید شود و کجای آنکه
در جنبش نیاید جان نهی گیر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه و ضعف
و اندام و خلق و درین مسئله است که در مناب است حدیث مردی شد یکی حدیث قلیتین که در مسئله حیاض غلات
شده است از آن کان الما قلیتین پسین حمل نجاست و آنچه در مفهوم مخالف دلالت میکند بر آنکه ما دون قلیتین
حمل نجاست چنانکه دیگر حدیثی که در سیرت آمده و بعد شده است ان الما و هم در گاه نجاستی و آن مفهوم خود دلالت
نمیکند

بر طهارت جمیع میام اگر چه مورد آن فوق قلتین استیم حدیث لا ایصال فی الماء الدائم الذی لا یجری ثم یغتسل
 و این حدیث دلالت میکند باقتضای آنکه ما را که نجس میشود بمول آنند از غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
 بر آنکه حکم جاری خلاف حکم ما را که دست پس آنست قول مشهور قائلست آنکه ما را قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست
 در وی تا وقتی که شغیر نشد است چنانچه عموم ان المار طهور لا یجسی شیء و شافعی حدیث قلتین را پیش گرفته است بگو
 گفته که حدیث بر بضاعت مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بر بضاعت ما را که بیشتر بود که وقوع این اشیاء را در
 متغیر می ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص
 بقلتین ما فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگر چه
 آن مغایرت بکار است یکی و عدم کراهت آنرا باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابو حنیفه ما را جاری را
 خاصیتی می دهند که بخلافه نجس نجس نمی شود مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث ما را که بر آنست که عله نمی نجس
 بقرینه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و قدین هر دو متعده بحث است بلکه حق آنست که عله اندازی بی آدم
 استحقاق لعن است بسبب تنجیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینه اگر فی الحال متغیر نگردد زیرا که چون این
 شخص نجاست یا بد دیگران اقله کند با و او را مجزئ گردد بغير تنجیس و محقق نهی از مجموع بول غسل نیست بلکه از اهل واحد
 بذیل حدیث ابی داود و الاصلین احد کم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیمن یجانبه و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت
 مکیه را است تا در معرض نفرت طباغ سیله ساختن پس آنچه اقرب تحقیق مینماید آنست که اینجا عله است هر دو
 تغیر نجاست و مخالطه نجاست پس تغیر از نجس مسازد قطعاً و مخالطه مکرده میسازد بکراهت شریعه که خبر بضروقه نباید
 ترک نشدن آن آب قلیل است اختلاف کثیر است و قول ابن حاجب القلیل نجاسته مشهور مکرده و قیل نجس یعنی با قلیل که مخلوط
 باشد بنجاست مشهور از مذہب مالک آنست که مکرده است و بعضی گفته اند که نجس است و این مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم

مخالف قول مالک با عموم حدیث ان المار طهور را شتی پیدا کردند و الله اعلم **باب** الوضوء مع النساء در بیان جایز
 بودن وضو با زنان **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر کان یقول ان کان الرجل النساء فی زمان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لیوضوون جمیعاً ابن عمر گفت که هر آنکه بود مردان در زمان آنحضرت صلی
 علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحنه وضو میکردند **باب** اذا خلعت الخافض
 و الحجب بلاء هل یجوز الغسل بذلك چون مخفی شود زن حائض یا جنب آب می وضو کرد و غسل نموده آیا جایز است
 مرد را غسل کردن بآن آب که باقی مانده باشد از وی **مالک** عن نافع ان عبدا لله بن عمر کان یقول لا بأس

۵۹

قلت
 دعه انظر اهل
 العلم

وقال علي بن ابي طالب
 بن ابي عبد الله بن
 ثور بن عوف بن
 وقاله سمرقند
 لوكا بن عبيد بن
 ربيعة قال لوكا
 العلم سواد العين
 الا باحيفة قال
 مكره عوف بن
 من الطوائف على
 الطوائف على
 جبهة ان العرف
 ان كان على
 ان يكون سواد
 كذا الطوفان
 في المصالح
 علم من ارباب
 ومن هذا
 سائر السام
 وعلى قول الشافعي
 على قاصدها
 على ما يابن
 الى الملك والخدم
 ارباب

442

۴۰۶

الحمد لله

مجلس شورای اسلامی

١٠٠

10

سید

بالتدريج وقاس

خبرگزاری فارس

۵۰

۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فقط الشكر

چند روز

منہ پر قابو پا گیا

فصل

درمان از نجاستی مشتمل بر شافعی و غیره از مفتاحی محمد بن حمل کرده اند بر گریز و دو باه و خور از زیر کمر که حکم
خام است و درین او و پنجه او متغیض است پس چون این را در گریه اثری پیدا نشد حکم سائر سبلع و حمام نیز همان
باشد بخلاف گنگ نجاست آن غلط است پس محمول نباشد بر گریه و ابو حنیفه تخصیص کرده است طهاره سوسا
گریه و کلکه اینها من الطوائفین علیکم و الطوائفات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است بخرج و در حفظ
از سوسا هر دو آن معنی در سائر سبلع یافته نمی شود باجملة نزدیک جمیع علما را این حکم مخصوص است بصورتیکه
نجاست بر دهن گریه ظاهر نباشد اگر نجاست بر دهن گریه ظاهر دید و شود نجاست **باب شش و الکلب**
نجاست فضلی من الاثاء سبعا پس خورده گنگ پاک است شسته شود از وی آوند طاعت باره مالک

عن ابی الزناد عن ابي بصير عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في اناء
احدكم فليغسله سبع مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگت آوند کسی باز شما باید که
بشویید آنرا هفت بار متترجم گوید شافعی شجین از طرق دیگر روایت کرده اند انچه در این روایت
است این کلمه اولهین اواخرین بالتراب تحتین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد
بخاک یعنی بعد از آنکه در آن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقه امامیه شستن اگر سگت لغ کند در
آوند کسی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن
کدر بخاک کرده و شافعی حل کرده است خرک را بر سگت جمیع محل نکرده اند زیرا که عرب مخالفت داشتند
با کلاب پس شریع بهفت بار شستن فرمود از لعاب آن تا منع باشد ایشان را از نزدیک کلاب این معنی
در خرک یافته معنی شود و الله علم مسئله تنقیح کرده و منع را بملاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق
یا عضوی از اعضا زیرا که هم کلب اطیب اعضا دوست پس حال احصا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد
و معنی منع رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند اوست بول نجس از وی با آب کیف بغسل دم الحیض چگون
شسته شود و من حیث مرآة عن هشام بن عروة عن ابی عن فاطمة بنت المنذر بن الزبیر عن اسماء

بنّت ابی بکر الصدیق انھا قالت سألت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ادايت احدا من
اذا اصرا ب ثوبها الدم من الحيضة كيف تصنع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصابت ثوبا حديدك الدم من
الحيضة فلتغسليه بالماء ثم لتغسل فيه ثوبك ثم تلبس به ثم تلبس به ثم تلبس به ثم تلبس به ثم تلبس به
يكن انما وقتيكه برسد جائد او اخر من اربعين يوما كما ركنه ليس كنت اغسرت صلى الله عليه وسلم چون برسد جائد

ولا تقدر على كسر
 من قلوب
 قال يحيى بن هشام
 عروة عن أبيه عن
 وهو من الصواب
 اسقاط لفظ من به
 القدر من ان يقض
 على موضع الحاجة
 بلا صبر ويضطر
 جيل رايك مشي
 بفعل ما تشاء من
 ٤١
 السع والدر بالضم هو
 القفل يفصل على
 ان العدة في نفس
 نجاسة في نفس
 ليس شر في الكبر
 البرية في الفجاءة
 جبراً ولا مجبراً
 او اشارة الى
 النفس ان القصد
 زهاب اثره
 عند من لا يفي
 ان يتبين على
 الطل في

لا تبالغ في ذلك
وإنما قلنا
قالوا قلنا

قل قلنت
 قال شيخنا والاصحاب
 الامم بدو غي من
 النجاسة الدائمة نصبت
 عليها الماء حتى يغسلها
 فلهذا والخاصة طاهرة
 اذا لم يكن فيها نجاسة
 وانما لا تغسلها في غير
 بين دون الماء في غير
 ٢٢
 على الماء في غير
 على نجاسة في غير
 الغسله نجس بالماء حتى
 ما تطهره صبغ بالماء حتى
 نزع عنها النجاسة

کسی از شامون حین باید که بدو انگشت بفرستد و بگوید از آن آب زنده بروی بعد از آن نماز گذارد و آنجا که شامون گوید
 یعنی بنی را درین حدیث و هم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروه عن ابی عن طایفه و صحاب رسقا و لفظ
 ابیه است چنانچه عبدالبنی سلمه و غیر وی اکثر رواة موطا نقل کرده اند و الله اعلم بائید دانست قرص و قطع ابی اشارت است
 بمعاوجه در دفع معین نجاست پس چون معین نجاست ازل شد جامه طاهر گشت و دستها بر شستن شرط نیست نزدیکی بود
 و در حکم حیض است جمیع نجاست عینیة مثل دشت و بول و خدره مسئله اگر نجاستی عین باشد واجبست بر او عین او طهر است
 و بر چه میسر شود از آنکه اسرار و صاف از لون و ریح و همین است معنی قرص و قطع و لازم نیست تمثال صابون زدن
 و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس بخیستن آب بروی واجبها و در زوال آن کفایت میکند **باب تطهیر**
 من البول یصب ذنوب من الماء بول چون برسد بر زمین پاک میشود و بر خنثی یک گوار آب **مالک** عن یحیی بن سعید
 انه قال دخل اعرابی المسجد فكتشف عن فرجه لیبول فضما الناس به حتى علا الصق فقال رسول الله صلى الله عليه
 و آله فتركوه فقال فخره رسول الله صلى الله عليه وسلم بلانوب من ماء فصب ذلك المكان و ما دعا اعرابی مسجد کشف
 از خود و از فرج خود ببول کند پس آواز دادند و او را دعوت تا آنکه بلند شد و آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که بگزار
 او را پس بگذاشتند پس بول کرد و بعد از آن امر فرمود آنحضرت صلواتم بآوردن دو پر آب پس ریختند بر آن مکان و حرم
 او را برای آن بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرزد و مواضع بسیار از مسجد جنبش بخند و ازینجا معلوم شد که اگر بول بر
 زمین برسد تطهیر آن بر خنثی آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یک گوار بول یک شخص بعد از آن که
 نقل تراب یا بر آوردن عسله بطرفی خارج ضرورت نیست و از آنکه طاهر و ابو حنیفه نقل کرده اند که زمین پاک میشود و نجاست
 و آن منافعی اینچنین نیست زیرا که تطهیر هر دو صفت میتواند شد و این حدیث مرسل است بخاری و بخاری آنرا و مسلم
 از طریق یحیی بن سعید عن ابی هریرة **باب يطهر الثوب من بول الصبي الذي لم يعطم بالنظر**
 پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز ندیده است **مالک** عن هشام بن عروه عن ابی عن عائشة
 زوج النبی صلی الله علیه و آله انها قالت انی رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی بصبی فبال علی ثوبه فذاها رسول الله
 صلی الله علیه و آله بماء فاتبعه اياه آرد و شست پیش حضرت صلواتم بر لب بول کرد و بر جامه آنحضرت صلواتم بر لب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله تا بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **مالک** عن ابن شهاب
 عن حنبل الله بن عبد الله بن حنبل بن علقمة بن قیس بنت محسن انها انت باین لها صغیر لم یأکل
 الطعام الى رسول الله صلی الله علیه و آله فاجلس رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجره فبال علی ثوبه فذاها رسول الله

و نه نظر فلک و اما تفرع علیه بغوی گفت که بخشد در بنات خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن تنگ شود
 حقیقت نظر بر آنکه اکثر آنچه متعلق میشود بشی در مکان قدر بنات رطوبت است و آن معلوم است از عاده قطع آنچه
 نیز که وجه آن قطع معلوم است یا غالب است از عموم تا دلیل بعدی باشد مسئله عین اشراج بطور اعم
 نوعی از توضیح است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند هر معقوبه اولیاس به مکن جدول
 که در انداز مقتضای مقام پسند نظیر چیزی که منظر بنات نمیتواند شد پس دانسته شد که معقوبه است پس
 این است از اول باب سبب نزول التیمه در بیان سبب نازل شدن تیمم مالک عن عبد الله
 بن القاسم عن ابیه عن عائشه ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یغض
 اسفاده حتی اذا کنا بالبیداء او بذات الجیش انقطع عقدی فاقام رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی التماسه و اقام الناس معه و لیسوا علی ماء و لیس محرم ماء فاتی الناس الی ابی بکر اصید یوقفوا
 الاثری ما صنعت عائشه اقامت بر رسول الله صلی الله علیه و سلم و بالیاس و لیسوا علی ماء و لیس
 محرم ماء قالت عائشه فجاء ابوبکر و رسول الله صلی الله علیه و سلم واضع رأسه علی فخذی قد انقطع
 حبست رسول الله صلی الله علیه و سلم و الناس و لیسوا علی ماء و لیس محرم ماء قالت عائشه فما تبني
 ابوبکر و جعل یطعن بیده فی خاصری فلما یمنع من التحرك الامکان داس رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علی فخذی فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اصبح علی خیمه ماء فانزل الله تعالی الیه التیمم فقال
 اسید بن الحضیر ما هی یا اول برکتکم یا الی ابی بکر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فوجدنا العقد
 کنت ماشا و در سلمان که پیرون آمدیم همراه حضرت صلعم در بعض نفرات حضرت صلی الله علیه و سلم فرستادیم
 رسیدیم باید که بیدار نام دارد یا باید که ذات الجیش نام دارد بکست گلو بندگی از آن من پس درنگ کرد
 حضرت صلعم برای جستن آن و درنگ کرد و مردمان همراه حضرت صلی الله علیه و سلم و بنود فرستاده
 برآب و بود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابوبکر صدیق پس گفتند ای امنی منی خبری اگر
 جعل آورد ما را درنگ کن تا آنکه حضرت را و مردمان را و بقتند فرو داده برآب و نیست همراه ایشان
 آب گفت ما نشد پس آمد ابوبکر صدیق حالا که حضرت صلی الله علیه و سلم نباده بود و بسیار که خود را
 بر زمین من بخوابد فیه پس گفت ابوبکر صدیق بند کردی حضرت را صلی الله علیه و سلم و مردمان
 و بقتند فرو داده برآب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس خطاب کرد مرا ابوبکر و شرمش

قل

و عليه السلام
ابو خنيفة قال قال النبي
من تان ضربه
ضربا بغير
الرفقين
قل
وطه الله العالم
في المحضر
٤٥

میخاند دست خود را در تنگی من پس منع نمیکردم از جیدن که بودن سر مبارک آنحضرت صلعم بران من بخت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتی که صبح کرد بر غیز آب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم پس گفت ایید بن حنفیه
ایجاد اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده آمده است پس بر خیزانید
اشری را که من سوار بودم بران پس یافتیم گلو بند را بر آن شتر باب صفة القیم باب بیان کیفیت تیمم حالک
عن نافع ابن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعت ابا عبد الله بن عمر بن الخطاب یقول سمعت ابا عبد الله بن عمر بن الخطاب یقول
و کفین و قال یخیر و مثل حالک کیف القیم و این بیلجه فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة ليدیه و
الی المر فقیه گفت بجای سوال کرده شد مالک چگونه می باشد تیمم و تا کجا رسانیده شود آنرا پس گفت باید که بر نه
دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یک ضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آنجای شتر جم گوید و در
تیمم اختلاف کرده اند چه گرفته اند تیمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آنجا که دو مرتبه مسح
گرفته اند که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و مشک
کرده است احمد و یحیی بن محمد بن عمار بن یاسر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را فرمود آنرا یک نیک است افضرب کفین لارین
ثم مسح بها وجهه و کفین خیرین نیست که کفایت میکند تر این کار پس زد بدو کف خود زمین را بعد از آن مسح کرد آن
دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل این عمل
سنت است و تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بان ارشاد میکند پس چنان که
اصل وضو یک یک یا بیشتر است اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین موضعند و شستن و
بالا و الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یک ضربه مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه مسح تا آنجا
همچنین اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر روی کماله و اصل بر او دست تا بر است عمل تیمم واقع نشود
محکم حضرت و مخالف ظاهر حدیث عمار الله علم باب اذا لم يجد الماء فی المحضر تیمم و صلی چون نیابد آب در محضر
تیمم کند و نماز گذارد و حالک عن نافع انه اقل هو و عبد الله بن عمر بن الخطاب یقول سمعت ابا عبد الله بن عمر بن الخطاب یقول
صعیدا طلیبا عسیرا وجهه و یدیه الی المر فقیه نظر صلی باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد
تا وقتی که رسیدند بمرید یعنی جای شستن شتران فرو آمد عبد الله از دایره خویش قصد کرد زمین پاک را پس مسح
بر روی خود و دو دست خود تا آنجا که بعد از آن نماز گذارد و دست بر هم گوید این اثر دلالت میکند که سفر و شتر و محضر
نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تیمم کند بسبب بعد از شتر مثلاً اگر چه بعد یک میل نباشد و همین است نه هر یک

قلت رحمه الله
 اهل العلم ان من صلى التيمم
 بعد الماء في السفر او لم يدر
 ثم قل على استعمال الماء
 فلا يجد الصلوة سوان كان
 جذا او على سواه كان
 الوقت باقيا او فائت كان
 الاجر لرب المصلي
 التيمم في الصلاة
 ٤٤
 الوقت وان لم يقطع التيمم
 جواز التيمم قبل الصلاة
 كالحديث
قلت رحمه الله
 قال الشافعي اذا تيمم
 فانه يصلي بها
 التيمم والنقل في التيمم
 تغيرها من الفريضة
 فيما اخر قال ابو حنيفة
 كنيته تيمم ذلك
 ما لم يجد التيمم
 على الماء
قلت رحمه الله
 قال الشافعي اذا
 جعل التيمم الماء
 فخلل الصلوة
 تيمم وقال ابو حنيفة
 في التيمم

فخر بن الحاجب كذا كذا الحاضر اجمع بحشي فوات الوقت على المشهور ولا يعيد التيمم في كل مرة من كل مرة
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده كنند وقوليت از اقوال شافعي في المنهاج يقتضيه التيمم لفقد الماء قال المحلى وعلى المختار
 الشافعي لا يفسد باب التيمم اذا وجد الماء لا يعيد الصلوة التي صلها بالتيمم تيمم كنند چون بيا دباب اعاده كنند
 نماز را كه گذارد است تيمم مالك عن عبيد الرحمن بن حرملة ان رجلا سال سعيد بن المسيب عن ابي جعفر
 الجنب تيمم ثم يدرك الماء فقال سعيد اذا ادرك الماء فليصل الصلوة لما يستقبل مردی سوال كرد سعيد بن المسيب
 از حكم شخصي با جنازة تيمم كنند باز می باید آب پس گفت سعيد چون بيا دباب ابروی غسل لازم است برای خیر یک پیش
 می آید یعنی نماز آید و نماز گذشته مترجم گوید و صورتیکه در اشای نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک شافعی گفته نماز را
 تمام کند و برای نماز آید و وضو کند و آب حنیفه گفت که نماز را قطع کند و وضو نماید و از سر نماز گذارد و این هم محتمل است
باب تيمم کل صلوٰة تيمم کن برای هر نماز قال يحيى مثل مالك عن رجل تيمم صلوٰة حضرت شحضرت صلوٰة اح
 اتيمم لها ام كيفه تيمم ذلك فقال بل تيمم كل صلوٰة لان عليه ان يبتغى للماء كل صلوٰة فمن ابتغى للماء فلم يجد
 فانه تيمم برسيد شد مالک حکم شخصیکه تيمم کرد برای نماز که حاضر شده بود باز حاضر شد نماز دیگر را تيمم کند یا کفایت کند با همان
 تيمم او پس گفت مالک بلکه تيمم کند برای هر نماز زیرا که واجب بروی جستن آب برای هر نماز پس هر کس آب پس نیافت آنرا
 برأيه او تيمم کند مترجم گوید اختلاف کرده اند در نیاب شافعی گفت چون تيمم کرد برای نماز فرض پس برأيه گذارد آن نماز را
 بآن تيمم گذارد و آن تيمم نوافل او تيمم کند برای نماز دیگر از فريض تيمم دیگر و آب حنیفه گفت کفایت میکند و از همان تيمم تيمم کند
 محدث شده یا قارند بآب **باب** من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها كسك تيمم کرد پس نیافت آب طلاق
 او در اشای نماز است باید که قطع کند نماز را قال يحيى قال مالك في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام فكبر ودخل في الصلوة فظلع
 عليه انسان معد ماء قال لا يقطع صلوٰة بل يتيمم بها بالتيمم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوة قال يحيى وقال مالك
 قام الى الصلوة فلم يجد ماء ففعل بما امره الله به من التيمم فقد اطلع الله عز وجل وليس الذي وجد الماء باظهر منه ولا
 اقر صلوٰة لانها امر اجمعي فكل عمل بما امره الله عز وجل به وانما العمل بما امر الله به من الوضوء ليس جلد الماء والتيمم
 لمن لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالک در حق شخصیکه تيمم کرد و دقیقه نیافت آب پس برخاست و تيمم گفت
 و داخل شد و نماز پس در اشای نماز ظاهر شد بروی آدمی که با وی آب است حکم کرد مالک که قطع کند نماز خود را بلکه تمام کند آنرا تيمم
 و وضو کند برای خیر یک پیش می آید از نماز او گفت مالک کسیکه برخاست بار آورده نماز پس نیافت آب پس عمل کرد و خیر یک را کرد و او را
 خیر یک خالی بآن از تيمم کرد پس بران برداری کرد و خالی از وضو است کسیکه نیافت آب یا کمتر از وضو و نه تا متر از وضو نماز بروی

١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠

ما قلنا وعلمنا هذا العلم ما قلنا

ایک عجیب و غریب

وفد

عبدالله بن عبدالمطلب

مفتی محمد رفیع الدین

پیشہ و تجارت

تاریخ

مفتی محمد رفیع

۱۵۴۱

24

القصة

45

زیرا که آن مردی که مرگوده شده بر یکجا پس هر که را هم عمل کرد بآن چیز که او را مرگوده از خدا تعالی آموخته و جز این نیست که عمل نماید و قدر
است خدا تعالی بآن از روضه کردن مرگوشی است که یافت آید و تیمم کردن برای کسیکه نیافت آید همیشه از آنکه داخل شود و نماز
باب الحائض تنكف عن الصلوة و ليس عليها قضاء ما عصى بارها و نماز نماز و از آن نیست بر وقتها کردن مالک

باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في السجدة فاذا اقبلت الحيفة فاتركي العلو فاذا ذهب قد هان على الدم عنك **و**صلت حضرت صلعم فرود عن سقاه پس چون پیش آید چمن یعنی متیکه پیش آید از چمن شد ترک کن نماز را پس وضو بکند و در مدت چمن پس شوی خون را از خرش نماز گذارد **باب** الصفرة والكدرة

ابو الحیض حیض زردی و کدوره در ایام حیض است **مالک** عن حلقه عن امة مولا عائشة ^{المرثیة} العلم انما قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالدابة فيها الكرسف في الصفرة من دم الحيض يسالنها عن الصلوة فقول لهن لا تجملن حتى تزين القصة البيضاء تريد بذلك الطهر من الحيضة ^{من} زمان يفرستاد و يدرى خمر

عاشقه درجه را در آن درجه پاره جامه می بود در آن پاره چندی از خون حیض سالی میگرداند و را از جوار ادا می نمازد و چه
حقایت از شب که زن آن خوشبو مثل آن در آن بخندد و میدارد پس میگفت حضرت عاشق آن فرستد که از شتاب بکنند
ادای نمازد تا وقتیکه بر همینید قصه سفید را را ده میگردان قصه پاک از حیض قصه که اگر گویند آن کنایت است از سفید آمدن

پارچه که در فرج مخا داشته باشد بی آمیزش خون و تبخیر گفته اند که قصه خیز است سفید که در وقت انقباض حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر از سیگلام و جلال است پس چون از فرج زن پارچه سفید خالص بر آید و آن با انقطاع دم و مسفوفه باشد حیض انقطاع می شود و پس است نه سبب نفقه یا مسفوفه که در آید اما حیض محض بی حیض است و اگر بعد از انقباض عادت ظاهر

شود و بعد برانند که حیض نیست و به حال خود و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند و اگر حیض گفته که حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند **باب** قوله النظر الى الكرسف باللیل نظر کند زن حایض شب چهارم که فرج درایم حیض میار **مالک** عن عبد الله بن أبي بكر عن محمد بن جندب عن زيد بن ثابت انه بلغها ان السلام

كن برعون بالمصايرج من جوف النيل ينظر الى الطهر وكانت تصب في لك عليهم وتقول ما كان الله
هذا خبر سيد قطر زيد بن ثابت كز تان كتابها في ميكنه در اجار و در شب مي بيند بوسه مهر و در قطر زيد بن ثابت
كويست كرواين كار در ايشان و ميگفت زمان ميگردد و خداين كار را شروع ميگردد با حق باطل و معلوم كرد اين ابتدايي وقت مهر

انجین غرض شرعی متعلق است که اگر قبول از طالع صبیح ظاهر شده دست نماز عشا برسد واجب شود و مسند و در بیان
صلوات علیہ وسلم اینقدر توفیق نمود بنا بر آنکه در آخر حین کاسی طهری بیند و یکساعته باز خون در جرح می کند و آن در حین غسل

ذالك ان قضاء العشاء غير كما امرنا عندها وهو قول سبعين بن جبير وقال ابو حنيفة يلزم قضاء صلاة العشاء والمساء وان كهرت في اخر وقتها وقال الشافعي يلزم قضاء المغرب والعشاء

[illegible]

کے ہیں ان کا صوفیوں کے نام
عالمی دنیا کی
ہیں ان کا دل
حسرت و غم میں
کانت عبادت میں
النساء ان کی
لیلا کی ان کی
انہ کی ان کی
وکلہ وہ ان کی
انہ کی ان کی
ان کا ان کا
صلوۃ النساء
کانت عبادت
نور میں

ذالك من قضاة

قلتر قال قال الامام
تخص قال ابو حنيفة
لا تخص النساء في
كالجنتين اظهرها
اولا

تا آنکه محال شود او را بطن غالب دم منقطع شد و با وجود خفا که در آن وقت حکم مهر کرده میشود چنانکه همین ازین
انتقال میکند بصورت دیگر و بنامی و در جرم عمومیت است الا بطن غالب بر قوه معلوم که حاصل شده است و اندک علم جمیع
که عیب را بجهت که در کون مختلف میکند و در چیز دیگر لازم بود برایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخصیص مهر کرده و فتنه برایشان
برخیزد و تشریح گوید قریب نظر را بر آن تخصیص مهر در شب با اتفاق لازم است تا حشا او در وقت خود ادا نماید اگر در وقت آن مهر بقیع
معلوم کند بلکه در عیب است که در میان شب انقدر تخصیص ضرورت نیست بلکه آخر شب قدریکه دست غسل و نماز داشته باشد
بیزکایت میکند و این از لغو جوف اللیل بر ظاهر است یا آنکه منظور در تخصیص حال رنگ بود تا اگر زردی یا کدورت باشد حکم
مهری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانامی صفره و کدورت است نه تخصیص و تبس و همچنین در حدیث حضرت عائشه صریح
واقع شده اخرج الدارمی عن عمرة قالت كانت عائشه تنهى النساء ليلاً في الحجين تقول انه قد يكون الحصفرة والكدرة
يا آنکه قصداً نماز حشا در صورت نزدیکی لازم نبود از جهت عیب نبود و معقول سید بن جبیر بالغسل فذهب ابو حنيفة
اكتت که قصداً نماز عشا بر وی لازم است اگر در آخر وقت ظاهر شود و نزدیک شامی قضای مغرب و عشا بر وی واجب
باب تروی الحاصل حین غریکه عالمی بید و حکم حین است مما لك انما بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
قالت في المرأة الحامل ترى الدم انها تدح الحلقه فخر سید ااک که حضرت عائشه فرمود در باب آن حامل که می میدفون
بگذارد نماز یعنی باز نماز نماز مما لك انما بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قال كف عن مصلح ما لك سوال
این شهادت را حال آنکه حامل که می میدفون گفت بان نماز نماز قال مالك و ذلك لا يرضى انما لك سبب من است
حکم سلم و صفره نزدیک یعنی نزدیک اهل مدینه تشریح گوید نزدیک ابو حنيفة آنچه حامل می عید اختصاصه است شمس نمیکند نماز
و نه روزه را زیرا که در شرح حین علامت بر آیه و محمل مقرر کرده اند و آن متخصیصه تنافی است میان حین و محل و آیه
میگویم تنافی سلم است اما تنافی در قسم میباشد تنافی غالب و تنافی دأماً و اینها تنافی غالب تحقق است و آن علامت است
کیفایت میکند بآیه المسحاضة بخصه و تقصم و تقصداً لكل مصلوة مستحاضة لا روزه دارد و وضو کند بر سر
پیر نماز مما لك عن نافع عن سليمان بن يسار عن ابي عبد الله زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان احوه كانت تهرق
الدماء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستغثت لها ام سلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما استغثت الى حنك اللبأ ولا يامح
كانت تحيض من الشهر قبل ان يعصبها الذي احبها قلتر في المصلوة قلتر ذلك من الشهر فاذ اخلفت
فلتغتسل في لثمة ثوب ثم لتغسل رجلي خمر و لون كزده فيسهل از وی در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
و سلم پس طلب فتوی نمود و برائے و سلم و سلمه ان حضرت عائشه سلمه و سلم پس از خود

صلی الله علیه وسلم باید که به عین شاران شبها و روزها که عایض میشد در آن از هر اسی پیش از آنکه برسد او را بفرستد
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذران مدت را پس
که غسل کند بعد از آن بر فرج خود بندد و باید که بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی جعفر عاشر

النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حنیس یا رسول الله انی لا اظهرها فادع الصلوة فقال
لها رسول الله صلی الله علیه وسلم انما ذلک عرق و لیس بالحيضة فاذا اقبلت الحيضة فاتركی الصلوة فاذا ذ
قدرها فاغسلی الدم عنک و صلیت فاطمة بنت ابی حنیس یا رسول الله هرگز نیست من پاک نمیشوم پس ایاتر که کنم
نماز پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر این نیست که این روان شدن خون رگیت و نیست حیض پس
چون پیش آمد حیض یعنی بدتیکه پیش از آن حیض میشد ترک کن نماز را پس قنیکه بگذرد و قدره حیض پس بشوی و بپوش
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که حلی است حاصل شده از شکافتن شدن رگها و نیست حیض
مستحاضه گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریقه کفایت
برای بندگان خود جبلت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زمان بر طوبت و فساد او و حیض پس
کسایت کرده شد از فساد او و حیض تصحیح عروق **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی جعفر عاشر عن ابی سلمة

انما ذلک زینب بنت جحش التی کانت تحت عبد الرحمن بن عوف و کانت تستحاض و کانت تغتسل و تقطع
زینب بنت جحش را پس که گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در کجای عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس عرض کرد
و نماز میکرد و ترجمم گوید قاضی حیا من در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت
جحش بیچاره در کجای عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در کجای عبد الرحمن بود ام حبیبیه بنت جحش خواهر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کرده شده نیست جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفته اند
که ام حبیبیه و حمزه هر دو بر من مستحاضه مبتلا شده بودند و ابی سلمه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی سلمة قال

لین علی المستحاضة الا ان یغتسل غسلا واحدا ثم تنوضا بعد ذلک کل صلوة کتبت عروه نیست بر مستحاضه
غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند بای هر نماز **مالک** عن صفی مولى ابی بکر ان الفتح بن حکیم و

فرید بن اسلمه و سلاه الی سعید بن المسیب یناله کیف تغتسل المستحاضة قال تغتسل
المستحاضة من طهر الی طهر و تنوضا کل صلوة فان غلبها الدم استغفرت
تعلق و زید بن اسلمه هر دو فرستاد صفی را بسوی سعید بن المسیب تا سوال کند او را چگونه

استغفار یا ثلاثه
والغسلات ثلاثه
فرجها و قدامه و یسبغ
جفت و صلبه و یسبغ
اسقاطه و یسبغ
عبد الرحمن بن جحش
او ام حبیبیه بنت جحش
قال ابی جعفر المستحاضة
منه الی حدیثه و لا اعتبار
بظاهرها
الشیخ الفاضل
القمی زکریا صاحب
علیه و سلم فانهم
اسودت فوف و هم منی
فصلی الله علیه
و سلم فاذا اقبلت
الحيضة فاتركی الصلوة
و ادعوا لعماد القدر
ام سلمة انظر الی عبد
الله یا عبد الله انک
بین لا یزین یا عبد
کانت لها عادة و یغیر
تغیر
و ان یسبغ
العمارة

له قلت ان من
السنن الصغار
لقد تاملت
ان يجنبوا
ما فيهم
عنك عنك
سنة

عقل كذا متحاضد پس گفت سعید بن المسیب عقل كذا متحاضد از يك طهر تا طهر ديگر وضو كنند براي هر نماز پس اگر غائب شد
بروي خون بر بند و برفج خود پاره را بر اي احتياط از ثلث ثوب و مكان و سائر بدن **قال** مالك لا يهرع عندنا
ان المتحاضد اذا اصابته ان لا وجهان يصيبها وكذلك النقصاء اذا بلغت اقصى ما يملك النساء الدم فان
رات الدم من بعد ذلك فانه يصيبها وجهها وانما هي بمنزلة المتحاضد كذا في مالك لا يهرع است نزول يك است
متحاضد قومي كه نماز گذار و ميرسد روج او را كه جماع كند با و همچنين زن صاحب نفاس و قتيكه رسد اخرو قتي كه نگاه ميدارند
زنان خون يعني آخر ديتيكه از زنان صاحب نفاس غرض جاري ميشود پس اگر بنده خون را بعد از اين پس جماع كند با و از وجوب
جز اين نيست كودي مانند متحاضد است مسئله ظاهر بنده شافعي است كه استحيضه را از حيض بدو جز مي توان شناخت
عادت دوم تميز لون اما عادت پس دليل حديث ام سلمه تنظر ضد الايام والليالي و اما تميز لفظه صلى الله عليه وسلم فاذا دم
استوي عرف و لفظا اذا قبلت الحقة فاتركه الصلوة بر دو احتمال است پس اگر زن را عادت و تميز مرد متحقق باشد تميز
است در اعتبار و الارادت الى العادة و ابو حنيفة ميگويد كه بر تقدير مستحاضه را عادت رد بايد كرد و اما علم مسئله شافعي
استقرار ده است كاتل سن حيض نه سال است و اقل مدة او يك شبانه روز و اكثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان
در حيض پانزده روز است و اينهمه استقرار شافعي است دليل قومي درين باب يافته نمي شود **باب الصلوة المستحاضة** يعني
نماز بچه كه زائل ميكند صغائر را كه در میان اينها باشند **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي هريرة عن ابي عثمان
عنه ان عثمان بن عفان جلس على المقاعد فجاءه المودن فاذا نه الصلوة اعصر فدخلها فوضا ثم قال لا
حد تنكروا حد ينالوا انه في كتاب الله عز وجل ما حد تنكروه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من
امرئ يترضا فحين وضوه ثم يصلي الصلوة الا خضر ما بينه وبين الصلوة الا خضر حتى يصليها قال يحيى قال مالك
اراه يريد هذه الآية اتم الصلوة طرفي النهار و زلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكره
لذا كرم عثمان بن عفان شست بر مقاعد آن نام وضعيت كردم آنجا مي نشست پس آمد ميش او وضو كرد پس
خبردار كرد او را بنماز عصر پس طلب كرد حضرت عثمان آب پس صوكر و بعد از آن گفت البته خواهم گفت باشا شخصي را كه
نه آن بود كه مضمون وي در كتاب خداست خالي است باشا مني گفتم ثم از بعد از آن گفت شنيدم از حضرت صلى الله عليه وسلم
ميفرود و نيست بچشم شخصيكه وضو كنند پس نيكنه وضوي خود را بعد از آن بخواند نماز را كه مرزیده شود براي او بچه و ميديان
اين شخص در ميان نماز ديگر باشد و قتيكه ادا كند نماز گفت مالك گمان ميكند كه حضرت عثمان اراده ميكرد اين آية را اتم
الصلوة طرفي النهار يعني بر پا دار نماز را بر هر طرف روز و ساعات از شب بر آينه نيكباد و روي كنند بر پا را اين است

چند پذیرند گانه یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند والا این حدیث را روایت نمی کردم
 تا کسی انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر عاقلین و نفسا پس اگر کافری مسلمان شده
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیر اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحاب و تابعین و علم جابر که مسلمان
 اورا تکلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابوبکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول نشد و الله علم و حدیث الاسلام حکایت قبله
 است مرتد را و اگر صبی بالغ شد یا مجنون یا منعی علیه پیش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال اچون بهفت سالگی برسند بنماز تعلیم آن و چون بدو سالگی رسند زدن
 برترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی و مرداویعی بصحیفة او از ابی سعید خدری و ابن عمر و ابی هریرة و ابی ذر و ابی
 انیس و جابر بن عبد السلام و قعیق و اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه و سلم باب در بیان فرو آمدن جبریل علیه السلام
 و معین صلی الله علیه و سلم اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** ابن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز
 اخر الصلوة یوما فدخل علیه عمر بن الزبیر فاخبره ان للغزوة بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالکوفة قد
 علیه ابو مسعود لا تصاد فقال ما هذا یا مغیره الیس قد علمت ان جبریل نزل فیصله فصل رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فیصله رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فیصله رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فیصله رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اهلیم ما تحدثت به یا عروة و ان جبریل هو الله اقام لرسوله
 صلی الله علیه و سلم وقت الصلوة قال عروة كذلك کان بشیر بن ابی مسعود لا تصاد بحداث عن ابیه ابن
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روز پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس اهل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت چیست ای مغیره یا عروة
 که جبریل علیه السلام فرو آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی همراه جبریل بعد از آن
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد و جبریل پس نماز گذارد رسول
 علیه و سلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد ترالعینه هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر
 جبریل از نماز تا نعل کن چه چیز را خبر میدهی ای عروة یا جبریل چون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز را گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا تمامه مذکور نموده اند

له قلت
 هذا حديث منقطع
 كذا في كتابه
 ربه بنحوه
 على تأخير الصلاة

قلت سؤدد
الى غنى بيل ان
الصلوة عندة
حكما من الدولة
الى النفس اذ ليس
تباين ذلك وقت
اجنبى

و بهمان متوجه شود انكار بر تاييد هر دو چون مقصود عودۀ تذكير آن حديث بود تمام ذكر كند و بجهت شهرت آن در وقتها
باب الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس وهي اوائل اوقات اباب در بيان اوقاتيكه مستحب است
مدان او ايس نماز پنجگانه و ان اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلول الشمس الى
الليل و قرآن الفجر ان الفجر كان مشهقا فرمود خداي عزوجل بر پا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب تا شب
و لازم كير قرآن خواندن وقت فجر را بر آينه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده يعنى ملائكة حاضر مى شوند
شرح كويد معنى الى غنى الليل انست كه از وقت ميل آفتاب از غير وقت غايب وقت خالى نيت پس نماز حكما مستحب
از دلولك تا عشا و مراد از قرآن الفجر سورة طويده خواندن است در نماز فجر مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر
يقول دلول الشمس ميلها عبد الله بن عمر كيفت معنى دلولك شمس ميل اوست يعنى از وسط سما جانب غرب
مالك عن داود بن الحصين قال مخبر ان عبد الله بن عباس كان يقول دلول الشمس اذ اواء الغنى و غنى الليل
اجتماع الليل و ظلمته عبد الله بن عباس ميگفت دلولك آفتاب وقتى است كه باز گردد سايه غنى ميل بهم آمدن است
ما ظلمت و ما لك عن نافع مولى عبد الله بن عمر عن ابن الخطاب كتب الى عماله ان اهم امركم عند الصلوة
فمن حفظها وحافظ اهلهما حفظ دينه ومن ضيعهما فهو لما سواها اضيع فتركب ان صلوا الظهر اذا كان لغنى
و اذا حالى ان يكون ظل احدكم مثله والعصر والشمس حرقعه بيضاء نقية قد ما يروى الواكب فوسخين او ثلثة فكل
الشمس المغرب اذا غربت الشمس للعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت حينه فمن نام فلا نامت
حينه فمن نام فلا نامت حينه والعصر والعصر باديتة مشتبكة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوى عاملان خود كه از اين
مهم ترين كارهاى نماز ديكتين نماز است پس هر كه نگاهداشت نماز او محافظه كه بروى نگاهداشتن خود را بر كه ضايع كرد
نماز را پس مى خيزد را غير نماز است ضايع كنده تر باشد بعد از ان نوشت كه بگذارد نماز ظهر را وقتيكه باشد سايه قد كيرست
سايه آه مى قدر كيرد است او تا آنكه باشد سايه كى از شما مانند قامت او و بگذارد نماز عصر را حال كذا آفتاب بلند باشد سينه را
افتد كه سير كند شتر سوار و فرسخ باسته فرسخ پيش از غروب آفتاب بگمارد نماز مغرب را چون غروب كند آفتاب بگذارد نماز عشا را
وقتيكه غايب شود شفق تا سيم صمد شب پس هر كه خواب رود يعنى پيش از نماز عشا پس آرام بيايد چشم او را پس هر كه خواب رود
آرام بيايد چشم او را پس هر كه خواب رود پيش از عشا آرام بيايد چشم او را و بگذارد نماز صبح را حال كذا استار را غاير ميشوند در هر عيده
قال مالك الشفق الحرة التى في المغرب فاذا ذهب الحرة فقد وجبت صلوة العشاء و وجبت من وقت المغرب كفت
لكم ملاذ شفق غريبت كه در موضع غروب آفتاب ميشد پس چون رفت سرخى ملازم شد نماز عشا و برآمدى نماز وقت مغرب مالك

عن محمد بن سہیل بن مالک عن ابیہ ان عمر بن الخطاب کتب الی ابی موسی الاشجری ان صل الظهر اذا راعت الشمس العصر والشمس بیضا فقیل قبل ان تدخلها صفره وللغرب اذا غربت الشمس واخر العشاء لم تنتم وصل العصر العصر بادیه مشتبکہ واقرا فیما بسورتین طویلتین من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی اشجری کہ گذار نماز عصر را وقتیکہ میل کند آفتاب از وسط آسمان و گذار نماز عصر را حالانکہ آفتاب سفیدی بخار باشد پیش از آنکہ در یاد بوی ردی گذار مغرب وقتیکہ فرو رود آفتاب تا خیر کن عشا را و قتیکہ بخواب نرفته و گذار نماز صبح حالانکہ ستارہ ظاهر شوند در میان بیکدیگر و بخوان در نماز صبح دوسورہ و نماز مفصل یعنی سبع آخرین قرآن مالک عن زید بن زیاد عن عبد الله بن ابي حنبله
ام سلمة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ سأل اباہری عن وقت الصلوۃ فقال ابوہری انا اخبرک وصل الظهر اذا کان ظلام مثلك والعصر اذا کان ظلام مثلیک وللغرب اذا غربت الشمس والعشاء ما بینک ما بین ثلاث اصل
وصل العصر بنیش یعنی غلص عبد الله بن ارفع سوال کرد ابو ہریرہ را از وقت نماز پس گفت ابو ہریرہ من خبرم ترا گذار نماز عصر را و قتیکہ باشد سایہ تو مانند قامت تو و گذار نماز عصر را قتیکہ باشد سایہ تو دو مانند قامت تو و گذار نماز مغرب را و قتیکہ فرو رود آفتاب گذار نماز عشا را در میان خود و در میان سیوم حصہ شب و گذار نماز صبح را در غیش یعنی غلص غیش و غلص غرور یعنی سیاهی آخر شب است و ظاہر نزدیک این بندہ ضعیف است کہ مراد ابو ہریرہ از مثل قامت مجموع فی زوال سایہ دیگر است بحساب اہل نیرہ در ایام غمناقی زوال قریب بچهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خیراید برای استعداد نماز پس قامت آدمی خواهد بود و همچنین وقت منسوب نماز عصر فی زوال سایہ آدمی قریب بشصیلین خواهد بود مالک عن یحیی بن سعید عن عرقہ بنت عبد الرحمن عن عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انھا قالت ان کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصل العصر فیضرب النساء متلفعات یم و یطعن ما یمرفن من الغلص ہر آنکہ بخضرت صلعم میگذار و نماز صبح را پس باز میگشند زنان یعنی از سر خود یا خود در پیچیدہ بجا در می خود و شبہا خیزند زنایان بسبب سیاهی شب مالک عن سمی عن ابی سلمہ السمان عن ابی ہریرہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو علموا ان التجدد لا یتجدد الا بد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اگر بدانند تجدید را کہ در آن وقت تاجہ برای طہرت البتہ از یکہ گیروشی میگیرند بسوی آن مالک عن ابن شہاب قال عروۃ و لقد حدثت عن عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصل العصر الشمس فی حجرها قبل ان تظہر و رایت حضرت عائشہ کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگذار و نماز عصر را حالانکہ خنجر آفتاب در چادر یواری حضرت عائشہ پیوستہ قبل از آنکہ بالا رود و در یواری مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طہر عن السنن بن مالک انہ قال کنا نصل العصر یخرج الانسان الی شجر عسفی بن عوف فیمیدم یصلون العصر

۹۱

قلہ منہ و ثلث
قلہ مع الغی
مصلحت یکن البیئ
مجتب یکن یصل
صل اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ذلک لا یخرج فی الصبح
واللہ اعلم بالصواب

۹۲

گفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن برمی آید کسی نماز را بسوی محله بنی عمرو بن عوف پس میایستد ایشان را که نماز
میگذارد و آن محله قریب میل است از مسجد حضرت مسلم **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا نضطی
العصر فی ذی هب الذاهب قبله فیا تیمم والشمس یرتفع فگفت انس بن مالک میگذارد ویم نماز عصر را بعد از آن میرفتند
از بسوی محله قبا پس میرسید بایشان و هنوز آفتاب بلند نمیداد **مالک** عن عبد الله بن سهیل بن مالک عن ابیہ اند
قال کنت ادری طنفسه لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة تطرح الی جدار المسجد الغری فی ذی غشی الطنفسه کلها ظل الجدار
خروج من الخطاب فصل الجمعة قال ثم ترجع بعد صلوۃ الجمعة فقیل قایلہ الضحی مالک بن ابی عامر حدیث امام مالک گفت
میدیدم لبرکای خود العوض یکد ریح از آن عقیل بن ابی طالب روز جمعه ندانسته میشد متصل دیوار مسجد که طرف غربت پس رفتگی
می پوشید آن دیوار را هر آنکه سایه دیوار بر می آمد عمر بن الخطاب پس میگذارد و نماز جمعه گفت مالک بن ابی عامر بعد از آن
باز می شستم پس از نماز جمعه پس قیول میکردیم بجای قیلوله که پیش از نیمه روز می باشد **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی
ابن ابی سلیطان عثمان بن عفان فصل الجمعة بالمدينة واصله العسی بل عثمان بن عفان گذارد و نماز جمعه بعد از آن گذارد
نماز عصر در جائیکه مل نام دارد قال یحیی قال مالک و بینما اثنان وعشرون میلا قال مالک ذلك للنهجو و سائر السیر
و گفت مالک در میان مدینه و مل میت و دو میل است گفت مالک این صورتی است که از آن جمعه و سمره سیر بوده است
ترجم گوید درین باب دو مطلب اولی بیان اوایل وقت و آنچه درین آثار مذکور شد در شب فعی است و همان است در شب
و امام محمد علی قولها الفتوی هذا الحنفیة و ابو حنیفة در روایت مشهوره مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و آنرا از بلوغ سایه
بمقدار دو چندان آنچه مقرر ساخته در اوایل وقت عشا و آنرا بعد غیب و به شفق ابیض مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب پس
مستحب یک چهارم رفته های محدثین تجلیل صلوات است و در اوایل اوقات آن الا آنچه بعد ازین بیاید و معنی تجلیل آنست که در
اوایل وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا و در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود اصبح
لنجوم بادیة مشبکة و ابو هریره گفت وصل الصبح بغیث حضرت عائشه گفت فینصرف الیها و تسلفات برادرین ابی هریره
من انکس لایخیر منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا النظر اذا کان الفی و در اوامد روایت دیگر
صل النظر اذا راغت الشمس و این هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما مجز بودن فی یک فراع کما پیش ظاهر
منی شود و ابو هریره گفت صل النظر اذا کان ظلمک مثلاً و این نیز نزدیک است باول زیرا که فی زوال فی آدمی چون هر دو
بمثل آدمی سه صیف حد را خواهد بود و نسبت اهل مدینه و در شتایمیه نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت
محمد گفت وصل العصر و الشمس مضیاً رقیقه در مایه الکرب و سخن او اشاره قبل غروب الشمس حضرت عائشه گفت کان **صلی**

لما قلت
استبأني من هذا البيت
بعض استبأك النجوم
أي ظهر في جميعها
التجديد السيد في الجدي
والطاهر فاضف الهار
وأول في الحديث أصوة
عند زوال الشمس في
هذا اليوم مطلباً لها
أوائل الاوقات
وقد ذكر من ذلك قوله
من
التي لا تفتقر إلى الخلق
والموت والحياة
الفردى عند صحابه
ابوخليفة في أول وقت العصر
قال هو بعد ان يبلغ
ظل كل شيء مثله وأول
وقت المشاء قال هو
بعد ان يغيب الشفق
الاثنين والثاني بيان
الاولات المستحبة
قال الشاعر في تعجيل
الصلوات في اول وقتها
افضل الى العشاء فتوجه
المستحب من الثلث
الدليل والآثار وروى
شأن الحائض

بعدها بطرح سایر زوال است و در این صورت مضمون این حدیث موافق است که ذکر کردیم **باب اول** از او قائل بود
باب در بیان استن و آخر وقت نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن عطلة بن يسار قال جاء رجل الى رسول الله
صلی الله علیه و آله عن وقت صلوة الصبح قال فسكت عند رسول الله صلی الله علیه و آله حتى اذا كان من الغد صبح
حين طلوع الفجر صلی الصبح عن العبدان اسفر ثم قال اين السائل عن وقت صلوة فقال لها انا اذا يا رسول الله
ما بين هذين وقت آمد مردی بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کرد از وقت نماز صبح گفت اوی پس غمخوش شد
از جنابی آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا وقتی که درآمد در روز آینده که از نماز فجر را و قتی که طالع شد صبح صادق بعد از آن گذارد
نماز فجر را و آینده بعد از آن که داخل شد در وقت روشنی بعد از آن فرمود که بجهت سوال کننده از وقت نماز پس گفت
من اینم یا رسول الله فرمود در بیان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابی هريرة عن رسول
الله صلی الله علیه و آله قال اذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سردی تغافل کرده از نماز پس هرگز بپهنی گرمی از انتشار و درخت است **مالک**
عن نافع كتب عمر الى عماله صلوا الظهور اذا كان الغيم ذرعا الى ان يكون ظل احدكم مثله نوشت حضرت عمر رضی الله
عنه بخدا که ای پسر نماز ظهر را چون باشد سایه بقدری که دست تا آنکه نشود سایه یکی از شما برابر قامت او **مالک** عن ربيعة بن
عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت للناس الا وهم يصلون الظهور لعشي قاسم بن محمد گفت او را که
مردان الا در نیکی که ایشان میگذازند نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل الگونی **مالک** عن
العلاء بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على انس بن مالك بعد الظهر فقام يصلي العصر فلما فرغ من صلوة ذكرنا
تجيل الصلوة او ذكرها فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول تلك صلوة الدنيا فحين تلك صلوة الدنيا
تلك صلوة الدنيا فحين يجلس احدكم حتى اذا اصفرت الشمس كانت بين قوتي الشيطان او على قوتي الشيطان
قام فقرا ربعا لا يدرك الله فيها الا قليلا **علاء** بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر این بن مالک بعد از ادا نماز ظهر
پس برخواست انس که میگذازد نماز عصر را پس قتی که خارج شد از نماز خود ذکر کردیم شتابی نماز را یاد ذکر کرد پس
شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان
یکی از ایشان تا و قتی که نزد شد آفتاب و پیامد در میان دو شاخ شیطان یا گفت برآمد بر شاخ شیطان برخواست پس
آنکه نزدیک بارید و بنکر خدا تعالی ادرین کلمات میگذارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیان عن ابی الخطاب كتب الى
ابی موسی الا شجرة ان صل العصر والشمس بيضاء نقية قد وعايسد الراكب قلبة فراغم وان صل الغشا

ما بينك وبين تلك الليل فان اخوت قال في شطرا الليل ولا تكن من الغفلين **عمر بن الخطاب** نواشت بسوى المومنى اشهر
 كى بگذار نما عصر احالا نك آفتاب معيد بى خبار باشد انقدر كه سركند شتر سوار سه فرسخ بعين ميش از غروب بگر نواشت بگذار
 نماز عشار درميان خود و درميان سيوم صده از شب بيل اگر تاخير كنى تاخير كن تا نيم شب مياش از غافلان مترجم گويد
 ابتدائى وقت ظهر و ال شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او نيت كه باشد سايه هر خبرى نمند قامت انچه سوكافى نزول
 و برهمين منطبق است ابراد و لفظ عشى از انجا وقت عصر داخل ميشود و آخر وقت عصر آنست كه آفتاب زرد شود و خام
 از ان حالت حرام است و از علامت منافقان است الا نزد يك ضرورت چنانكه بايد و اول وقت مغرب خود بآفتاب است
 و آخر ان غيبوبه شفق است و يك قول شافعي و مالك آنست كه آخر مغرب و اول او يكى است و انچه ما تحت ذكر كرديم كذا
 همان است از روى ليل اول وقت عشا غيبوبه شفق است و شفق نرد يك لك شافعي و ابو يوسف و محمد مفسر است بحجته
 و نزد يك ابو حنيفة مفسر است بر بياضى كه بعد از حمرة ظاهر ميشود و متاخرين صحاب ابو حنيفة بر قول صاحبين فتوى
 داده اند و آخر وقت اختياري نصف الليل است و لكن تا طلوع فجر اگر كسى بگذارد در حكم دست ندر حكم قضائى است و بعد
 صفره و اول وقت صبح طلوع صبح صادق مقرر است و آخر وقت آن اسفارتام كه بعد از ان طلوع شمس باشد بى فضل
 و الله اعلم **باب يكره النوم قبل العشاء والحديث بعدها** مكره است خواب رفتن پيش از خواندن عشا و سخن گفتن بعد از
 خواندن عشا **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول يكره النوم قبل العشاء والحديث بعدها
 سعيد بن المسيب ميگفت مكره است خواب رفتن پيش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشا **مالك** انه بلغه ان عائشة زوج
 النبى صلى الله عليه كانت ترسل الى بعض اهلها بعد العتمة فقول الاتيون الكتاب حضرت عائشة آدم مفسر است
 بسوى بعضى قبيله خود و بعد عشا ميگفت ايا راحت نميدريد نويستندگان را يعنى فرشتگان را كه نامه اعمال ميويسند **باب**
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وكذلك سائر الصلوات وجميع
 التأخير غير ضرورة الى هذا الحد بل كرهت انما صبح برآئيه وى دريافت يكرعت از نماز صبح برآئيه وى دريافت نماز صبح را يعنى نماز او را
 نه قضاء و هر كه دريافت يكرعت از نماز عصر برآئيه دريافت نماز عصر را و همچنين ساير نماز است و حرام است تاخير نماز
 تا آنچه غير ضرورة **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسا عن يسبن بن سعيد وعن الاعرج كلهم يحدث عن ابو هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر
 قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و رسول الله صلى الله عليه مكرهت انما صبح برآئيه وى دريافت يكرعت از نماز صبح برآئيه وى دريافت
 كرده است نماز صبح را يعنى ادا كرده است آنرا نه قضاء و هر كه دريافت يكرعت از نماز عصر برآئيه دريافت نماز عصر را و همچنين ساير نماز است و حرام است تاخير نماز

قال مالك في وقت الظهر
 بين كل شيء مثله
 و آخر الوقت التماس
 ان يكون كل شيء مثله
 و قيل ان تفضل الشمس
 و آخر وقت الضربة
 الشمس في الغلج
 قولان الذي صحاح
 ان آخره في غيبوبه
 الشفق كما في الخبر
 انه بعد از آخر وقت الظهر
 العشاء وقت الليل قبل
 شعله ولا يفوت وقتها
 حتى يصير قضاء ما لم
 يطلع الفجر و آخر الوقت
 التماس الصبح و اسفل
 و في المند و ترتيب
 طلاء الشمس
 و قيل
 ان اول الصبح
 و عليه

هرگز ندی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است نقصا مالک عن ابن شهاب عن ابن سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم هر که در یابد
 یک رکعت از نماز هرگز ندی دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق ادا مالک عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله
 علیه وسلم قال الذي تغتبه صلوة العصر كانا وترا هله وماله فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی که فوت شود از وی نماز عصر گویا
 نهیب کرده شد اهل بی مال می یعنی اعمال صاحب وی ضبط می شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهیب اهل مال است
 و حدیث دیگر آمده ضبط عمل و نماز فوت همان است که سابقا مذکور شد و در حدیث حتی اذا انصرفت الشمس یعنی فوت شد از وقت
 اختیار و این تفسیر در روایه از اجماع و درین حدیث مصرح واقع شده قال غيرة فواتها ان تدخل الشمس صغيرة اخرجه ابو داود و بعضی
 تا دلیل گردانید حدیث را و گفته اند لاحق میشود شخص چون معانیه بگفت ثواب کسی که ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه نجات
 کسی که نهیب کرده پسند اهل بی مال می و این تاویل بابت تبعید است و تحقیق آنست که این مسأله فرع مسأله احباط است و احادیث صحیح
 روایات کثیره و دلالت بر آن نمیکند فلا حاجة الى التاويل مالک عن يحيى بن سعيدان عن عمر بن الخطاب انصرف من صلوة
 العصر فلقى بجلال يشهد العصر فقال لمحبست عن صلوة العصر فذكر له الرجل عذرا فقال له عطففت حضرت
 بازگشت از نماز عصر یعنی خارج شد از آن و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصیکه حاضر نشده بود و نماز عصر گفست چه خبر کردی
 ترا از نماز عصر پس فرمود که من شخص می بینم حضرت عمر عذری پس فرمود او را حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود را مالک عن
 بن سعيدان كان يقول ان المصلحة ليصل الصلوة و عاقلة وقتها و لما فاتت من وقتها اعظم وافضل من اهل و حال
 یعنی بن سعید میگفت هرگز ندی نماز گذرانده گاهی میگذازد نماز را حالا که فوت نشده است از وی وقت آن نماز و هرگز ندی آنچه
 فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود و اهل اذمال و مترجم گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد
 و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی
 تغیر کرده اند برین حدیث که اگر عذر و عذر زایل شد و از وقت مقدار یک کعبه باقی مانده است و او لازم میشود آن نماز را
 آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا همار شد حایض زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبار در حرام از وقت فوت
 لازم میشود قضاء آن نماز و نزدیک غیر درین تغیر نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب آنست و وجوب قضاء متفرع
 بر وجوب ادا و این جارا کعات اخیره قضا است که شایع بسیار و نقصان حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت که شده
 نموده باقی مانده سوال آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخفیف فجر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات
 واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخفیف در دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و بعضی

له قلت
 عند الشافعي من صلى
 ركعة في الوقت والباقي
 خارج الوقت لا يكون
 كمن صلى الكل لا يكون
 وقال ابو حنيفة مثله
 في صلوة الغضبية
 واما دليل على ان
 العذر اذا زال عذر
 وقلبي من الوقت
 ركعة يلزم مالك
 الصلوة وطبقه
 اهل العلم

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فردود و بعین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در صورت بیان نمیفرمود
گمان نوت بعین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظهور معلوم نمیشود و دوم آنکه در
احادیث صحیحی منع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در صورت بیان نمیفرمود گمان میشد که بسبب
دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب حج العصرین والعشائین لمن بعدهما** در بیان
جمع کردن در میان ظهر و عصر صحیح کردن در میان مغرب و عشا در حق کسیکه او را عذری هست **مالك** عنه
بن عباس انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جمعيا والمغرب والعشاء جمعيا وفتح نفي
ولا يفسر قال يحيى وقال مالك ذلك في مطلق نماز گذاردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر را کجا و مغرب و عشا را کجا
حالتیکه خوفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود در سنگام باران مترجم گوید جمهور علما محدثین
بجواز جمع بین الصلواتین قایل شده اند در سفر و جمیع در مطر نیز حسن بصری و عطاء و احمد و حماد و رضی نیز در خصوص
بلکه در غایه المشیقه مذکور است هر عذر یکیه مثل مرض باشد در شدة وجع لمحق است بر مرض در جواز جمع و بغوی از محدث
سیرین نقل کرده اند که لایری با صاحب جمع بین الصلواتین اذ الکانت حاجته او شیء الممتنجه عادة و بغوی این حدیث را
روایت کرده است از طریق دیگر از جته مسلم و حجتان در زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر فقلت لسعيد بن جهم
فعلة قال قلت لعبد الله بن عباس كما قال النبي فقال لان لا يخرج احد من امتك بعد از ان بغوی گفته است که این حدیث
دلالة میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تفسیر کرده است که علت جواز اینست که حج نباشد و باین قول قایل شده اند جمیع قلیل
محدثین و اکثر علما بآن رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انتهی و مختار نزد یک غیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
بغیر عذر و الله اعلم و مکارم و تاویل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال مطر ذکر کرده لکن روایت مسلم من غیر مطر و الله
أزبر بهم میکند و اکثر نزد یک این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایت فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم کرده و در غرضه
نبوک و معنی لفظ فی غیر خوف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یعبد شیء و لا یطعم عذو و مراد از سفر حاجت
سیر است و از غیر سفر حالت نزول الطینان و بعضی روایة این حدیث لفظ بالمدينة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثمانیا
جسما و سبعیا و این تصرفات همه محمول بر دهم است که از نفي سفر بر خاست پس روایة بالبقعة کرد و در آن تحقیق دهم خود
پرداخت و بعین حدیث جمهور علما از عمل باین حدیث تفاد کرده اند با وجود آنکه روایة این حدیث همه ثقات اند و قول
ابن عباس لان لا يخرج احد من امتك هرگز دلالت بر نفي عذر ندارد زیرا که نفي جمع بتجویر جمع دلالت اولی مخفی شود
و لازم نیست که جمیع اقسام جمع و جزئیات آن منفي شود و اگر در حالت نزول انحصار جمع ننید و از حالت سیر مخصوص

رواية ثقاتنا و
الحديث منهم كون
من العمل على ظاهر
الظاهر التي
وحقن وهم فخره
السفر في
على الوجود

٤٠
 قل يا أيها الذين آمنوا
 ان الجموع عند رب العليين
 وارضى الشايع للبطي
 ان يجمع بين الصلوتين
 اذا كان الطواف عند
 اقتراح الصلوة لا يرك
 الا في غيرهما ومن فعل
 العريق ان يجمع اثنان
 بعض الشافعية في كل
 فنادي هذا الحديث فقل
 قالوا من ذلك كان في
 ما لا يرك من ركعتين
 من غير ركعتين
 عباد الله عندي ان اب
 فعلها النبي صلى الله
 وسلم في التوجه من
 الجمع وقوله في غير
 ولا سفر منها ما بينه
 ابن ابي قتال في السفر
 من غير ان يعمل شي
 لا يظلمه على ما اراد
 السفر حاله السجد
 واما من قال في حيزته
 بالمدينة او ثمانية
 وسبعين جميعا
 من سبعة
 من سبعة

قلت علی هذا
اهل العلم وذا سوا
المفوت فضلا علی
النام

باین خست میکردند نیز صورت کنایش داشت مکن فی الجمله حرجی بهم موجود بود چون رخصت صحیح را در جمیع حالات مستقیم
کردند حرج بجای زائل شد و الله علم ترجم گوید تفریح کرده اند جمعی بر عجز و جمیع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت
قدر حرام لازم میشود بدی ظهر و عصر سر دو و همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر احرام را لازم میشود و بر نماز
و نماز یک وقت این هر دو نمازی است در حالت عذر و فیه نظر زیر که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب آن
و اگر می شود در بعضی حالات قصار تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل او شمرده اند و چون این در نفس الامر قضا است
که اثم از وضع کرده اند و جب قضا و جی ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد
ذابل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتیکه بیاورد آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم من خیر اصحابی اذا کان من آخر الليل عس وقال لبلال اكلأ لنا الصبیه و نام
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اكلأ و کلا بلال ما قد له ثم استند الى راحلته و هو مقابل الفجر فغلبته عینا
فلم یستقیظ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا بلال و لا احد من الکرکی حتی ضربتهم الشمس ففرخ رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فاقبل بلال فقال بلال یا رسول الله اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اقم الصلوة لذكری ایحدیث رسول است سلم و ابو داود و ابن ماجه و صل
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصبیة ثم قال حین قضی الصلوة من شئ الصلوة فلیصلها اذا ذکرها فان الله
عجل
یقول فی کتابه اقم الصلوة لذكری ایحدیث رسول است سلم و ابو داود و ابن ماجه و صل
کرده اند از طریق ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره رسول الله صلی الله
و سلم و قتیکه رجوع کرد از خیمه وقت شباه رفت تا و قتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب بای است
و گفت بلال انکامه بان کن برای ما نماز صبح و بخواب رفت آنحضرت و بخواب افتاد اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و گاه بانی کرد بلال تا نیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا تعالی خواسته بود بعد از آن بکشد که در سجده
خود و ادروی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی و چشمش یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم
خود را بکشد نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه افتاد
خود را قباب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت حیت این ای بلال پس گفت بلال
یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما را کشیده
بر بیدار شدن خود را پس برخیزانید شتران خود را و ما را کشیده بردند ما فتی اندر و بعد از آن فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم جلال پس اقامت نماز گفت پس گذارد بایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح بعد از آن وقت
 و فیکه تمام کردند نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و فیکه می دارد و آنرا زیرا که هر آنکه خدا تعالی نماز را
 در کتاب خود برپا دارد نماز را وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بسای تو آید که خدا تعالی مرا نماز فرموده است
 و من نماز نگذازده ام همانوقت نماز را بگذارد هر چه گوید همین است مذہب فقہا و کسیکه نماز را بعد از انقوت کند حکم او برنا
 و نایم قیاس کرده اند و علماء را درین حدیث اشکال است زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و ان عینی تمامان و لاینا
 قلبی بعضی علماء جواب داده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حالت بود گاهی قلب هم موافقت در نوم می کرد
 و گاهی نه در حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع محال است اول مصداقت کرد و فیه نظر زیرا که حالت او
 هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود پس نادان بجهل و احتمالیکه مخالف محمولات مخصوص موسوم بقصد تریه خاتمه علیها
 بصلوٰۃ و التعمیه باشد بغایت شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب ادراک نمیکند مگر وجہ انیات را یا حسیات را
 که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بچشم است و موقوف بر تعلیل حدیث ازین جهت
 خارج است نوم عین خود مضمون صریح حدیث است اگر گوئی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک نتواند
 لکن گذشتن زمان دراز را البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست بایقظان که او را در امور مهمه سهو واقع میشود
 پس جایز است که بر احاطات مصلحت تشریع قضا سهوی را بر خاطر مبارک انتخاب الناکره و پشند یا قلب مبارک مشغول تفکر
 در آیات الله مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضی جواب داده اند که ایوقت مستثنی بعد از سائر اوقات لمصلوٰۃ تعبدیه
 و هو الاوجه و الله علم باب هل یكون للفحشاء حکم النبی یا هست بهیوشی احکم خاب مالک عن نافر ان عبدالله بن عمر
 علیه فذهب عقله فلم یقیض لصلوٰۃ قال مالک و ذلک فیما نزی و الله علم ان الوقت ذهب فلما من افاق و هو وقت
 فانه یصلی بهیوشی کرده شد عبدالله بن عمر پس وقت عقل او پس قضا نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قضا
 در آنچه بینما دید ما را و الله علم سبب آنست که وقت رفته بود و اما کسیکه بهیوشی باشد و وقت پس هر آنکه وی نماز گذارد
 مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه محل غشی قلیل بر نوم و عدم محل بر دو محتمل است اول تشبیه خود را برست و وجه فرق
 آنست که تکلیفات شرعی بر عقل است و ترست فم فوش حلیه احتضنیت پس جب صلوٰۃ نباشد و شرع قضای نام فرموده
 بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد و این عمر عدم محل با احتیاط کرده و الله علم مذہب شافعی آنست که اگر احتیاط
 مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکند آنچه در محل انحراف از دست رفته است از منبذ اما اگر
 احسن تناول مکرر بهیوشی رسد قضا لازم است و مذہب ابو حنیفہ آنکه مدت انحراف اگر بروز

قلت
 قال الشافعی ان فی
 علیه لوض سبیل
 سقط عنه ما کان
 فی حال اغایه من
 الصلوٰۃ و ان فی
 علیه بشری غیر فی
 وقال ابو حنیفہ ان
 کان الاغایه و ایلالة
 فمدون ذلک ففی
 ان نزل علی ذلک ففی
 یقضی و لم یفرق بین
 لاسباب

و شب که یکم ازین باشد قضا لازمست و اگر زیاده از شب رفت باشد لازم نیست و در حساب فرقی نکرد و بعد از علم با بصلوة
 الصلوة الوسطی آیتکمی نماز و علی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نمازها و تخصیص محافظت کنید بر نماز سیاه و سیاه برای خدا عاکنان یا قرآن خوانان
مالک عن زید بن اسلم عن قسقاء بن حکیم عن ابی یونس مولا حاشیة الام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
 لا امسح ثابتي الا بالغت هذا الاية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغت ما اذنتها فاملت علی حافظوا
 علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین ثم قالت سمعتها من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان زید بن اسلم عن قسقاء بن حکیم عن ابی یونس مولا حاشیة الام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان
 بزیسم برک او صفیة ابی عبد الله ان گفت چون بر من آیت پس خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی بر من بزیسم برک یا آیت خبر دار
 کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 شنیدم این آیت را از حضرت مسلم **مالک** عن زید بن اسلم عن حمزة بن رافع انه قال کنت اکتب صحیفه الحنفیة
 ام المؤمنین فقالت اذا بلغت هذه الاية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین
 فلما بلغت ما اذنتها فاملت علی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین عمر
 ابن زافع را گفت می نوشتم صحیفه برای حفصه ام المؤمنین پس فرمود چون بر من آیت خبر دار کن مرا حافظوا علی الصلوات
 و الصلوة الوسطی الاية پس چون رسیدم باین آیت خبر دار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید بن عمر المحضی انه قال سمعت
 ابن ثابت يقول الصلوة الوسطی صلوة الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز حضرت **مالک** انه بلغنا
 ابن ابی طالب عبد الله بن عباس کانا يقولان الصلوة الوسطی صلوة الصبح فجر رسید بالک که حضرت علی بن ابی طالب
 و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجمه گوید یعنی الصبح وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوان
 علیه السلام نماز و علی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عز و جل میفرماید و قوموا لله قانتین و قوت طول قیام
 یا قوت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن بقوله تعالی و قرآن المهران قرآن المهرگان مشهور است و اسباب آنکه این
 متوسط است میان یل و نهار و جمعی گفته اند که نماز حضرت زبیر را که در میان روز و اکرده میشود و جمعی گفته اند نماز حضرت
 و جید است من فوج آنرا منکرده اند و حدیث حضرت عائشه معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر غایت و آنچه
 حضرت عائشه و حفصه ملا کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرائه جمیع احرف و قبضه بر من
 گفته است که نماز حضرت زبیر را که جمعی در وسط نماز عشاء یکسلف از سلف وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

له قلت
 اختلاف في الصلوة
 الوسطی
 قالوا هذا العسل
 قال العبد لله

[illegible]

قلند
الشر اهل العلم على
افادة الاقامة على
كلمة قلند
فانها اشقي الاشقي
قال بالتجويد في
الاذان ما يقع في احد
وقال ابو حنيفة
لا ترجع في الاذان
ولا قامة مشقة
منه
قلند
عليه السلام

صلی الله علیه وسلم قال اذا نوى الصلوة ادبر الشيطان له ضراط حتى لا يسمع النداء فاذا قضى النداء اقبل حتى اذا
ثوب بالصلوة ادبر حتى اذا قضى التثويب اقبل حتى يحضر بين المزمز ونفسه يقول له اذكر كذا واذكر كذا لما لم يكن يذکر
حتى يظن الرجل ان يدركه **صلی** هر آینه رسول الله **صلی الله علیه وسلم** فرمود چون بانگ گفته میشود برای نماز پشت میدار
شیطان در آن حال که او ضراط است تا آنکه نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را مستوجب میشود
سبوی صلی تا چون اقامت گفته شود باز پشت داده دیگر بریز تا چون آخر کرده شود اقامت را پس می آید تا آنکه جاک
میشود در میان مرد و نفس امارتی یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجود ندید شیطان در میان
نفس می آید آنقدر که او را بر هر نزد میگوید شیطان فلان کار را یاد کن دشمنان کار را یاد کن در حق کاری که
نمی خواست که یاد آن کند تا آنکه میشود مرد باین حالت که نمیداند چند رکعت گذارده است مالک عن سمی
ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح الهذلی عن ابی هريرة ان رسول الله **صلی الله علیه وسلم** قال لو يعلم الناس ما في النداء
والصف **الاول** ثم **الحديث** الا ان يستمعوا عيلا ستموا رسول الله **صلی الله علیه وسلم** عليه فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در بانگ
نماز وصف اول است بعد از آن بخت کنند بآن و مناقشه نمایند در آن و نباید بطریق فیصل در آن مناقشه الا آنکه فرمود
زنند بر بانگ نماز وصف اول البته فرمودند باب صفة الاذان و الاقامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت
مالک عن عبد الله بن سميل بن مالك عن ابيه انه قال لا اعرف شيئا مما ادركت عليه الناس الا النداء بالصلوة
مالک بن ابی عامر جدا نام مالک گفت من شناسم خبری از آن خبر را که یا قسم بر آن مردمان را که بانگ نماز یعنی در هر جزئی تها و تغییر
یافته است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر همان سبوی میگفتند که در زمان صحابه بود قاطعاً هیچ شکی نیست که النداء و الاقامة
فقال لم يبلغني في النداء والاقامة الا ما ادركت الناس عليه فلما لا اقامة فانها لا تشتهر وذلك انك لم تزل عليه اهل العلم يسئلون
سوال کرده شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسیده است بنده باب اذان و اقامت خبری نگارید
مردمان را بر آن اما اقامت پس هر آینه وی دو دو بار گفته نمی شود و نیست آنچه همیشه بودند بر وی اهل علم در شهر ماسترجم گوید ضلی
عنه وارضاه اهل حرمین و اهل شام و مین و مصر تعقیب اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک باید گفت اللفظ قد قامت
الصلوة که جمعی نیز دوبار گفته اند **صلی** و در بعضی از احوال آمده است به ثنیه اقامت و آنچه معمول خاندان او بود نماز آن امام شافعی فرمود
اقامت است و الله علم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزدیک بنده است که اختلاف
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کلمات شاف کاف و لهذا مالک تعرض ترجیح و غیر آن نشد باب احتیاج
امثال الصلوة خیر من النعم فی نداء **صلی** هر آینه در بیان ترجیح کلمه الصلوة خیر من النعم و اما اذان صحیح مالک است بلغة النعم

جمله عن ابن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح فوجدناه ثامنا فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فامس غلظت
 في نداء لهجه جرسيد بالملك مؤذن آمد بن عمر بن الخطاب خبردار ميكرد اولاباي نماز صبح پس بخت اور اجازت
 گفت نماز تيرست از خواب اي امير المؤمنين پس امر کرد اور حضرت عمر که دخل کند اين کلمه اور اذان صبح مترجم گوید
 رضی الله عنه وارضاه که تحب است در بانگ صبح زیاده الصلوة خير من النوم دو بار و امام مالک ابتدای اين کلمه از حضرت
 عمر ذکر کرده است و قد حدث ابی محمد و رآه آمده است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند فان کان صلوة الصبح قلت
 خير من النوم الصلوة خير من النوم و احتمال دارد که مؤذن عمر ترک کرده باشد اين کلمه در نفس اذان و بعد از اذان
 پس حضرت عمر امر کرد بادخال اين کلمه در نفس اذان تا بر وجه است و او شود باب من صلی فی بیت جماعه تکبیرا قاف
 کسيکه نماز گذار و در خانه خود با جماعت کفایت میکند اول اقامت قال يحيى مثل ما لك عن قوم حضوا صلاة و اذان
 مكتوبة فادادوا ان يقولوا لا يؤذون قال مالك ذلك مجزئ عنهم و اما يجب النداء في مساجد الجماعات
 يجمع فيها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذارن نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در خانه
 پس خوانند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و جز این نیست که اذان
 اذان گفتن در مسجد با جماعات که جماعت گذارده شود و اذان مساجد نماز مترجم گوید همین است مذکور است ضیفه و ظاهر
 مذکور است فی آنست که اذان و اقامت هر دو برای وی سنون است باب فضل نغمه الصبح بالا اذان باب در فضیله
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه الانصاري ثم لما اذن
 ابيه اند اخبره ان ابا سعيد الخدري قال لاني اذناك تحب الغنم والبادية فاذا كنت في غنمك و اباديتك
 فاذنت بالصلوة فارفع صوتك بالنداء فانه لا يسمع مدى صوت المؤذن جن ولا انس
 ولا شيء الا يشهد له يوم القية قال ابو سعيد اني سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابو سعيد خدري گفت عبد الله را هر آنکه من می بینم ترا که دوست میداری برده گویند خدا را و هر آنکه
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرا می خود پس بانگ می بنماز پس بلند کن آواز خود را بانگ زبیر که
 هر آنکه نمی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید جمهور اهل علم صحاب
 بلند کردن آواز را بانگ شافعی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر مجامع
 میکنند مؤذن است اذان لکن آواز بلند کند باب بقیه ان يقول السلام مثل ما يقول المؤذن مستحب

۲۱
 قلنا
 رطب ابو خنيفة
 و ظاهر من هب
 الشافعي انه يسن له
 الاذان و اقامته
 قلنا
 رطب ابو خنيفة
 و ظاهر من هب
 الشافعي انه يسن له
 الاذان و اقامته
 قلنا
 رطب ابو خنيفة
 و ظاهر من هب
 الشافعي انه يسن له
 الاذان و اقامته

حضور حاج مامون الشافعي رحمه الله

که گوید شنونده اذان مانند آنچه میگوید موزون **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الی سید الخدایان رسول
 الله صلی الله علیه و آله قال و اسمعتم النداء فتقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله فمروا بربیع بن خثیم یأبى
 یگوید مانند آنچه میگوید موزون ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث وارد شده است که بجای حیلتین لا حول ولا
 الا بالله علی نعیم گوید و چون موزون قد قامت گوید ساحت را باید که اقامه اهدا و ادها گوید چنانچه در حدیث مرفوعه **باب**
 يستحب الدعاء بحقیب الاذان تحت اذان و ما کرون بخیر دنیا و آخرت بعد اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن
 ابن سعد الساکد ان قال سلحان نغم لها ابواب السماء و قل داع تو دعویة النداء للصلاة و الصلوة
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت در ساعت است که شاده کرده میشود در آن دو ساعت در وازه های آسمان و کم دعا کنند و
 کرده و شود و حامی و یخسبوا بگفتار و در وصف جهاد و راه خدا ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضی احادیث تعیین لغو دعا
 وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التاتية **باب** التاخر فی الصلوة فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح و وقت
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الفجر فاما غیرها من الصلوات فانالم نزلها ینادی لها لا بعد ان یحل وقتها
 گفت ملک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نماز پس برائیه مانند یکم که بانگ گفته می
 برای آن که بعد از آن که در آید وقت او ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه در شب شامی بهین است و ابو حنیفه میگوید معتبر نیست بانگ
 پیش از طلوع فجر **باب** یحب الساکران یؤذن من غیر تاکید و لا قامة الکلام من الاذان تحت است مسافر اگر اذان
 از غیر تاکید یعنی سنت مذکوره نیست اقامت فی محله مذکور است بر نسبت اذان **مالک** عن نافع بن عبد الله عن عمر
 کان لا ینبذ علی الاقامة فی السفر الا فی الصبح فانه کان ینادی فیها و یقیم و کان یقول انما الاذان للاصنام الذی
 یقیمه الناس بعد السجدة و عمر یأبى فیکبر و اقامته در سفر مگر در نماز صبح پس برائیه او را میگوید و اقامت میگفت و میگفت
 اذان لازم است برای امام که هیچ میشود پیش او مردمان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباہ قال لدا فاکنت فی سفر
 فان شئت ان تؤذن و تقیم فاضل ان شئت فاقم و لا تؤذن عروہ گفت هشام ایچون در سفر باشی اگر خواهی که اذان
 بگوئی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو ترجمه گوید بهین است نه سبب علم را شامی گفته ترک الاذان
 فی السفر اخذ منه فی آخر زمره که در شرح سفر را صحتی نهاده اند که تخفیف جهادات میکند چنانچه در ابانته نظر افغان و مستحسن
 تأیید کرده **باب** یحب للفرزدق فی الفلاة ان یؤذن من غیر توکید تحت است مسافر در بیابان که اذان بگوید
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سید الخدای ان قال فاذا کنت فی غفلة و یا دیتک فاذا نمت بالصلاة
 فاوقم صوتک بالنداء ابو سید گفت و غفلة باشی تو در دروغ و غفلت خود و یا در باده و غفله باشی بگو برای نه بین

له قلت
 قال اهل العلم الا
 فی التحلیلین یفتوا
 لا حول ولا قوة الا
 بالله
 له قلت
 و علی صاحب السیف
 ۸۶
 وقال ابو حنیفه
 لا یجوز ان یؤذن
 قبل طلوع الفجر
 من قلت و علیه
 اهل العلم ان الشافعی
 ترک الاذان فی السفر
 من فی الحنفیة

قلتر
هذا بالنسبة الى
اهل المدينة وقال
الشافعي المطلب
بالاجتهاد عين الكعبة
فان بان انما كان موقفا
لينة وقدره في المصلحة
ولحقا فلا عاراة
عليه يصدق ان الجاهل
المطلوب بالاجتهاد
جهة الكعبة

آورد بهرینه مشرفه شانزده ماه بجانب بیت المقدس بعد از آن تغییر داده شد قبله ایشان از خود بهر بعد و بهر جهت
رضی الله عنه وارضاه خدای عزوجل معین گردید قبله برای آن کعبه او معلوم است که شاهده آن نیز حاضرین است
و در صورت عدم شاهده نیز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه بی توان بر دو دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق
اتقنا فهمیده شد که در حال غیم و اختفای دلائل بقرائن ظنیه متکفلان نمود و از قصه اهل قبایم معلوم شد که تا وقتیکه
بماجر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجوی مقرر کنیم و بعد از آن خطای آن
تجوی یقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود
و اهل قبایم آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند و من بعد خطای آن گمان
بنقین ظاهر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و مستینان نکردند و الله علم باب قبله من غاب عن مکة
جهتها قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است ما لک عن نافع عن عمر بن الخطاب قال ما بین المشرق
المغرب قبله اذ الوجه قبل البیت محمد بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده
بطرف خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب ایجاب است راست گذاشته شود و مشرق را بجانب دست چپ
و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه محقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پدایمی شود که توجه بآن
مکن است و قید از توجه قبل البیت احراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست
چپ بجانب مغرب گذارد و الله علم مسئله طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی اخذ بجا می
سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سه وجه و در اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید یکسکه با جهاد قبله شناخته باشد تا
وجه اول میسر باشد بغير آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید تقلید نباید رفت و صحیح است که واجب است
تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابراهیم نیز در مسئله اهل طرق معرفت قبله که در سفر کار باید
کرد و مساجدیکه مسلمانان نشاء از آنرا قبله است کرده باشند و در مساجد که آفتاب بر بزم اخیر از فلک فرو رود سایه امتحان
کنند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صورت افتاد آفتاب بایستند و جاییکه سایه می افتد معین نمایند و همان
سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند و در وقت فجر و مغرب و در نماز صلات و طلوع و غروب آفتاب و شفق صبح و عصر
نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در مساجد بخارین ببرد و حکم آن مساجد تا وقتی می توان برد که مسافت بعیده نشاء
چون در منزل و از منزل از آن مساجد و مدینه اند مساجد شهر دیگر امتحان باید کرد و باب تسقط فوضیه القبلة
الغائبة و عن المسائل المتشغل علی الدایة سابقه می شود فوضیه استقبال قبله از شخصی که ترسیده باشد از عدا یا خوار و از مسافر و از کسی که

حضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود پالان بکار برده شود و سوار بر پالان یعنی سوار گردان شود و میگوید مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد که کعبه واقع است و بسوی مسجد من که انیت و بسوی مسجد شهر ایلینا یا گفت بیت المقدس و هر دو یکی است بقوی گفته است تخصیص این مسجد برای آنست که این مسجد انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و اما اگر کرده اند باقتدای ایشان پس اگر کسی نذر کند نماز گذارد و در مسجدی ازین مسجد رسد گانه لازم میشود که برود آن مسجد و نماز گذارد تا بخوابد اگر گذارد و غیر این مسجد خارج نمی شود و از جمله نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد و در مسجدی است که این مسجد رسد گانه متعین نیستند آن مسجد پس در مسجدی است که نماز گذارد و در مسجدی که میگوید رضی الله عنه وارضاه تحقیق در اینجا است که در جاییکه سفر میکند و مواضع متبرکه که در مسجد پس حضرت مسلم باب تحریف فرمود و سفر را برای مواضع متبرکه که قصد خصوصیت تبرک آن مواضع منع فرمود تا امر جاییه رواج نگیرد ایمنی بینی که بصرفه غفاری نمی باشد شامل طور و شت و ابوهریره را از طوم منع کرد و الله علم باب فضل القعود فی المسجد لا انتظار الصلوة و للشی الیه بیان فضیلت نشستن در مسجد بحجته انتظار نماز و راه فتن بسوی آن **قال** عن ابی الزناد عن الاصبغ عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان للملاککة نضلة على احدکم ما دام فی صلاته الذی یصل فیها ما لم یحدث اللهم اخفر له اللهم ارحمه قال یحیی قال ما لک لا تدعی قولی ما لم یحدث الا الاحداث الذی ینقض الوضوء رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود هرگز نذر نشدگان و رو و میفرستند بر یکی از شما تا وقتیکه در نماز باشد خود است اینجا نیکه نماز گذارد است و اینجا تا وقتیکه محدث نشده است میگویند بار خدا یا بار خدا یا بار خدا یا رحم کن بر ما گفت من میبینم یعنی قول او ما لم یحدث که حدیثی که می شنیدند و ضرر **ما لک** عن ابی الزناد عن الاصبغ عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال لا یزال احدکم فصلوة ما كانت الصلوة تحبسک لا یمنع ان ینقلب الی اهلک لا الصلوة رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتیکه نماز بند کرده است و او منع نیکه نماز کند باز کرد و بسوی او نماز گذارد **ما لک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب عن ابی هريرة عن رسول الله صلى الله علیه وسلم قال اذا خیرکم بما یحیو الله به الخطایا و یفرجه الدرجات اسباغ الوضوء عند الکاه و کثرة الخطا الی المسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود یا خبر ندیم شما را که هر کس خدا را شالی سبب آن عمل گناهان او بلند کند بسبب آن عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیک مشقتها یعنی بسبب و بسیار کام زدن بسوی مسجد و نذر نماز بعد از آن نیست پس اینست باطل پس اینست باطل یعنی آنچه امر واقع شده است و آیت یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و اطعوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و در باطل و صبر و اطاعت و تقوا و شستن با آب جهاد است معاد و اینجا آنست که مگر من فتنی انتظار نماز و معیت از جهاد **باب** لا یخرج الا انسان من المسجد بعد

الا ان يريد الحج يريد ان يسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز آمدن **مالک** انبلفه ان
 سعید بن المسیب قال يقال لا يخرج احد من المسجد بعد النداء الا احد يريد الحج اليه ^{له} سفيان بن سعيد بن مسروق
 گفته میشود و در این نه برای کسی از مسجد بعد از اذان مگر منافق مگر سیکه خواسته باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو و استنجاء
 برآید و میخواهد که رجوع کند بسجده **باب** استنجاء ان يمسح رجليه عند دخول المسجد باب نه استحباب آنکه در وقت
 گذاردن وقتیکه داخل شود در مسجد **مالک** عن حماد بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليم الزرقعي عن ابي
 الاضداد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليركم رجليه عند دخول المسجد
 صلى الله عليه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما بسجده باید که بگذارد و در وقت پیش از آنکه نشیند **مالک** عن
 ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن ابى سلمة بن عبد الرحمن انه قال السلام اوصاحبات اذا دخل المسجد جلس قبل
 ان يركب قال ابو النضر يعني بذلك عمر بن عبد الله ويعني لك عليه ان يجلس اذا دخل المسجد قبل ان يركب
 قال مالك قال مالك و ذلك حسن و ليس بواجب بوسله گفت بابی انظر ایا می دم صاحب وقتیکه داخل میشود بسجده نشیند
 پیش از آنکه نماز گذارد و گفت ابو النضر مراد میداشت باین اشاره عمر بن عبد الله را و عیبی که در این را بر وی کرده اند
 و وقتیکه داخل میشود بسجده پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک این مستحب است و واجب نیست **باب** نواحة البع
 و البع و المصطط الشعر مافی مضاه في المسجد باب در کمره بودن خرید و فروخت و کلام بغیامه و شعر خواندن و غیره
 حکمت در مسجد **مالک** انبلفه ان عطاء بن يسار كان اذا قر عليه بعض من يبيع ظميمة حاه فانه لما
 وما تريد فان اخبره انه يريد ان يبيع قال حليك بسوق الدنيا فانها سواق اخره عطاء بن يسار بود این
 صفت که چون میگذشت بروی بعضی آنکه بیع میکنند در مسجد میگوید او را پس سوال میکرد از چیزی که باو است از چیزی که
 میخواهد پس اگر خبر میداد او را که وی میخواهد این چیز را بفروشد عطاء میگفت لازم گیر باز در دنیا را پس جز این نیست که این
 باز آخرت **مالک** انبلفه ان عمر بن الخطاب رضى الله عنه في ناحية المسجد تسمى البطحاء وقال من كان يريد
 ان يخطب او يفتش شعرا ويرفع صوته فليخرج الى هذه الناحية ^{له} ان يرفع الصوت الا ان يرفع الصوت بالشعر عمر بن
 الخطاب بنا کرد و جای فراخ بی سقف در گوشه مسجد نامیده میشد او را بطحاء گفت هر که خواسته باشد که کلام را یعنی گوید یا با او از
 خواند شعر را یا بلند کند آواز خود را باید که برآید بسوی این رجه **باب** كراهية النزاق في المسجد و نحو القبلة باب که در
 آید بن انداختن در مسجد **باب** قبله **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مافی في حذاء القبلة ^{له} وبعثا قاتوا وخطا وخطا ثم خطه رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلنت
 عليه اهل العلم
 في الحديث انه من يبيع
 مسجد فانه من يبيع
 كراهية ان يخطب في
 91
 بصل الا ان كان يخطب
 به جماعة
 قلنت
 عليه اهل العلم
 هو عنده على الاستحباب
 قلنت
 عليه اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب برین را با آب بینی را یا یعنی را که از سین برآید و بر
 پس حک کرد آنرا با لب کراهه دخول المسجد لمن اكل الثمر باب در که برتر داخل شدن مسجد کسی که سیر خورد و
 من المالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب
 مساجدا نايهذ ينابرج النعم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود
 اینها چهارده وادارایوی سیر نبوی گفته است که جمیع اهل قوم را از اعذار ترک جماعت گفته اند و تحقیق این معبود
 داشتن نیست بلکه زجر است و او را که از آنکه خاوی کند نوم را در وقتی که مسجد میاید رفت باب جاز النعم و
 اذالم یؤذ للمصلین و جاز الاستلقاء واضعاً احداً و جلیه علی الاخری اذالم یحش انکشاف العورة باب بیان
 چنانکه برون خواب و مسجد قتیکه ایذا ندهد نماز کنندگان را و رخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای
 بر پایی و دیگر وقتیکه نترسد از نا هر شدن عورت من المالك عن ابن شهاب عن عباد بن یقیم عن عمه انه دای
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مستلقياً فی المسجد واضعاً احداً و جلیه علی الاخری عم عباد بن شهاب عن ابن شهاب عن
 رسول الله صلى الله عليه وسلم که دراز کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پایی دیگر من المالك عن ابن شهاب عن
 سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا یفعلان ذلك عمر بن خطاب عثمان بن عفان میکردند
 این کار را یعنی مستلقا در مسجد باین صفت که سبکداشتند یکپای را بر پایی دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه از اینجا
 معلوم شد که مستلقا و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست
 و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از برداشتن یکپای بر پایی دیگر و علما در وجه تطبیق گفته اند
 که عوب از غیر سابع میپوشیدند پس برداشتن یکپای بر پایی دیگر خوف انکشاف عورت باشد و لهذا منع کرده
 پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد یا که از او اسع باشد یا سراویل پوشیده باشد هیچ باکی نیست و الله اعلم باب
 لا تقم النساء من المساجد اذالم یکن خوف نقیة من کرم نشو خندان را از داخل در مسجد وقتیکه نباشد بر قیمة
 من المالك انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا اماء الله من النساء
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد من المالك عن
 بن سعید عن عمر بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادركت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احداث النساء لمنعهن المسجد كما منعت نساء بني اسرائيل قال یحیی
 بن سعید قتلت لعمرك و من نساء بنی اسرائیل المجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود هر که در مسجد باشد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم خطبه را که پدید کرده اند از زمان نبی مکی و نبی اقصی تا می رسد میفرمودند ایشان
 از دخول در مسجد چنانکه منع کرده شدند زمان نبی اکرم صلی الله علیه و سلم عمره را با منع کرده شده بودند زمان نبی اکرم
 از دخول در مسجد گفت آری ما لک عن یحیی بن سعید عن عاتکه بنت زید بن عمرو بن قیث امرأة عمر بن الخطاب انها
 كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا اخرج الا ان تمنعني فلا يمنعونها ما تكره ان عمر
 بن الخطاب طلب ان يكرهه عمر بن الخطاب تا برآید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاتکه قسم بخدا که خواهم برآید مگر
 وقتی که تمنع میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر در استرجاع گوید علم کرده داشته اند زمان جوان را که در مساجد حاضر شوند
 و متمسک ایشان حدیث حضرت عائشه است در حضرت داده اند که عجز در فجر و مغرب و عشاء برآید و بعضی در جمیع صلوات
 رخصت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد لعن طليبا باب در میان آنکه زنی که اراده دخول مسجد کند لازم است
 بروی که استتمال خوشبوی نماید پس ما لک انه بلغه عن بسر بن سعيد ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا شئتم
 احديكن صلو العشاء فلا تمس طليبا فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم وقتی که اراده کنی یکی از اینها ای مسلمات
 که حاضر شود نماز عشاء را پس باید که استتمال نکند خوشبوی را باب استغفار اتحاد مساجد البيت باب در بیان آنجا
 بنا ساختن مسجد نورخانه ما لک عن ابن شهاب عن محمد بن زبير بن العوام عن عتيان بن مالك كان يومئذ
 وهو اعمى انه قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم انها تكون الظلمة والمظلم المسيل وانا رجل ضي والبصر فضل يا رسول الله
 في بيتي مكانا اتخذه صلی الله علیه و سلم قال فجاءه رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان يحب ان اصلي فاشار له الى مكان البيت
 صلی الله علیه و سلم فيد رسول الله صلی الله علیه و سلم عتيان بن مالك ما است ميگردم قوم خود را نباشا شده بود هرگز اینجا ب مسالت ما
 صلی الله علیه و سلم عرض نمود که هرگز این قطعه نیست که میباشد تاریکی شب با آن وسیل و من مردی ام که تا وی هستش
 پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را بجای نماز گفت عتيان پس تشه عی الله و حضرت
 صلی الله علیه و سلم پس فرمود کجا دوست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتيان برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مکانی از خانه پس نماز گذار و در وی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید مسجد البيت دیگر است مسجد دار دیگر
 در یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البيت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و در جماعت مسجد را
 حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز کفیل نیست یعنی بن کعبی درین حدیث و هم کرده
 بجای محو بن المبرقع الا انصاری محو بن لبید گفت والله علم ما لک من حرم بن عمر و عن عبد الله
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اجلسوا من صلو تکره و من تکره رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که بعضی نماز

قلنا
 في هذا تذكير طعن
 في التشريك حضور
 الجماعات ولا بأس
 لا يجوز ان يخرج في الخبر
 والفتن والعشاء
 ولا يجوز في الصلوات
 قلنا
 في قال يحيى بن يحيى
 ٩٣
 في هذا تذكير طعن
 في التشريك حضور
 الجماعات ولا بأس
 لا يجوز ان يخرج في الخبر
 والفتن والعشاء
 ولا يجوز في الصلوات

له قلت
 القطن مكررا
 الابل جمل الماء ورجل
 الغنم جمل جلوسها
 له قلت
 الزينة ما دارى
 عورن تافه ورجل باعة
 ٩٢
 قاله مجاهد المسبح
 الصلوة العباد نوع من
 النيات جمل عباداة

خود و خانه های خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی اعطان الابل و جواهرها فی الصلوة **باب** در بیان کراهت
 نماز در شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن جابر
 المهاجرین لم یبرہ باسا انه سأل عبد الله بن عمرو بن العاص ^{صلی اللہ علیہ وسلم} فی عطن الابل فقال عبد الله لا وکن صلی فی
 الغنم وروی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گذارم در شست گاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله نه یعنی
 جایز نیست و لکن نماز گذار در جای شب مانند گوسفندان است و هم گویند سبب مجبور فقها آنست که نماز در شست گاه شتران
 مکروه است و اعاده لازم نیست و محقق قایل شدند ب لزوم اعاده و در حدیث صحیح بنی وارد شده است از نماز گذاردن
 در مقبره و حمام و فربله و درج حیوانات و در میان شارب عام و بر پشت کعبه و غیر از این هفت موضع تمام زمین محل نماز است
 بخصوصیت موضع کراهتی حادث نمی شود آری طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب کراهت و نیز جایز است
 نماز در تنجانه های کفار اگر صورتی در آنجا نباشد و حضرت علی مکروه شستن نماز را در خسف بابل و از اینجا معلوم شد که در موضع
 ملعونه داخل شدن و تقرب بعباد اکوفن خربست **باب** کراهیه اتخاذ القبور مبیحا **باب** در بیان کراهت
 مسجد ساختن بمواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **مالك** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} قال اللهم لا تجعل قبری و ثنای بعدک شتلا یغضب الله علیه قوم یخذوا قبور انبیائهم مناجا
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار خدا یا اگر دانی قبر مرا حتی که عبادت کرده شود بسیار شد غضب خدا تعالی بر تو سیکه قبور انبیاء خود را
 مسجد گرفته **باب** وجوب شتر العود فی الصلوة **باب** در فرضیت پوشیدن عود و نماز قال الله تعالی یحیی
 آدم و خذوا زینکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم بپوشید لباس خود را از روی یک هر نمازی مسجد بعد از میست مسجدی و
 و سبب و تغییر میکنند نماز را و از اینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی مرد را
 در آن نماز باید گذارند از راست و چپ از آنست که سائر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباس
 که زن حرامی باید گذاردن نماز گذار و خمار و کرتره سابع است و بعضی خمار و کرتره سابع است که سائر جمیع بدن باشد از روی
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عانة و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدین و الاغنین
 و وجود اصابع جلین و آنچه بآن نزدیک است و الله اعلم مسئله حد سائر لباسی است که مانع او را که لون بشود گردن را که
 ستر بر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرموده عن الله الکاسیات العاریات
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون بشری نمی شود مانند جامه رقیق ^{مکمل} المنسج یعنی جامه که در میان خیط و او فصل باشد بجا
 نیست پس مسجد مذکور انتقال کرده شد و در طین و ما که در تر و دست زیر اگر آنرا لباس نمیشد آن گفت **باب** الصلوة

الباب الواحد باب در جزا نماز گذاردن در یک طایفه مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة
 سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في ثوب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أو كلكم ثوبان سأل
 سؤال فلو أن آن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم یا بدست هر کسی شما دو
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد خرج خواهد بود مالک عن هشام بن عروة عن
 ابی عن عمر بن ابی سلمة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد مشتملاً به في بيت أم سلمة و
 طهراً على عاتق عمار بن ابی سلمة ویدر رسول الله صلى الله عليه وسلم که نماز میگذارد در یک جامه شتمال کرده اند و خانه
 ام سلمه بناده هر دو طرف آن ثوب بر دو منکب خود شتمال استجانت که بجانب چادر از زیر بغل راست بر آرد و بر
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ بر آرد و بر منکب راست اندازد مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب
 قال مثل البهرمة هل يصلي الرجل في ثوب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل أنت ذلك فقال نعم انما يصلي
 في ثوب واحد وان ثيابي لاصح المشجب سأل کرده شد ابو هریره وایا نماز گذارد در دو در یک جامه گفت آری پس گفته شد
 آیا تو میکنی این طور گفت آری بر این من نماز میگذارم در یک جامه بر این جامه من نهاده میباشد بر سه پایه مالک
 بلغه ان جابر بن عبد الله كان يصلي في ثوب واحد جابر نماز میگذارد در یک جامه مالک عن دبیعة بن الجعد
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في الثوبين الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میگذارد در یک پرین یا ثوبین یعنی
 الواحد چگونه نماز گذارد در یک طایفه مالک انه بلغه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من جعد
 ثوبين فليصلي في ثوب واحد ملحفاً به فان كان الثوب قصيراً فليثني عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نماید و جامه
 پس باید که نماز گذارد در یک جامه شتمل شده بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست بر آرد و بر کتف چپ اندازد و جانبی را از
 بغل چپ بر آرد و بر کتف راست اندازد و این احترام است از شتمال جامه را در گلوگر و زنده و دوست در میان جامه
 پس اگر جامه بر دار و کشف عورت لازم آید و اگر نه بر دار و دوست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس
 بند و از آن باب نقل ما يجوز للمرأة ان تصلي فيه ثوبين ثيابي که جابر است زن را نماز گذاردن در آن مالک عن
 محمد بن زيد بن قنفذ عن امها سالت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ماذا تصلي فيه المرأة من الثياب
 فقالت تصلي في الثوب والدرع السابغ اذا حبت ظهر وقد مئها ما محمد بن زيد سأل کرد ام سلمه را چه چیز است
 نماز گذاردن در دو زن از قسم جامه پس گفت نماز گذارد و در دامن و کمره کامل و قتی که پیشدشت قد های خود را مالک
 انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تصلي في الدرع طهراً و حضرت عائشة نماز میگذارد و کمره و در

[illegible]

قلین
وعلی من أهل العلم علی
بنا فی ان تغنی بید
لوجه وکلمه یوم
ان یکن ظفر قدیم
مکشوفاً فاصلاً عما
بیشتره قال فی الصلاة
هو کما هو فی الشائع
ان الشکر فی ما
سوی الوجوه وکلمه
فی الصلاة
قال الخلیل کان فی
العرب ان یکرهوا ان
علی فیه فیه اعز ذلك
فی الصلاة

مالک عن الثقة عبد بن عبد الله بن لا شجر عن الحسن بن سعيد عن عبد الله الجوالي وكان في حجر ميمون زوج
النبي صلى الله عليه وآله كان في قصبة في الدرع والحداد ليس عليها اذا حضرت ميمون نازم ينادي ودر کر در دانی نبود ودر
از مالک عن هشام بن حمدة عن ابيه ان سواة استفتته قالت ان المني يتشرب على افاض في دهر وهاهنا
نعم اذا كان اللطم سافرا في سوال کرد از عروه پس گفت هر آینه که بند و شوارب و بر سر پس یا نماز گذارم و ذکر تو دهانی
پس گفت عروه آری قتیکه باشد کرد از یعنی از کعب با بان تر و الله علم مسئله از آیه ولاییدین ذینهم الا صاخر منها
منهم شد که کستره باطن ضرورت نه ظاهر و معنی ظاهر و باطن فی العادة است پس برادران و وجه و کفین باشد زیرا که ستر
عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خار و درج سالیح و یا تر غیر وجه و کفین است و همین است مذموب علما که زن آزاد را در
شود و پوشیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر شست با هم مکشوف باشد جایز است نماز در آن گفته است که بوالا
ماگر چیزی سواهی وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم است نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است که اگر کمتر از ربع عضو مکشوف
باشد حضور است و اعاده لازم نیست الله علم باب کراهیت ان یصلی مغطیا فاه باب در کراهت آنکه نماز کند و بپوشد
ان هذا مالک عن عبد الرحمن بن الجعد انه کان یری سالم بن عبد الله اذا دعی الا انسان یطی فاه و هو
یصلی صیبه الثوب عن فیه جیبا شد یا حتی فی زرع عن فیه عبد الرحمن ید سالم بن عبد الله او قتیکی می یاری
چون جیب و دامن خود را حل آنکه نماز میگذارد و میکشید جامه از درین او کشیدن سخت بقوه تا آنکه دور میگرد و جار
از دامن او خطابی گفته است که عاده عرب آن بود که در سفر باره از دستار خود بر دامن می بیدند حضرت
صلی الله علیه وسلم ازین بیعت در نماز منع فرمود و الله علم باب کراهیت المصلوة فی قرب شیغل المصلی
بجسته بایگراسته نماز گذاردن در جامه که مشغول کند نماز گذارنده و احسن خود مالک عن علقمة بن
ابو صقیة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله قالت اهدی ابوجهم بن حذیفة لم رسول الله صلی الله
وسلم خیمته شامیه لها علم فشهد فیها الصلوة فلما انصرف قال ردی هذا الخیمته الی
محمد بن حنفیة الی علیها فی الصلوة فکاد یقتل فی حضرت عائشة گفت رضی الله عنهما که بدین فرستاد
بدین علم بن حنفیة برای حضرت صلی الله علیه وسلم خیمه شامیه که او را علم بود جمیع جادریست از خیمه
که بر او علم با علم یعنی کنایه بافته باشند پس حاضر شد حضرت صلی الله علیه وسلم در آن خیمه
یعنی قتیکه بازگشت بعد فراغ از نماز و حضرت عائشه و در دامن خیمه سویی بجهیم پس هر آینه که نظر کردی
علم و نماز پس نزدیک بود آنکه مشغول گرداند و مالک عن هشام بن حمدة عن ابيه ان سواة استفتته

2.

—

قوله
الحقيقة
من
خرا وضو معلمها
كس اليها كساها
من

منسب إلى منسب
منسب إلى منسب
منسب إلى منسب
منسب إلى منسب

سنة
البيع ٢٠٠٠

وطني اهل العالم

۹۷۵

قال البغوي

المعلم على كذا

بین الدین والی

فصل فی فلسفہ

ولایزید فی الاولیاء

فان ابو جبرئيل عنده

لما كان من القائلين

پیش رو

گفت ابو نصر بنید از چهل و دو گفت یا چهل و دو چهل سال مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کعب الاحبار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زاد علیک لکاح ان یخسف به حیوانه من ان یسر بین یدیه کعب احبار کیف اگر بداند که زنده و در پیش روی گذارنده که چه و بال است بروی هر آینه می بود و در وقتن زمین با او بهتر اود از آنکه بگذرد پیش می او مالک عن زید بن اسلم

عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا كان احدكم يصلي فلا يدع احدا ان يمر بين يديه وليدراه ما استطاع فان ابى فليقاتله فانما هو شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه میگذارد یکی از شما نگذرد هیچکس که بگذرد پیش روی او و باید که دفع کند او را یعنی بشماره یا به تسبیح پس اگر ایا که در یعنی باز نماند گذرد باید که خجک کند با او پس خراج نیست که او شیطان است **مالک** الله بلغنا ان عبد الله بن عمر كان يكره ان يمر بين يدي النساء وھن يصليين مكرهه يده شئت عبد الله بن عمر کہ بگذرد پیش روی زنان در آن حال که ایشان نماز میگذرانند **مالک**

عن نافع ان عبد الله بن عمار كان لا يمر ببيتك احد ولا ينح احد ان يمر به بن يديه عبد الله بن عمر بن الخطاب كذا في بعض الروي
 يمحس يعني نماز گذارنده ونيكداشت کسی را که بگذرد پیش روی او ترجمه گوید اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصطفی
 کرده است و اگر کسی بگذرد مصطفی را میرسد که باشاره ضعیفه دفع کند و در اول امر بر اشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ایا
 و الجاج ظاهر شود پس این را میرسد که خف نماید و همین است مراد از مقدار و ظاهر است که حقیقت قتل مراد نیست و آن حکم دینی است
 که مصطفی در سجده نماز میکند و یاد در پس ستره و این گذرنده میخورد که در میان مصطفی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این
 مباح در دفع گذرنده میرسد زیرا که تقصیر از جانب مصطفیست به تقدیر ازین احادیث متفاد شد که عمل سیر بطل نماز
 و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و خف عمل شیر نیست و الله اعلم **باب** الوضوء فی المرو و یلین یدئ الصنف اذا فیمت الصلاة

باب در بیان رخصت پیش روی رفتن صف و تکیه ستاده کرده شدن نماز از مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه قال قبلت را کبلا علی آثارنا وانا یومئذ قد ناهضت الا حلالا ورسول الله صلی الله علیه و آله للناس عتی فی مکات بین یدی بعض الصف فنزلت فارسلت الا تان ترمه و دخلت الصفه فلم ینکذ ذلك علی احد عبد الله بن عباس گفت پیش آدم یعنی حضور حضرت صلی الله علیه و سلم سوار شده براده خری و من آن زمان یک شده بودم با حلام یعنی بلوغ و رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و با مردمان و منی پس گذشتم اندیش روی بعضی پس فرو آوردم و بگذشتم داده خرا که اگر چه اسیر و داخل شدم در صف پس انکار نکرد و بر من بچسب مالک انه بلغ ان ابن ابی وقاص کان یمر بین ینک بعض الصفوف قائمه قال حی قال مالک وانا اری ذلک و اسع اذا هیبت و بعد ان یمر الامام و لم یجد المرء ملاحا الی المجد الا بین الصفوف سعد بن ابی وقاص میگذشت پیش روی بعضی صف

قلت قال البغوي
اتفق اهل العلم على
كرههم لما يروون من
الخاص من فعل غاصل
٩١
لغته فلا يروون في ذلك
الامر على الدفع فان
ابى ولو عتف وهو
المراد من النقالة
فان كان بين يدي
سنة فليس له دفع
المسا

حال آنکه نماز سه شده بود گفت آنکس من می بینم این را جایز و قبیح بزرگ کرده شود نماز و بعد از آنکه تفسیر تحریر گوید امام دنیا بدو راه و فعلی شدن در مسجد گرد میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة مودشی می شکنند نماز اگر دشمن چیزی پیش روی غداه سگ باشد خواه زن حائض **مالک** اند بلغان علی بن ابیطالب لا یقطع شیء الصلوة مما یمین یمین **المصنف** علی بن ابیطالب گفت می شکنند نماز چیزی از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارند و **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء مما یمین یمین **المصنف** عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز هیچ چیزی از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارند و ترجمه گوید جامع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در سبب السن بن مالک من یفکر ان بود که گذشتن زن مخصوصان حائض گذشتن سگ خصوصاً سگ یا بچه بچش قطع میکند نماز را مگر آن حادثه صحیح دلالست که در هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در میان قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالست که در کوه سواره برآمده غزای پیش صفوف گذشت و یکس از نماز نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن **المصنف** و ثوبه و محل صلوته **باب** در فرضیه پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جای نماز او قال الله تعالی وینابک وینابک وینابک و الخ و فاجهر و جامهای خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک با سنده قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اصاب ثوب احدکم الدم من الحيضة فلتقصر منه ثم لتغسله بالماء ثم یصل فی ترجمه بالا گذشت ترجمه گوید و ایستد بایام خود دلالست بکنند بر آنکه پاک جامه مقدم نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و غسل مبارکی بنجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداشتند جبریل آمد و بران حال مطلع شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فی الحال غسل خود را بر پا افتند و نماز را تمام فرمودند و از این بنا نیز معلوم شد که طهارة فعلی و جامه و بدن واجب است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و همین آیات و دعوات اکتفا باید کرد و احمد و حاکم گفته اند که اگر کسی گذارد و در جامه او غسل او نجاست بود او ویند نیست اعاده نماز بر روی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر بدیم باشد بدین قصه اطلاع دادن جبریل بنجاست فعلی این قول قوی است **باب** من یجرحو سائل یقتل ما یعلق یجسده و ثوبه من ذلك الحجر کسید و از زخمی روان باشد غنوصت او را آنچه متعلق میشود بدین او جامه و از آن قسم **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابی ان المسمودین یجرحو ثوبه اندخبل رجل علی بن الخطاب **المصنف** من الیلة التي طعن فيها فاقطعهم لصلوة لعمرو فقال عمرو نعم ولاحظ في الاسلام من ترك الصلوة فصله عمر و شیعیان را مدعی بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانید و شد او را پس بجا کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

۹۱
قلت
وطیبه اهل العلم
۹۲
قلت
فانه تم تصلي فی بیدل
علی ان الصلوة قبل
ازالة النجاسة قضا
كانت جائز و علی
اهل العلم فی الجملة
۹۳
قلت
دیکه اهل العلم
ایصال و الشهور من
مد هب الشا فی الدلیل
والقرح و موضع القصد
والجملة انکان دها
یلام سیلانه غالباً
لا یستحق یجسده
تکلیف فیضا و هو انوار
المفوض تکیله و کثیره
لعمرو البلی و فی
العقوبة

انکان عیال
تجوز الشوری
ثانیاً فی الصلوة
جائز لا یجوز
دلالة

11

قل يا ايها الذين آمنوا
عليكم انفسكم
وقالوا يا ايها الذين آمنوا
عليكم انفسكم
وقالوا يا ايها الذين آمنوا
عليكم انفسكم
وقالوا يا ايها الذين آمنوا
عليكم انفسكم

كان يصلي جالساً فيقرو وهو جالس فاذا بقى من الركعة قد مضى ثلثين او اربعين اية قام فقرأ وهو قائم ثم ركب
 وسجد ثم صنع في الركعة الثانية مثلاً ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذازد نشسته پس بخواند قرآن نشسته و چون
 میماند از قرآن او قدریکه باشد سی آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قرائه میگرد استاده بعد از آن رکوع میگرد و سجده میگرد و بعد از آن
 کرد در رکعت دوم مانند آن **باب فضل القائه على القاعد في النافلة** باب در بیان فضیلت کسی که استاده بخواند نماز
 بر کسی که نشسته گذارد **صالح** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مولى الصح عن العاصي اول عبد الله
 بن عمر بن العاص عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف
 صلوة وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز استاده استاده **صالح**
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وباء من وكلها شديد فخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سبعتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمر بن العاص گفت برنگامیکه آمدیم ما مدینه رسید ما را و باری سخت
 از پیشه یزید پس برآید آنحضرت از خانه مبارک خود بر مردمان و ایشان نماز میگذازد و در نفل خود نشسته پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز استاده است یعنی در ثواب **باب جواز القعود في النافلة**
 محتملاً او مترتباً **باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتیاجاً یا جوازاً** **صالح** انه بلغه ان
 عروة الزبيري وسعيد بن المسيك كانا يصليان النافلة و هما محبتيان عروة بن الزبير وسعيد بن المسيك گذاردند نماز
 نفل با دو حالیکه ایشان محبتی بودند احتیاجاً است که بر سرین بنشینند و هر دو سابق استاده دارد و چادر را بر پشت تسبیح
 بر بند و یا در دست را بجای چادر بند **باب يستحب دفع اليد من حذو المنيكبين عند الافتتاح** و اگر
 والقيام منه مستحب است بر داشتن دو دست برابر و دوش نزدیک یکدیگر افتتاح و نزدیک رکوع و وقت قیام از رکوع
صالح عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه كان اذا
 افتتح الصلوة رفع يده عن حذو منكبیه و اذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقال سمع الله
 حمداً و بذلك الحمد و كان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتی که شروع می کرد
 نماز را بر میداشت و دست خود را برابر دوش خود و وقتی که بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت
 و دو دست خود را نیز همچنين و میگفت سمع الله من حمداً و بذلك الحمد یعنی شنید خداستماعی کسی که این
 گفتند از ای پروردگار ما تراست ستایش و منی که در رفع یدین را در سجود **صالح** عن ناظم ان عبد الله بن

قلت
 و عليه اهل العلم
 قلت
 قال اي اصحاب
 الوجود هو الحق
 قيل الله
 قلت الاجابة
 فهم السائق الى البطن
 ثم ابواب الدين
 هذا جاز عند اهل العلم
 والفقهاء ان يجلس
 جلسة التشهد في
 الصلوة

قلت

سقط في رواية يحيى بن
يحيى وجماعة سقطوا
عند الامام في رواية
الموطا واصل ما رواه
اصحاب الزهري
رواه قال اكثر اهل
العلم انه يرفع يديه
عند كل ركعة ومن

الركوع وعند القيام
منه وقال ابو حنيفة
يرفع يديه لا عند

الافتتاح
قلت
والله لو علموا على
اهل العلم والاشرف
رضعها نفع السبع
والابيض فحقها

كان اذا افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع يديه من الركوع رفعها دون ذلك بعد ان يركع
شروع ميكرو نماز را بر مي داشت و دست خود را برابر دوش خود و فتيكه بر مي داشت سر خود را از ركوع بر مي داشت
و دست را فرو تراز منكبين **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان ابن يساوان رسول الله صلى الله عليه و آله
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه و آله سلم بر مي داشت و دست خود را هاشمى نماز شروع ميكرد و يديه را در
يحيى بن يحيى لفظ واذا ركع ساقطت و اكثر رواة موطا ذكر كرهه و انما نراوه من حديث نزيه ب مالك اكثر اهل العلم و لغوي
و غير دوى از طرق ديگر رفع يدين چهار جا ذكر كرده اند اين سه موضع كه ذكر شد و و فتيكه قيام ميكند از دو ركعت يعني
سوى ركعت ثالثة و مالك شافعي اين چهارم را ذكر نكرده اند زيرا كه بنا كرده اند بر حديث ابن شهاب از سالم در
حديث ذكر رابع نيت و اختلاف كرده اند در منتهى رفع يدين در بعضه احاديث الى المنكبين و در بعضى حتى
يحمذى اذنيه و در بعضى حتى يبلغ بها فروع اذنيه و شافعي جمع ميكرد در بيان روايات بآنكه بر مي داشت بوجهى
ظهر كفنين محاذى منكبين ميشد و اطراف اناهل محاذى اذنين زيرا كه در حديث اهل بن مجرايه است حتى كانت
بجبال منكبيه ما اذا با بهاميه اذنيه **باب** **يحيى** ان يضع يمينه على شمال في القيام سنت است كه بنهد در ركعت
خود را بر دست چپ در حالت قيام **مالك** عن ابى حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي قال كان النبا
يؤمن ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه يقيم فلفه
مرويت از سهل بن سعد الساعدي كه مردمان را امر كرده ميشد بآنكه بنهد در دست راست را بر ساعد چپ نماز
گفت ابو حازم ايندغم مگر آنكه سهل بن سعد رفع ميكرد و اين حديث را يعنى باخضرت صلى الله عليه و آله سلم **مالك**
عن عبد الكريم بن ابى المخارق البصري انه قال من كلام النبوة اذا لم تستحي فاضل ما شئت و فقه
الدين احدنا على الاخرى في الصلوة يضع اليمين على اليسرى و تعجيل العظم الاستيناء بالسجود عبد الكريم
از كلام نبوة است اين كه چون چناندارى بكن بر چه خواهى و اين را دو معنى گفته اند يكى آنكه چون چنان از آدمى مفقود
مانع برخاست پس ميتواند بر چه خواهد بگذرد زيرا كه اصل در تقوى و در عحيات و معنى ديگر آنكه در كار بكنه مستوجب حيا
از خالق و مخلوق نيت بهيچ باك نيت و الله علم و مضمون كبره ديگر نهاون دودست است يعنى در حال نماز باين
سينه و كمر يا بر كمر على اختلاف المذهبين يكى را از دو دست بردست ديگر بنهد راست را بر چپ مضمون كبره ديگر
تعجيل انظار است و رنگ كردن بعلوم سحر و سايام صوم مترجم گويد رضى الله عنه وارضاه كه جهود علم ابو حنيفة
على اليسرى قائل اند با اختلاف كرده اند شافعي فوق ثاقى بنهد و ابو حنيفة زير ناف و اينهمه را مع وجاهر است **باب**

استحبوا الدعاء الا فتاح وغيره من ادعية الصلوة باب در ترجیح بیان دعای افتتاح نماز و غیر از او دعای نماز قال یحیی
وسئل مالک عن الدعاء في الصلوة المکتوبة فقال لا بأس بالدعاء فيها ^{بما} یجوز شیء منه ما کان دعای و نماز هر کس
پس گفت هیچ بگناهیست بدعا و آن مترجم گوید که بسیاری از مالکیه گفته اند که دعا در افتتاح نزدیک است و این
بنهایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیه ظاهر معنی آنست عا یا نمیکند در حدیث آمده است و همچنین
و در ادای او افضل است اما آنکه نیت و صحابه بر آن التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک اندا علم و سبیل
حال تقوید پیش از قرائت و در و بعد تشهد نیز ازین قبیل است و فی الواقع بابر هیچ دلیلیکه دلالت کند بر التزام صحابه
در و در مطلع نشدیم پس از فضائل است نه از شراعی متا که و شافعی در دعای افتتاح مجریش حضرت علی
مشکوک اندانی و جهت وجهی الح و ابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عائشه و ابو سعید خدری رفته سبحانه اللهم کما
و همچنین بر وجهی حضرت عمر و بسوی گفته است که اختلاف علما در دعا و صلوته مثل دعا افتتاح و ذکر رکوع و سجود و
التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف بناح است پس هر یکی ذکر کرده است آنچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه
انکار نماید بر دیگری الله علم باب التقی در بیان خواندن تقوید در نماز قال الله سبحانه و تعالی فاذا قیلت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و مودود حامی عز و جل پس فتنیکه خواستی قرآن خواندن پس یا طلب کن
تجد از شیطان را نه شده مترجم گوید تقوید را اول نماز نزدیک مجبور و علماست است و در حدیث صیغ آن نیز وارد شد
اللهم انی استعذ بك من الشیطان الرجیم من هنره و فقه و نفقه و شهوة و از قرآن لک آنست که تقوید نکند و معنی آن مذکور شد
والله علم باب تحجب قراءة فاتحة الكتاب فی کل رکعة فرض است خواندن سور فاتحه در هر رکعت و مالک عن
الجلاد بن عبد الرحمن بن یعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهراء يقول سمعت ابا حمزة يقول سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلي صلوته لم يقرأ فيها بام القرآن فمات على غير ضابط خلو تمام رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بگذارد نمازی که نخواند دست در وی ام القرآن را یعنی سوره فاتحه و پس آن نماز نهیست
آن نماز ناقص است آن نماز ناقص است غیر تمام است از صلوته درین حدیث رکعت اراده کرده شده است و مالک
عن ابی نعیم و هب بن کثیر انه سمع جابر بن عبد الله يقول من صلي ركعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصح له
و دعاء الامام جابر گفت هر که بگذارد رکعتی که نخواند دست در وی ام القرآن پس می نماز نگذاشته است و پس است
امام یعنی اگر مقتدی در نماز سوره فاتحه خواند نماز او درست می شود مترجم گوید نزدیک است بنده ضعیف اهل علم
بر ضعیفین این حدیث متفق اند زیرا که ابو حنیفه قرائت فاتحه را در هر رکعت از فضل و در دو رکعت از فرض

۱۰

فی دعاء الافس
عن علی بن ابی حمزہ

جوب الخ و ابو خنيد

اللهم و بجلتك انزلني

والله اعلم
بما كنا
على
الهدى

انا لیسین بنیہ
البنیہ وغیرہ

وإشراك الاختلاف
الى ان الاختلاف
من دعا يرفقنا

الصلوة
١٠٥
وفا

رابعاً التمهيد

المبجل من المخلوقين

پیکر و لیس احص

وَعَلَيْهِمُ الْكَفَالَةُ

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِي أَنْ كُنتُ مُشْرِكًا بِمَا كُنتُ فَعَلْتُ

عبد الغفور

الشافعي يفتي

بسم الله الرحمن الرحيم

أيضا قصة "فصل من القصة
من غير فصل آخر
ليرة من العمر
لمرأة هادسة
من الفضة
وفاة العبد
في كل كبر
عبد واهل بيته
نفسه وكل

نزع کرده میشود و با من در کثرت یعنی تشویش میدهد و در نماز بسبب این که قرائت عظمی باز ماندن در آن از قرائن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یکدیگر میگرداند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن قرائت و تکیه میکنند این را

باب اختلاف السلف في القراءة وخلف الامام على احوال ^{ثالثها} انه يقرأ خلفه فيها استغفبه
استغفبا بادون ما يجزئيه اختلاف کرده اند صحابه و تابعين در قرائت مقتدى پس پشت امام بر احوال سويم آن احوال
بجز اند پس پشت امام در نماز يك اكمه سه خوانده است در كذا بطريق احتجاج بطريق وجوب بخلاف نماز يكه بلند كرد دست قرائه
در آن **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الامام قال اذا جعل احدهم خلف

الإمام فحسبه قراءة الإمام وأخاطبه وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الإمام عبد الله بن عمر
وقتيكه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جاب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام کفایت
کننده است او را خواندن امام و چون نماز گذارد و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر نیز اند پس پشت امام

[illegible]

در نماز ضرورت مالک عن مشام بن حرمة عن ابیہ کان یقرؤ خلف الامام فی الجہر فیہ الامام بالقرآن
عزہ یخراہ قراۃ پس پشت امام در نماز یکدیگر را و امام در آن بقراۃ مالک عن یحیی بن سعید وعن ربیعۃ

بقرا خلف الامام في الامام بالقراءة نافع بن جبير قراة مكر دس شستامام و نازيكه جبر نكر دام

مالک عن هشام بن عروة عن ابي يانعة سمع عبد الله بن حاتم بن ربيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح
 فقرأ فيها سورة يوسف وسورة الحجر فراءة بطيئة قال فقلت اذا لقد كان يقوم حين يطعم الفجر فقال اجل عرو
 ان عبد الله بن عمر بن ربيعة كذا روي ما پس پشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند وروی سوره یوسف
 و سوره حجر خواندن بدرنگ است یعنی تدریج و قوت گفت عرو پس گویم قسم بخدا چون انقدر میخواهد البته هتاهه باشد
 باشد و قتی که طلوع میکند هیچ صدق پس گفت آری **مالک** عن یحیی بن سعید و ربيعة بن الحارث عن ابي القاسم
 بن همدان الفراء قصة بن عبد الحنفی قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة
 ما كان يردد ها فوافقه گفت یاد اگر کنم سوره یوسف را که از عثمان بن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة
 آن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن الخطاب قال في الصبح فليقرأ من المفضل في كل ركعة بام القرآن وسورة
 عبد الله بن عمر بن الخطاب در نماز صبح در حال سفر ده سوره نخستین از مفضل یعنی سوره قاف و الذاریات و طه و انشاد آن در هر
 میخواهد سوره فاتحه و یک سوره متون گوید رضی الله عنه فارضاه قید سفر احترازی نیست بلکه اتفاق است زیرا که عبد الله
 بن عمر ترا و قتی که در مدینه و مکه بود حاضر میشد در جماعات عاقد امیکرو بائنه و اتفاق امامت کردن در سفر می افتاد و پس **مالک**
 باسناده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابني موسى الا شتمك قبل الصبح والنجى ياديت مشتبكة و اقاضها لثوبتين
 طویلین من المفضل حضرت عمر نوشت بجناب ابوموسی اشعری که بگذارد نماز صبح را در آن حال که ستار باخا هر دو در سجده
 و بخوان در آن دوسوره **باب** یقرو فاول المغرب والعشاء و کذا فی اول الفجر والعصر من المفضل
 طویله و قصیده بحسب جائزها بخواند و در رکعت اول از نماز مغرب و عشاء بخمین در دو رکعت اول از فجر و عصر از
 سوره دراز یا سوره کوتاه موافق آنچه میسر آید **مالک** عن ابن شهاب عن محمد بن جابر بن مطعم عن ابيه انه قال سمعت
 صلی الله علیه و آله یقرأ بالطبق في المغرب جبر بن مطعم گفت شنیدم حضرت را صلی الله علیه و سلم که خواند سوره طور در نماز مغرب
مالک عن ابن شهاب عن حميد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن حميد الله بن عباس ان ام الفضل بنت
 الحارث سمعته وهو يقرأ بالمرسلات عرفا فقالت لسا بني لقد ذكرتني فقرأت لك بهذا السقا انما الاخر ما سمعت
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنید عبد الله بن عباس را که میخواهد
 سوره المرسلات پس گفت اے پسر که من هر آنیکه یاد دادم مرا بخواندن خود این سوره را
 که دسم آخرت را نمی شنیدم آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که
 بخواندن آن را مد مغرب **مالک** عن یحیی بن سعید عن حميد بن

قلنا علی
 قال یحیی بن
 عندهم و سألوا فی هذا
 عندهم و سألوا حسن
 انتهی و علی القوم
 اذا قیل علی القوم
 طول القراءتان یقید
 بطول المفضل علی
 حيث یحیی علیه
 ان قراهل العلم قوله
 كان یقرأ فی الصبح
 فی السفر ان یحب
 ۱۰۹
 السفر اتفاق ذلك
 لان ابن عمر كان
 یقید یأتمه الساجد
 اذا كان مقبلا فیم
 نافع ذلك منه
 لاف السفر

گفت قنوت خواند و چیزی از نمازهای فریضه و بخواند و در تمام سال مستحق حدیث نزدیکی معمول بر همین است و نزدیکی
خواندن قنوت در نماز غیر مستحب است و در سائر فرائض قنوت در وضویت نزدیکی می گردد نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیکی فنی بعد از رکوع است و در دو بن الزمیر قبل از رکوع قنوت میگرد و از انس بن مالک روایت
روایت آمده و نزدیکی فنی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و معتدیان تا مین گویند حدیث ابن عباس در قنوت
و تریز اختلاف علمایست مذہب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است و در تروپین ست مختار سفیان ثوری این
المبارک را از خفیه و جامع بیان گفته اند که در وقت قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذہب مالک و
واقوی درین باب مذہب محمد و اسحاق است که اگر نازل از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاعده در سائر صلوة
عامه مستحب است و قنوت و ترو از نصف رمضان متناکه است و در تمام سال مستحب الله علم باب یضم کینه
علی ما یضم علیه الوجه فی السجود یخمسها من الکین بنهد دو کف خود بر چیزی که می نهد بران روی خود را
در حال سجده و بران آورد آن بر دو کف را از هر دو دستین **مالک** عن ناظم ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال ناظم و لقد رايت فی یوم شدید البرد و انذ لی هر چه کفیه من تحت برنس که حق
یضمها علی الحصباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود بر چیزی که می نهاد بران روی خود را
ناظم و بر آنکه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد آنرا بر سنگ زیر **مالک** عن ناظم ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع جبهته بالارض فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه جبهته فذا رضع فلیضعها فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه جمده الله بن عمر میگفت هر که
پیشانی خود را بر زمین پسندید که بنهد دو کف خود بر چیزی که می نهد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بر وارد پیشانی را باید
بر دارد دو کف را از زیر آنکه هرگز نیت سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی مسئله حد سجده رضع هفت استخوان است
بر رزمین جبهه دیدن و رکبتین و اطراف قد من سجده شخین امرت ان اسجد علی سجدة ارب الخ و لا بد
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است
از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجود و الکمال آنست که کعبه گوید
بگوید و میاید که در دست و پا نهد یک مینگین نهد و اصدا ج خود بجانب قبله نشکر کند و تفسیر یکن
میان رکبتین و لطن را از فخذین و در فقیهین را از جنبین جدا دارد مسئله علمای متفق اند

۵۴
فصل فی
ذمیتة لصلی العلم
ان وضع الجبهة فی
السجدة واجب لطلوع
الیدین و رکبتین
والقد من فاحیه
الثانی فی اظه فلیضع
نفسه علی وجهه
ان الذی یضم الیدین
سنة و طاعة الفقهاء
علی ان یتشف الیدین
فی سجدة

قلت وعلیه
 اهل العلم
 قال اهل العلم انه
 یمن ان یضع سجدة
 و یمن علی الارض
 قلت
 والارض الطماء علی
 کل هیئة الا قضاء
 وهو همان یضع
 البیضة علی عقیقه
 قلت
 و یضع مستوفیاً
 غیر مطبوعاً و ان
 السنة ان یجلس
 جلسته الشکر الاول
 الشکایة المرض

بروجوب وضع جبهه سجده و اما نهادن دست و دو زانو و دو قدم تنزیک شاقی واجب از نزدیک الوجوه وضع یدین
 سنت است نیز مستق اند بر آنکه کشف بر دوست و بر آردن آنها از آستین ضرورت **باب** الریض اذ لم
 یستطیع السجود او ما براسه ایما و ریض فقیکه تنه سجده کردن یا بکند سر خود یا گردن مالک من ماضی
 ان عبد الله بن عمر کان یقول اذ لم یستطیع للریض السجود او ما براسه ایما و لم یضرب علی جبهته شیئا عبد الله بن
 می گفت و فقیکه تنه یا سجده کردن باید که یا بکند سر خود یا گردن و نیز دارد و بسوی پیشانی خود چیزی یعنی خاک یا چیزی
 تا بر آن جبهه برساند مسلم بر فقیکه اشاره که کوچ میکند و اوی باید که محاذی کند جبهه اقدام رکبتین را که محاذی موضع سجود
 گرداند بهتر باشد و اگر کوچ و سجود در دو کعبه سجودی باید که اخفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود در بیان کیفیت سجود
مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمرو اسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال له
 من الذین یصلون علی او الکعبه قال قلت لا ادری و الله قال مالک یعنی الذی یسجد لا یرفع عن الارض سجده
 و هو کما حق بالارض عبد الله بن عمر گفت و اسع ابن حبان اشاید تو از آنجا هستی که نماز میکند بر سر نیهای خود
 و اسع گفت من ندانم قسم خود گفت ملک مرا میداشت ابن عمر کسی که سجده میکند و بلند نمی شود از زمین سجده میکند و در خاک او
 متصل است بزمین مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه سنت است که بر دارد بر سر نیهای خود او احتیاط کند بزمین **باب**
 یجلس بین السجدة بین مجلسه الصلوة و لا یجلس علی صدره و قدامه الا بضعمة رة بشیند در میان دو سجده مانند نشستن
 نماز و نشیند بر قدم دو قدم خود **مالک** عن صدقة بن یسار عن المغيرة بن حکم انه رای عبد الله بن عمر
 فی سجدة بین فی الصلوة علی صدره و قد میده فلما انصرف ذلک قال انها لیست سنة الصلوة و اما افضل هذا
 من اجل انها شیخه مغیره بن حکم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجده در نماز بر مقدم دو قدم خود پس فقیکه
 بازگشت از نماز ذکر کرده شد پیش از این سلسله گفت بر آئینه این جلوسیت سنت نماز و جز این نیست که سکنیم این
 بسبب آنکه بیارم مسلمه انصار در میان سجدتین یعنی نشستن بر صدر و قد میده نزدیک ابن عمر کرده است نزدیک عبد الله
 بن عباس سنت و عمل آنرا بعد از اول ست و اطمینان درین جلوسیت مکن سنت است که قدم و علیه اطویل کند
 جلوسیت و ترک آن هر دو حدیث آمده است و هر دو صحیح است **باب** صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق
 و نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن قاسم عن حنبل الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه کان یرى عبد الله
 بن عمر یقرع فی الصلوة اذا جلس قال ففعلت وانا یومئذ حدیث الحسن فمن انی عبد الله بن عمر قال انما
 الصلوة ان شقیب جلت الیمنی و ثقی جلت الیسری قلت له فانک تفعل ذلک قال ان یجوز لک

[illegible][illegible]

صلی الحنبیہ رجل فلما جلس الرجل فی اربع قریع وثقی اخیلہ فلما انصرف عبد اللہ حابث لک علیہ فقال الرجل
 فاناک تفعل ذلک فقال عبد اللہ بن عمر انی استلکی نازکاً و برہدی عبد اللہ بن عمر دی و من فیکہ نشت آنزو
 بعدا و ارجہا رکعت چار از نو نشت و بیجا بنید و پای خود را پس وقتیکہ باز گشت از نماز عبد اللہ بن عمر عیب کرد و بر سر نیکی
 نشستن را پس گفت آنزو ہر آنیہ میکنی تو این کار را پس گفت عبد اللہ بن عمر ہر آنیہ من بہارم ترجمہ گوید اختلاف کردند
 علماء مدینہ جلوس شافعی اختیار کردہ است و شہد اول کہ نصب کند قدم عینی و نشینند بر سیری و در شہد آخر تو کہ عینی
 سیری را بر آواز از زیر آن تا اعتماد آن چپ بر سرین واقع شود و تا لگ در ہر دو قعدہ تو کہ راست اختیار کردہ است و ابو حنیفہ
 نصب عینی جلوس بر سیری در ہر دو قعدہ اختیار نمودہ است و این ہر دو واسع و جایز است مسئلہ ہر صفت کہ نشیند از تر
 و تو کہ انقراش جائز باشد و اختلاف ائمہ در سنیہ است و شہد آن مینماید کہ موذی بر صغتی کہ روی شدہ است ہمدی نشت

باب جیغہ التہد و کما کاف شاف باب در بیان صیغہای تشہد بر صیغہ کافی و شافی است ممالک

[illegible]

لما قلت
الشافعي يقول في التفسير
الاول مفترضا وهو
ان يقعد على بطن فقيه
البيسي ويضرب البيسي
بوق التمسك الا بخسر
ثم يركب وهو ان
يقعد على بطن فقيه
البيسي ويضرب البيسي
ويقال على الارض
فهيها مفترضا وقال
مالك يقعد فويها على
الارض ثم يركب الا في
رجله اى عطفها

بن عمر بن الخطاب يشهد فيقول بسم الله الحيات لله الصلوات الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين شهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبدا ورسول الله يقول هذا في الركعتين الأولى
ويدعو اذا قضى تشهدا بما يدله فاذا جلس في آخر صلاته تشهدا كذلك ايضا الا انه يقدم الشهادتين يدعيهما بما بدأ
فاذا قضى تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
السلام عليكم عن حميد بن ثمر بن عبد الله بن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب
سكنت بسم الله الحيات لله الصلوات الزاكيات لله السلام على النبي ورحمة الله وبركاته واشهد ان محمدا عبدا ورسول الله
وقد بكت تمام بكرو تشهدا في الركعة الأولى وثبتت في الركعة الثانية واشهد ان محمدا عبدا ورسول الله
بعد اذان دعا ميكرو باخيه بخاطر ابي سعيد بن جابر تمام بكرو تشهدا في الركعة الأولى وثبتت في الركعة الثانية واشهد ان محمدا عبدا ورسول الله
ورحمته الله وبركاته الحمد لله الذي جعل في الاسلام عليكم بجانبا راست خود بعد اذان رو ميكرو بر امام پس اگر سلام ميگفت و
كسي از جانب چپ او رو ميكرو بروي يعني جواب سلام ميدهايد **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن جابر
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان كانت تقول اذا تشهدت الطيبات الصلوات الزاكيات لله شهد ان لا اله الا الله
والله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته
السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة ميگفت وقتيكه تشهد ميخواند الطيبات
مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول
اذا تشهدت الطيبات الصلوات الزاكيات لله شهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبدا
ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
السلام عليكم حضرت عائشة وقتيكه تشهد ميخواند الطيبات **مسلم** به صبيح تشهد مودى از فرعون
واختلفت امره وراختيارست ودرين اختلاف هم دليلي قوي بهم ميرسد پس بايد گفت كه هر صفتي كه خواند مودى
سنت است و عامل بخير **مسلم** شافعي الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته است و بهمني قريب
بقايد تنقيح مناط و الله علم **باب** الاشارة بالسجدة في التشهد باب در بيان صفت اشاره بانگشت سبوي
و تشهد **مالك** عن مسلم بن الحارث بن ابي ربيعة عن علي بن عبد الرحمن المعامري انه قال راني عبد الله بن
عمر انا احبث بالمحصباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

له قلت انما
الرجوع تشهد في سجدة
والشافعي تشهدان

۱۱۶
عباس والاشجار
عمر وانشاء ودم في
التمتع في الاخرة

اذ اجلس في الصلوة وضع كفك اليمنى على فخذك اليمنى وقبض اصابعك كلها واسأربا صبعه التقى على الايدي
 ووضع كفك اليسرى على فخذك اليسرى وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت دیدم اعدا الله بن عمر
 ومن بازي ميكردم ببنگ نيز ما در نماز پس قتيكه باز گشتم منع كروم و او گفت بكن چنانكه ميكرد و حضرت صلي الله عليه
 و سلم گفت چگونيزي كرو رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت چون مي نشست در نماز مي نهاد كف راست خود بر ران راست
 و بنده ميكرد و انگشتان خود را همه آن و اشاره ميكرد بآن انگشت خود كه نزديك با هم است و مي نهاد كف چپ را
 بر ران چپ خود و گفت ابن عمر انچه بن كرد و آنحضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن دينار انه قال
 را في عبد الله بن عمر انا اذ حوا واشيد باصبعين اصبع من كل يد فتماني مسلكه مختار نزديك شافيت
 كه همه اصابع را جمع كند و بسوچه اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كرو و موضع اشاره قول اهد است محدث مسلم و غيره
 آنكه غرض از اشاره توحيد است تا قول افضل معاضد كيد يگر واقع شود باب صفة الصلوة على النبي صلي
 عليه السلام باب و كيفيت درود فرستادن بر حضرت صلي الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد
 بن عمر بن خرم عن ابيه عن عمر بن سليم الزرقاني انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله
 كيف نصلي عليك فقال قلوا اللهم صل على محمد واذواجه وذرنيته كما صليت على ابراهيم وبارك على
 واذواجه وذرنيته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد حميد اصحاب گفتند يا رسول الله چگونه درود فرستيم بر تو
 پس فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد و آل محمد عن محمد بن عبد الله المعمر عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابى مسعود الانصاري انه قال انا انار رسول الله في مجلس سعد بن حباد فقال له بشير بن سعد
 امرنا الله ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال فقلت رسول الله صلي الله عليه
 و سلم حتى قلنا انك يا رسول الله قال قلوا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 و آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد حميد و السلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت
 تشریف آورد آنحضرت صلي الله عليه وسلم پيش ما در مجلس سعد بن حباد پس گفت او را بشير بن حباد
 امر فرموده است ما را خدا متعالی با نكه درود فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه درود فرستيم بر تو
 پس سكوت كرد و حضرت صلي الله عليه وسلم ناانكه آرزو كرديم كه اين سائل كاشكه سوال ميكرد و آنحضرت صلي
 الله عليه وسلم بعد از اين فرمود بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد و سلام بهمان صفت كه دانسته ايد مسلكه حميد اهل علم برانند كه حضرت
 گفتن بر آنحضرت صلي الله عليه وسلم مستحب است در تشهد اخير غير واجب بسوي همين معني و ايلات ميكند و نقل

نقلت
 از اهل العلم على شيخنا
 الاشارة بالاصح
 اليه عند كلامه بالتهليل
 و هو الصحيح من ذهب
 الى خيفة ذكره
 في الموطأ
 نقلت
 اهل العلم على شيخنا
 على النجاشي رحمه الله
 ۱۱۷
 صحيح مسند في الشهد
 و الاشارة بالاصح
 و الاشارة بالاصح
 التمشيد و ان التمشيد
 الاول على ما ذهب
 الشافعي فقال في بعض
 في التمشيد الاخير فان
 لم يصل التمشيد فقلت
 و انما هو في التمشيد
 الاول

فقر

منہج

والتشافي

سید احمد علی

جنتی

منه

خاصہ

عليه السلام

۱۵۷

علیٰ بن ابی حمزہ

اولیٰ انفس

فانہ سنہ

الكاتب في

١١٢

ما لك عن ابن شهاب عن ابي بكر بن سليمان بن ابي حنيفة قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركع ركعتين
 من احد صلواتي النهار الظهري والعصر فسلم من اثنتين فقال له ذو الشمالين رجل من بني زهرة بن كلاب قصرت
 الصلوة يا رسول الله ام نسيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قصرت الصلوة وما نسيت قال له
 ذو الشمالين قد كان بعض ذلك يا رسول الله فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس فقال اصعد
 ذو الشمالين فقالوا نعم فاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يلحق من الصلوة ثم سلم ابو بكر بن سليمان گفت كه
 است من كه رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين از يكی و نماز آخر و ز ظهر بود يا عصر پس سلام داد و بعد از دو ركعت
 بجنابها و صلعم ذو الشمالين مردی از بني بهره بن كلاب يا كوتاه سخت نماز يا رسول الله يا فراموش فرمودی پس گفت حضرت صلعم
 نكوتاه گردانیده شده است نماز و من فراموش نموده ام پس گفت اواز و الشمالين برآيند بوده است بعضي آنچه ذكر شد
 پس می آید و در آنحضرت صلعم با مردان پس سید یا راست گفت ذو الشمالين گفتند آری يا رسول الله پس تمام كرد آنحضرت صلعم
 آنچه باقی مانده بود از نماز بعد از آن سلام داد ما لك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيد عن ابي سلمة
 بن عبد الرحمن مثل ذلك ابن شهاب بازيه سعيد بن المسيد از ابو سلمة بن عبد الرحمن مانند اين روايت كرد قال
 صلعم قال ما لك وكل سهو كان نقصان من الصلوة فان صحى به قبل السلام وكل سهو كان زيادة في الصلوة
 فان صحى به بعد السلام گفت ملك بر سهو كيد نقصان است از نماز پس برآيند سجود او شين سلام است بر سهو
 زياده است در نماز پس برآيند سجود او بعد از سلام است ترجمه گويد و رينجا تشهد و سلام براي سجده سهو نموده كور شده
 نذ سهب جمهور چنين است كه بعد سجده سهو تشهد و تسليم نيت و الله اعلم مسئله آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام داد
 آن قاطع صلوة است و فعل كشيده كه در صورت عمد ناقص صلوة است بعد از آن بياد آورد و تمام نمود
 سجده كرد پس البته شد كه فعل چيزی كه عمد آن ناقص نماز است بطريق سهو موجب سجده سهو است مسئله
 گفته اند كه تطويل ركن قصير مثل قومه و جلسه بين السجدين مبطل است و في نظر زير كه بعضي صحابه روايت كردند
 قومه ركوع و سجده آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ما بين السجدين قريب است و بوده است و بعضي صحابه چندان
 ي پيچداد در قومه كه حاضران گمان ميكردند كه سهو كرده است پس تطويل اين اركان في السجده شروع است
 در سهو سنتی كه جمهور بر آن رفته اند قصر آنهاست مسئله اگر تشهد اول از فراموش كرد و راست پيچداد و در
 مالك بياد آورد و خود نكند و اگر راست نه پيچداد است خود نكند اما اول پس بعضي است و ثانی پس منجم آن و سجده سهو
 بهر عدم تمام قيام باب من قام من كفتين و لم يجلس لها بعد من قبل التسليم كه بايد بعد ركعت از گمانی يا سجده

[illegible]

هوذا اليك يا رب
ولم يتركك الحبيبي
من راحة هذه
العصاة

۴۴

اهل
العالم قاصد
الشيخ

تذکرہ تصنیف

ياس أبو خفيصة
عليه السلام

مواهب كثر
الفاخرة

في التوراة والتكبير
العبد

مفت

هو في ذلك
فضل الخليفة

عن الفضل بن

بسم الله الرحمن الرحيم

در نه نشیند شستن نخستین و فراموش کرده باید که در آخر نماز سجده کند و سجده پیش از سلام مالک عن ابن شهاب
الاخر عن عبد الله بن عجله انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه و آله ركعتين ثم قام فلم يجلس فقام الناس معه
فلما قضى صلوته ونظروا تسليما كبر ثم سجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم ثم سلم عبد الله بن عجله
گزارد برای ما یعنی امامست کرده نماز برای رسول الله صلی الله علیه وسلم و در کتبه پس استاده پس نشست پس استاده
مردمان همراه او پیش قیامه تمام کرده نماز خود را و نظر شدیم سلام گفتن او را نگه داشتیم بعد از آن سجده کرد و سجده و او نشسته بود
پیش از سلام بعد از آن سلام داد **مالک** عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن هرم عن عبد الله بن عجله انه
قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الظاهر فقام في ركعتين ولم يجلس فيما فلما قضى صلوته سجد سجدتين
ثم سلم بعد ذلك عبد الله بن عجله بن عجله گفت که گزارد برای منی حضرت صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را پس استاده و در رکعت
و نشست در آن دو رکعت پس استاده مردمان همراه او پس قیامه تمام کرده نماز خود را سجده کرد و سجده و از سلام داد
ازین مسئله ازین حدیث علیه ترک قعدہ اولی یا تشهد او سجده سهو را فهمیده شد و اما ترک تشهد فقط پس بجهت
است که قعدہ مشروع نشده است مگر برای تشهد پس ترک وی احتیاط بعجله و شافعیه ترک قنوت و صلوٰه علی النبی صلی الله علیه و آله
در قعدہ اولی مانند ترک قعدہ اولی و تشهد او ساخته اند و چون نزدیک قنوت سنت قائم نیست و همچنین در دو رکعت او
مسکون نیست این مسئله بر قاعده ما راست نباشد **باب** من قام في اربعه ساهيا و صلى خامسة سجد سجدتين بعد التسليم
بایستد در چهار رکعت و گزارد رکعت پنجم را خواه بعد از قعدہ آخره یا بعین آن فراموش کرده باید که سجده کند و سجده بعد از سلام فیه حد
اشیخین عن ابن مسعود قال يحيى قال مالک فحين سهرى في صلوته فقام بعد اتمام الاربع فقل ثم ركع فلما رافعه راسه من الركوع
انه قد كان انما يرجع فجلس لا يسجد ولو سجد احك السجدتين لم اذ ان يسجد الاخر ثم اذا قضى صلوته فليسجد
سجدتين وهو جالس بعد التسليم گفت مالک با تشکیک فراموش کردن نماز غروب است او بعد تمام کردن خود چهار رکعت را پس بجهت
باز کوچک کردن پس قیامه برداشت سر خود را از رکوع خود یا آورده و در کتبه تمام کرده بود نماز را باید که این شخص جوع کند پس بنشیند و سجده کند
در میصورت سجده کرده باشد یکی از دو سجده و منی پنجم که سجده دیگر کند بعد از آن چون تمام کرده نماز خود را باید که سجده کند و سجده دوم
نشسته باشد بعد سلام دادن مسئله متشیع کرده اند این را بنیاده رکعتی فافوق آن و نماز سهو پس در میصورت زیاده را
کان لم یکن یکن و نظم صلوٰه را تمام نماید و سجده سهو کند **باب** من شك في صلوته هل صلى ثلثا او اربعا فليصل ركعتين ثم يسجد
سجدتين قبل التسليم هر که شک کند در نماز خود که آیا کرده است سه رکعت یا چهار رکعت پس باید که مکرر کند او راسته رکعت و باید که گزارد
رکعت دیگر را بعد از آن باید که سجده کند و سجده پیش از سلام **مالک** عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله

[illegible]

واجبر ١٢ بيان انه غير

صلی الله علیه وسلم قال ان احکمکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان فلیس یحتلج بیدی که صلیه فاذا وجد ذلك احدکم
فلیس یسجد تین وهو جالس سئل الله صلی الله علیه وسلم فرأیته یکی از شما وقتیکه می ایستد در حالیکه نماز میگذارد و شیطان
شیطان می آید پس مشتبه میگردد بر وی تا آنکه نینداند که چه قدر گذارد و هست پس چون باید بمنعین را یکی از شما باید که بخشد کند
و سجده و او نشسته باشد **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شک احدکم
فی صلوته فلیزید رکعة فلیصل رکعة و لیسجد سجدتین وهو جالس قبل التسلیم فانکانت الركعة
التي صلی خامسة شفعا بها تین السجدة تین وان کانت رابعة فالسجدة تان ترغیتم الشیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأیته
وقتیکه شک کند یکی از شما در نماز خود پس ایستد که چه قدر گذارد و هست آیا سه رکعت گذارد و هست یا چهار رکعت پس باید که بگذارد
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند و سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و آنرا رکعت پنجم شفع ساخته باشد
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده و خاک آلوده کردن است روی شیطان را **مالک** عن عمر بن محمد
بن زید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا شک احدکم فی صلوته فلیتوخ الذی یظن انه
من صلوته فلیصله ثم لیسجد یسجد فی السهو وهو جالس عبد الله بن عمر کیفت چون شک کند یکی از شما در نماز خود
پس باید که قصد بکند چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد و آنرا بعد از آن سجده کند و دو
سجده و او نشسته باشد **مالک** عن حفیف بن عمر و السهمی عن عطای بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن
العاص کعبا لاجار عن الذی یشک فی صلوته فلا یدری که صلیه اثم اربعا فکلاهما قال لا یصل رکعة اخری و لیسجد
سجدتین وهو جالس عطای بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر و بن العاص و کعبا لاجار را از تخفصیکه شک میکنند در نماز
خود پس نینداند که سه رکعت گذارد و هست یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد رکعت دیگر و بعد از آن سجده کند و دو
و او نشسته باشد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا شکی عن النیاس فی الصلوة قال لیکنو احدکم
الذی یظن انه من صلوته فلیصله عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد کند
یکی از شما چیزی را که گمان میکند که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد و آنرا **مالک** انه یبلغ ان جلا
سأل القاسم بن محمد فقال انی اهم فی صلوته فیکثر ذلک علی فقال القاسم امض فی صلوته فانک لن یدعک
حق تنصرف و انت تقول ما احدثت صلوته شیخه سوال کردم بن محمد پس گفت برآیته من شک میکنم در نماز
پس بسیار میباشد این شک من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس برآیته حال نیست که بخوابم رفت شک من قوت آنرا
باز کردی و ترسیدی که من تمام کرده ام نماز خود را **مالک** انه یبلغ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی لا خیر لک

ما قلت

عزیز فیض

الضمانات

مجلس

تجربہ

۱۰۰

کتابخانه

عندما كنت في

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

10

بجانب الصلوة
وزن كان

۱۵۰

١٥٤

५३

احكمهم في صلواته
فليتخير الصلوات
احسن طرح التلذذ
ياخذ الاقل والمأثر
فان اختار الاول سجد
قبل السلام ان اختار
بإبعده

الثاني
من قلدت
كان اقال يحيى بن حمزي
ولا بي العاصم بن عيسى

۱۲۳.

الصواب بن سراج
قلست
اتفقوا على ان العمل
اليسير لا يسطر له

هل صبياء الوثوبيا
على عاتقهم تقدر
صناعة وان حل شيئا
يكلف في خطا

في المنهج الكثرة
العرف فالحكم بان
والضربان على المنطق
لحي ويطبق في المنطق
في المنطق الكثرة

لا تسكن رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا به رثية من فراموش ميگفت فراموشی مانده خسته بشود برین تالاری میفرستیم برای آن
 مسئله تنفیج کرده اند این را بشکستی کنی در اثنا می صلوة پس اگر شک حاصل شود در کنی مثل رکوع و سجود آن رکن بکنی
 و سجده سهو و در شک بعضی فراموش نماز مؤثر نیست و در حدیث کوفین آمده است که در صورت شک تحوی کند صواب است
 و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجوع کردند بقول ذوالیهدین و قول حضرت ابوبکر و عمر پس فبیده شد که در صورت نزوح شک
 مخرج سه چیز است اخذ باقل و تحوی صواب و رجوع بقول ثقه و الله علم و در هر صورت سجده سهو باید کرد و اقوی آنست که
 اگر در اثنا می صلوة شک نیل شد سجده سهو لازم نگردد و باب العمل یسیر لا یطیل الصلوة عمل قلیل با عمل بکثیر
 نماز را مالک عن حکمر بن عبد الله بن الزید عن عمر و ابن سلیم الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان یصل و هو حامل امامة بنت زینب ابنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و لابی العاصم
 بن عبد الشمس فاذا سجد و وضعها اذا قام حملها رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و حالانکه او بر داشته بود
 امامه و ختر زینب از زینب ختر آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم و امامه از صلب ابوالعاص بود یعنی وقتیکه سجده میکرد
 بر زمین می نهاد و او وقتیکه قیام میکرد بر میداشت او را مترجم گوید همچنین گفت یحیی بن یحیی و ابی العاص بن ربيعة
 و صواب ابن ربيعة است مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن حاشنة
 زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت کننت انام باین یک رسول الله صلی الله علیه و سلم و جعلای فی قبلته فاذا سجد عرفت
 فقبضت بعنقها فاذا قام لبس ظمها قالت و النبوت یومئذ لیس فیها مصابیح حضرت عائشة گفت که خواب میکردم پیش
 روی رسول الله صلی الله علیه و سلم و دو پای من در جانب قبله آنحضرت معلوم بود و وقتیکه سجده میکرد مرا پس می بستم
 پای خود را پس وقتیکه می استاده و سیکشادم دو پای خود را و گفت حضرت عائشة و خاتهای آنروز نبود و اینجا چراغها مالک
 عن ابن شهاب عن امامة بن سهل بن حنفی انه قال دخل زید بن ثابت السجدة فوجد الناس و کذا و کذا
 فودعهم و صلی الصلوة سهل بن حنفی گفت در آمدن زید بن ثابت بسجده یافت و نماز در رکوع پس رکوع کرد
 از آن آهسته آهسته رفت تا آنکه رسید بصف مالک ان یبلغه ان عبد الله مسعود کان یدبک لکنا جریس
 مالک عبد الله بن مسعود و بیب میکرد رکوع نموده مالک عن زید بن رومان انه قال کننت اصلي الوضوء فخرجت
 بن جابر بن مطعم فغفرني فافتح عليه و نحن نضطه زید بن رومان گفت که من نماز میگذرانم بر پهلوی نافه بن جابر
 مرا پس یکشادم قرآه را برای او حالانکه نماز میگذارد و هم مترجم گوید رضی الله عنه و رضاه که اتفاق کرده اند طار
 بر آنکه عمل بیسیر طیل نماز نیست و فداوی عالمگیری مذکور است که اگر خطبه یا جامه ابرویش خود برداشت نمازش فاسد نیست

مجلس الوزراء
الرياض ٢٢/١٠/١٤٢٥هـ

[illegible]

آری اگر در داشتن چیزی یک یا بختگاه نماز بر دار و فساد نماز است و در نهی حاج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم شود و یک و کام یک
 ضرب قلیل است و ثلاث در حد کثرت داخل میشود و همچنین جستن خلاف عادة عمل کثرت و حرکات خفیه متوالیش تحریک کثرت
 و تسبیح یا خاریدن بدن قلیل است صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلة است که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در نماز مانند حمل امامه و غمز عاتشه و فتح باب حجره و نزول از منبر و صفو بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کثرت است از ان افعال
 یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرة را دانسته می شود بعرف بغیر قضا
 افعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف است در هر چیزی
 پس قایل معیاریت نباشد **باب** اذا سلم على المصل لا يرد كلاما بل يشير بيده وقتئذ سلام کرده شود بر مصلی جواب سلام
 بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن الخطاب وهو يصلي فسلم عليه فرد الرجل كذا
 فوجر اليه عبد الله بن عمر فقال اذا سلم احكم وهو يصلي فلا يتكلم ولا يشير بيده بعد السلام بن عمر يكره ان يرد السلام او ان يرد
 پس سلام کرد بر کسی جواب سلام داد و آنرا بسخن گفتن یعنی بزبان گفت و حکم سلام پس بازگشت بسوی او عبد الله بن عمر
 پس گفت چون سلام داده شود بر کسی از شما و او نماز میکند در پس باید که سخن نگویید و باید که اشاره کند بدست خود بر سجده گوید
 عبد الله بن عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید و همچنین آنحضرت صلعم معاویه بن ابی سفيان
 از آنکه سخن بگوید و امر با عاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع شده است بر دلیل از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب عاده
 نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بمان
 تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص تلاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نشود
 بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل خواه بعد قراة یا مجز به صلوة فتح کرده باشد یا قبل از ان و در نهی حاج مذکور است که
 اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تعلیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد میشود مثلاً شخصی کلمه یا حی خدا کتاب بقعه بر زبان راند
 و قصد قراة قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاءست بر آنکه اگر مصلی رو سلام کند نمازش باطل میشود و اگر بدست
 اشاره کند و نه بیایم عظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز است و الله اعلم **باب** اذا نابت شئ مما يقضه تنبيه الامام عليه
 فليعلم الرجال وليصلي النساء چون بپا شود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که بجان
 گویند مردان و باید که دستکش نهند زنان **مالك** عن ابی حاتم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ذهب الى عمر بن الخطاب لمصلحهم بينهم وحانت لصلوة فجاء اللؤذن الى ابی بكر الصديق فقال
 اتصل بالناس فاقیم فقال نعم فضلی ابو بكر فجاء رسول الله صلی الله علیه و سلم والناس في الصلوة فمخلص

لا قلت
 الكثرة القضا على انه
 لا يرد السلام على من
 بيده فلا رد السلام
 ٢٢
 بطلت صلواته وقال
 ابو حنيفة لا يرد السلام
 تشهد بيده

وقف فی الصف فطمع فی الناس وكان ابو بكر لا يلتفت فی صلاته فلما اكثر الناس من التصفیق التفت نحو اری
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فاشاد الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احسنت مكانك فرفع یدیه فحمد الله
 علی ما امر به رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوی فی الصف وتقدم رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فصلی ثم انصرف فقال یا ابا بكر ما منعك ان تفتت اذا امرت فقال ابو بكر ما كان لابن
 ابی قحافة ان یصلی ثم یصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما الا ربك اكثر من التصفیق
 من نابه شی فی صلاته فلیسبح فانه اذا سبح التفت الیه وانما التصفیق للنساء رسول الله صلی الله علیه وسلم فت
 بسوی قبله بنی عمر بن عوف تا صلح فرما ید میان ایشان و وقت نماز و آید پس آمد موزن بسوی ابو بكر صدیق
 پس گفت ایا نماز میگذاری بامردمان پس اقامت گویم یعنی ایا اامت میکنی پس گفت ابو بكر آری پس نماز شروع
 ابو بكر صدیق پس آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مردمان در میان نماز بودند پس صفوف را نگاهت برآمد آنحضرت صلی الله علیه
 تا آنکه هتاد در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات بمنمود و نماز خود پس چون بسیا
 کرد مردمان دستک زد و التفات فرمود ابو بكر صدیق پس ید آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوی
 حضرت ابو بكر که درنگ کن در جای خود پس بردشت حضرت ابو بكر و دست خود را پس حمد گفت خداستعالی را
 بر چیزی که امر فرمود او را بآن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین کار یعنی بر تشریف استغناء به حمد گفت بعد از آن
 تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پیش رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن بازگشت
 بامردمان یعنی بعد انقضای نماز پس فرمود ای ابو بكر چه چیز منع کرد ترا از آنچه ثابت باشی در مکان خود و قتیکه
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه بنود ابن ابی قحافة را که نماز گذار و پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 پس فرمود رسول صلی الله علیه وسلم چیت مرا که دیدم شمارا درین حالت که بسیار کردید دستک زد و امر که پیش آید او را
 چیزی در نماز او پس باید که تسبیح گوید پس سر آنجه حال اینست که وقتیکه تسبیح گوید آدمی التفات کرده شود و بسوی
 و جز این نیست که دستک زد و مردمان را حاصل است مترجم گوید از اینجا معلوم میشود که اگر شخصی در بعض نماز خود
 امام باشد و در بعض آخر مقتدی جایزست و نیز معلوم شد که جایزست مفارقت امامی و اقتدا بامام و دیگر در آنجا
 نماز را از اینجا دانسته شد که اگر ذکر می بقصد تعظیم غیری بوده باشد مفرد صلوٰة نیست و تصفیق نیز مفرد صلوٰة
 و در حکم دست اشاره معنی گرفته اند که تصفیق بغير دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
 و این مسئله پیش فقیر معجم نیست زیرا که در حدیث فلیصمق الناس واقع شد و تعین بهیه تصفیق نکردند

۱۲۵
 فی هذا الحديث جواز
 ایمن فی بعض صلواته
 اماما و فی بعضها اماما
 جواز الصلوٰة اماما بین
 و فی هذا الحديث جواز
 ان یجعل الله اذا حدثت
 نعمه فی الصلوٰة و جواز
 الاشارة المفهومة بان
 التصفیق فعل یفهم وجوبه
 ان یؤثر الله نقل فی الصلوٰة
 و یؤثر القرآن و یؤثر
 مع ذلك اعلام شخص
 آخر ذکر البیوی کل الخ

و استعجاب شد که باب در جواز دست رسانیدن بسنگریز یا یعنی برای هموار کردن در نماز و استعجاب نکردن این کار است
مالک عن ابی جعفر القاری انه قال دایک عبد الله بن عمر اذا اهلک لیجد من الحصباء لموضع جبهته
سبحان خفیقا ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میشد تا سجده کند دست میرسانید بسنگریز یا را بر
جای پیشانی خود دست رسانیدن **بک مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان ابا ذر کان یقول سبحان الحصباء
فی الصلوة مسخه واجدا و ترکها لخیف من النعم ابو زر غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگریز یا در نماز یک است
و ترک آن بهتر است از کلمه شتران سخن مترجم گوید ترک آنچه مشغول کند مصداق از می نطق اگر کان صلوة بهتر است لیکن
فاسد میکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب استعجاب ترک الا لتفات فی الصلوة** باب در استعجاب بدین ترک
بجانب غیر قبله در نماز **مالک** عن ناظم ابن عبد الله بن عمر لو یکن یلتفت فی صلوة عبد الله بن عمر التفت لیکرم
در نماز و یعنی چپ و راست نمی نگریست **مالک** عن ابی جعفر القاری انه قال کنک اصلیه و عبد الله بن
عمر قریحا ولا استعوبه فالتفت فعرنی ابو جعفر گفت نماز میگذارد و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من
او را پس التفات کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد با کمال التفات من مترجم گوید التفات را سه مرتبه است
اول آنکه بگوشت چشم نکرد و خسار و گردن بجال خود باشد و این قسم التفات نه مکرده است و نه مضاعف نماز بلکه انحصار است
علیه صلوة و اسلام ثابت شده دوم آنکه رخا خود را بگرداند بدین آنکه از استقبال قبله محول شده باشد و این قسم
حرام است و سبطل صلوة نیست سیوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدین از استقبال قبله محول شود و این قسم سبطل
صلوة است **باب التاکید فحضور الجماعة** باب در بیان تاکید حاضر شدن بجماعت **مالک** عن ابی الزناد
عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و لکن نفسی بیداه لقد هممت ان امری یخطی فحقیق
ثم امری بالصلوة فیدون لها ثم امری بجلای فیوم الناس ثم اختلف الی سجالی فاحرق بنوهم و الذی نفسی بیداه لیس
احدم ان یحیی خلفا سدیداً و هو ما یثب حنین یس هذا لیس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودستم کسی نفس من
در دست قدرت اوست بر آریه و مقدر کردم که بفرمایم کج کردن همی پس جبهه کرده شود و از بعد از آن بفرمایم نماز پس
اذان میگفته شود برای نماز و بعد از آن بفرمایم شخصی را پس امامت کند مردمان را بعد از آن تخلف کنم از نماز متوجه بشود
بسی مردمانی که حاضر نشده اند یا سینه اینست در ضیبت این مردمان و بخیری ایشان متوجه شوم بجا نهایی ایشان
پس بسوزانم خانه های ایشان را قسم بکسی که نفس من در دست قدرت اوست اگر بداند یک یا از ایشان که در حق است
استخوانی چرب را یا دو استخوانی بپزد که نیک باشند البته حاضر شود بنماز بخا مسئله اتوی اقول است که جماعه فرض الک

قل يا اهل العلم
ان تركوا ما ينبغي ان
الصلوة احب ولا
يفسد الصلوة ما
كان عملا يسيرا
قل يا اهل العلم ولا تنفك
لا تفسد الصلوة
ما ينبغي ان احب شيئا
بجميع ما في التصفية
اكثر الناس من التصفية
التي في سورة
عليه وسلم
قل يا اهل العلم
ان تركوا ما ينبغي ان
الصلوة احب ولا
يفسد الصلوة ما
كان عملا يسيرا
قل يا اهل العلم ولا تنفك
لا تفسد الصلوة
ما ينبغي ان احب شيئا
بجميع ما في التصفية
اكثر الناس من التصفية
التي في سورة

الصلوة
ولا يجيب
من صلاته
التي لا يجيب
عظماء
وقتها
الشاة
الزواة
ابنك
ذلك
هم
المنافقين

قلت

في النجاة لا رخصة في تركها يعني في تركها لا رخصة بالليل والليل هو ما عاصف الليل كل ما وصل الشد يد على الصلوة فاصح كمن مضى في الصلاة سقط الجماعة فلا يكره حتى لا يجنب على المذبح

والفقهاء في ان قالوا الصلوات تسقط بالليل والطين والبرد الشديد والظلمة الشديدة

مع قلت الغن بالذلل المعجزة الشدة المنفعة

است بوجهي که شعار اسلام ظاهر شود مثلاً در قریه و غیره بگوید در کبیره و چند جای دیگر که خدا تعالی فرمود و اقامت بصلوة
 و معنی اقامت ترویج آن و اظهار است و ضبط کرده اند مختصراً صلی الله علیه و سلم ترویج و اظهار را باقامت جماعت
 و در حدیث ابی داود آمده است من ثلثة فی قریة او بدو لا تقام فیهم بصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان ای غلبه و حق
 بر کسی سنت مکرده که ترک آن بی عذر متحقق میاورد و حضور مساجد نیز سنت مکرده پس اگر در خانه یا جماعت نماز گذارد
 بوجهی که مشهور گردد و در من بالکفایه او باشد و متحقق ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند و چون این حدیث بطایفه خود
 دلالت بر فرضیت جماعت دارد ملل در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد سمعت الخ دلالت بر تحریم ترک
 جماعت نمیکند زیرا که آدمی قصد چیز را میکند بجهت مصلحتی بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر همه نیز ندیده
 میتوان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس
 این قصد باین نفاق بود **باب الرخصة في ترك الجماعة عند المطر** باب در رخصت ترک کردن جماعت نزدیک باران
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد و ربه فقال لا تصلوا في الحال ثم قال ان سوت
 الله صلى الله عليه وسلم كان يأمرون اذا كانت ليلة بارقة ذات مطر يقولوا لا تصلوا الخ يعني بگذارید نماز را در خانه بگذارید از آن گفت هرگز نیز رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود و سوت را در فتنه میبود شب سرد و صاحب باران که بگوید لا تصلوا الخ یعنی بگذارید نماز را در خانه بگذارید در مهتاب
 مذکور است که رخصت در ترک جماعت بهیچ حال نیست مگر بجهت عذر عام مثل باران یا باد تند و وقت شب و همچنین کل لای سبک
 یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود با عذر چنانچه بر مرخص مقعد و امثال آنها واجب نیست
 و همچنین ساقط میشود باران و کل لای و بر سردی شدید و تاریکی شدید **باب فضل الصلوة في الجماعة** باب در فضیلت نماز گذاردن در جماعت **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوا الجماعة
 تفعل صلوۃ الف ذل سبعم و عشرين درجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده است یعنی از
 ثواب بر نماز یک تنه گذارده شود و بهیست و بهیست مرتبه **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابی هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوا الجماعة افضل من صلوة احدكم وحده بخمسة و عشرين جزءاً رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد و بهیست و بهیست جزء **باب**
فضل حضور الجماعة في العتمه والصبح باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز عشا و نماز فجر **مالك** عن عبد الله بن عمر
 بن حرملة الا سلم عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بيننا وبين المنافقين شهوة

والعجب لا يستطیعونہا اذ ہو هذا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود علامت فاروق مد میان ما و در میان منافقان حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا یا کم گفت مانند این مرا لک عن سہی حولی الی بکو

[illegible]

فقد سليمان بن أبي خنيس في صلوة أصبح وان عمر بن الخطاب غدا الى السوق ومسك سليمان بين السوق والمسجد ثم على

الشفاء ام سليمان فقال لها الم ارسلي في صلوة الصبح فقالت ان بدأت يصلي فغلبته عيناه فقال عمران اشهد

صلواته الصبر في الجماعة أحب إلى من أقوم ليلة عمر بن الخطاب نيا فت سليمان بن أبي حمزة واد نماز صبح وعمر الخطاب

اول روز رفت بمسوی بازار و خانه سلیمان در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا مادر سلیمان پس گفت

اور اندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینه او شب گذارینید در آن حال که نماز میگذارد پس غالب شد

بر روی چشم و بینی بسبب طعلل قیام لیل وقت صبح بر روی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر رضی اللہ عنہ آنگاه جان

شوم من نماز صبح را در جماعت بهتر است نزد یک من از آنکه ستاده شوم یکشب یعنی نماز تجمیع گذارم تمام شب مالک

يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن ابي حمزة الانصاري انه قال جاء عثمان بن عفان الى صلوة المشرك

أهل المسجد قليلا فاضلهم في مخرج المسجد ينتظر الناس أن يكثروا فأتاه ابن أبي عمرة فجلس إليه فساله من هو فأخبره

فقال له ما حملك من القرآن فأخبره فقال السحمان من شهد العشاء فكأنما قام نصف ليلة ومن شهد الصبح فكأنما قام

اليلة عبد الرحمن بن ابي عمرة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشاء پس کم دید اهل مسجد السبیل باز کشید و در آخر مسجد

انتظار میکرد و خودمان را که با ما می‌نشوند پس آمدند و در یک حضرت عثمان پس از آن عمر و پس از آن شمس و نزدیک او و پس از آن

حضرت عثمان اور اکیس برس اس الی عمرہ خیرہ اور اسی فرمود حضرت عثمان حبیب مالتو قرآن پس

بھڑدا داور ایس گفت حضرت عثمان اور ہر کہ حاضر شود نہاں عشا ایس گو ما کہ قیام کہ دہست نہ شہا

وہر کہ حاضر شود غایب و نیز پس گو ما قیام کرد و دست تمام شب امتحان نمود و در صبح آمد و در صبح حاضر شد

که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح و اقامه شد و از آن جهت که بر اهل کسالت و منافقان بسیار

دشوار است پس شاعر تاکید بلیغ فرمود درین دو نماز تخصصه تا زحرا باشد این مرد تاجدار و در سخن

۱. حدیث تا که نماز حضرت آمده از آنجاست که گفته ناس ۱۲، زراعت و تجارت و حرفه و معتمد در این امر است

لقد قلت
تخصيص ابن الصلوة
بالنكاح فما قيلتان
١٢٩
على النفس ١٣

بخانه نمی آیند در سخاوت ثقیب کس درین وقت یا پیش از آن باندگی باز اقامت نمود و هیچ دشمن و رقیب آن آید پس چون وقت
 اشتغال اکثر ناس بود تاکید کرده شد در اختیار اول وقت حضور جماعت و بعد علم مسلمة چنان افراد جماعت را که در میان
 مسلمین واقع میشود مستقر کنیم چند صفت بآن لازم می یابیم از آنجمله متابعت مامورین در ارکان صلوة و این صفت
 نفسیه است قطعاً بجهت حدیث اناجیل الامام لیسوتم به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفاً و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوف
 و اتصال آنها بعید را قریب می سازد و حیولت جدران قریب بعید میگردد و اندک مسجد یک مکان است و فضا اگر عرفاً
 مسافت قلیله بشمارد اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گویا اصل التزام این صفت ضروری بودن علم است با تفکلات
 امام تا متابعت تواند کرد و بر چه یک نزد یک سلامت سمع و بصر و عدم خلطه مغرطه و صیحه مانع از سماع آواز احوال امام
 در یاد بیا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان نمی کنند
 و هیچ جابلق یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم تشریف آنها و تاخیر اینها از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر امتناع
 امامت اینها بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمه سلمی آمده و همچنین اقتدا بقصدی در شرع دانسته
 نشد و است و از آنجمله نیت اقتدا است زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت
 از فرضیه و غلیظه ضرورست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با حضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن امامت
 قوم خود میکرد پس معاذ را صلوة ثانیة نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتدا کسیکه منفرد نماز گذارده باشد با امام
 اگر جماعت در یاد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضرورست یا نه اثر حضرت عمر که در
 نماز قصر بخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة التواصلو تکم فانا قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
 از اینجا سقوط موافقت در قضا و ادا سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که اگر سقوط
 آن در صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تکوا امام و ماموم بفضل امام در ادا از شرط صلوة و ارکان
 ضرورست یا نه حضرت صلعم در من اخیر قاعد بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که حضرت صلعم مسح کردند
 بخند ...

و از همین جا توان دانست که در صورت اقتدا شافعی بخلفی که مس فرج خود کرده است اقوی حکم بصحت صلوته است بخلاف اقتدا
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر آنست که بجهت خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تذکر اعمال گذشته ضروری و همچنان حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص بخند پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند بطلان
 نماز خفی در حق خفی پیش بهت پیدا کرد باقتدار متوسل به تمیز و اگر بعد از آن ضروری خود رجوع نماید باصحاب و تابعین
 و علم جاد بسیار از نقص وضو و صلوته یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدگیری ممنوع می شد پس حرم کرد
 بصحت اقتدای شافعی بخلفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بکافر یا جنب یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
 تلاعب و تافض است در نیت و اگر اندازد و بعد نماز دلست اگر امرها هر بود و تقصیر و تغشیش با و منسوب می شود مثل کفر
 معلن امره اعاده کند زیرا که در حکم دانستن است و لهذا دانستن احکام مشهوره شرع عذر نمی شود بخلاف احکام خفیه
 و اگر امر خفی است مثل جنابت و حدث و نجاست خفیه در ثوبا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کرد
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فاتحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاتحه با امام و صحابه
 شایع نبود و گویا بقدر مغفرت چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاتحه مغفرت شد مسئله نیت در ترک
 جماعت مگر بجهت عذری بجا نماند که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و تکیه مطهره و ذات بر دو سجده عذر است بحدیث
 شیخین که حضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الرحال از قول ابن عباس معلوم شد
 که قید لید ضروری الرایه نیت پس حکم روز و همچنان است و جمیع شدید بحديث شیخین اذ حضر العشاء و اقیمت العشاء
 فابدوا بالعشاء و علیه آن تضر بر جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و غلظت
 در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و بدعت اخشین بحديث شیخین یوم طار
 ذی الحجه که به بحديث شیخین من اكل من هذه الشجرة المنة فلا یقرن مسجدنا مسلمة حدیث مسلم دلالت میکند که
 اقرا حق است بامانت از علم بسنت بعد از آنکه هر دو ما مجوز به صلوته میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرا
 قرآن تحصیل مینمود پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقراست از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که علم بالسنه امر به نهاده اند بعد از اقرا پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بودند و در علم بالسنه متقا
 پس تقدیم اقرا بر علم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقراست و تنویر کج و والی در محال لایه
 خود احق است از اقرا و افقه **باب** یجب التلبس بالامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذا صلی جالساً
 فصلوا اجلسوا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً فصلوا اجلسوا

مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرخ فنهضت شقة الامين
 فصله صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه تعوذ فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقلوا
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجتمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم ساروا في بعض بني قينا وازان اسبيلين خراشيد وشد جانبا است انحضرت صلى الله عليه وسلم
 كذا في نمازي از نماز ما واداشته بود وگزارديم ما پس پشت بخضرت صلعم نشسته پس وقتيكه بازگشت از نماز
 فرمود جز اين نيست كه مقرر كرده شده است امام براي آنكه اقتدا كرده شود با و پس وقتيكه نماز گذارد امام هاشم
 نماز گذاريد نشانيز ستاده و وقتيكه ركوع كند ركوع كنيد و وقتيكه سر بردارد سر برداريد و وقتيكه گويد سمع الله
 لمن حمده بگويد ربنا لك الحمد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذاريد نشسته همه بجا مالك عن هشام بن
 عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو شاك
 فصله جالسا وراءه قوم قياما فاشار اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا
 ركع فاركعوا واذا رقع فارقعوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشة گفت كه نماز گذارد و انحضرت صلى الله عليه وسلم
 او و بيار بود پس نماز گذارد و اداشته بود و نماز گذاردند قوم ستاده شده پس اشاره فرمود لبوسى ايشان كه
 بنشينيد پس وقتيكه بازگشت فرمود جز اين نيست كه مقرر كرده شده است امام براي آنكه اقتدا كرده شود بوى پس وقتيكه
 ركوع كند ركوع كنيد و وقتيكه سر بردارد سر برداريد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذاريد نشسته مالك
 عن هشام بن عروة عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتي للمسجد فوجد ابا بكر وهو قائم يصلي
 بالناس فاستأخر ابو بكر فامشاه اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فاجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الى جنب ابى بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابى بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيمارى خود پس آمد مسجد پس بافت ابو بكر را و او ايستاده بود نماز گذارد
 با مردان پس فرود آمد ابو بكر پس اشاره فرمود لبوسى انحضرت صلى الله عليه وسلم كه باش همان طور كه
 هستى پس نشست انحضرت صلى الله عليه وسلم نزديك پهلوى ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذازد و بنابر انحضرت صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم يعني اقتدا نمود و انحضرت صلى الله عليه وسلم و مردان نماز ميگذازد و نذ نماز ابو بكر يعني ابو بكر بخير
 مى شنيد و مردمان را نعويمى گفته است از شما معلوم ميشود كه جايز است اقتدا بدو و امام يكى بعد ديگرى تا بنى

قلنت
 هو كذا عند
 الجمهور و انه يجزى
 اتباع الامام في جميع
 الحالات و قوله اذا
 صلى جالسا فصلوا
 جلوسا منسوخ و معنى
 كان الناس يصلون
 بصلوة ابى بكر
 ان كان منسوخا
 خلفه

اقتدا کند با ما می بعد از آن مفارقت کند از وی و اقتدا کند بدیگری غیر که بدین معنی لایق شدن امامی بقوم و اقتدا
 کردن با ما و دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و ابتدا فعل ماموم از ابتدای فعل امام
 و متقدم شود و ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از آن پس اگر متاخر نشد و متقدم نشد و اگر متاخر نشد و متقدم نشد و اگر متاخر نشد و متقدم نشد
 امام در نماز داخل نشد و نیت اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدا نمی شود و اگر تخلف
 کثیر بی عذر کرده است تلاعب بصلوة میحقق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و متقدم شود و در نماز خود باب اللهم اعن ان یوفی داسه قبل الامام و یخففه باب در بیان این از آنکه
 سر خود را بردارد پیش از برداشتن امام سر خود را یا است کند پیش از است کردن امام مالک عن محمد بن
 عمر بن حنظله عن یحیی بن عبد الله السعدي عن ابی هریرة انه قال الذی یرفع داسه و یخففه قبل الامام فانما یأمن
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرود می آرد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک فیمین سبی یرفع داسه قبل الامام فی رکوع او یجئ ان
 فی ذلک ان یرجمه رکعاً او ساجداً ولا ینظر الامام و ذلک خطا من فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا یختلفوا علیه و قال ابو هریره الذی یرفع داسه و یخففه قبل الامام فانما
 یأمن بید شیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سست
 در مضیعت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از بر که بکند از آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست
 که سومی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در نیصورة تحت بر قول منصور و در ذی شود بود
 زیاده رفتنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گویا بوجه و زیاده مسئله
 اگر پیش از امام دور رکن یا زیاده کرد و بوجهی که اختلاف فاحش باشد مثل خطای قلیل پس ظاهر نزد یک فقیر فاحش
 اقتدا است نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم بفعل رکوع او سجود ان کان بر کثیرین بطلت و فی نظر زیاده
 مفارقت امام جایز است و عموماً مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت
 یا نیت امری که لازم مفارقت است باب علی الامام ان یخفف فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و زیاده
 یعنی قیام در رکوع و سجود مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفف فان فیهم الضعیف والستیم والكبیر

مع قلت
 امة اهل العلم علی
 هذا الفعل منه علی
 و صلوة غیر پیش از آنکه
 یا مردانه بان یعمد
 الی السجدة فی العاکلة
 از آنکه مقتدی داسه
 من عمل امام
 قبل الامام و لا یجوز
 یجوز و لا یجوز
 رکوعین و سجودین

قلبت
هو قول حلقه قاهر
العلم قال الحلقه من شرح
الحق بولايه
والعلم المستحب للفقهاء
من طوال المفصل
والمسألة في القراءه
لا يزيد على القراءه
المستحبه في القراءه
على القدم ولكن الخفيف
بعد ان يكون على التمام
ولا يستحب
قلبت
وهذا قول حلقه قاهر
العلم

واذا صلح احدكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو وجوب نماز گذاردن يك از شما بامردمان يعني امام
پس بايد كه سبكه يعني قيام و ركوع و سجود بسيار دراز نگذرد زيرا كه هر آينه درميان ايشان تا تواني هست و بيارست
پيركلان سال است و چون نماز گذارد بر خود يعني تنها پس بايد كه دراز كند هر قدر كه خواهد مسئله معني تخفيف ادا ركان
و باجاست و ايمان با ذكر مسنونه متوسطه بطويله و قراة سورة افضل و در معني منفرد است جماعه محضين كه بطويل
نهي شهيد **باب ثقت** للمصنف الواحد بين الامام والاثنان خلفه بايستد يك مقتدي بجا نباست امام و دو كس
پشت او سه مقتدي و چهار و حكمه و كس كه پس پشت امام صاف كند **مالك** عن ابن شهاب عن عبدالله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يقيم فقامت و راءه فقويتني حتى
جعلني خذاه عن عيني فلما اجاز يرفاء تاخرت و صفقنا و راءه عبدالله بن عتبة كفت دخل شدم بر عمر بن الخطاب وقت
نيرو ز پس فقم او را نقل ميگردد از پس تمام پس پشت او پس يك ساخت مرا تا انكه همتاود كرد و مرا بر بخود بجا نباست خود پس
و فتيكه كره يرفا پس فقم پس صاف بستم پس پشت او **مالك** عن نافع انه قال قلت و راء عبدالله بن عمر فصدقه
الصلاة وليق احد غيري فخالف عبدالله بن عمر بيد ففعلني خذاه عن عيني فبينما نافع كفت همتاود پس پشت عبدالله بن
در نمازي از نماز را و نبود با او بچكي پس دراز كرد عبدالله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس انيد مرا بر بخود بجا
خود مسئله انذا اثر من فعل انحضرت صلى الله عليه وسلم و قصه اقتدار جابر و الحق صور و اشاره و فزون تحضرت صلى الله عليه وسلم
اين بر دو را تا كه تاخر شوند و راه مسلم مسئله عادة مسلمين طبقه بعد طبقه است كه ما هم بر امام مقدم نشود پس اي محي با
يا تاخر و فكلوه و شد كه بچي يك از معتدين در عهد تحضرت صلعم و خلفاي راشدين بر امام مقدم شده باشد پس ترك تقديم
يا صفت نفسيه جماعت است يانه و اگر مقدم شود بر احتمالي اهل نماز اجل شود يا اقتدا باطل شود و نماز صحيح بود قول قديم
شافعي است كه صفت نفسيه است استعمال صلى و را را الامام يا صنف خلف الامام در جاك اقتدار بنا بر شيوع اينست است
و التزام آن زيرا كه اقتد ميكند از اين الفاظ مفهوم ميشود و محذوف است بدليل قيام مقتدي واحد بجنب امام و بنا سنن ميگردد
كه شايع ميشود و در افراوشي همه ايشان يافته ميشود ليكن دليل عقل بر حذف آن دلالت نمايد و قول جديد است كه صفت
نفسيه است و ترك آن نماز باطل ميگرداند و فية نظر زيرا كه بطلمان اقتدا اگر نماز باطل ساختن محي بايست كه ترك اقتدا بطول
اولي نماز باطل گردانيد و در حديث شيخين ثابت شد كه قوم ترك اقتدا با ابو بكر صديق نمودند و اقتدا كردند تحضرت
باب التاكيد في تنويه الصفوف باب در بيان تاكيد هموار ساختن صفها **مالك** عن نافع ان عمر بن الخطاب
كان يامر بتنويه الصفوف فاذا اجازة فاجازة ان قد استوت كبري بن الخطاب امرهم فمروا بر است كردن

ساقن صفها پس قنیکه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند و اگر کسی بر او مهر و مهرار شد تکبیر میگفت **مالک**
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابی عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبته قل ما يدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالملئ الكفان اعتدال الصفوف من تمام
 الصلوة ثم لا يكبح حتى ياتي رجال قد وكلهم بتسوية الصفوف فيخبرون ذلك ان قد استوت فيكبر مختصر حضرت
 عثمان من غير مودع و خطبه خود کم بود که بگذارد این وقتیکه خطبه بخواند و وقتیکه استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر
 کنید که صفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردانی که
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر کسی صفها را برابر نشد پس تکبیر میگفت **مالک** حتی
 ابی سہیل بن مالک عن ابیہ اند قال كنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اكل في ان يقص لي فلع
 اذ اكل وهو يسوي الحصباء بنعلي حتى جاءه رجال قد كان وكلهم بتسوية الصفوف فاختبروا ان الصفوف قد
 استوت فقال لي استوي الصنف ثم كبر ما كبر ابن ابی عامر گفتم بودم من همراه عثمان بن عفان پس شما نماز جا
 من سخن میگفتم با او و آنکه مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و او همواره میکرد و سنگریزه را بر او فعل خود تا آنکه بگوید
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند و اگر کسی صفها را برابر نشد پس گفت مرا برابر شود و صف بعد از آن
 تکبیر میگفت **باب فضل الصف الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس في النداء والصف
 الاول ثم لم يجدوا الا ان يسلموا عليه لاستمروا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردان فضیلت را که در
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قریه زند البتة قریه میزند **باب الجنب**
 یصل بالقوم و هو ناس باب در بیان آنکه جنب است کند قوم را حال آنکه او فراموش کند سهت جنابت **مالک**
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیادان عن بن الخطاب صل الله علیه و آله ان رجلا من الناس اصابه الجنون فوجد ثوبه
 احتلما فقال للثوب انصبنا لودك لانت العرق فاغتسل غسل الاغتلا من ثوبه و عاد لصلاته حضرت عمر نماز صبح
 گذار و با مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احلام را پس گفت بر آئینه ما چون رسیدیم
 یعنی تناول کردیم بریه گداخته را نرم شدند و گاهی معنی سبب احلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر احلام
 از جامه خود و باز گشت بنماز یعنی تمسک کرد و ترجم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معدوم شد که اگر قوم اقتدا کردند شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود احاده صلوته بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر امر نکرد قوم را با عاده صلوته و ذکر کرده

۹
 قلت فقول
 اهل العلم تسوية الصفوف
 سنة
 هو قول اهل العلم
 قلت
 وفي بعض طرقها هذا
 الحديث عن مالك
 تفريحها باعادة و هو
 ۱۳۵
 اصلها باعادة و هو
 من ذهب الشافعيان
 هو قول اذ بان جنبا او
 محذرا بعد ما صلى بالقوم
 فصلوة القوم صحبة
 على الامام ان يعيد
 ومن ذهب الحنفية
 انه يعيد و يعيدون

اگر قوم اعاده نموده اند و پهن است نه پیشانی نمی نهد و خفیه اعاده نماز در صورت واجب ابرام و بر قوم نیز باب یکده اما
 ولذا از آن گروه است اماست کسی که ولد از آن باشد **مالک** عن یحیی بن سیدان و جلاکان یوم الناس بالعقیق قال
 البیهقی بن عبد العزیز فنهأ قال مالک و انما نهأ لان کان لا یعرف ابیہ برأینہ شخصی امامت میکرد مردمان آوردند
 حقیق پس آدم فرستاد و بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد و او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که بازداشت
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسکله ماخذ نهی بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح آن شکم
 منفرد است زیرا که در صورت منفرد لازم می آید **باب** اذا صلی وحدہ ثم ادرك مع الامام احاد الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن
 عن رجل من بنی الدیل یقال له بسر بن محجن عن ابیہ محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فاذا ن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصله ثم رجمه و محجن جالس فی مجلسه فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تصلی مع الناس الست برجل سلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد
 فی اهل فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اجئت فصلی مع الناس و ان کنت قد صلیت محجن بود در
 با حضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاد و حضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذارد و بعد از آن
 بازگشت و محجن نشسته بود بر مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد ترا از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان ایانیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیانی یعنی در مسجد پس نماز بگذارد با مردمان اگر چه نماز گذارده باشد
مالک عن حنفیة بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلي فی بیتي
 ثم اتي المسجد فاجد الامام یصلی فاصلي معه فقال ابو ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلک فان له سهم حم
 او مثل سهم حم مروی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم در خانه خود
 بعد از آن می آیم مسجد پس پیام امام را که نماز میگذارد و ایای نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز
 بگذارد همراه او زیرا که هر که بگذارد اینک را پس هر آینه او را نصیبه جماعت است یا گفت فانه نصیبه جماعت **مالک** عن
 ثامر بن جلاس عبد الله بن عمر فقال انی اصلي فی بدیق ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایما اجل صلوة فقال له ابن عمر او ذلک لیلک ذلک الی سجدتین یا شاعر می آید
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام ایای نماز گذارم

حضرت
 امامه و اولاد و انصار
 ۱۳۶
 انصاریه مکرمه

همراه او پس گفت اول عبد الله بن عمر از من بگذر پس گفت آن مرد که ام یک اذان دو بگردانم نماز خود یعنی فرض کدام
 باشد و نقل کدام پس گفت اول ابن عمر یا این مقرر کردن مفوض بسوی است غیر ازین نیست که این مفوض بخداست
 دیگر داند هر کدام را اذان دو که خود بدو مالک عن عیسی بن سعید بن رجاء سال سعید بن المسیب فقال فی فیض
 ثانی المسجد فاجعل الامام یصل فاصله معه فقال سعید بن المسیب نعم فقال الرجل فایتما جعل صلوقی فقال له
 سعید و انت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن المسیب پس گفت بر آئینه من نماز میگذازم در خانه
 بعد از آن می آیم مسجد پس میا بم امام را که نماز میگذازد و یا نماز گذازم با او پس گفت اول سعید بن المسیب آری بگذر
 پس گفت آن مرد پس کدام یک اذان دو بگردانم نماز خود پس گفت اول سعید بن المسیب یا تو میکنی آزا جز این
 نیست که این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن ناهن ابن عبد الله بن عثمان یقول من صلی المغرب و ادعی
 اذ ذکره مع الامام فلا یغیر عبد الله بن عمر میگفت هر که گذارده باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد از اذان در میان
 با امام باید که عاده کند قال یحیی قال مالک و لا اری بالسان یصل مع الامام من کان قد صلی فی بیتة الاصلوة للمغرب
 فانه اذا عاده کانت تنقعا گفت مالک بن انیس بن یحیی باکی در آنکه نماز گذارد با امام کسیکه نماز گذارده باشد در خانه خود
 اگر نماز مغرب زیرا که هر آئینه اگر این شخص عاده کند مغرب اشفع خواهد بود یعنی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر
 تنها نماز گذارده باشد بعد از اذان و در آن کن جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نماز یک باشد از نمازهای پنجگانه
 است قول حسن بصری و نه بری و همین قایل اند شافعی و احمد و یحیی فقیه کوفی که در حدیث دلیل ایشان است و مرجع
 مذہب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب اشفع می شود و دخول است با آنکه مغرب یکی است ازین دو نماز و اعلی التبعین
 نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نقل سه رکعت و این معتقد است در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله اگر
 در جماعت نماز گذارد بعد از اذان جماعت دیگر دریافت یا مستحب است او را عاده و در وجه درین باب آمده است مسئله
 می باید که این نماز دیگر را به نیت فرض ادا کند زیرا که سلف اشلان کرده اند و آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع
 میشود و جمعی بقولین جناب الهی مؤذند و گفته اند مالک الی ابی حنبل آنها شار و جمیع گفته اند اول از فرض واقع شود
 و در مسئله سبب آن خارج گشت پس ثانیة منیتو اند شد الا نقل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض
 واقع شده باشد و متوقفاً بر آن معنی که اگر نماز می اکل از روی در وقت واقع شود و این نماز فرض است و الا این نماز فرض است
 و آن نقل پس بر تقدیر خلاف متصور میشود و در آن جلوت که نماز ثانیة را بر سبب نماز اول گذارده باشد و اگر نیست
 ثانیة اگر است محل اختلاف منیتو اند شد با ابی حنبل الی الامام فما اذک صلوة و ما فانه مستحب نه در

قلت
 عند الشافعی انما یصل
 الصلوة و صل فی غیر
 اول جماعت صلیا
 مع هم فی صلوة
 کانت من الصلوات
 الخمس کانت الزمان
 قال صلی الله علیه
 و سلم بعد صلوة
 الصبح ارجلکم
 یصلی الله علیه و سلم
 صلیما فی اذکارها
 الحدیث قال یحیی
 بن سعید الصبح و
 الصدور للفرق

بسوی امام پس بچند اوراک کرد و بگذارد آنرا و آنچه فوت شد تمام کند آنرا **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن
ابيه واسحق بن عبد الله انما اخبراه انما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذ انقلب بالصلوة
فلان انوها وانتم تسعون فاتوها وحليكم السكينة فاودركتم فصلوا وما فاتكم فالتقوا فان احداكم فوصله ما كان
بعيدا الى الصلوة ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه قیامت نماز گفته شود پس میانید بسوی نماز شتابان و در آن
و بیاید بسوی نماز حالانکه باشد و قیامت پس آنچه در میانید بگذارید و آنچه فوت شود از شما تمام کنید پس هر آنکس یکی از شما نماز
است ما دام که قصد میکند بسوی نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد وهو من دلاء المغيرة بن شعبه عن
المغيرة بن شعبه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وعبد الرحمن بن حوف ثوبهم وقد جعل لهم ركعة فضيلة رسول الله
صلى الله عليه وسلم الركعة التي بقيت عليهم فخرج الناس فلما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين قال احسنتم محضه
مغيرة بن شعبه گفت پس آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الرحمن بن حوف امامت میکرد مردمان را و حالانکه گذاردند
برای مردمان یک رکعت پس گذارد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت و عبد الرحمن آن رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شدند
مردمان پس چون تمام کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز خود را فرمود و خوب کردید شما **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر سمع
الاقامة وهو بالبقيع فاستمع للمشي الى المسجد عبد الله بن عمر شنیدند قیامت را و در تپش بودند پیش شتابت بسوی مسجد
متوجه گویید از آنکه فاتوا غابرو و که سبق رکعتی که باقی می ماند اول نماز است از آنکه هر خطه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
از رکعتی بقیه علیهم السلام که بر صفتی که عبد الرحمن میگذازد گذاردند و قعد نیز کردند و اگر ترک قعد میکردند راوی از آنکه
میکرد آنرا **باب** فاذا ذكركم الامام في الركعة فليذكر تلبية واحدة فبها ودقيقة يد يا بامداد ركوع پس بگوید یک
بگوید یا زبانه **مالک** عن ابن شهاب ان كان يقول اذ هو في الركعة فليذكر تلبية واحدة اثبات حسنة التلبية
ابن شهاب می گفت چون در یاد بخشی امام را در رکوع پس تکبیر گفت تکبیر و اصد کفایت میکند از روی آن تکبیر یعنی از تکبیر افتاد
قال مالك ذلك اذا نويت تلك التلبية فانت تمام التلبية گفت مالک این در وقت که نیت بکنایه تکبیر افتاد نماز را
و خیفه در صورت آنست که دو تکبیر گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر یک تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است
صحیح باشد و اگر نیت رکوع کرده نماز منقض نگردد و اگر نیت هر دو کرده است فی السجود فان نواها بتكبير فليمنع و فقیر گوید صحیح
است اگر گوئیم که از فرض کفایت میکند **باب** اذا فائتلك الركعة فائتلك السجدة وقتیکه فوت شود از تو رکوع و سجده است
از تو سجود یعنی سجود را عاده کند سابق اگر چه آنرا با نواها در آنکه سه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان
يقول اذا فائتلك الركعة فقد فائتلك السجدة عبد الله بن عمر می گفت وقتیکه فوت شد از تو رکوع پس آنکه فوت شده است

[illegible]

از ترجمه و مالک انه بلغنا ان عبد الله بن عمر بن زيد بن ثابت كان يقول ان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة
عبد الله بن عمر بن زيد بن ثابت كان يقول ان من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة
كان يقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة ومن فاتته قوله اثم القرائة فقد فاتته خير كثير لو لم ير به مكلف هر که
ادراک کرده است رکوع و ایستاده اندراک کرده است سجود و هر که فوت شد از وی قرائة سورة فاتحه در نماز پس فوت شد
از وی خیر بسیار مسلمة و ادراک رکوع با امام عبارة از ان است که گوشت هر دو متفق باشند در رکوع و اطمینان بخفتن گردن و یا
بجسم المسبوق فی الحال فیما یصلح لنفسه بله و ان مسبق قرائة را در نماز چهره بر رکعتی که میگردد بر خود از این برکتی
در ان مفرد است **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا فاتته شئ من الصلوة ثم اكتم الامام فيها سجد فبما سجد في الصلاة
انه اذا سلم الامام قاع عبد الله فقرأ لنفسه فيما يقضيه وجهه عبد الله بن عمر فتيكه فوت میشد از وی چیزی از نماز با امام
در ان نماز نیکو چهره است در ان امام بقراءة و فتیکه سلام میگفت امام بر صحنیست عبد الله پس بخواند برای خود در ان رکعت که
قضا میکرد و از هر یک و ترجم گوید که حکم مسبق نیز حنفیه حکم مفرد است مگر در چهار رسد که هر یکی بجای خود مذکور شود و ان شاء
باب يَتَشَهَّدُ الْمُسْبِقُ فَيَمْلِكُونَ شُفْعَا لِلْإِمَامِ وَدَوْرًا لِّلْمُسْبِقِ بَابُ كَيْفَ تَشَهَّدُ مَنْ شَهِدَ مَسْبُوقٌ دَر كَعْتِي كِي اَنْ جَعْتُ سَبْتِ بَابِ
نماز امام و طاق است بحجاب نماز مسبق **مالک** انه سال ابن شهاب بن نافع عن ابن عمر عن رجل دخل مع الامام
في الصلوة وقد سبقه الامام بركعة ان يشهد معه في الركعتين ولا ريب وان كان ذلك له و ترا فتلا نعم ليشهد
قال يحيى قال مالك وهو لا وعنه نا مالك برسيد از ابن شهاب نافع از حال شخصيكه دخل شد با امام در نماز حال
سبقت کرده بود از وی امام بيك گفته ايا تشهد خواند همراه او و در رکعت يا جلسه چهار رکعت اگر چه آن شفع در حق مسبق
طاق است پس گفتند هر دو آری بايد که تشهد بخواند همراه او گفت يحيى گفت مالک هيمن است امر مسلم الثبوت و مفتي بزرگيان
مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب قال ما صلوة يجلس في كل ركعة منها ثم قال سعيد هو الغريب
اذا فاتتك منها ركعة قال ذلك وذلك سنة الصلوة كلها سعيد بن المسيب كذا م ناز است كه نشسته می شود و در ركعت اذا
بعد از ان خود گفت سعيد بن المسيب نماز من سبقت فتيكه فوت شود و تو همراه امام بيك گفته از ان گفت مالک و هيمن است نماز هيمن
اصل اين سلكه هاست كه سابق تصور كرديم كه آنچه ادراك کرده شد همراه امام اول نماز است ليكن متاخر امام و قعد و نهند
آن بايد کرده هيمن است نماز هيمن و در منهاج مذکور است كه چون ادراك كند بيك گفته را از مغرب بايد كه در ركعة دوم تشهد خواند
و در ملكيري مذکور است كه چون ادراك كند يك گفته از مغرب در ركعة و يگر قضا كند و در میان دو ركعة هم قعد كند و بجا
سه قعد گذارد و در هر ركعت فاتحه و سورة بخواند و اسلم **باب** يَفْضُ الغائبة قبل الوقتية قضا كند فاتحه را از

عقل قلنت
مقول الصلاة
عقل قلنت
في الغائبة حكمه
المسبوق حكمه المنفرد
فيما يقضي الا في سابع
فيما يقضي الا في سابع
سئل ليس في الغائبة
عقل قلنت
هو قول العبد في الصلاة
لو ادرك الركعة من الغائبة
تشهد في الثانية و في الثانية
لو ادرك الركعة من الغائبة
تفرض بكعبتين و فصل
تفرض بكعبتين و فصل
و في في كل ركعة فصلان
و في في كل ركعة فصلان

من الصلوة في الوقت فليجزم
او بعد الا قضاء وهو
الا حرم على الشافعية
وقال بالحيقة ذلك
في الصلوة خاصة و
ثانيها من اجل
العذرين من الوقت
ليس ركعة من الصلوة
فقد ثبت عليه ذلك
الصلوة وهو من غير
الرجعة وقول
الحاكم
للشافعي في الثالث
للجامة ذلك ركعة
وهو وجه الشافعية
قال ابو حنيفة في ذلك
الاشبه كان مدينا
للجامة ٢٥
قلت انفقتموه
على جيل القصر والسفر
وانتلف المفسرون
في قوله تعالى واذا ضرب
في الارض فليطعمكم
خارج انزلت في
تقويل الخوف اتفاقا وفي
فوقه

وواف
 من السفر اتفاقاً و
 الكرم القصص ليداني
 إلى أول ما جاء من
 النفس في الثاني
 يتبدل في ابن عمي
 ويلج علي بن عمي
 تعالى إذا ذكره
 على ما ذكره من
 غيرة القصص من
 غيرة كثر الخوف
 ثم ذهب إلى أن
 إن القصص جليل
 الشافعي شامته
 وإن شاء وقصص
 فصل

ذكر خوف كذا وجهه من غير بيان رفته ان ذكر نزول آية در سفر است و قد عرفنا في باب الكسبان في السفر انهم
 خير قصر و در ركنه در سفر تمام است قصر نيت يعني وظيفه سفر و در ركنه است و ليس انك اختيار است و در گذاردن چهار ركنه
 و در ركنه مالك عن صلح بن كيسان عن عمارة بن الزبير عن حاشية ذريح النبي صلى الله عليه و آله انها قالت و حنت
 الصلوة و كعتين في الحضر و السفر فاقوت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرس و در كوفه و در انيده
 نماز و در ركنه در حضور و سفر پس بر جای خود گذارسته شد نماز سفر را و زباده کرده شد نماز حضور را مترجم گويد رضی الله عنه
 حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و جميعه از تابعين بان رفته اند که قصر در سفر واجب است و مالک نیز بان رفته است
 مترجم گويد ازین حديث لازم می آید که چهار ركنه گذاردن غير مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که در ركنه وظيفه سفر بود
 از غير قصر و مع هذا چهار ركنه نیز مودی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقيم اقامت کند نماز او چهار ركنی میگردد و الله اعلم
 گوید ازین اثر معلوم میشود که قصر سفر باقیه قصر و انیت بلکه در اول دو در ركنه میخوانند و آن در سفر باقی ماند است
 و در حضور منسوخ شد بلکه طيفه مسافر قصر است بايحدیث و بفعل مستمر حضرت صلوات الله عليه و سلم و جمهور صحابه و اگر اتمام
 مسی است بجهة مخالفت سنت و ایا باین اسارة نماز او صحیح است یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر عبد الله بن مسعود
 که نزد سبأ و قصر بود و در منی و خلف حضرت عثمان تمام میگردد و میگفت اختلاف شر و از جهة فحواي مخصوص چنانکه بعضی
 که استعمال آب و در ضرر میدهد مأمور است به تیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که حد دل به تیمم از جهة شفتت است برود
 و همچنین اگر بروی نبت مخاض واجب شود و می ناته چهار ساله لطیب نفس خود بدرد روا باشد **باب المسائل التي اذا**
المسائل التي لفصو در بیان مسافتيکه چون قصد کند مسافر از احلال میشود و او قصر مالك عن نافع بن عبد الله
بن عمر كان يسافر الى خيبر فيقصو الصلوة عبد الله بن عمر سفر میکرد و بسوی خيبر پس قصر میکرد و نماز را مالك عن ابن
شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ريم فقصو الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك
عن ابن اربعة برده عبد الله بن عمر سوار میشد بسوی ريم پس قصر میکرد و نماز را در آن رفتن خود گفت مالك اين مسافة
بهار برید است مالك عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر ركب الى ذات نضيب فقصر
الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النضيب و المدينة اربعة برده عبد الله بن عمر
سوار میشد بسوی ذات نضيب پس قصر کرد و نماز را در آن رفتن خود گفت مالك میان ذات نضيب و مدینه چهار برید
است مالك انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف و في مثل ما بين مكة
و حسان و في مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة برده قال يحيى و قال مالك

قلنا
 معناه عند الخففة
 انه لا يكون فرض
 المسافر غير ركعتين
 وان صلى بها ولم
 يفعل التشهد بطلت
 صلواته وان قصد
 التمام الربا و لا يخرج
 فقل وعند الشافعية
 ان المسافر اذا قصر في
 السفر فليس عليه
 تركه اذا اصابه قهراً
 بخلاف الصوم فانه
 بعيد ما افطر اذا
 صار مقبلاً فان
 صلى الربا كان
 سلكك و فاضلك
 كما ان الغرض في
 حق اليمين ان يتم
 وان قضاها جازاً

و انما مکنته تا آنکه داخل شود احوال غایبانی یا یا نزد یک شود بجا نهایی فی بعضی اما کنی که از دیر محسوب میشود و معروف و عادت نم
 است که آنرا آن مواضع برآیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکن دواک مرامی سهام مسئله ابتدای سفر کنی متحقق شود و نیست
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادراقات بشرط آنکه اگر آن جادالات حال کنیت استلاشی میکرد و اندر موجود
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعه ای نشان که در نصیورت بست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قصد حج داشتند و حساب سفر آمده کردند و معجزه نماز ظهر چهار رکعت گذارند و بجهان پس مسافر از می سفر میفرماید تا اقامت
 زیرا که آن نیز از آمده کردن حساب سفر است زمین سفر پس لابد شد که کنیت مقرون باشد بخرج از محل اقامت و بمنحی
 متحقق میشود بخرج از سوره قره اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی المنهاج فان کان در راه یعنی
 عماره اشترط مجاوزتهانی الاصح قلت الاصح لا شرط و درین تعمیم بخرج نظر است زیرا که آن سوره بنزد و دیوار یک جلد بین محل
 و همچنین کلام در انتهایی سفر کنیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت باید بر وصول بدان بلد باشد
باب **للسافر اذا اتجه مکت اربع لیل الی المصلوة** مسافر چون عزیم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را **لک**
 عن عطاء الخراسانی اند سید بن السیب یقول من اتجه اقامه اربع لیل و هو مسافر اقام المصلوة سعید بن السیب
 بر که عزیم نماید اقامت چهار شب و مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال لک و ذلک أحب ما سمعت الی کنیت مالک بن انس و است
 اقوال است که شنیدم آنرا نزد یک من مسئله لبش چند قسم میباشد اقامت و مکت سید و مکت دیگر که از اقامت است و مکت سیم
 پس مکت سیم آنست که مسافر بر هر روز پیش می آید از مکت سید و بعضی یوم یا یوم و بعضی لیلین و گاهی مکت نامداران
 باشد مثل مکت در روز و سه روز و چهار روز و پنج روز و مکت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه در منی اکثر یوم و عمر و یوم و مادی عشر و
 عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکت فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکت اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیثی است
 آمده است که تعیم المهاجر بعد قضاء لک ثلثا ازینجا بطریق خود معلوم میشود که اقامت زاید از ثلاث را در احکام شرعی اثری
 هست پس سعید بن السیب مکت اربع لیل گفت و شافعی اقامت اربع ایام کراول احمد به میت نماز فرود آورده و نیست
 مکت اینقدر نیز شرط است حدیث ابن عمر که می آید و غایت مکت در مواضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 داخل شدند بکعبه تا پنج و نیم روزی و در اول چهار روز ششم مدی منی برآمدند و بنهم دعوات ماندند و دهم مدی منی آمدند و درین مدت
 قصر میفرمود پس اگر مکت در مواضع معین شرط نموده می بایست که نماز اقامت میکند از دنده و بعضی نظر خود را در تر
 از غایت و گفت چون مکت یوم و یومین اسم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعی شهید است و با احکام که نصف
 شش و دهان حکم تمام داده اند پس هر کنیت اقامت پانزده روز یا زاید بر آن در شهری یا در مدینه یا در مکه است و الا حکم سفر

قلت قال الشافعی
 لونی اقامه قاصیه
 ابره موضع انقطع سفره
 لوصول فی المنهاج
 ولا یحسب منه ایجا
 دخله و خرج علی
 الصحیح قال ابو حنیفه
 یحیی بن علی السیر
 فی بیوی الاقامه
 فی بلاد اوقاف و غیره
 عشر یوما

وقد حضره
أولادها
الذين كانوا في غزو
وهو حاضر على
على أربعة أيام
فنادى عليهم
ليرجعوا إلى
التي أتوها
من قبلهم وكان
الشافي حكيم
وأخلفه
مأمونهم قائمه
أنه يقضي أرباب
قيل الكاهن الباطل

[illegible]

وقد حضر رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عام الفجر
 بحرب هوزان سنة عشر
 اربعماية وخمسين واربعة
 فترك الخمر وافر الجهمي
 هو قول اهل العلم القيم
 والمسافر يجوز اقتداء
 كل واحد منهم بالصاحبه
 فان اقتدى القيم بالصا
 قام القيم فانظر لنفسه
 وان اقتدى المسافر بالقيم
 فعلهما ان يقيم الحلقه امامه

وهو في سفر فلتصل صليها أو ناسيا حتى قدم إلى أهله أنه ان كان قدم على أهله وهو في الوقت فأنه يصلي
المقيم وإن قدم وقد ذهب الوقت فليصل صليها المشاء لانه انما يقضي مثل الذي كان عليه قال مالك وهذا
الذي أدركت عليه الناس وأهل العلم ببلدنا ^{عليه} ما كنت أرى أن يكون له وقت راو حال أنكره ودر سفر استبش خذ
نماز السهو يا بغير اموشي تا أنكره داخل شد بسوي اهل خود حال نیست که اگر قدم کرد بر اهل خود حال آنکه او در وقت
پس بگذارد نماز مقيم و اگر قدم کرد و هر آينه برآمد وقت پس باید که بگذارد نماز مسافر زیرا که غير ازین نیست که او قضا
مانند آنچه لازم بود بروی گفت مالک و این امر است که ادراک کردم من بر آن مردمان را و علم را در شهر خود و شرح گوید
اکثر علما بآن رفته اند که اگر فائتة سفر را در اقامت قضا کند قصر نماید و اگر فائتة اقامت را در سفر قضا کند تمام نماید
و یک عمل شافعی آنست که اگر فائتة سفر را در سفر قضا کند قصر نماید و الا در جمیع صور تمام کند و هو الاظهر عند اصحابه
باب جواز التنفل فی السفر بیان جایز بودن نماز نفل در سفر **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع
صلوة الغرضية في السفر شيئا قط ولا بعد ها الا جوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت
عبد الله بن عمر نماز نمیکند و همراه نماز فرض در سفر چیزی یعنی سنن رواتب را نه پیش از آن و نه پس از آن مگر در وسط
پس بر آنست وی نماز نمیکند و گاهی بر زمین و گاهی بر شتر خود هر جانبی که متوجه میکرد و انید شتر او را **مالک** قال
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابنة عبدة الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا يترك ذلك عليه
عبد الله بن عمر میدید پس خود عبید الله را که نفل میگذارد و در سفر پس انکار نمیکرد بروی **مالک** انه بلغني
ان القاسم بن محمد و حرة بن الزبير و ابابكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر قاسم بن محمد عوده بن الزبير
و ابوبكر بن عبد الرحمن میگذارد و نه نفل و در سفر قال يحيى و مثل مالک عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك
بالليل والنهار و قد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالک از گذاردن نفل در سفر
پس گفت باک نیست بگذارد یا نذر در شب و در روز هر آينه خبر رسیده است بمن که بعض اهل علم میگردند از آن
شرح کنم گوید اکثر اهل علم اختیار کرده اند تنفل را برای مسافر و در عالمگیری مذکور است که در سنن قصر نیست
و بعضی علما بخويز کرده اند مسافر را که ترک سنن کند و متحرک آنست که در حالت خوف و استعجال ترک کند
و در حالت اسن و قرار بجا آورد **باب** جواز التنفل على الدابة في السفر حيث ما توجهت به بیان گذاردن
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جانبی که متوجه کند آن را به **مصلی** **مالک** عن عبيد
بن يحيى المدايني عن ابي الجباب سعيد بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

۴
قلت قل
بلاکته بن ابراهيم فان
فالسفر قائم
فانت في الحضر
انظر وهو قول الشافعي
والقول هو
ارجاه بوقفي فانه
السفر في السفر
في سائر الصور
قلت
اختار اكثر العلماء التنفل
في السفر في الدابة
لا قصر في السنن بل قصر
جوز في المسافر ترك
السنن في حال الخوف
بأنه يوافق حال الخوف
القرار والا من ۱۱

قلت اتقوا الله
 العلم على جوانب الدنيا الثالثة
 في السفر متوجها الى
 الطريق ورجوعا اليه
 لا بد من الاقضية في كل ذلك
 على ان السفر الطويل
 والقصد السهل وقال
 الشيخ جعفر في سفر
 ١٤
 في سفر الصلوة
 العاكفة في البيوت والحق
 عندنا بين ان يفتقر
 الصلوة مستقبلا قبله
 وبين ان يفتقرها مستقبلا
 القبل او كونه على
 ان يفتقرها او التزاحل
 الى حلة قال الشيخ في
 لا يجوز

قال راي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على حمار وهو متوجه الى خيبر عبد الله بن عمر كفت ديم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نازميكذار وادوار بود بر دواز گوش او متوجبه جانب خير بود ممالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار وكان عبد الله بن عمر
 ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نازميكذار بر شتر سوارى خود در سفر جابجى كه متوجبه ميگردانيد آن شتر اخضره صلوات كفت
 عبد الله بن دينار و عبد الله بن عمر ميگردان اين كار را ممالك عن يحيى بن سعيد انه قال راي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر الغبلة يركب ويصعد يابا من غير ان يصعد وجهه على شتر يحيى بن سعيد كفت ديم
 ابن بن مالك اسير او نازميكذار و بر دواز گوش او متوجبه بر دهر غير قدير ركوع و سجود ميگرد و بطريقين يا يا غير نكته نيزدرك
 خود را بر چرخي شتر هم كه يدا دار نافه بر راحله جابجى است در سفر طويل و قصير بر دوازديك نشي خاصه است بطويل نيزديك ملك
 و تجوى گفته است بايد كه افتتاح نماز روى يقيد كند اگر آسان باشد و يا بر سجود و فرو تر يابد از ايام ركوع و از راحي باشي
 بر اقدام را جابجى داشته است نماز يا يا مسافر باشد يا غير مسافر و همچنين سوار و قتيكه بر آيد از شهر خود و بر ايم بعض حاجات بايد
 كه بر حيفه گفته است كه صلوات در شترى نماز است در قيام و قعود و في السجود كل صلوات شين عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم
 كيف صلوات في السجود قال صل قائل الا ان تخاف الفرق مسلك طول سفر آيا در شتر بر دواز شتر است ياد و قول است
 عدم شتر را بر ركود نفل توسع آمده است و لهذا قاعده بر قيام قاعده و مضطجعا ميتواذ غراذ مسلكه استقبال قبله اگر شتر با
 در ابتدا مي تحريره اجبت و در سائر صلوة في مسلكه شترى ابر ركب قياس كرده اند و رخصت نفل داده اند مسلكه اكثر صلوات تجوز
 كرده اند گذاردن و ترديد بر دواز و در ميسر خفيه جابجى نيت **باب المسافر في بين الظهور والعصر والمغرب والعشاء**
 مسافر جمع كند در ميان ظهر و عصر و همچنين در ميان مغرب و عشاء ممالك عن داود بن الحصين عن الاخير ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم كان يحجم بين الظهور والعصر في سفره الى نبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جميع ميگرد و در ميان ظهر و عصر و سفر
 خود سوي تبرك ممالك عن ابى الزبير الكوفي عن ابى الطفيل جاور بن وايلة ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم عام نبوك فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحجم بين الظهور والعصر والمغرب والعشاء قال فاحر الصلوات
 ثم خرج فصلى الظهر والعصر والعشاء ثم دخل ثم خرج فصلى المغرب والعشاء جميعا الحد يث فمختم معاذ بن جبل خبرا كه صحاب
 برآمدند باخضره صلوات الله عليه وسلم سال غزوه تبوك پس اخضره صلوات الله عليه وسلم جميع ميگرد و در ميان ظهر و عصر و در ميان
 معاذ كفت يا خير كه نماز را روزي بعد از ان از خانه برآمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه كجا بعد از ان و دخل شد باز برآمد
 پس گذارد نماز مغرب و عشاء هم كه ممالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذا جعل به السيد محمد بن المغرب العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان میکرد و او را راه رفتن یعنی مقتضی آن میشد که محکم
 جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **مالک** انه بلغه عن علي بن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اراد ان يسير يوم جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته جمع بين المغرب والعشاء مرويت از امامين
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه میخواهند که سیر کنند در روز و جمع میکرد در میان ظهر و عصر وقتیکه میخواهند که سیر کنند
 در شب و جمع میکرد در میان مغرب و عشاء **مالک** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبدالله هل يجمع بين الظهر والعصر
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك لم توالى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را یا جمع کرده شود و در میان
 ظهر و عصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیانی مبنی بسوی نماز مردمان در عرفات **مالک** عن يحيى بن
 انه قال لسالم بن عبدالله ما اشد ما رايت اباك اخو المغرب في السفر فقال سالم ضربت الشمس ونحن بذات الحبش
 فخطب المغرب بالعقيق يحيى بن سعيد گفت سالم را چه قدر است که آن زیاد و تر تأخیر باشد از آنچه که دیدی بعد از آنکه تاخیر کرده
 باشد مغرب در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و مادر ذات الحبش بودیم پس گذارد نماز مغرب در محبت مسئله تقدیم
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید که در پس جمع این نیست که نماز اول یا آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت
 زیرا که این صورت جمع است بحقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطئه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد و آنکه از بعض
 صحابه جمعی روایت کرده اند باین مسئله تا بن ندارد زیرا که تسهیل کسب ترضی است در چند صورت میتوان بود و تلاحظه
 خصصت منوع می شود پس این نیز خصصت آن نیز خصصت و لغو جمع دلالت نمیکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که
 فصل سیر از ضرر نمیدهد و در بعض حدیث آمده که بین اهلوتین اناخه اهل وضع احمال آنها کرده اند و موالات از اشقر
 افراد جمیع نیز مستغنا میشود حتی ترک عذاب متواتر شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و تقضای نماز بعد از تقضای وقت
 دیگر است و جمع دیگر و لهذا هم قضای جمیع متعل نشد و بی فایده می باید و آن فارق بجزئیت ترضی جمیع نمیشود و آن بود پس
 این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراخ از نماز اول نیست لازم است و در جمع تأخیر پیش از انقضای وقت
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرا افراد مستنبط است و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم تاخیر جمیع
 و آن غیر مجرب است پس شروعیته آن محتاج بدلیل باشد و لیس فلیس پس این شرط شروعیته جمع پیدا شد و آیا شرط شروعیته
 آن شرط طول است مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فغیر از این احوال است و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طول
 محل خصصت است سایر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب آنکه شارح در بسیاری از ابواب نفس سفر را منقطع جمیع ساخته و در آنجا

قلت
 اذا اهل العلم على جواز
 الجمع في السفر بين الظهر
 والمغربين المغربين
 والعشاء في وقت احكام
 وآلت التفتية لا يجاز
 وصف الحديث عندهم
 ان يخرج احكام الصلوات
 من آخر وقتها ويجعل
 الاخير في اول وقتها
 فيحصل الجمع صوراً
 كما اذا دل على جواز
 وسعد بن ابراهيم
 وآباهم على ذلك
 عليه

قل يا أيها الذين آمنوا
 ذهب الغم
 إلى جوارنا الجمع
 في المطر وشمسنا
 من بينهم ان يكون
 المطر قاسما وقر
 اقتسامه لا وفي
 حالة الفراق منها
 ٦
 ان ان يقم لنا فينا وقال
 الخفية لا يجيبنا ١٢

رخصت بران فرموده است بغیر ملاحظه وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها مجامع
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحديث عبد الله بن عباس كه صلى الله عليه و آله وسلم
 الظهر والعصر شاميا جميعا وقيد ضرورة لاحق شده باجماع جمهور است و لهذا جميع في المطر وفي المرض شروع شد
 و ايا جميع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تاثير احتمال اول ميكند و عليه الشافعي باقي ما ذكره
 لغز مون انحضرت صلى الله عليه وسلم وصحابه و تابعين و ملهم خبا اهل مكة را از اقتداء با امام مسافر كه جمع مي كنند دليل
 جميع يقين بعلت حج ميتواند شد **باب الجمع بين الصلوتين في المطر** بيان جواز جمع درميان دو نماز بشتاب
 مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر كان اذا جمع الاثراء بين المغرب والعشاء في المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
 وقتبكه جميع ميكردند اميران مدینه درميان نماز مغرب و عشاء در باران جمع مي كرد و بايشان مسئله ماخذ اين
 مسئله از حديث مرفوع بر و ايت ابن عباس است با ملاحظه قيد ضرورة مسئله قيام علت رخصت كه مطلق است
 در ابتداي نماز دوم ضروری است زیرا كه تقدیم آن بروقت مقرر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی تخصیص
 است بصورتیكه متضمن حرج باشد پس بجای آنکه در مسجدیكه از خانه های دور باشد مخصوص است **باب صلاة**
الخوف بیان کیفیت نماز خوف قال الله فان خفتم فربحالا او ركعنا فاذا امنتم فاذكروا الله كما علمكم ما كنتم تكفرون
 تعلق پس اگر ترسید یعنی از عدو و مانند آن پس وان بر پاهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون
 ایمن شوید پس یا دکنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم في الارض
 فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتككم الذين كفروا ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا
 و اذا كنت فيهم فاممت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معك و لياخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا معك و ان كنتم
 ولات طائفة اخي لم يصلوا فليصلوا معك و لياخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر كنيد در زمين پس نیست
 بر شما گناهی در آنكه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح كنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنكه در بلاد افگندند
 شمار كافران هر آینه كافران شمار دشمنان آشكارا ند و قتيكه باشی توای پیغمبر میان ایشان پس قائم كن
 برای ایشان نماز را پس باید كه بايستد جامعهی از ایشان همراه تو و باید كه بگیرند سلاح خود را پس قتيكه
 سجده كنند باید كه باشند آن جامعه و ديگر پیش روی ایشان و باید كه بیايند آن طائفة ديگر پس نماز گذارید
 همراه تو و باید كه بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپرد زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیفی
 در آیه اول و دويد مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقها آنست كه نماز سفر ديگر است و آنرا خوف مشروط

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار و ادیان یکی از دو وجه تواند بود یا این است
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و مقصرا اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است
 نزدیک من و اوفق است بسبب آیه که در خوف واقع است باتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده اند بجهت اعتماد بر قید
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً ایضاً در دارالاسلام واقع نمیشود پس غالباً مقرون بسفر خواهد بود
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و بهمین
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن اُمیه سوال کرد
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خفت ان یفتکک الذین کفر افرموده است و مردان
 این شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فا قبلوا صدقة و فقیه میگید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوییم معنی
 جواب آنست که قصر ما فرشرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی بهمین است توجیه قول ابن عمر که گشت
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز بایک فریق و فریق دیگر بروی عدد باشند
 بعد از آن دیگر با تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد هستند و این نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت
 جابر بن عبد الله گذارد که یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کتف دوم ستماده شود پس این طائفة در انشای قیام امام
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد و طائفة دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد
 مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت صلعم در ذات الرقاع بروایت صحیح
 بن حوات عن جابر بن عبد الله و دیگر میگویند و الله علم و قید آنست فیهم حمل سلاح و حذر اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان
 فوجا لا ادرکبنا فاذا انقم فاذکروا الله کما حکمکم ما لم تکلوا العلم پس اگر تیر سید از دشمن پس زنگ زارید روان بر بابها
 خود یا سواره یعنی بر صفت که میراید استقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود یا نکنید و الله علم پس این شدید یا ندانید خدا تعالی
 چنانکه آموخته است شما را آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز طهینان فرموده است درین آیه دلیل است بر آنکه در حال مسابقه نماز را
 میشود و بهمین استند بیش از حدی نزدیک ابو حنیفه در حالت مسابقه و شش نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت مکان توف
 بحديث خذق مالک عن یزید بن رومان عن صالح بن حوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم ذات الرقاع
 الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدد و فصلی بالتی معه رکعة ثم ثبت قائما

واقموا لانفسهم ثم انصرفوا فاجاه العدو وجعلت الطائفة الاخرى فصلية بهم الركعة التي بقيت من صلواته
ثم ثبت جالسوا اقموا لانفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات روایت کرد از کسی که گذارده بود همراه آنحضرت صلعم نماز خوف را و فرمود
ذات الرقاع که یک طائفة صفاست همراه آنحضرت صلعم یعنی در نماز و صفاست طائفة دیگر و دیگر و دیگر و پس گذار آنحضرت صلعم
بآن طائفة که همراه او بود و دیگر رکعة بعد از آن آنحضرت صلعم ایستاده ماند و ایشان نماز تمام کردند برای خود بعد از آن باز نشسته
وصفا بستند و دیگر و آن طائفة دیگر پس گذار آنحضرت صلعم علیه سلم همراه ایشان رکعتی که باقی مانده بود از نماز آنحضرت
صلعم علیه سلم بعد از آن نشسته ماند آنحضرت صلعم و ایشان تمام کردند نماز را برای خود و بعد از آن سلام داد و همراه ایشان
مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن صلح بن خوات الانصاریان سهل بن ابی حنيفة الانصاری
حدثه ان صلوة الخوف ان یقیم الامام ومعه طائفة من صحابه وطائفة موجهة العدو فیکرم الامام رکعة و
یسجد بالذین معه ثم یقوم فاذا استوی قائما ثبت و اقموا لانفسهم الركعة الباقية ثم یصلون و ینصرفون و الامام
قائم فیکونون و جاه العدو و یقبل الاخرون الذین لم یصلوا فیکبرون و راء الامام فیکرم بهم و یسجد ثم یسلم
فیقولون فیکونون لانفسهم الركعة الثانية ثم یصلون سهل بن ابی حنيفة الانصاری روایت کرد که نماز خوف نیست که
بایستد امام برای نماز و همراه او طائفة از یاران او و طائفة دیگر و بر روی شش بایستد پس بگذارد امام یک رکعة و سجده کند
همراه آنانکه با وی اند بعد از آن بایستد پس بقیه راست ایستاد و ایستاده ماند امام و تمام کنند آن طائفة برای خود رکعة
باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام ایستاده ماند پس بشنود و برود و شصت بعد از آن بایستد آنانکه نماز نگذاشته اند
پس تکبیر گویند پس پشت امام پس کوع کند و سجده کند همراه ایشان پس تر سلام دهد پس بایستد و بگذارد نماز برای خود رکعة
دوم را بعد از آن سلام دهند قال مالک و حدیث القاسم بن محمد عن صلح بن خوات احبنا سمعت ابا عبد الله عن ابي عبد الله
قلت مالک حدیث قاسم بن محمد درست ترست نزدیک من در نماز خوف **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان
اذا مثل عن صلوة الخوف قال یتقد الامام وطائفة من الناس فیصلی بهم الامام رکعة و تکون طائفة منهم
بنیة و بین العدو و لم یصلوا فاذا صلی الذین معه رکعة استأخروا مکان الذین لم یصلوا ولا یسلموا و یتقد
الذین لم یصلوا فیصلون معه رکعة ثم ینفث الامام و قد صلی رکعتین فیقوم کل واحد من الطائفتین فیصلون لانفسهم رکعة
رکعة بعد ان ینصرف الامام فیکون کل واحد من الطائفتین قد صلیوا رکعتین فان کان خوفا و اشد من ذلك صلیوا
رجالا فیکمل علی اقلهم و رکبنا ما مستقبل القبلة او غیر مستقبلها قال مالک قال نافع لا یرى عبد الله بن عمر
الا عن رسول الله صلی الله علیه و آله بن عمر و قتی که پرسیده شد از نماز خوف می گفت که پیش رو امام و طائفة از مردان پس

آنرا خطیب میگویند اما دور کعت پس صفت نفییه است بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیرا که بسیار میشود که جمعه فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سلسله اتفاق است مرحومه یا جمهور آن ظاهر میشود اما جماعه پس لازم جمعه است و لفظ جمعه عید و تشییع نسبت بهود و واحد نصاری بران دلالت نمیناید و بی شبهه در اکثر اوقات جماعه غلیظه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکنند ان صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین جلایا و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمیع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب علم جز اینست میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضرورت و فیه نظر زیرا که حدیث الفضا من دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهرا از آن است که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس انعامی صف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در صورت شافعیه سابق کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهرا از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض بر کثرت اجتماع بوده است و لهذا خدا تعالی فرمود اذراوا تجارت اولهوا الا یه و لهذا بیع و شرادرین وقت ممنوع شد و آن فضل طویل است و ظاهرا خطیب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فضل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس بطاعت است که در وی بی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنهم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جمعه است بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم درید و جمعه می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل کد دعوت بودند ایشان را جمعه نفرمودند و سفر اگر عدم محتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتوانستند در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را بر رجوع پیش از وقت جمعه و عمل متبر مسلمین که درید و جمعیت نه در بریه و نزد اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس شهند یا زیاده و در بعض اجادیش اقل آنجا که مرد عاقل بالغ حرامده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند فشار آن تحقق جماعه عظیمه است در صورت تعدد و مجتبی میسر نمی باشد یا تبرک با قدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و عظمت ایشان و صفت نفییه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر فشار اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر ترم بود و فشار آن امرست بتقدم والی محل و لایه خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق احتجاج باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر سلسله و اثر حضرت علی که اربع الی الامام المرحوم بر ندب تقدم والی و محل لایه خود است اما خطیب پس قرآن عظیم فاسعوالی فکر اند

و در حدیث یحیی بن خالد خطیب امام طویلاصحف استخوان الذکر و مرا و از ذکر خطبه است و عمل ستم حضرت صلوات الله علیه سلم و صلوات
 و در حدیثی که در لایحه میگوید بر ضروری بودن آن و عمل ستم و لایحه میگوید که وظیفه جمعه دو خطبه است و چون خطبه نخست صلوات
 و طعنی بر علم جمعی که خطبه را در وقت تنقیح آن وجود چند چیز است حمد و شهادتین و صلوة بر حضرت صلوات الله علیه سلم و امر بقوی
 تلاوت قیامی و دعا برای مسلمین و سلامات و عربی بودن خطبه یا احمد پس بجهت آنکه در حکایت خطبهها حضرت صلوات الله
 و سلم آمده و محمد امد و اثنی علیه و خطبه حاجت احمد مدخده آمده و عمل ستم مسلمین بران جاری شده و اما تشهد پس
 بودن آن در خطبه حاجت و خطبه جمعه و ابوداؤد و هر دو حدیث را روایت کرده و در حکایت خطبه نخست صلوات الله علیه سلم کرده است
 ثم تشهد و بجهت حدیث ترمذی که خطبه لیس فیها تشهد یعنی کالید الجذمار و بجهت آنکه تشهد بجای خطبه سکلام
 اهل شرح آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام حضرت صلوات الله علیه سلم و عمل ستم مسلمین و امر بقوی
 در قرآن آنرا ذکر فرموده یعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که شریعت خطبه برای پند دادن است و تلاوة
 بجهت آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرر ثلث آیات و در حکایت خطبه جمعه آمده است تلاوة یا مالک لیقض علینا ربک اادعا
 برای مسلمین و سلامات بعمل ستم مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل ستم مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در
 بسیاری از اقالیم غیر طبرستان عجمی بودند و اگر جمعه نه در یابد نماز ظهر لازم شود زیرا که حضرت صلوات الله علیه سلم روز جمعه عرقا
 و قوف فرمودند و ثابت شد که آنروز ظهر و عصر جمع نموند و بر مسافر و حورت و عید ملوک و مرصین جمعه لازم نیست بجهت
 و اوقطنی من کان یومن بالحد و الیوم الآخر فعلیه الجمعة الامرة او مسافرا او عبدا او مرصعا و اگر ایشان جمعه خوانند
 ذمه باشد بجهت آنکه وظیفه یوم جمعه است و رخصت داده نشد اینجا حق را اگر بجهت شقت ایشان پس اگر تحمل آن کنند بجا
 مانند مرصین که وضو کنند و آنرا که معذور اند در ترک جماعت معذورند و در ترک جمعه زیرا که جمعه بجهت شایسته نیست بجهت
 رخصت است و در ترک جمعه باب الجمعة فی العوالی و من حضر الدین منہم فله الرجوع قبل حلول الوقت جمعه لازم
 در عوالی و کسیکه حاضر شود بعد از اهل عوالی پس میرسد او را بازگشتن بطرف عوالی پیش از آنکه وقت جمعه فعل شود
مسائل عن ابن شہاب عن ابی عیینہ مولى بن اذہر قال شهدت العید مع عثمان بن عفان فجاه فضیلة ثم انصرفت
 فخطب قال انه قد استمع لكم فی یومکم هذا حیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلیتظرها من احب ان
 یجمع فقال ذلت شخصه فکشف ابوعبید حاضر شد و در فرموده بر عثمان بن عفان پس آمد محب پس نماز و بعد از آن باز
 خطبه خواند و گفت هر آینه حال نیست که جمع شده است برای شما درین روز و بعد پس هر که خواهد از اهل مالیکه منتها کند
 جمعه پس باید که منتها بکنند و از هر که خواهد که رجوع کند پس رخصت لازم او را مسلمانه بخند فل حضرت عثمان عمل ستم

۲

قلست
 انفقوا على هذه الجمعة
 في العوالي فانه يشترط
 لها الجاهل وان الولي
 ان حضر في الامام
 فاختلصوا في العوالي
 وشروط الوضوء والجمعة
 قال الشافعي في قراءه
 اجتماع في المربعين
 بعد اهل المربعين

۱۵

بعد اهل المربعين
 تنقلوا من المربعين
 كذا قال في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي

لا جمعة عليه
 العوالي واما في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي
 قال ابو حنيفة لا جمعة
 في العوالي واما في العوالي

له قلبه
 جامد في الحب والجميلة
 على كل سحر ولا مزار
 صبي اوليك وفي راية
 نادرة ادمريض واقفا
 على اية لاجمة على مريض
 ولا مساوره ولا مزار
 كعبد الله ان صلحا
 منهم احد سقط الفرض
 وظل ان اتم مرض
 او مساوره من رضى
 التهمي اتم خاف العبد
 ١٥٢
 والصبي المسافر في كل
 اذا تم العبد في راية
 ايضا ولا جملة على مزار
 لم يرض في راية الجملة
 وفي العالم كمن المطر
 التمدد في الخفاء
 من السلطان الظالم
 مستط

انحضرت است صلعم در ترک تکلیف اهل بدو با قاست جمعه با حضور ایشان در بدو مسئله ازین اثر معلوم میشود که اگر خطبک جمعه از بدو صحیح است از شهر پیش از وقت روا شود جایز است اهل شهر و اهل بدو در فضیلت یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل بدو مانع برخاستن پس مانند رضی یا لشکر که کلمه بی جامع در آید مسئله در کتب شافعیه مذکور است که انصراف مریض مذکور است نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جایز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید زیرا که علت جواز خروج اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برای بدو واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبوند و اگر محال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و تکلیف در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لاجمعة علی مریض و کما سافر فان صلاها احد ما وقت عن الغرض وان لم یها جاز حدیث مالک بن صفوان من ترك الجمعة ثلث حرات من خیر حدیث رواه لا خلاصه علی قلبه واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذار و آنرا یکی از آن دو واقع شود از فرض اگر ایست که در نماز جایز است قال مالک اذا نزل الامام بقریة تجب فیها الجمعة والامام مسافر فخطب جمع بهم فان اهل تلك القرية وغیرهم یجبون معه قال یحیی قال مالک ان جمعة الامام وهو مسافر بقریة لا تجب فیها الجمعة فلامعة له ولا الا تلك القرية والاهل یجبون معهم من غیرهم ولیندر اهل تلك القرية وغیرهم ممن لیس بمسافر والصلوة قال یحیی وقال مالک لاجمعة علی مسافر وگفت مالک قتیکه نازل میشود امام در قریه که واجب ادران جمعه و امام مسافر است پس خطبه خواند جمعه گذارد با اهل آن قریه پس بر آید اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه میگذارند همراه او وگفت مالک اگر جمعه امام و حال نکند او مسافر است در قریه که واجب نیست ادران جمعه پس نیست جمعه بر او و نه بر اهل قریه و نه بر کسی سیکه جمعه گذارد با ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان از آن جمعه که نمیتند مسافر نماز را وگفت مالک نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** یس الفضل للجمعة مسنون است غسل برای جمعه **مالک** بن صفوان بن سلیمان عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر پلانی **مالک** بن نافع عن جده ابی بن قریه رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا حله احدکم الجمعة فلیغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون بپاید یکی از شما جمعه باید که غسل کند **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یوم الجمعة وعمر بن الخطاب یخطب فقال عمر انیة ساعة هذا فقال یا ایدر اللئین انقلبت

९

٤
قلت انفقوا على
يومئذ الجمعية

قلت يا ابن الفيلسوف
استخيل الفيلسوف عليه

استنباط
و اختلاف فی قولہ علیہ
صلی علیہ

والسلام واجب على كل
مؤمن

السلاطين
مختار قنديل
مختار قنديل

مختلّم فضيل
قيل المراد التاكيد وفي
الغسل

فيل السراة
منماج وقت الفوسل
ديها

الشيخ
الشيخ

۱۵۵
افضل و قی

غسل يوم الجمعة

للصلوة وهما

وفي العالم كله

بعد الحب

وصلى الجمعة

ممكن
بالحقيقة بالضرورة

پیشین

اگر کسی کند و بار برای جمعه بخرد و بخواهد جلوه خالصی کرد جمعت و کار میباید مسئله چون سنت غسل و لبس احسن و شایسته
تطبیق بجهت اجتماع و من جمیع و چون جمعه است لابد آن آداب متعدی بشهر بسوی عیدین باب استقبال المقلب و
التسویة للجمعة متعلق به خوشبو مالیدن و مسواک کردن برای جمعه مالک عن ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال فممن الجمع یا مفضل المسلمین هذا یوم جمعة الله عیدنا فاعتزلوا من كان حذو طیب فلا یضرب
ان یس منه وعلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در جمعه از همه جا که ای گروه مسلمانان هر آینه امروز
روز است که گردانید و از خدا تعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر نیکند و الا آنکه بالداران خوشبو
و لازم گیرید شما مسواک کردن را مالک عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان لا یرحح الی الجمعة الا دهن و تطیب و الا
ان یکون حرا عبد الله بن عمر نیرفت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استقبال خوشبو میکرد مگر آنکه محوم باشد باب
فضل التکیب یوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه مالک عن صفیة بن ابی بکر بن عبد الله
عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
فی الساعة الاولى فکان ما قرب بدنة و من راح فی الساعة الثانية فکان ما قرب بقرعة و من راح فی الساعة الثالثة فکان ما قرب
کبش اقول و من راح فی الساعة الرابعة فکان ما قرب و جلعة و من راح فی الساعة الخامسة فکان ما قرب بیضة فاذ لرح
الامام حضرت المثلثة یسقی عن الذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در ساعت
نختمین پس گویا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گویا که قربان کرده است یک گاو و هر که برود
در ساعت سیم گویا که قربان کرده است گوسفند شاد را و هر که برود در ساعت چهارم گویا که قربان کرده است گنایا
و هر که برود در ساعت پنجم گویا که قربان کرده است یک میوه را پس فقیه برمی آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
فرشتگان می شنوند پس از ترجمه گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در حدیث جزو و از دهم روز است یا نحو ضیف
بر تقدیر اول وقت تنگی از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظهر پیش فقیر وجه ثانی است و الله اعلم
باب السبع یوم الجمعة بیان سیم روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نذی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله و ذود البیوع ذکری لکن ان کنتم تعلمون ای مسلمانان و قتیله بانگ نماز داده شود در روز جمعه پس می کنید
بسوی یاد کردن خدا تعالی یعنی بخطبه نماز و بگذارید خرید و فروخت را این بهتر است و شما را اگر میدانید مالک
ان سال ابن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نذی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله فاسعوا
ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نذی للصلاة فاسعوا الی ذکر الله فاسعوا الی ذکر الله فاسعوا

له قلت
هو قول اهل العلم
له قلت
هو قول اهل العلم
ان هذا الساعات
ساعات لطيفة قبل
انقضاء الساعة
انقضاء الساعة
الليل والنهار

از قول خدا تعالی یا ایها الذین آمنوا یعنی مرا و از سر شتاب فتن است یا عزم کردن پس گفت ابن شهاب
 عمر بن الخطاب میخواند این آیه را باینطور اذ اذ النودی للصلوة فامضوا الی ذکر الله قال یحیی قال سالت ابا الحسن فی
 کتاب الله عن رجل عمل والفعل بقول الله تعالی و اذا اتی من فی الارض و قال قلت و اما من جاء من بیعه و هو یخشی
 و قال غرض رجل ثواب بریعه و قال غرض رجل ان سعیکم لثقی قال یحیی قال سالت فلیس السعی الذی ذکر الله غرض رجل
 فی کتابه بالسعی علی الاقدام و لا الاستعداد و لا الجری و اما غرضی الغل و العمل گفت مالک بن خنیزر نیست کسی در
 کتاب خدا تعالی عمل بفعل است و سبی یعنی عمل و فعل آمده است بدلیل قول خدا تعالی و اذا اتی من فی الارض چون آن
 مکر و دمان شود سبی کند تا فدا و افکند و در زمین و گفت و اما من جابر کسی گفت مالک پس نیست سبی که ذکر کردی
 خدا تعالی در کتاب خود سبی بر اقدام و نه دویدن و نه پوید پوید رفتن و خنیزر نیست که مراد داشته است عمل فعل
 مسئله مستند صرف سبی سبی قلب حدیث شیخین است اذا اتیم الصلوة فلیکم بالسکینه و توجیه قوایه فامضوا
 نزدیک فیهر است که قرآن نازل شده است بر هفت حرف و بهر متفق اند در معنی و فامضوا امر فی بود که حضرت
 عمر آنرا میخواهند پس لازم شد که فامضوا بعضی فامضوا باشد مسئله مراد از نودی اذان ثانی است زیرا که در زمان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیخین همین اذان بود که پیش خطیب میگویند و اذان اول در زمان حضرت عثمان پیدا
 شده است پس حال نزول آیه دلالت میکند که مراد اذان ثانی است مسئله بر هیچ قیاس باید که در حرث و جاره و سایر
 معاملات که مانع خصوص جمیع باشد پس آن نیز حرام است و چون معلوم است که غرض از تحریم هیچ تحقق سبی است و نه مانع
 آن میباشد که تحریم مخصوص باشد بکسی که جمیع بروی و اجتناب و اگر در انسانی رخصت سبوی جمیع باید که بریزد و محتمل
 که نظر بلفظ و ذوق البیع کنند و این جزئی است و اکثر افراد گیرند و محتمل است که نظر بغرض کنند و متشقی دارند باب الله
 جن تخطی الوقاب یوم الجمعة در بیان منع از گام نهادن بر گردن برادر جمیع ممالک عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم
 عن حدث عن ابی هريرة انه كان يقول لان یصلی احدکم بظهر الحرة خیر لهن ان یتقدوا حتی اذا قام الامام یخطب جله
 یخطب من قبال الناس یوم الجمعة ابی هريرة میگفت هر آینه آنکه نماز گذارد یکی از شما در حره بهتر است از آنکه بشیند بخانه
 تا چون بستاند امام در خطبه آمد کلام نهاده برگردن مردمان مترجم گوید علماء اجماع دارند بر کراهت این فعل استثنای آن
 در ضرورت را یکی آنکه امام باشد دوم آنکه در صف پیشین فرجه باشد و وصول بان بدون تخطی ممکن نشود و سایر
 ضرورات را برین قیاس باید کرد و الله اعلم باب الجمعة خطبتان مجلس بینما جمعا و خطبه تشریف بیان آنها
 ممالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خطب خطبتین یوم الجمعة مجلس بینما جمعا

قلتم هو قول الله
 انه یجوز التشاغل
 بالبیع و غیره بعد الاذان
 و المعتد بجنبه الخلفية
 الاذان اول و عند
 التشاغل الاذان
 بین یکی الخطیب
 قلتم هو قول
 اهل العلم قال الحق
 السیوفی الاذان کان
 له ١٥
 و جاز الاصلها
 تخطی
 انظر علی ان الخطبة
 فرض فی الجمعة ثم
 اختلفوا فی عدد الخطبتین
 البعض ذکرا و البعض انثی
 ان ثلثین و ثلثین
 ان ثلثین و ثلثین
 الصلاة و عند الثانية
 یترک الخطبتان
 قبل الصلاة و ذکرا
 خمسة عشر و اولها
 علیه و سلم و اولها
 و هذه الاذان و غیره
 الخطبتین جمیعاً و اولها
 این حق است و اولها
 لا یومنین و الثانية و
 هذا الخمسة عشر للخطبة
 من الصلوة

قالوا له يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ما لنا نرى في كتابك ما نرى في كتابك
 ما لنا نرى في كتابك ما نرى في كتابك

قلت هذا قول
 الجمهور
 قلت قلنا هذا قول
 مدعي علم جامع لم
 يذهبوا لحي استاذوه
 وطلقة الاصل فقال
 على امر جامع على امر
 طاعة محققين عليها
 بطلانها في القدر
 ١٥٨
 انما هو ادواشاه ذلالت
 وكون الاستيدان
 يوم الجمعة كان في
 النجف صلى الله عليه و
 سلم بن النجف صلى
 الله عليه وسلم كان
 ياذن بالاشارة

مروى است از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسکنت است که خطبه
 منبر خواند یا بر تفرغ بعمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مسلمین بعد از آنحضرت صلعم و جلوس بین آن خطبتین با مثل سوره قل
 بیان کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامته فقره رجل است و خطبه ستاده باید خواند بعمل ستم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 محل مسلمین و بایت و ترکوک قانما باب جواز لا یتبایا و الاها و خطب در میان جایز بودن احتیاد حالیکه امام خطبه
 میخواند **مالک** انذ بلغه ان عبد الله بن عمر کان یحیی یوم الجمعة و الا امام یخطب عبد الله بن عمر احتیابا میکرد روز جمعه
 امام خطبه میخواند مترجم گوید حکایتی که را برته احتیاب است که غالباً خواب می آرد پس اگر از جلد نوم باشد مکروه نخواهد بود
 و فصل ابن عمر شعر این است و الله علم **باب** استقبال الناس بالامام و هو یخطب مستحب است بر روی
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالک السنة ان یستقبل الناس الامام یوم الجمعة اذا
 اراد ان یخطب من کان منهم یلی القبلة و غیرها گفت مالک سنت مفره نزدیک آنست که روزی آورند مردمان بطرف
 امام روز جمعه قیام کرده اند و خطبه میخوانند را آنکه از ایشان نزدیک قیام باشند و آنکه بجانب غیر قیام باشند **باب**
 اصابعه علی بن عبد الله بن عثمان و الا امام یخطب یوم الجمعة ان یأمر الامام و در آمدن قال مالک
 و لیست من دحف واصابعه لاول من یخطب من یخطب ان یستأذن الامام یوم الجمعة اذا اراد ان یخطب گفت مالک نیست لازم بر کسیکه چون
 از زمین او جاری شد یا رسید او را امری که نا جاری است او را از بر آمدن آنکه رخصت طلبد از امام روز جمعه قیام خواهد
 مترجم گوید جمهور علماء قایل اند بعدم وجوب استیدان و آیه و اذا کانوا مع علی امر جامع لم یذهبوا لحي استاذونه
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق داشته است و هر حاجتی که با جماع مشروع است خروج از آن بدو
 اذن امام جایز نگرد و مثل جمعه و عیدین و جهاد و استسقاء و امثال آنها و نیز روایت کرده که استیدان در جمعه در عهد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم رایج بود و آنحضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله علم **باب** الاستیذان یوم الجمعة
 والامام یخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالک** عن ابی الزناد عن
 الامام عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قلت لصاحبك انظر اليك انظر اليك انظر اليك انظر اليك
 فقد لغوت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و قیامه بگوئی منتهین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس
 بر آیه کلام بنیاده کردی **مالک** عن ابن شهاب عن ثعلبة ابن مالك القطر اذا خیره انهم كانوا في
 زمان عمر بن الخطاب یصلون یوم الجمعة حتى یخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر جلس على المنبر و اذن للمؤذنين
 قال ثعلبة جلسنا نحدث فاذا اسكت المؤذن و قام عمر یخطب انصنا فم یخبر منا احد مثلک گفت که مثلک

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد از سوره جمعه گفت میخواند بل انک صیبا الغاشیه ترجمه گوید پیش
 مالک و شافعیه صحیح است قراة سوره جمعه منافقون و همچنین قراة سوره سجده و غاشیه و خفیه توقیت بعض قرآن
 بعض صلوات مکرر و داشتند و تغییر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراهت در صورتی است
 که تغییر آن نماز را جائز ندارد یا قراة بغیر آن مکرر و شمارد و اگر بجهت آسانی یا تسهیل یا بقرینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه و بگاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جا بجا آن از ارکان حمله نشمارند و در
 باب من ادرك رکعة من الصلوة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که در یاد نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 همراه او رکعت دیگر **مالك** عن ابن شهاب انك كان يقول من ادرك من صلوۃ الجمعة رکعة فليصل اليها رکعة
 اخوي ابن شهاب میگفت هر که در یاد نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 وحي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین است سنت قال يحيى قال مالك وعلی لك ادركت اهل العلم ببلدنا
 و ذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة رکعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک گفت
 قول فتم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یاد نماز بیک رکعت پیش
 وی دریافته است نماز را بغوی گفته است هر که بیک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون
 امام سلام دهد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیک رکعت و داخل نشد در نماز بیک رکعت
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از چهار رکعت زیرا که وی ظهر است
 همین است مذکور است که ثوری و شافعی ترجمه گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوۃ الجمعة
 رکعة فقد ادرك صلوۃ و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة رکعة فليصل اليها اخوي و از فهمم این حدیث دانسته شد که
 اگر دو رکعت دریافت جمعه را دریافته است پس ظهر را کند استینا فا و بنا و نزدیک نام عظم اگر شهادت امام را دریافت
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه را دریافت **باب** فضل يوم الجمعة و الساعات ترجع فیها و مناظرة ابی هر چه در کعبه
 الاحبار و عبد الله بن سلام فی تعیینها **باب** در بیان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود بر کثرت
 در روز جمعه و مناظره ابوسریه و کعب احبار و عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **مالك** عن ابی الزناد
 عن الاحمر عن ابی هر چه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر يوم الجمعة فقال فيه ستا لا یوافیها عبد مسلم
 و هو قائم یصلی سالی الله شیئا الا عطاءه یا به و انشأ رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی سالی الله شیئا الا عطاءه
 صلی الله علیه وسلم ذکر کرد روز جمعه این گفت در آن روز ساعتیکه در آن حال نماز و استقامت

له قلت
 علیها اهل العلم
 انهم ادركوا رکعة
 کلها اضاف اليها
 رکعة اخوي فتمت
 جمعة و ان لم يدرك
 ۱۹۰
 انک تعلم ان
 قال ابو خنیفة ان
 ادرك الامام فی الصلاة
 صلی رکعتین

باشه ناز سگند از رسول کند از خدا تعالی چیزی می گم که سید در آورده اند و اشاره نمود حضرت مسلم بن عبد الله بن قسطنطین
 میفرموده است که عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة انه قال قال
 الی الطی فقلت کعب الاحبار یحیی عن محمد بن عن التوریه وحده عن النبی صلی الله علیه وسلم کان فیما حدثنه ان قلت
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یروم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فی خلق آدم وفیه اصبط وفیه یتب علیه وفیه مات
 تقوم الساعة وما من دابة الا وهی صیفة یوم الجمعة من حیث تعید حتى تظلم الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفیه ساء
 الاضداد فما عبد مسلم وهو یصلی سبیل الله شیئا الا اعطاه اياه قال کعب لک فی کل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة
 فقل کعب التوریه فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو هریرة فقلت بصرة بن ابی بصرة الغفاری فقال من
 این اقبلت من الطی فقال لو ادرکتک قبل ان تخرج الیه ما خرجت معک رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعجل الی
 الا الی ثلثة مشا الی المسجد الحرام والی مسجد هذا والی مسجد یلیا و بیت المقدس قال ابو هریرة ثم فقلت عبد السلام
 فحدثت بحلیه مع کعب الاحبار وما حدثت فی یوم الجمعة فقلت قال کعب ذلک فی کل سنة یوم فقال عبد الله بن سلام
 کذب کعب فقلت ثم واکعب التوریه فقال بل هو فی کل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق کعب ثم قال
 عبد الله بن سلام قد علمت انیة الساعة هی قال ابو هریرة فقلت له اخبرنی بها ولا تضیق فقال عبد الله
 بن سلام هی اخر ساعة فی یوم الجمعة قال ابو هریرة فقلت وكيف تكون هی اخر ساعة فی یوم
 الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی وتلك الساعة
 لا یصلی فیها فقال عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا
 ینتظر فی الصلوة فهو فی الصلوة حتى یصلی قال فقلت بل قال ففی ذلک الیوم یرید ان یقتل
 بسوء کوه ویرس ملاقات کردم با کعب احبار پس شستم بر او پس حدیث نقل کردم پیش من از توره
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او
 آنکه گفتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین روز یک طلوع کرده است در آن آفتاب روز جمعه
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه فسد و آفریده شد بر زمین و در روز جمعه هر بانی کرده
 بروی بعد از عذاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخواست قیامت و میت
 هیچ جنبه که مردی گویند نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه برمی آید آفتاب
 از قریب قیامت که جن وادی و در جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز میکند آنرا

له قلت
 قال الحلی ثلث من العا
 یوم الجمعة
 ۱۶
 یصادف ساعة
 احبابة ۱۳

رتبة اهل العلم والادب
 من قبل النظر عند
 الترتيب ابراهيم الكفاح
 الحديث مسطور
 عائشة وقي القامح
 تاجرا كعبين تاجها
 واختلوا فيما بعد
 الجملة فقال الشافعي
 راكعتان واثنا عشر ركعة
 ابراهيم قال الباقون
 ١٢٢
 من غير صلاة

سوال ميكند از خدا تعالی چیزی مگر گوید بدو و آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز است پس گفت بلکه در
 هر جمعه است پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم آن
 بن ابی بصیر و خفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم ز طور پس گفت اگر می یافتی ترا پیش آنرا که بروی آمدی بسوی طوری که از کفایت
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آن ماده کرده نشود و شران را اگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و مسجد مسجدی که اینست و بسوی مدینا یا کعبه
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس فرخ که کردم پیش او و صوته مجلس خود با کعبه جبار و آنچه حد
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفت در آن شبی سخن را گفت که جبار محل این ساعت مروجّه در هر سال یکروز است
 گفت عبد الله بن سلام دروغ گفت کعب پس فرمود بعد از آن خواند کعب رتبه را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است پس گفت عبد
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام بر آنیم می دانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفت او از خبر
 باین ساعت و محل کن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت از روز جمعه است ابوهریره پس گفت و چگونه باشد این
 ساعت مروجّه آخر ساعتی در روز جمعه و بر آنیم فرموده است حضرت صلعم که می باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال نکند و نماز نکند
 مگر که اجابت دعای او کرده شود و این ساعت که توفشان میدهند نماز کرده و عیث و در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا نفرموده
 است حضرت صلعم علیه وسلم هر که بنشیند بمحلی که انتظار میکند در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره
 آری فرمود گفت پس مرا همین است **باب** الوافل المندوب اليها قبل الفرائض و بعدا و در میان نماز تا نافه که در تحب اند
 پیش از فرائض و بعد فرائض **مالك** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي قبل الفرائض و ركعتين
 بعدها و ركعتين و بعد المغرب و ركعتين في بيته و بعد صلاة العشاء و ركعتين و كان لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف فيركع
 ركعتين رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگذازد و پیش از ظهر دو ركعة و بعد از ظهر دو ركعت و بعد مغرب دو ركعت در نماز خود و بعد از
 عشاء دو ركعة و نماز ميگذازد و بعد جمعه تا آنکه باز ميگشت بخانه پس ميگذازد دو ركعت مسلكه اكثر علماء قائل بانده بنيت چهار ركعت
 پیش از نماز ظهر و ترك ایشان حديث حضرت عائشة است كه مسلم آنرا ذكر کرده و در منهاج دو ركعة را تعميم کرده و در بعد جمعه
 اختلاف در پیش شافعي دو ركعت و نزدیک ابوحنيفة چهار ركعت و بعضی گفته است این از قبيل اختلاف مباح است **باب**
 استصحاب كعتي الظهر تخفيفها باب در سنت بودن دو ركعت كه متصل نماز فجر باشد و سبك كردن آن **مالك** عن نافع عن
 عبد الله بن عمر ان حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا سكت للمؤمنين من الاذان
 لصلاة الصبح صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقوم لصلاة حضرت حفصة خبر داد عبد الله بن عمر كه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتي كه
 خاموش ميشد مؤذن از نماز نماز صبح ميگذازد و دو ركعة پیش از آنكه استاده کرده و ميشد نماز **مالك** حنبلين بعد از استاه

زهير النخعي صلى الله عليه وسلم قال قال النخعي الفجر حتى انقضى اقول ايام القربان ام لا حضرت عائشة
 فرموده اينكه رسول الله صلى الله عليه وسلم سبكه ميگردود وركعت فجر تا آنكه من در دل خود ميگفتم يا خداوند سورة فاتحه را يادمان
 اجمعت الصلوة ترك ركني الفجر وغيرهما من النوافل وقتيكه ساهده کرده شود نماز بايد كه ترك كنيد صلوة دو ركعت سنت فجر را بخير
 از زوال مالك عن شريك بن عبد الله بن ابى غنم عن ابى سلمة بن عبد الرحمن انتقال مع قوم الا قلعة فقاموا
 يصلون فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اضلّتان معا اصلتان معا وذلك في صلوة لصبي في ركعتين ^{التي}
 قبل الصلوة ابو سلمة بن عبد الرحمن گفت شنيدند قومي تكبير اقامت ايسر برخواستند كه نماز بگذرانند پس برآمد براهيم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود ايا دو نماز در يكاعت ايا دو نماز در يكاعت گذارده ميشود اين قضيه نماز صحيح
 در آن دو ركعت كه پيش از صبح بود مسئله ظاهر اين حديث موافق نديشما مني ست وخفيه اين حديث رحل كرده برخلاف متفصل
 مفترضين در صف واحد يا بوضيعة در ميان متفصل ومفترضين جابل نباشد و ذكر كرده اند كه اگر اقامت نماز شد و اين شخص
 فجر بگذارد و دست تامل كند اگر ظن غالب آنست كه يك ركعت بجا خواهد يا دو نماز بجا بايد سجده سنت بگذارد و الا سوقوف كند
 بابت قضاء ركني الفجر بيان قضاء دو ركعت سنت فجر مالك انبلا عن عبد الله بن عثمان ركني الفجر قضاء
 بعد ان طلعت الشمس فرتش از بعد امد بن محمد دو ركعت سنت فجر پس قضاء كرد آنرا بعد از آنكه طلوع كرده ايقاب مالك
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد مثل الذي صنع عبد الله بن عمر عبد الرحمن روايت كرد از پدر خود قاسم بن محمد
 مانند آنچه كرد عبد الله بن عمر يعني در قضاء سنت فجر مسئله علقه قضاء در دو ركعت سنت فجر آنست كه مطلوب بوقت است پس حكم
 شامل باشد سائر سنن موقت را و قضاء نمودن مفترت صلوة الله عليه وسلم دو ركعت سنت ظهر را بعد از عصر شاذ آنست كه پيش از
 نديشما مني و در عالمگيري نذكر است كه چون سنن نزول وقت خود فوت شوند قضاء نبايد كرد بركعت فجر را اگر همراه فرض قضاء شود
 تا وقت زوال قضاء كرده شود و بعد از اين قضاء نبايد كرد باب لا باس بترك الرواتب اذا صلى الفريضة وحده
 صحيح بكنائيت در ترك سنن روايت وقتيكه بگذارد نماز فرعيه را تنها اينكه تا كه اين روايت در جماعات است نه در صورت انفراد
 مالك عن نبيعة بن ابى عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر كان اذا جاء المسجد قد صلى الناس بدلا بالملكوته ولم
 يصل قبلها شيئا بعد الله بن عمر بعد اين صفت كروفتيكه مي آمد مسجد حال آنكه نماز گذارده بودند مردان شروع ميكردند
 فرض و نميگذارند پيش از آن خيري مسئله در عالمگيري نذكر است قيل لا باس بترك سنت الفجر و انظر اذا صلى وحده وقيل لا يجوز
 تركها محال باب الذكول للندوب اليه في كل يوم در بيان ذكر كركعت اوده شد بسوي آن روزي مالك
 عن علي بن بكر عن ابى سلمة النخعي عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله وحده

۱۴ قلنت
 هو قول اهل العلم
 ۱۵ قلنت
 وعليه الشافعي ومعه
 عند الخفية كراهية
 ان يصل في الصلوة
 للقوم وهم في الصلوة
 او يجلس لا يدينه
 وينههم كما في الصلوة
 او ما في صلوة الفجر
 وهو كركعتي الفجر
 وهو يجلس نورهما
 ۱۶ قلنت
 انه لا ركعة في يوم
 قاتله ولا ركعة في يوم
 المسجد
 ۱۷ قلنت
 في النهار جلد
 قات النفل الوقت لك
 قضاء عظمى المالك
 والسنن اذا قالت عن
 وقطاعه بقضاء الاساقفي
 الفجر فانهم ان قاتلوا مع
 الزوال وقضى الوقت
 بقضى حذو ذلك
 ۱۸ قلنت في
 المالك في سنة
 ليس بركعة في سنة
 في وقتها
 ۱۹ قلنت في
 في وقتها

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبته لعمارة
حسنة وحيث عند مائة سيئة وكانت له حرز من الشيطان يومه ذلك حتى يمسي ثم يات احد بافضل
علاج به الا احد على اكثر من ذلك ابو هريرة گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه بگوید لا اله الا الله لا شريك له
لا شريك له الحمد در هر روزی صد بار باشد و این کلمات برابر ده برده کرده و نوشته شود برای او صد
و محرکه شود از وی صد سیئه و باشد این کلمات پناه او را از شر شیطان در آن روز و تا آنکه داخل شود در
و نیار و بچکس عملی را که بهتر باشد از آنچه این شخص آورده است روز حشر الا کسی که عمل کرده باشد زیاده تر ازین
صد بار **مالک** عن سمیعی ابی بکر عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من قال سبحن الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياه وان كانت مثل زبد البحر رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود هر كه بگوید سبحان الله و بحمده در هر روزی صد بار دور کرده شود از وی خطای نامی او اگر چه این خطاها باشد
مانند کفر و ریای باب استقباب صلوة الضحی در میان مناجات بودن نماز صبح **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن
الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما دایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يعبد
سبعة الضحی قطا فی لا سبعها وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدع العمل بالشئ وهو حجاب ان
يعمل به خشية ان يعمل به الناس فيقرض عليهم حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت رخصه الله علیه وسلم كه
گذا رده باشد نافه ضحی را هیچگاه و هر آینه من نیگزیدم آنرا و هر آینه حال اینست كه آنحضرت صلعم ترك ميكرد عمل بخیر چیزی حال
وی دوست میداشت عمل كردن بآن بسبب ترس آنكه بكنند آنرا مردمان پس فرض گردانید خود برایشان **مالک**
عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تعطي الضحی ثمانی ركعات ثم تقول لو نشئ لي ابواي ما تركتهم
حضرت عائشة میگذازد نماز ضحی هشت ركعة بعد از آن می گفت اگر برانگیزم شوند برای من پدر و مادر من ترك كنم آنرا
مالک عن موسى بن ميسرة عن ابی هريرة عن ابی عقیل بن ابی طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قام الفجر ثمانی ركعات ملحقا فی ثوب واحد خبروا ثم بان بنت ابي طالب ابو هريرة و ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم گذارد سال غزوه فتح هشت ركعة و بر حیدره در يكه جامه **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان ابامرة
مولى عقیل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت
يغتسل وفاطمة ابنته تستمره بثوب قالت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانئ بنت ابي طالب فقال لي يا ام هانئ فقلت
فقلت فقام فقلت ثمانی ركعات ملحقا فی ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله اني ارجو اني اقاتل رجلا اجوته فلان

میں

ملک و سرحد

حضرت رکن الدین

مجلس

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

مجلس

مجلس شورای اسلامی

مجلس

وفاقیہ

من ویتیک

عبیده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من اجرت يا ام هان وذلک صحیحاً بانى کتبت برقمه سیدی رسول الله
 صلى الله علیه وسلم سال فتح مکة پس یافتیم او را که غسل میکرد و فاطمه دختر آنحضرت خطه الله علیه وسلم برده کرده بود بروی بجا کتبت
 ام هانى پس سلام کردم پس فرمود آنحضرت صلى الله علیه وسلم کیت این پس گفتم ام هانى دختر ابيطالب پس فرمود
 ام هانى را پس قتيبة فارغ شد از غسل خود بايقا و پس نماز گذارد و هشت رکعت در سجده یک جامه بعد از آن بازگشت
 پس گفتم يا رسول الله گفت پس را دین که علی ابن ابیطالب است که وی خواهد کشت مردیکه من امان وادم او را فلان
 پس سیر و فرمود رسول الله صلى الله علیه وسلم امان دادیم کسی که توانم دادوی ای ام هانى این واقعه محقق شد
 وقت ضحی مسکه اقل آن دور کتبت سجدت کل سلامی الخ و در احادیث صحیح و زیاده از شست مذکور نیست بهیچ
 باسناد ضعیف و دوازده نیز نقل کرده و وقت آن از ارتفاع و روشن شدن صند آفتاب است تا استوار و تأخیر
 آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تعلیق در میان حدیث عائشه و احادیث دیگر نیست که حضرت عائشه لعن الله قاتلها
 از خود کرده نهی صلوة بالکلیه پس شاید آنحضرت صلى الله علیه وسلم بگوید ابد و باشد منعی در بعضی اوقات در سجده
 باب الا فضل فی نافلة اللیل والنهار ان یکون متنی متنی بهتر است نافله شب و روز آنکه باشد و در رکعت مالک
 انه بلغه ان عمر بن الخطاب کان یقول صلوة اللیل والنهار لعلنی یغنی عنی کل رکعتین خبر رسیده است مالک که حضرت
 سیر فرمود نماز شب و روز یعنی نافله و در رکعت است سلام و در هر دو رکعت قال یحیی قالا مالک و هو الاخر عن زنا گفت مالک
 و همین است امر قرمز و یکتا و همین است مذنب شامی و نزدیک ابو حنیفه چهارچهار فصل است در طوین و صابین
 در روز مذنب ابو حنیفه اختیار کرده اند و در شب موافق شافعی رفته باب الا فضل للمنافلة ان تكون فی البیت
 بهتر برای نماز نافله آنست که گذارد و شود در خانه صالح عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی بن سعید
 ان فید بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتکم فی بیوتکم الا الصلوة المکتوبة زید بن ثابت گفت که بهترین نماز برای شما
 نماز است که در خانه های خود بگذارید بجز نماز فریضه و تحمیم که بعد از منی الله عنه غیر ازین نیست که آنرا برای خوف داخل ریاست
 بگذارند و هر جا که خواهد زیرا که بهتر است که آنحضرت صلى الله علیه وسلم بگوید از نماز داخل احکامی و مسجد و گاهی در خانه باب جواز الجماعة
 فی النافلة جائز است گذاردن نماز نقل بجماعت صالح عن اسحاق بن عبد الله بن الجراح عن ابی بن مالک ان جمعة
 ملکیکه و عن رسول الله صلى الله علیه وسلم یطعم فاکل منه ثم قال رسول الله صلى الله علیه وسلم فحقاً فلا یصلی لکم
 قال انس فقلت الی حصیر لنا قد اسق من طعم لیس فی نضت بلو علیه فقام رسول الله صلى الله علیه وسلم
 و سلم و صففت انا و الیتیم و داءه و الیتیم من وراثتنا افضل لنا رکعتین ثم انصرف فلیک

ما نفقت الصلوات بالليل
 فلهذا كان يصليها
 في بعض الأوقات في
 المسجد
 قلت صواب
 الشافعي قال لا يخفى
 إلا لم يوافق
 قلت
 وإنما لا يخفى أنه فعل
 الرباوي فإن آمنة صلي
 شامولاً لك
 ١٦٥
 قال النبي صلى الله عليه
 وسلم يصل في المسجد
 تارة وفي البيت مرة
 فيهما كبريتين قبل الأض
 في البيت التعل كونه
 والبيت الأضراب
 والله أن كل ذلك
 سواء لكن الأفضل
 ما يكون بعد من
 التراب وجميع ذلك
 قلت
 عند الشافعي

مجلس الشورى
البحرين

ان كان على سبيل
 التماسي كقولنا
 اذا صلبت الجماعة
 فزادوا واثابة
 فزادوا واثابة
 فزادوا واثابة
 فزادوا واثابة

ما قلت
مذهب العلماء ان
الوزن سنة لا با
حقيقة خاصة
۱۶۶
فانما جوبه على
عند

جده انس بن مالك دعوت نمود و حضرت اصيله عليه السلام بر ابي طلحاهي پيش نهادل فرمود و از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم
بايستيد نماز گذارم پس شما يعني امامت كنم براي شما انس گفت پس بر شما قسم بسوي بوري ايمان ما كسياده بود و كسيك
استعمال پس نشاندم بر آب ايسر است و حضرت صلعم و صف ستم من و يتيم كه نام طفل بود پشت حضرت و ان بيزن پس
پس بگذارد و حضرت صلعم بر باد و رفته بعد از ان باز گشت مسكه از بن حديث و احاديث ديگر معلوم شده است كه نماز
بجماعت خواندن مكروه نيت آري التزام مثل التزام ان در فرض عيدين و كشت بدعت است و نزديك نفعه بطلوع دوم
است يك قسم است كه جماعت در ان مسنون باشد مثل عيدين و تراويح و سته و كسوف و ديكر آنكه جماعت در ان مسنون
مثل و اتب اگر اين قسم اخير را هم جماعت بگذارد نزديك ايشان مكروه نيت و در پيش خفيه در او نازل مكروه است
چون بر سبيل تداعي و اجتماع باشد و اگر حقيقت قليل ملا اذ ان واقامت در نيمه مسجد بگذارد لباس **باب** صلوٰة الوتر
وليست بواجبة نماز وتر سنت است و واجب نيت **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جابر عن ابن
خزيون رجل من بني كنانة يذاكر الخديجي سمع رجلا بالشام يكتفي ايا محمد يقول ان الوتر واجب قال الحمد لله
الى عبادة بن الصفا عارضته له وهو داخر الى المسجد فالتخبر بالاك قال الحمد لله عبادة كذب ابو محمد سمعت رسول الله
صلی الله علیه و آله يقول سمعنا الله تعالى على العباد فمن جاء بهن لم يضيع منهن شيئا استخفافا بحقهن
عند الله عهد ان يدخل الجنة ومن لم يات بهن فليس له عند الله عهد ان شاء عذبه وان شاء ادخل الجنة
شخصه از بن كنانة گفته ميشد او را مخدجى شنيد از مردى در شام كه گفت است ابو محمد بود ميگفت هر آينه و تر واجب گفت
پس قسم بسوي عباده بن حصاصت پس پيش روى آدمم او را و او ميرفت بسوي مسجد پس خبر اداوم او را پايچي گفت ابو محمد
گفت عباده دروغ گفت ابو محمد شنيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم كه مي فرمود پنج نماز است كه نوشته است آنها را خدا
بر بندگان پس هر كه بمل آورد آنها را ضايع نكرد و از آنها چيز بزرگتر از جهت بگ پذاشتن حق آن باشد او را نزديك خدا استقامت
عمدي كه دخل كند او را در بهشت و هر كه بمل نياورد آنرا پس نيت او را نزديك خدا متعالي عمدي اگر خواهد عذاب كند
و اگر خواهد دخل كند او را در بهشت **مالك** انه بلغه ان رجلا سال عبد الله بن عمر عن الوتر اوجب هو فقال عبد الله
بن عمر قد اقره رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقره المسلمون قال ففعل الرجل يروى عليه عبد الله بن عمر يقول قد اقره
رسول الله صلى الله عليه وسلم و اقره المسلمون شخصه سوال كرد عبد الله بن عمر از و تر ايا واجب است پس گفت عبد بن عمر
هر آينه و تر گذارده است حضرت صلعم و تر گذارده اند مسلمانان پس شروع كرد و آن مرد كه سوال مي نمود عبد الله بن
عبد الله بن عمر ميگفت هر آينه و تر گذارده است رسول الله صلى الله عليه وسلم و تر گذارده اند مسلمانان ترجمه گويد رضاعى

صوت نماز مغرب می باشد و همین است نزد شافعی و نزد یک خنفیة فصل جائز نیست باب جواز الوتر برکعت واحد و جواز
شفع قطعا و در میان جواز گذاردن و تر یک کتة از غیر شفع پیش از آن مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص
کمان بود بعد الفقرة الواحدة سعد بن ابی وقاص و تر میگذارد و بعد عشا یک کتة قال مالک و ليس على هذا العمل عندنا
ولكن ادنى الوتر ثلاث گفت مالک نیست عمل بر پنج رت نزدیک ما و لکن ادنی و تر سه رکعت است در شفع و یک و تر سه رکعت
اگر یک کتة گذارد نزدیک شافعی بلکه اگر امتیه جائز است و نزدیک مالک مکروه است و نزدیک ابو حنیفة اصلا جائز نیست
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها برکعت اخو و در جواز نقص و تر با یک شفع گرداند از بعضی کتة دیگر مالک عن
انه قال كنت مع عبدالله بن عمر بطريق مكة فالتقاء مع جماعة فحدثني عبدالله بصحة فادتر بواحدة ثم انكشف الغيم
فادعاه ان عليه ليلا فشفعوا بواحدة ثم صلى بعد ذلك ركعتين ركعتين فلما اشفعوا بالصحة او تر بواحدة گفت نافع که
بودم همراه عبدالله بن عمر در راه مکة و آسمان صاحب بار بود پس تر رسید عبدالله از طلوع صبح پس تر گذارد و یک کتة
بعد از آن زایل شد بار پس دانست عبدالله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک کتة را دو گانه ساخت بصح
رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس وقتیکه تر رسید از صبح و تر گذارد و یک کتة مترجم گوید رضی الله عنه بر همین
دلیل شافعی و صحیح نیست بر قول ابو حنیفة ففی العالم لم یکن یزید الوتر باب جواز الوتر اقل السبل
واخرا جائز است گذاردن و تر اقل شب آخر شب مالک عن حمید بن سعید عن سعید بن المسیب قال کان
ابن بکر الصديق اذا اراد ان ياتي فواش او تر و کان عمر بن الخطاب يوتر اقل الليل قال سعید بن المسیب
انا فاذا اجئت فواش او تر گفت سعید بن المسیب که حضرت ابو بکر وقتیکه میخواست که بیاید بر بستر خود یعنی
برای خواب تر میگذارد و حضرت عمر و تر میگذارد و آخر شب گفت سعید بن المسیب یا بن عمر می آیم بر فراش خود و تر
میگذارم مالک انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول من خشي ان ينهزم حتى يصبر فليوتر قبل ان ينهزم
ومن جئ من استيقظ اقل الليل فليوتر و تر حضرت عائشة میفرمود که تر بیدار شو که بخوابی و صبح دخل شود باید که و تر بگذارد
پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود و تر شب یا یک که تاخیر کند و تر باب الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز گذاردن
و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الكريم بن ابی الحارث البصري عن سعید بن جبیر ان عبدالله بن عباس قد فر
استيقظ فقال لحامد انظر ما صنع الناس وهو يشهد قد ذهب بعضه فذهب الخادم ثم رجع فقال انظر ما صنع الناس
من الصبح فقام عبدالله فاوتر و تر بعد طلوع الصبح سعید بن جبیر گفت هر آینه عبدالله بن عباس بخواب رفت بعد از آن بیدار شد
پس گفت خادم خود را ببین که چه کرده و در آن ابروهایش از وقت رفته بود یعنی او پس رفت خادم بعد از آن باز برگشت که تر

عنه قلنت
ان اذن الركعة جازنا
عند الشافعي والجمهور
وكن عند مالك ولم
يجز عند الحنفية
عنه قلنت
عليه الشافعي وجمهوره
يعمل على قول ابی حنيفة
ففي العالم لم يكن يزيد الوتر
بدون ثلثة اوتار
عنه قلنت
على هذا أهل السنة

با بركشته مردمان از نماز صبح پس ایستاد عبد الله بن عباس پس ترك كرد بعد از آن گذارد و نماز صبح را ممالك ابلغه
 ان عبد الله بن عباس و عبادة بن الصامت و القاسم بن محمد و عبد الله بن حاتم و قدا و تروا بعدا بالفجر خبر رسید امام مالك
 كه عبد الله بن عباس و عباده بن صامت و قاسم بن محمد عبد الله بن عامر گذارده اند و تر را بعد طلوع فجر ممالك عن
 هشام بن حمزة عن ابیه ان عبد الله بن سعد قال جاء ابی الى لواقیت صلوۃ الصبح وانا اوتو عبد الله بن مسكفت
 بر و اندازم اگر گفته شود كمی نماز صبح و من و تر میگذارم ممالك عن یحیی بن سعید انه قال كان عبادة بن الصامت
 یوم یوما فخر بهما الى الصبح فاقام المؤمن صلوۃ الصبح فاسكنه عبادة حتى اوفى صلی بهم الصبح عبادة بن صامت
 امامت میگرد و همی را پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس غاش
 کرد و از عبادة تا آنكه ترك كرد و بعد از آن گذارد و ایشان نماز صبح را ممالك عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت
 عبد الله بن عامر بن بیعة یقول انی لا و تروا وانا سمع الا قامة تا و بعد الفجر یسلك عبد الرحمن ای ذلك قال عبد
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را كه میگفت هر آینه و تر میگذارم و من شنیدم اقامت را یگفت هر آینه من ترك میگذارم
 بعد فجر شك كرد عبد الرحمن كدام يك ازین دو نفر گفت ممالك عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع ابا عبد الله القاسم بن محمد
 یقول انی لا و تر عبد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد كه میگفت هر آینه و تر میگذارم بعد فجر
 ممالك و انما یو تر عبد الفجر من نام عن الوتر و لا یبلغ لاحد ان یتعد ذلك حتى یضم و تره بعد الفجر گفت مالك غیر ازین نیست
 كه گذارد و تر را بعد فجر هر كنجوابت از نماز و تر یعنی باید کسی كه بقصد تاخیر کند و تر را تا نبندد و تر خود را بعد فجر ترك گویم
 رضی الله عنه معنی این آنرا نزد یک شافعی است كه و تر سنت موقت است و سنت است قضاء آن و فقیه فوت شود و آنچه ضعیف
 آنكه واجب است و واجب میشود قضاء ترك آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و فقیه و نزد يك كنگ كه
 این وقت یعنی طلوع فجر ضروریست برای و تر و قضائیت و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر
 الی صلوۃ الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف كانت صلوۃ
 النبیه صلی الله علیه و آله باللیل بیان کیفیت نمازهای آنحضرت صلعم كه در شب میگذارد ممالك عن ابن شهاب عن حمزة بن
 عن عائشة زوج النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله كان یصلی من اللیل احد عشر ركعة یوتر منها بواحدة
 فاذا اقم اضطر علی شقة الا ین حضرت عائشة نقل كرد كه آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و تر در شب یازده
 ركعت و تر میگذارد و تر یازده ركعت پس وقتی فارغ میشدند و تر را میباشیدند و تر بسوی راست خود را
 عن هشام بن حمزة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت كان رسول الله صلی الله علیه و سلم

له قلت
 منی هذا
 الشافعی حسیة موقفة
 بین قضاءها اذا كانت
 بعد فی خفیة الدار
 بعد القضاء و تر كه و
 ۱۹۹
 بجزایای نماز و تر
 و بین الوتر و تر
 و الله اعلم
 و تر و تر
 فی مختصر ابن الحاجب
 و تر یعنی الوتر الی
 فی صلوۃ الفجر

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبة وصفه في رايه نماز ميگذازد و در شب پس فرمود كيست آن زن پس گفته شد آنحضرت
صلى الله عليه وسلم اين زن حولا و ختر تو نيست است بخواب بيزد و در شب پس ناخوش فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا تا آنكه
شناخته شد ناخوشي در قفا و آنحضرت صلعم بعد از آن فرمود هر آينه خدا استعالي طول مي شود تا آنكه شما معلول مي شويد
يعني ترك مي كنيد انما به را مگر نزد يك طال انشان پس طلاق طال بر طريق مشاكله است اختيار كنيد از اعمال آنقدر كه شما
بان طاقت باشيد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا نكس احدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب عنه النوم فان احسكه اذا صلى و
ناقص يدري لعله يذهب ليستغفر في نفسه حضرت عائشة روايت كرد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون
پيشه آيد كي را از شما حال آنكه او در نماز است بايد كه بخسبد تا آنكه برود از وي خواب بزياد كه هر آينه كي را از شما وقتي ناگزند
و او در پيچيدگي است نميدانند شايد كه قصد كند استغفار را پس هشام هم فرمود يعني بسبب غلبه خواب تيز نميگذازد در ميان
طاقت و غير آن پس بحقيقت طاقت كجا رسيد يا ب احب العمل ما دوام عليه صاحب و دست ترين عمل است كه در وقت
كند بر آن صاحب آن **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انما قالت كا
احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يدوم عليه **عائشة** حضرت عائشة فرمود كه بود و در شرين عمل نزد يك
آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه را دست كند بروي صاحب ي باب من غلب عليه النوم عن غلبه حكم سميكه غالب آيد
بروي خواب غافل شده از خرب خود **مالك** عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن جبلة عن رجل عنه روى انه اخبره ان عائ
دة النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما كن امرؤ تكون له صلوة بلبيل يغلب عليها النع
الا كتب الله له اجر صلوة و كان نوم عليه صد حضرت عائشة خبر داد كه آنحضرت صلعم فرمود نيست هيچ شخصي كه او را نماز
مستقر باشد در شب غالب آيد بروي در آن نماز خواب مگر كه عنيو سيد خدا استعالي براي او ثواب نماز و او باشد خواب او بر و صد
باب من فاته حبة من الليل فليقرأ في النهار كيكه فوت شد خرب او از شب پس بايد كه بخواند آنرا در روز **مالك**
عن داود بن الحصين عن الاحمر عن عبد الرحمن بن عبد القادي ان عمر بن الخطاب قال من فاتته حبة من الليل فليقرأ في النهار
صلوة الظهر فان لم يفته امكنه ادركه حضرت عمر فرمود شخصی كه فوت شد از وي وظيفه او كه مستقر كرده بود بخود در شب پس بخواند آنرا
و وقتي نازل شود آفتاب تا نماز ظهر پس هر چه فوت شد او را آن حرت يگويا كه ادراك كند آنرا مسئله و منهاج ذكر و است و نوافل من الليل
ثواب مضاعف يا ب بد قيام ليلا و مضاعف بيان قصه ابتدا شروع شدن شب خيري در سببها **مالك** عن ابن شهاب
عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن جابر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرثي قيام مضاعف من غير ان يامر بمضاعفة

له قلبي
هو القلبي
له قلبي
۱۶۲
قالهم بولفات الفل
الوقت نال قضا

پس تدریجاً او حضرت عائشه و شب خیزی میگوید بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و مترجم گوید این نماز
 سنت بود که هر شب نزدیک هماره و سون صت در وی جماعت **باب** القیام یا بعد از شتره رکعت مع طول القیام و شب
 شب خیزی در رمضان بیازده رکعت با و ازین قرار **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
 بن حوف انه سال عائشة نذبح النبی صلی الله علیه و آله کما کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله فی رمضان فقالت کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله یزید فی رمضان ولا فی غیره صلی الله علیه و آله رکعة یصلها اربعاً فلا تسال عن حنن و طول
 ثم یصلها اربعاً فلا تسال عن حنن و طول هن ثم یصلها ثلثاً قالت عائشة فقلت یا رسول الله انما قبل ان توتر
 فقال یا عائشة ان جینے تملحان ولا ینام قلبی البرسمة بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت
 در رمضان پس عائشه گفت نماز حضرت صلی الله علیه و آله سلم زیاده نمیکرد و در رمضان و نه در غیر رمضان بیازده رکعت میگذارد چها
 رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذارد چهار رکعت پس پیرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذارد
 سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میرود پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه هرگز نشنیده
 بخواب میرود و دل من بخواب نبرد **مالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال قال عمر بن الخطاب ابی
 کعب یقیم الداری ان یقوا الناس صلی الله علیه و آله عشر رکعة و کان القادی یقیم بلذین حتی کما افتقد علی الصبح من طول القیام
 ما لکن انصرف الا فی فترتهم الفجر سائب بن یزید گفت که او فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب تیمم داری اگر قیام بکنند
 برای مردمان بیازده رکعت و بخوانند قاری همین را یعنی سوره قهای که بعد از صد آیه بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر
 میکردیم بر حسب سبب طول قیام و باز نمیکشیدیم مگر در اوائل **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی
 یقول کنا نصرف فی رمضان فنتعجل الفجر بالطعام حیافة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت
 باز میکشیدیم در رمضان یعنی بعد از نماز نماز پیشانی میکردیم تا دامن را در آورده و در طعام از بیم طمع نماز **باب** القیام
 فی رمضان ثلاث و عشرین رکعة مع طول القیام **باب** در بیان شب خیزی در رمضان به بیت و رکعت با و ازین قرار
مالک عن یزید بن رمضان انه قال کان الناس یقومون فی رمضان هم بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرین
 رکعة مردمان قیام بکنند و در زمان حضرت عمر در رمضان به بیت و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصین انه
 سمع ابا هريرة یقول ما ذکرت الناس الا وهم یصلون الکثرة فی رمضان قال کان القادی یقیم بلیة البقرة و یقرأ
 رکعاتاً فاذا قام جافاً یصلن عشر رکعة و ای الناس انه یصل ثلاث و اربع و بن حصین شنید اصح را که میگفت او را که گفتم
 که در نیالت که ایشان من میکردند کافران و در رمضان یعنی قنوت میخواندند و در رمضان به ما بکر کافران گفت

له قلت
 عن عبد الله بن حنفی
 عشر و ثلاث و عشرین
 له قلت
 ۱۶۴
 هو ان هذا یقید
 و الخفة و یستعمل
 رکعة ثلاث و ثلاث
 و رکعة الفریقین
 حکما قال المحقق
 و یقوی

هر چه بود قاری بخواند سوره بقره و در پشت رکعت پس اگر قیام بیل کردی بسجده بقره در دو روزه رکعت سیدید در مردمان که در سبک
 کرد نماز و مترجم گوید رضی الله عنه همین است در شب انهم غلبت رکعت را در سجده رکعت و ترنزد یک هر دو فرقه بگذارد
 قال الرجل عن البیهقی و در تعیین این حد و انت که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود یافت که حضرت مسلم در قیام سارا یام تر
 فرموده و از فعل آنحضرت مسلم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترخیزد آنکه بیان فرموده پس نسبت دیگر آن
 عدد را مضاعف فرماید چون ملاحظه عدد و تر ضرر بود دیگر رکعت دیگر افزود و این امام احمد مخیر داشته است در ادای یازده رکعت
 و نسبت و سه رکعت بعد علم **باب احتیاط اکثر التکبیر لیلۃ العید و یومہ** باب در بیان مستحب بودن بسیار گفتن
 در شب عید و در جمیع اوقات الله تعالی بکرم اللیس و لا حمید بکرم العسل لتکملوا العدة و لتکبروا الله جل جلاله و کرم
 تشکر کند **ع** بخواند خدا تعالی یعنی شروع میازد برای شتا آسانی و مشروع نمیزد برای شتا دشواری و مشروع میازد
 که تمام کند بشتا و زده نماز و مشروع میازد که باشد بکبر یا و کند خدای اشک بر آنکه راه نمود شمار تا بود که شتا بشکند حاصل
 آید آنست که بعد از تقضای رمضان تکبیر مشروع است در شب و در روز ترجم گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که ما میریم
 با کثرت تجزیه بعد از تقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که
 رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه مصدرش آمده باشد
 بنده و ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد و حال آنکه
 اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان
 و از همین جا منقول بودن زیادگیات و نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزیاده سه تکبیر و هر رکعتی چنانچه اصل رکعت
 نقل کرده اند و بزیاده هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانی چنانچه اصل مدینه ذکر کرده اند و اصل اهل حرمین حق است
 باتباع و از همین جا سلف صالح متنبط کرده اند زیادگیات و خطبه عید و الله علم **باب استحباب العمل بصلوة**
العید مستحب است خل بر نماز عید مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب
 عید الله بن عمر بن الخطاب میگوید روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عید گاه مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ فعل ابن عمر قیاس عیدین با
 بر جمیع جماعت عید بودن و خوف ایذا بر احوال پس طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد و مقدار نماز عید
 سنت و آنکه دست نه فرض اما اول بسبب موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و سلمین و علم جرایم اما ثانی بسبب حدیث
 و شیخین قبل علی بن ابی حمزه قال الا ان تصحح و یا اراکان و شرط و صبر اراکان و شرط عید هستند یا نه اینجا آورده
 است یکی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایا بسیار عیدین در مجلس می آمدند هر یکی از شما نیست هر یکی منستی پس بخیر که

قلنت فی ذکر التکبیر عقیب
 صوم رمضان
 انما یستحب لیلۃ العید و یومہ
 اکثر التکبیر و عدد رکعات
 الی العمل و روی ذلک
 عن صحیح من العجابه و
 التابعین و هو فی العلم
 و غدا بی خفیه و کثیر
 فی الفضل بل یسیر
 فصل الفضل اسلیک
 قلنت هو فی السنادات
 یستحب لیلۃ العید
 ما یستحب لیلۃ العید
 من الفضل الخیر
 و این اصل العجابه

الحق

سبحان من لا يلهي عنه
الصلوة في الصلاة
الصلوة في الصلاة

مفتی العباد
۱۲۰۵

عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم

الشافي يبيكو الناس

تباختن و مجاہدین

صَلَوَاتُكَ وَرَحْمَتُكَ
وَبِحَضْرَتِكَ

وَيُؤْخَفُ فِي الدُّنْيَا
الْعَالَمِيَّةِ تَنْزِيهِ
هُوَ الْمَسْكُونِ

المستشار
الى المصطفى
المؤيد

انما جعل
مظفر الغفر

ترك كند آن سنت ترک شد و سنها می گیرند و می گویند می شود و بر اینها اجماع خواهد شد و می گویند انجم جمع این خبر را می کنند
 است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر آن مواظب بوده و می فرمودند پس هر که چیزی از آن ترك كند و آن سنت فوت شد پس باید
 اول در سله عید کسوف و حكا فیه غیر آن دلیل مالک انجمید برای ثانی است پس بر قول شافعی بهتر گذاردن است
 جداست که شروع شده برای شکر ادای رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جماعه در آن شروع شد بجهت ظهور شعاع
 اسلام و االی مقصود شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل لایات خود و در مصر و قری جماعه عید میباشند در بدو و زیرا که
 مقصد ازین ظهور شعاع اسلام است و آن بدو در جماعه مخفی میسر نمی آید و جماعه مخفی در بدو ممکن نیست و بکسر شروع
 بجهت شکر ادای رمضان کما قال غومن قائل و لشکر و الله علی ما بدیکم و خطبه شروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تعلیم
 سغن حید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی اگر دیگری اگر ترک نمود بر آن معمول ابر خواهد یافت پس اگر جماعت نیات
 تنها نماز گذارد تا فضیله نماز را بداند و اگر تکبیرات فوت شد عاده لازم نیست و نه تلافی آن بسجده سه و وقت حیدر
 شدن آفتاب است تا مستوا و فی المنهاج و وقتها بین طلوع الشمس و اهلها و فی نظر زیرا که ناخذ وقت عمل ستم حضرت صلوات
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از طلوع بوده است محلی در نیاب گفته است و قیل لا یدخل وقتها الا بارتفاع لیفصل عن
 وقت الکراهیه و وقع بانها ذات سبب بر نیده ضعیف گوید این مصادره است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوف بر فوت
 بودن آن بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در نقیضش بهانیم باب باکل یوم الفطر قبل ان یعدوا الی المصلی

چیزی روز فطر پیش از آنکه برود بعید کاه مالک عن هشام بن عمر ؓ عن ابيه انه كان ياكل يوم الفطر قبل ان يغدو عوده مخمور و روز فطر پیش از آنکه برود بعید کاه مالک عن ابن شهاب عن سید بن المسیب عن ابنه ان الناس كانوا یثربون

بالا کحل یوم الفطر قبل الغد این شهرها یا اجود و سعید بن مسیب که هر آینه مردمان را فرموده میشد که بخندند و در فطر پیش از
برآمدن قائلان کاک را بر سر علی ابن اسحاق می گفت مالک که منی بنیم این امر را لازم بر مردمان در چند ضعیف باب

الخروج الى المصلح يوم العيد بيان وقت برآمدن بسوی مصلی روز عید کمال الله بلغه ان سعید بن المسیب کان یفقد المصلح بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب یزف بسوی مصلی بعد از آنکه نماز صبح بگذارد پیش از طلوع

آقاپ قال مالک مضمت السنة التي لا اختلاف فيها عندنا في وقت الخطر الاضطراري ان الامام يخرج من منزله قدسنا
مصلاه وقد حلت الصلاة في مالک كذا ثلث سنته اسلامه كذا في حلقه فثبت نزولكم في وقت عيدهم فلهذا وجدنا

که امام بر آید از خانه خود آنقدر بجا که برسد بعدگاه و خدی سالیک حلال شود نماز گذاردن یعنی آنوقت بپوشد تعبد بیک
مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک مسجد و ملا از وقتیک حلال شود نماز را وقت روال است و نه پیش از آنست که بجا آید

برآیند مردمان تا بگنیزد جامی خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود رشتاب بگذارد و عید صبحی تاخیر کند در فطر اندک
 و نزدیک صبحی بهتر است تجمل و صبحی تاخیر در فطر باب نداء و اقامه فی العیدین اذان و اقامت نیست در هر دو عید
 مالک انه سمع غیر واحد من علمائهم يقول لم یکن فی الفطر الا صبح نداء و اقامه منذ زمان رسول الله صلی الله علیه
 وسلم الی الیوم قال مالک و تلك السنة التي لا اختلاف فیها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علماء اهل مدینه نزدیک کرد
 میگفتند بنور نماز فطر و صبحی اذان و اقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک همین است
 که خلاف نیست در آن نزدیک باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو عید مالک عثمان بن
 شهابان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصله یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت روز فطر
 و روز صبحی پیش از خطبه مالک انه بلغنا ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلك خبر رسید به مالک که حضرت
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه مالک عثمان بن شهابان عن ابی عبد
 الله بن ابرهه قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلى ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذین یومان منی رسول الله صلی الله علیه
 عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم و الاخر یوما تا کلون فیمن نسککم قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان
 فجاء فصلى ثم انصرف فخطب قال انه قد اجمعتم کم فی یومکم هذا عیدان من احب من اهل العالیة ان یلتظروا الجمعة فلیتصل
 و من احب ان یجمع فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب عثمان محمدا و فجاء ثم انصرف فخطب ابو عبیدة
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت هر آینه
 دو روزند که منی کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزی که فتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یکم منورید
 گوشت و بیجای خود گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال اینست که جمیع شما را اند برای شما درین روز دو عید یعنی جمیع عید پس که
 دوست دارد و اهل عوال یعنی اهل سیهای متصل مدینه که انتظار کنند جمیع اگر انتظار بکنن آنرا و هر که خواهد که رجوع کند
 پس اذن و ادم او را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی ابن ابی طالب حضرت عثمان امیر حاضر
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد و بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند باب یکم فاولی سبعا و فی الثانیة
 تحبوا قبل القلعة و بعد کسبه گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از
 قسار و مالک عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر
 مع ابو عبیدة فکبر فی الركعة الاولى سبع تکبیرات قبل القلعة و فی الاخری

لقائله
 قبل اهل العلم
 قائله
 ۱۲۴
 موقوف علیها

الكرسى قبل تكبيرة بعد الصلاة ثلثا هو حرام في الصلاة سوى تكبيرة قبل الصلاة ثلثا تكبيرة في الصلاة ثلثا خمس سوى الثانية ثلثا الاقبح سوى تكبيرة قبل الصلاة ثلثا غير تكبيرة في الصلاة ثلثا عليه الشك

حسن تکبیرات قبل القراءۃ قال سالت وهو لا یسعدنا ما نافع گفت حاضر شدیم بعید نمی بود فطر همراه ابوهریره و بنی کعبه گفت در رکعت اول سه تن تکبیر پیش از قراءه و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءه گفت مالک چنین است امر مسلم و منشی بنی زکریا مسئله ظاهر از تکبیر است که این سبع و خمس و آنکه احرام و ذکر بقیام بود و عید ایشان فسخ و گفت ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اول پیش از قراءه سه تکبیر سواهی تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قراءه سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع **باب من فعل اللعین**

انفصل الناس من الصلوة جيان حکم سیکر رسید وصلی حال آنکه بازگشتند مردمان فارغ شده از نماز قال مالک فی رجل وجد الناس قد انصرفوا عن الصلوة يوم العید ان لا یبری صلیاً فی المصلی ولا یبیت وانه ان یصلی فی بیتہ اوفی المصلی المار بذلك باسأ ویکبر سبعاً فی الاولی قبل القراءة وفصل فی الثانیة قبل القراءة ^{علم} گفت مالک در حق شخصی که دریافت مردمان حال آنکه بازگشتند فارغ شده از نماز رو عید هر آینه اوستی بنید لازم نماز را در مصلی و نه در خانه خود هر آینه شخص اگر گذار و نماز در خانه خود یا در مصلی معنی میهم هیچ باک و تکبیر گوید هفت بار در رکعت اول پیش از قرائه و پنج بار در رکعت ثانیة پیش از قرائه و محرم شریع است صلوة عید نزدیک شافعی جماعت را و منفرد را و بنده را و زن و مسافر را و باید که خطبه بخواند منفرد و خطبه بخواند امام مسافران و زن و ابوحنیفه واجبست نماز عید بر هر سیکر واجبست بر کونماز جمعه مشروطست نزد ایشان بر کنار عید خیریکه مشروطست برای نماز جمعه باب ^{صلی} ما قرأ البقی صلی الله علیه و آله فی العیدین بیان خیریکه خواندنی صلی الله علیه و سلم در دو عید

مالك عن حمزة بن سعيد لما أذن من عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود أن عمر بن الخطاب قال أبا وأبو القدر ^{الشيخ} ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وآله في الأضحية والعظوة فقال كان يقرأ بكتاب القرآن المجيد اقتربت الساعة ^{وتنشق} القسم عمر بن الخطاب يسجد أبا وأبو القدر ^{عليه} لرجل بود انما انصرفت علمه من حجة ان ذلك نادر روز جمعه در عيد فطر پس گفت من بخواند

تمام و آخرت الساعة **باب** حكم التطوع قبل صلاة العيد وبعدها وريان حكمنا فله يشر انما زعيد وبعدها ان كان
عن ناه ان عبد الله بن عمر لم يكن يصلي يوم الفطر قبل الصلاة ولا بعدها عبد الله بن عمر يكره ان يركب في يوم الفطر يركب
نماز وبعدها **باب** عن عبد الرحمن بن القاسم ان اباہ القاسم كان يصلي يوم الفطر قبل ان يركب الى الصلاة اربع

دکھا فاقم بن محمد میگذازد روز فطر پیش از آنکه برود بصلی چهار رکعت **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابیه انه قال **یصلی**
 يوم الفطر قبل الصلوة فاما المجد ^ع عده و نماز میگذازد روز فطر پیش از نماز عید و روز فطر دو سجده و تسبیح گوید رضی الله عنه فاخذ فطر
 حضرت ابن عمر اتباع عمل حضرت است مسلمه و علیه وسلم و ماخذ دیگران استصحاب شریعتیه حاصل صلوة است و دنیا فتن دلیلی که
 دلالت کند بر منع زیر آنکه درین مختصر معلوم در سنیالات و دلالت بر برگشتن نماید ترک فعل خیر نزدیک حضور و داعی آن دلیل
 گرفته میشود پس اختلاف اندلیل ایشان ترک مختصر معلوم عدم کراهت فعل معلوم شده و در شب فتن است که تفرج قبل از عید بعد از آن

له قلت
 عند الشافعي قد
 العبد جتم العلفوز
 والعبد المرأة و
 المسافرة بخلاف
 ويخطب المسافر
 وعند أبي حنيفة
 صلوة العبد على
 يجز عليه صلوة
 ويسقط صلوة الجمعة
 ٦٦
 ما يشترط لصلاة العبد
 الجمعة "قلت
 عليه الشافعي قد
 ذكرنا قول أبي حنيفة
 وتفسير قوله من قبل
 قلت
 في
 عند الشافعي لا يكره
 قبلها العبد ما عدا
 في حقيقته
 الامور والموا
 في المصلى "

[illegible]

بيت رسول الله
 الشاه لا تروى الا عن
 واحد وبكثرة البعد
 لا يجوز ان الا من سبعة
 سبعة وثمانون
 بين اهل البيت وغيره
 وتاويل الحديث عليه
 ان الا خفية لا تجز
 الا على غنى ولم يكن
 الفقى فذلك الزمان
 غالبا الا صاحب البيت
 ونسبت الى اهل البيت
 على معنى من اهل البيت
 ٢٠
 في التوضيح
 لهم ويتبين
 على قلنا
 هو قول العلماء قاسوا
 الاضية على الخلف
 على قلنا
 هو قول العلماء

آنرا ترجم گوید رضی الله عنه همین است نه شش شافعی نفع البوصیفة واجب است باب التخصیفة سنة کفایة لكل اهل بیت
قربانی سنت کفایت میکند برای هر اهل بیت مالک عن عمارة بن صیدان عطاء بن یسأ أخبره ان ابی ابی
الانصاف أخبره قال کنا نضج بالشاة الواحدة بينهما الرجل عنه وعن اهل بیتی ثم تباھى الناس بعد فصات مباھا
ابو ایوب انفسا گفت ما قربانی میکردیم یک بز و یک میکره از مراد از خود و از اهل بیت خود بعد از آن تفاخر کردند و در آن
بعد از آن زمان پس قربانی مفاخرت شد مالک عن ابن شہاب انه قال ما خیر رسول الله صلی الله علیه و سلم
عنه وعن اهل بیتی الا بدنة واحدة او بقرة واحدة قال مالک لا ادری ایتھا قال ابن شہاب ابن شہاب سگفت
نخوردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از خود و از اهل بیت خود هر یک شتر یا یک گاو گفت مالک نیند انم کلام لفظ
گفت ابن شہاب ترجم گوید مذہب شافعی آنست که شتر و گاو از هفت کس کفایت میکند و بز و گوسفند و یک گاو اگر
مضج را مردم خانه بشنند همه اقواب سنه ضحیہ حاصل گشت و همچنین هر که در بدنه شریک گشت و صبیح آنرا از خود کرد
بیل ضحیہ سنت کفایت است بر هر اهل بیت و سنت عین است بر آن کسیکه بیت ندارد و ضحیہ در صاحب بیت
غیر آن تفصیل نکرده اند و تا دلیل حدیث نزد ایشان آنست که ضحیہ واجب نیست مگر بر غنی و در آن زمانه غالباً
اغنیاء اهل بیت بودند پس نسبت ضحیہ بنام اهل بیت مجاز است بنا بر آنکه انتفاع ضحیہ مسامت بر آن از آنها
باب یصح اشتراك سبعة فی بدنة او بقرة ان كانوا اهل بیتی شتمه درست است شریک شدن هفت کس
شتر قربانی و گاو قربانی و اگر چه اهل بیت متفرق باشند مالک عن ابی الزبیر الکی عن جابر بن عبد الله انه قال
عن امام رسول الله صلی الله علیه و سلم عام الحديبية البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة جابر بن عبد الله گفت بخردیم بز
رسول الله صلی الله علیه و سلم سال غزوه حدیبیه شتر از هفت کس گاو از هفت کس باب الا ضحیة عن الجعفی لازم نیست قربانی از
جبین مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر یکن یضج حافضین اللوة بعد ان یمنی کرد از آنچه در شکم من باشد
ما یتقی من الضحایا در بیان چیزی که آخر از کرده شود از روی قربانیها یعنی قربانی آن نباید کرد مالک عن عمر بن الخطاب عن عبید
فیدر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سئل ما ذایق من الضحایا فاشاد بید و قال اربع و كان البراء بن
یشیر بید و يقول ینک اقص من یدک و قال الله علیه و سلم انما الذی اطلقها و الذی المین عنها والمریفة الذین مضما و العفلم
الذی لا یخفی برابن عازب نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرده شد از چه چیز آخر از کرده شود و از قربانیها پس اشاره کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و فرمود آخر از نموده میشود از چهار چیز و برابن عازب اشاره کرد و بدست خود و میگفت دست من کو تا دست از دست آنحضرت
صلی الله علیه و سلم خبر تلک کفار باشد تلک او و بز یک شتم کور که ظاهر باشد کوری او و مرعین که ظاهر باشد عین

قله
الكلش
عند العلماء
كان الجود لا يكره
والله يوفق الصالحين
ويعتبر عبد الله بن
لن اهل التقية
الاعمال
في العشر
الرسالة
وغيره
لاري

فعلت فحمل الى عبدالله بن عمر فخلق راسه حين ذبح الكلب وكان يرضيها ليعيد مع المسلمين قال نافع وكان عبدالله بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب علي من صحة وقد فعله عبدالله بن عمر عبدالله بن عمر قرباني كركبها رومين كغث نافع پس امر كركم را بخريد كنم برای او گو سفندی تر شاخدار بعد از ان ذبح كنم او را در زمینی در نمازگاه مسلمانان گفت نافع پس كركم همچنان بعد از ان برداشته شد بسوی عبدالله بن عمر پس ترشید سر خود را و فتيكه ذبح کرده شد گو سفند بود عبدالله بن عمر مريض حاضر نشد و عید پهلوانان گفت نافع كه عبدالله بن عمر میگفت نیست حلق كردن موسی سراجب بر هر كه قربانی كنند بر آئینه كردن از عبدالله بن عمر ترجمه میگردد رضي الله عنه گو سفند تر بهتر است نزد يك علماء اگر چه خنثی هم مكره نیست و ذبح در بهتر است برای اظهار شاعر دين و تحببت از نزد خنثی برای کسیكه میخواهد قربانی كردن را كه حلق سر نكند و ناخن نگیرد و در عشره ذی الحجه و فتيكه ذبح قربانی بخون كنند سر خود را و دیگر ناخن باز و برودت خود را خلاصه فالا بحقیقه **باب** انتساب النعمی اكل لحم الضحایا بعد ثلثة در بیان منسوخ شدن حکم نهی از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز **مالك** عن ابی الیاس الملك عن جابر بن عبدالله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نفع عن اكل لحوم الضحایا بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا وتزودوا واودخوا جابر بن عبدالله رواه كركم ان حضرت صلعم منع فرمود از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز بعد از ان فرمود بخورید و نوشه گردید و ذخیره نماید **مالك** عن عبدالله بن ابی بكر بن محمد بن عمر بن خرم عن عبدالله بن واقدان رسول الله صلى الله عليه وسلم نفع عن اكل لحوم الضحایا بعد ثلثة ايام قال عبدالله بن ابی بكر فذكرت ذلك لعمر بنت عبد الرحمن فقالت سمعت عائشة ذبح النبی صلى الله عليه وسلم تقول دف ناس من اهل البادية حضرة الاضحية في زمان النبی صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تخرجوا باقیه قالت فلما كان بعد ذلك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان الناس ينفعون بضحایا هم ويحلمون منها الولد ويخجلون منها الاسقية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما ذاك او كما قال قالوا يا رسول الله نهيتهم عن الاضحية بعد ثلاث فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم عن اجل الدابة التي دفت عليكم حضرة الاضحية فكلوا وتصدقوا واخروا یعنی بالدابة قوما مساكین قدموا للمدينة عبدالله بن ابی بكر از عبدالله بن واقدان روايت كرد كه رسول الله صلعم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها بعد گذشتن سه روز عبدالله بن ابی بكر پس كركم این را پیش عمر و بنت عبد الرحمن پس گفت عمر و راست گفت عیسی عبدالله بن واقدان گفت عمر و از حضرت عائشة رضي الله عنها كه میگفت بر آسوال آمد كه روی از اهل بادیه نزدیک فرید خنثی زمان حضرت صلعم الله عليه وسلم پس فرمود آنحضرت صلعم ذخیره كنید برای سه شب صدقه دهید آنچه باقی ماند پس چون رسید وقتي بعد از ان گفته شد یا رسول الله هرگز نمرودمان نفع می یافتند بقرانیهای خود و میگذاشتند از روی پیا و میا خنثی از روی شكها از فرمود رسول الله صلعم الله عليه وسلم

وصیبت این سوال گفتند یا رسول الله منع فرمودی باز گوشت قربانیها بعد سه روز یعنی از ذبحه آن پس فرمود بخضرت صلعم
 خیر ازین نیست که بنی کرم شما را زجره جماعتی که بسوال آمدند بر شما نزدیک می پس بخیرید و صدقه دهید و ذبحه نهند
 میدشت بدافه قوم مساکین را که آمدند بدین **مالک** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان قد قدم من
 فقدم اليها علهما فقالا ان يكون هذا من لحم الاضاحي فقالوا هي منها فقال ابو سعيد الم يكن رسول الله صلى الله
 نعمي عنها قالوا انه قد كان من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها بعد ان امر فخرج ابو سعيد فقال عن ذلك فاجابوا ان رسول
 صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن لحم الاضاحي بعد ثلاث فكلوا ونصقوا واخذوا ونهيتكم عن الاضاحي فالتفتوا واد
 مسكوا ونهيتكم عن زيارة القبور فودوها ولا تقولوا فيها يعني لا تقولوا مستي ربيعة بن ابی عبد الرحمن روي
 که ابو سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند ابل غازه او گوشت گفت احتیاد کنید در آنکه باشد این گوشت قربانیها
 گفتند از همان قسم است پس گفت ابو سعید ایا بنی نفرموده بود رسول الله صلعم از وی گفتند هر آنکه بوده است از آنحضرت صلعم
 بود غیبت تو امری پس آن خانه برآمد ابو سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلعم فرمود
 بنی کرده بودم شما را از گوشت قربانیها بعد سه شب پس بخیرید و صدقه دهید و ذبحه کنید و بنی کرده بودم از آنحضرت نبیند
 پس بنید ازین غیبت را و هرستی آنرا حرام است و بنی کرده بودم از زیارة قبور پس بابت بکنید آنرا و گویند بجز همین کلام بد
 صفة صلوة النبي صلى الله عليه وسلم عند الكسوف در بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم نزدیک گرفته شدن آفتاب **مالک** عن هشام
 بن عمر عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت خسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم بالناس فقاموا طال القيام ثم ركبوا فاطال الركوع ثم قاموا طال القيام وهو دون القيام الاول ثم
 فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فوجد ثم فعل في الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجددت الشمس
 الناس فحمد الله واشتغل عليه ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يحسفان لموت احد ولا لحقبة فاذا رايتما
 ذلك فادعوا لله وكبروا ونصدقوا ثم قال يا امة محمد والله ما من احد خي من الله ان ينزلني عبدا وتزني امته يا امة
 محمد الله لو تعلمون ما احلم لفعلكم قليلا ولبكيتم كثيرا حضرت عائشة گفت که گرفته شد آفتاب در زمان آنحضرت صلعم
 پس نماز گذارد آنحضرت صلعم با مردان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام را بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را
 بعد از آن قیام کرد پس از رکوع قیام را و او کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس از رکوع رکوع را و او کم بود از رکوع اول
 بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجده کرد و بعد از آن کرد در کتفه دویم مانند این بعد از آن باز گشت حالانکه روشن شده بود
 آفتاب پس خطبه خواند بر بنی مردان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بر او بعد فرمود هر آنکه آفتاب به ماه و دو نهم از شما

قلنت
 والعمل عليه عند أهل
 العالم جزوا للضعف
 ان ياكل من ضيقه
 بعد ثلث الاث
 السيليس للشد يد
 يجهلون منها العودك
 بالحجيم اي دين بيون
 ١٨
 التخم

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی پس قتیکه بر بیدید شما گرفته شدن را پس حاکمید باند
یا دکنید و او صدقه بدید بعد از آن فرمود ای است محمدتم بخدا که نیت هیچکس عیون تر از خدا برین گناه که زنا کند
بنده او یا زنا کند کثیرا و ای است محمدتم بخدا اگر بداسید آنچه میدنم من بر آئینه میخندید اندک و بر آئینه میگریستید
مالک عقیق بن اسلم عن عطاء بن ینیع عن عبدالله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال بخوان من سورة البقرة قال ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا
وهو دون العیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون العیام الاول ثم رکع رکوعا
طویلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیت الله
لا یخفان لموت احد ولا حیوة فاذا رایت ذلک فاذا ذکر الله قالوا یا رسول الله دینک تنازلت شیئا فی
مقامک هذا ثم دینک تکلمت فقال انی رایت الجنة فتناولت منها عقیقا ولواخذته لاکلمه منه
ما بقیت الدینا و رایت النار فلم اذک لیوم منظرا فقطع و رایت اکثر اهلها للنساء قالوا یا رسول الله
یکفرن قیل یکفرن بالله قال یکفرن العشیرو یکفرون الاحسان لو احسنت الی احد لهن الدهر کله ثم رأت منک
شیئا قالت ما دایت منک خیرا فقطع عبد الله بن عباس دایت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گذارد و حضرت صلی
علیه وسلم مردمان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک بسورة بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام
قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجد کرد
پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد
از آن قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
سجد کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود بر آئینه آفتاب و ماه و دشت انداز نشا هتاک
خدا تعالی گرفته میشوند از موت کسی و نه از زندگانی کسی پس قتیکه بر بیدید این گرفته شدن را پس حاکمید باند
یا رسول الله یدیم ترا دوست اندختی بخیر در نیام خود باز دیدیم که عقب عقیق با برشتی پس فرمود بر آئینه دیدیم ترا دوست
بریم بطرف خوشه انگوری ازان ها که میگرفتیم ترا بر آئینه میخوردید ازان تا آنکه باقی میماند دنیا دیدیم ترا پس یابینی و درخ بینیم ما
امروز جای سخت هولناک دیدیم اکثر اهل آن زن از آن گفتند بچه جبهه یا رسول الله فرمود کفران میماند گفتند یا کافر میخوردید بچه جبهه
کفران میکنند شهران و کفر می و زنند احسان اگر کسی کار کمی بکویکی از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از تو چیزی یعنی تا

له قلت
اتفقوا علی ان صلوته
اکسوف سنة ثم
اختلفوا فی کثیرتها
فقال الشافعی یصلی
م ۸
کثرتین فکل لک علی
قیامان و رکوعان
وقال ابو حنیفة یصلی
اربعین کسرا لصلوات

طبیعی غریبی گوید ندیدم از توبیح ضری و نیکوئی اصلا ترجم گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام اول
 میشود یکی آنکه هر فعلی که صفتی منفی است دیگر ترک نمی گویند و دیگر آنکه هر خصوصیات جمع شده سنت است
 در بعضی و در بعضی درک سنت نیست تا آنکه هر خصوصیات بجا آورد مثل جمعه که یک فرض است و در کان و خصوصیات
 چند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفا و مسلمین بهم جرا و میل شایسته برای اوست و فرق در میان
 و عید کسوف است که صلوته جمعه فرض شد بصریح حدیث و آنرا در لغت موضوع له نبود پس با استتمالات اهل شرح جمیع کردیم
 و خصوصیات لازمه اگرکن او ختم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استننان بر فعل از خصوصیات بنوعی یا یا بفعل حضرت
 صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقربا است که هر یکی صفتی جدا باشد پس کسیکه در رکعت کسوف اشکال نماز صبح که دارد
 و خطبه خواند حاصل فافارایتم ذلک فصل و اگر رسته است و هر که در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متنا
 نمود و در هر دو فصل و در نماز استقامت این نماز مای استقامت مختلف دارد شده اند با جمله اکل در نماز
 اگر قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
 و همچنین است حکم رکعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و بایه یا بیکم کند و در بعضی دعاهاست
 سجده نیز آنکه بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
 بیان کند که آفتاب ماه و دعایت اند از آیات خلاصه و ترخیص بر افعال خیر از صلوته و ذکر و صدقه و احقاق کند ظاهر است
 که هر کس در خوف و کسوف هر دو حدیث بخین من مانده اند صلی الله علیه و سلم هر فی صلوته الخوف بقرانه و هر یک خاص
 بر عیدین بجای ادای آن هر یک بجا و عظیمه مشارن خطبه با حدیث ترمذی عن سمرة لا تسبیح صوات من جهة کثرة البصغف
 و لهذا اللفظ استر بالقرارة اولم یجرب لغت بلکه عدم سماع خود بیان کرد و اما جمیع شافیه در میان هر دو حدیث با کلام اسرار در
 قرئت و هر دو کسوف شمس در دخول است با کلام ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت
 مستند و در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استعمال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوته ابنه صلی الله
 و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز حضرت صلعم و استسقاء مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن خرم انه سمعهما
 بن تیمیة یقول سمعت عبد الله بن زید لما انی یقول خبر رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی و یقول رداه حین یقبل
 القبلة عبد الله بن زید ما انی گفت که آنرا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقاء کرد و برگردانید چادر خود در وقتیکه در وضو
 قال یحیی و عثمان مالک عن صلوته الاستسقاء که هر حال رکعتان و لکن یبذل الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصله و یقول
 انه یخطب قدامه و یستقبل القبلة و یقول رداه حین یستقبل القبلة و یحیی و عثمان مالک عن الامام رداه

آنکه بازگشت یعنی از قراءه پس از آن بستم کردن و در اینجا و پس آوردن و در پیش حضرت صلعم پس گفت یا رسول الله هرگز نشنیدم این شخص را که بخواند سوره فرقان ابرخیر و چه کسی آموخته تو مرا آن سوره را بان و پس فرمود حضرت صلعم بگذار او را بعد از آن فرمود هشام را که بخوان پس بخواند همان قراءه که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود و همچنین فرود آورده شد این سوره بعد از آن فرمود مرا که بخوان پس بخوانم آن را پس فرمود و همچنین فرود آورده شد این سوره هر آینه این قرآن فرود آورده شد بر سبب عبادت پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علما در تحقیق احرف سبب اختلاف بسیار دارند آنچه پیش این فقیر مقرر شده است که یک کلام را با رعایت ترتیب نظم عرب بچند وجه میتوانند ادا کرد و هر یکی حرفیت و این تعدد گاهی بجهت اختلاف مخارج حروف تبجی باشد و گاهی بجهت تعدد و تقویم و ترفیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند قاجر و شاه یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل لمن کفر و ذکر سبع بجهت بیان کثرت است نه برای تحدید پس اختلاف قراءه سبب تعدد تلفظ و آنچه مکتوب است در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین و در ادای کلمه بوجهی که محتمل حصص است نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصفوا و فاصفوا و صقی ربکم قضی ربکم و لم یس و لم یسین و مانند ما خلق الذکر و الاُنثی و الذکر و الاُنثی و در بعضی صورت هر اختلاف را بوجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاش باید که او را قرآن خوان گفت و کلامی باشد صلعم و دلیل بر آنکه ذکر سبع بجهت بکثرت است نه برای تحدید اتفاق اندست بر قراءت عشر و هر قرائتی را ازین عشره دور و است هر یکی با دیگری مختلف است پس مرتقی شده و قراءه تأمیت و الله اعلم **باب تعاهد القرآن و خبر گرفتن**

۱۸۷

بسم الله الرحمن الرحیم عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل حسن القرآن مثل صفا ابل المعقلة ان عاهد عليها مسكها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر رواه که در کتب حضرت صلعم فرمود غیر ازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت حسن است ان بسته پاست اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد آنرا و اگر بگذارد آنرا ایگر نیزند **باب لایحیو البعض علی البعض بالقرآن بل یکنون اذ از البعض بر آواز بعض بخواندن قرآن**

عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی حازم التمار عن الیهان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما یحیو البعض علی الناس و هم یصلون و قد علت اصواتهم بالقرآه فقال ان المصلی یناجی به قلبه یظن ان یناجیه به و لایحیو البعض علی البعض بالقرآن آنحضرت صلعم بر آنند از خانه حال آنکه صحابه نماز میگذارند و بلند شده بود و آوازی می ایشان بقراءه پس فرمود و هر آینه مصلی نه تنها میکند با پروردگار خود پس باید که تا مل نماید که بجهت خبری حاجات میکند با پروردگار خود و بلند نکند آواز بعض شما بعض بخواندن قرآن **باب یقرأ القرآن علی نقدة و فقه و لایجول بخواند قرآن را به تشکیک و فهمیگوشائی نکند مالک**

عن یحیی بن سعید قال قال قلت انما و محمد بن یحیی بن جابر بن جاسم فدا محمد رجلا فقال اخبرنی بالذکر و صحت من اینک

فقال الرجل اخبرك اني انا الذي زيد بن ثابت فقال له كيف ترى في قراءة القرآن في سبعه فقال زيد بن ثابت ان اقرأه في
 نصف شهر او عشرين اجمع وسئل لعل ذلك قال فاني اسئلك قال زيد بن ثابت انه واقف عليه حتى انه يمشي زيد بن ثابت
 پس گفت اورا چگونه حکم مني في در قراة قرآن در هفت شب پس گفت زيد بن ثابت نمک است و هر آينه آنکه بخوانم
 آنرا در نيم ماه ياد است شب و دست ترست نزديک من رسوال کلين بر آنچه سبب است اين گفت پس هر آينه سوال
 میکنم ترا گفت زيد براي آنکه تدبر کنم اورا واقف شوم بروی باب سجود القرآن سنة وليس بواجب سجدة قرآن
 و واجبيت مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر يوم الجمعة فذکر
 فجدد و سجد الناس معه فقرأ هاکون الجمعة الاخری فتنبأ الناس للسجود فقال عمر على رسلک ان الله اقبلکم
 علینا الا ان نسئله فلم یسجد و منهم من ان یسجد و عمر بن الخطاب فرائد آیه سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس
 پس سجده کرد و سجده کردند مردمان با او بعد از ان خواندن آیت شری روز جمعه گیر پس آمده شدند مردمان بر آیه
 پس گفت عمر سجده میکنم بر آیه که خود بشید هر آينه خدا تعالی فرض نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر آنکه ما خواهم
 پس سجده نکرد و منع کرد و ایشان را از آنکه سجده کنند شرم گوید رضی الله عنه که شروط صلوٰة شروط سجده تلاوة و سجده
 شکرا اند زیرا که سجده مناسب تمام دار نماز بعضی علماء تشبیه او انداز نماز در طریق و انیز پس تکیه احرام و تکیه
 استقبال از قیام و سجود و تکیه رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه او انداز در سجده نماز پس تکیه احرام سلام
 افزوده اند مسلمة سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع و و متاکد میشود سجود قاری باب لا یسجد الا طاهر سجده
 نمکند مگر با وضو و سئل مالک عن قراة سجدة و اثماة حایض تسمی هل هان تجد قال مالک لا یسجد الرجل
 و المرأة الا و طاهرا سوال کرده شد امام مالک از شخصی که خواند آیه سجده روزی حایض می شنود آیا لازم است بر آن
 زن که سجده کند گفت مالک سجده کند مرد و زن مگر مرد و طاهر باشند باب الا یات القیوم لم یجد فیها و اذا قواها فی
 سجده فیها باب و بیان آیاتی که نقل کرده میشود سجود ان و وقتی که بخواند آیه سجده را در نماز سجده کند در آن نماز مالک حق
 عبد الله بن یزید بن ابی اسحاق بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قرأ لهم اذ السماء انشقت فجد فیها فلما
 انصرفوا لخرجوا ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیها ابو هريرة فرائد آیه سجده و او بر منبر بود روز جمعه پس
 در آن پس قیام کرد و از نماز خبر داد و ایشان را که هر آينه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده بودند ان مالک عن انتم
 عبد الله بن عمر ان رجلا من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب قرأ سورة الحج فجد فیها یسجد تین ثم قال ان
 هذا السورة فضلت یسجد تین مروی از اهل مصر خبر داد و نافع را که عمر بن الخطاب خواند سورة حج پس سجده کرد در آن

قلنت
 من عبد الله بن یزید
 القرآن خمسة و قال
 ابو حنيفة راجع
 قلنت
 ما ذهب اليه
 و ان حنيفة ان
 لا یسجد الا طاهر
 یسجد و ان یسجد
 المستطیع و ان یسجد
 السکران لصلوة

محمد بن عبد الله بن ابي نعيم في سوره رافض داده شده است بدو سجده مالك عن عبد الله بن دينار انه قال رايت
 عبد الله بن عمر بن الخطاب في سوره الحج سجده ثنتين عبد الله بن دينار گفت دیدم عبد الله بن عمر را که سجده کرد در سوره حج دو سجده
 مالك عن ابن شهاب عن الاعمش عن ابن عمر بن الخطاب قوا والجم اذا هوى فوجد فيها ثمانين سجده فقام فقرأ السجده اخرى ثم خطا
 خواند سوره و الجم اذا هوى پس سجده کرد در آن بعد از آن برخاست پس بخواند سوره دیگر ترجم گوید صریح الله عنه یکی آن
 سجده باز خواند بحديث ابی داود عن عمرو بن العاص و در سوره حج و یک در اعراف و یک در رعد و یک در غل و یک در البقره
 و یک در یوسف و یک در فرقان و یک در مل و یک الم تنزيل السجده و یک در صافات و یک در جم و یک در نجم و یک در شمس
 و یک در اعراف پس مالک سجدات مفصل الشمره اندو گوید اما مالک آنست که استجاب سجدات مفصل نکرد نیست و اینست
 عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 شکره قرار داده اند پس در غیر صلوته مستحبست و در صلوته حرام بحديث انس بن مالك که توبه و تسبیح را شکر او فی نظر زیرا که
 نماز بر پشت که مخصوص ازین سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد و خفیه مجده دوم حج را اسقاط کرده
 و حديث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحج سجدتان حجت است بر ایشان باب خمس ساعاتیکه له صلاتها فیها
 پنج ساعت است که کرده است گذاردن نماز در آن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن مسعود
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الخمس نطق و معها قرن الشيطان فاذا ارتفعت فارقتها اذا استوت فانها
 فاذا زالت فارقتها اذا دنت للخراب فانها فاذا غربت فارقتها و هي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة
 فقلت الساعات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بر آنکه آفتاب طلوع میکند درین حال که با او بلند می سر شیطانی است
 پس وقتی که بلند شد جدا میشود شیطان از وی بعد از آن چون در میان آسمان میرسد آفتاب بوی نزدیک میشود شیطان
 پس چون فرو آید آفتاب جدا می شود از وی پس وقتی که آفتاب نزدیک میشود بغروب نزدیک میشود بوی شیطان
 پس وقتی که فرو رفت جدا میشود از وی و اینی کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم از نماز درین ساعتها می گفتم که نه مالك
 عن هشام بن حمره عن ابيه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا بدا احجاب الشمس فاحروا الصلوة
 حتى تبتوروا و اذا احجاب الشمس فاحروا الصلوة حتى تغيب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و چون پدید آید
 یک گوشه آفتاب پس موقوف کنید نماز تا آنکه نیک بر آید و چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس موقوف
 کنید نماز تا آنکه غایب شود مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال لا يصح من احدكم ان يصل في صلاة عند طلوع الشمس ولا عند غروبها

له قلت
 سجده القرآن اربعة
 عشر عند كل ركعة
 احدها سجدة صاد
 عبد الغني عن الجعفي
 الثاني عن الجعفي
 الثالث قال الشافعي
 سجدة ص سجدة تكبيرة
 ليس من عزائم السجدة
 و ليس سجدة في الصلوة
 قال احمد في خمسة
 عشر

[illegible]

المستأجر على أن يكون
بموجب هذا القانون
على أن يكون
المستأجر على أن يكون
المستأجر على أن يكون

[illegible]

إدارة الشؤون العامة

[illegible][illegible]

۴۰۰

بالتفاق في حفظ
الفضل

والله اعلم
بما فيه
الغيب

الاتفاق والصلح على التقدير

سواء وقوف الدين
قبل الصلوة

عبد بنما شوقیہ
عبد بنما شوقیہ

مفتی اعظم
مفتی اعظم

من ابي عبد الله عليه السلام

[illegible]

۱۹۵۵
عبدالتکبر

بعد التكملة الأولى
النشاء عند أبي خ

وبعد الثانية صلى على النبي
صلى الله عليه وسلم

وبعد الثانية يد هو
للبيت بالاتفاق
بعد ذلك

الحقبة ويستحب عند
الشافعي الزيادة

هذه ما أمثك وأبنتك
عبدك ووليك

22

ليرضي عنه " أرفق بالضعف
لوزكر على الكفاية

خبر داد که وی شنید حضرت عاشق را که میگفت در کار خود شش پل که عبد الله بن عمر میگوید که سبب رعد و باد کرده شود بسبب کوه سحر
پس گفت عاشق باین روز خدا تعالی عبد الرحمن آگاه شود بر آئینه ادر و رخ نگفته است بقصد کفن فراموش کرده است یا خطی نموده
غیر از این نیست که رسول صلی الله علیه و سلم گذشت بر یهود و حال آنکه میگرفتند بروی اهل یی پس فرمود بر آئینه ایشان میگرفتند
و در رعد و باد کرده شود و در مجرب باب صدقه الاحیاء عن الموقوف تنفعهم صدقه دادن زندگان برای مردگان نفع میدهد
مالک عن هشام بن عمار عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني اريد ان
نفسها واداءها لو تكلت تصدقت انا تصدق عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك انما تفهم مروي گفت حضرت صلی الله علیه و سلم
بر آئینه مادرین ناگهان قبض کرده شد روح او گمان نکنیم و اگر اگر کلام میکرد و بصدقه دادن میفرمود یا صدقه میداد هم از جانب
پس فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم آری باب دعاء الاحیاء الموقوف تنفعهم دعا زندگان برای مردگان فایده میدهد
ایشان را مالک عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول الرجل ليرفع بدعائه ولداه من بعد وقال بديته
فخو السماء فرفعها سعيد بن المسيب میگفت بر آئینه مرد بزرگ داندید و میشود و در دعا برادران او پس از مردن او و شادان
سعيد بن المسيب دست خود بسوی آسمان پس بلند کرد آنها را باب استقبالات زيادة القبول وانتساح النهم
و بیان سبب بودن زیارة مشهور و نسخ شدن بی آن مالک باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
نصيكم عن زيادة القبول فقولوا لا تقولوا نحن لا نقولوا سوا حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بی کرده بودیم
از زیارت قبر پس یارت قبر را بگوید و گویند کلام پیورده مراد میداشت از هر کلام بند باب ما يقول الا اثره جز
بگوید زیارت کننده مالک باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم يا قوم من
وان ان شاء الله بكم لا حقون حضرت صلی الله علیه و سلم بر آید بسوی مقبره و بی تحقیق پس گفت سلام عليكم انتم ترجعون
بهت که سلامی با و بر شما ی اهل دار کرده مومنان و بر آئینه اگر خدا خواسته است بشما پیوسته کانیم باب بیجم تخاف
القبول اسجد حرام است ساختن قبر را ساجد مالک باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تسجدوا لغيري
و شما ای عباد الله خضبت الله علی قوم اتخذوا قبور انبياءهم مساجد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بار خدا یا مگر و ان قبر مرا سجد
کرده شود و سجد یا خضبت خدا تعالی بر تو میگوید که گفتند قبر را می سجدا بران خود را ساجد باب القبول على القبور و التمسك
عليها و بیان نشستن بر قبور و تکیه دادن بران مالک انه بلغني ان علي بن ابي طالب كان يتوسد القبور يعني يطمئن
علی بن ابی طالب تکیه میکرد بر گور و در از می شنید بر گور را قال مالک انما نهی عن القبور علی القبور فيما نرى لانها حبس
فانما غیر از این نیست که بی کرده است از نشستن بر گور و در آنچه می بینیم برای تعنا حاجت باب تحريم النش على القبور

[illegible][illegible]

فقد

لا اختلاف في ذلك ولا في الخبرين
والثاني عليه السلام
قال الشافعي عليه السلام
القتل والصلب
والجذع والصلب
والجذع والصلب
والجذع والصلب

حرم الاضحية
ولا يضحية
ولا يضحية
ولا يضحية

كانت في بلاد
غسل في روض
مقصود من ادخال
غير القبلة وفي العالم
ولا يضحية في العالم
القبلة بعد ادخال الميت
لا يضحية في القبلة
بشيء ولا وضعية
القبلة في القبلة
في القبلة

اتفق العلماء على ان الشهادتين
المقتول في معركة الكفار
يقتل واختلفوا في الصلوة
عليه قال الشافعي عليه السلام
وقال ابو حنيفة يصبى عليه
واذا لم يقتل في قبلة
وهو لا يطهر
واذا مقتول في القبلة
عند الخليفة ولا يطهر

لا فتن قبر مالك عن ابي الجبال محمد بن عبد الرحمن عن ابيه عمر بن عبد الرحمن انه سئل ما تقول لمن رسول
صلى الله عليه وآله والخليفة يعني بن عباس القبول لمن كره رسول الله صلى الله عليه وسلم تخفى ومخفية ايمن بن كثر
كوره مالك انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله كان تقول كسر عظم المسلم ميتا ككسره وهو
حضرة عائشة مبرور شكستن ستمخوان سلمان در ان حال كه مرده ست مانند شكستن ستمخوان اوست در ان حال كه مرده
باب الشهداء لا يسلون ولا يصلى عليهم ويدفون في ثيابهم شهيدان راضيان او دفن شود و نماز گذارده نشود
بر ايشان و دفن كرده نشود در جاهي خود مالك انه بلغه عن اهل العلم انهم كانوا يقولون الشهداء في سبيل
لا يسلون ولا يصلى عليهم وانهم يدفون في ثيابهم التي قتلوا فيها خبر سديد بامام مالك اذ اهل علم كرايشان مي
شهيدان در راه خدا متحالي غسل داده شود و ايشان نماز گذارده نشود بر ايشان و دفن كرده شود و ايشان را در جاهت
كشته شده در ان مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة
عمر بن الخطاب راضيان داده شده و دفن پوشاننده شده و نماز گذارده شده و بردي و بود شهيد رحمت كند او را خدا متحالي قال مالك
وذلك السنة فيمن قتل في القتال فلم يدرك حرمات وامان حمل منهم فاعاش ما شاء الله بعد ذلك فانه يفضل
يصبى عليه كما فعل عمر بن الخطاب كفت مالك اين سنت در حق كسي است كه كشته شده در معركه پس يافته نشود او را تا انكه بر
و اما سبكه برداشته شده او را از ايشان پس زنده ماند بعد از ان تا وقتيكه خواست خدا متحالي پس بر آينه او را غسل داده شود
و نماز گذارده شود و بردي چنانكه كرده شده عمر بن الخطاب ترجمه كويد اتفاق كرده طهارت بر آنكه شهيد يكرشته شده در معركه كفا
غسل داده نشود او را و اختلاف كرده در نماز گذاردن بردي شافعي كويد نماز گذارده نشود و بردي و نماز ابو حنيفة گذارده نشود
بردي و اما مرث يعني تخفيفا از معركه زنده بر آمد و بعد از ان مرد پس غسل داده شود او را و نماز حنيفة در اين نظر است نزد شافعي
و اما مقتول با غيان را نماز حنيفة غسل ميت و نماز شافعي نماز است كه غسل داده شود و الله علم كتاب الزكوة
باب انما مات الزكوة در بيان گناه كسي كه نهد زكوة را قال الله تعالى والذين يكنزون الذهب والفضة ولا
ينفقوها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحسب عليها في نار جهنم فتكوى بكفها هم و جفونهم و ظهورهم
هنا ما كثر قل لا تفسدوا فسادكم فكم تفسدون و اما مالك جمع مي كند گنجها رز و نقره و خرج مي كند آن
گنجها را در راه خدا متحالي يعني زكوة ميندند از ان پس خبر ده ايشان را عذاب در دوزخ كه كرم كرده شود يعني مي
شود بران گنجها در دوزخ پس داغ كرده شود و بان اطراف پيشاني ايشان را و پهلوي ايشان را و پشتها را ايشان را
كفته شود و ميت آنچه ذخيره مي نهاده براي خویش پس بچشيد عقوبت آنچه ذخيره مي نهاده و الله تعالى الله تعالى

عليه

له قلت
 وعليه عمل العبد من
 زكاة الزرع
 لما نصاب عند اشتراط
 ولما يوفى عند اجتماع
 والوسق مستحق ما جاء
 والصلح عند الشافعي
 خمسة في حال تملك
 العبد له وعلاب
 خفية ثمانية في حال
 العبد له ولا يفتية
 اربعين درهم في الزرع
 في الزرع
 اعني كمين
 مسجنتا قبل
 في الاول
 في الثاني
 ثلاث

نصاب سوال كودادون كن زكوة واجب بشروط مالك من ثمن بيع الماذا من ابيه انه قال سمعت ابا سعيد الخدري
 يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمس ذر صدقة وليس فيما دون خمس اواق صدقة وليس فيما دون
 خمسة اوسق صدقة ابو سعيد خذري ميكتف كافر موهن فخرت صلعم نيت در كم از پنج شتر صدقة و نيت در كم از پنج اوقية
 صدقة و نيت در كم از پنج رسق صدقة مالك من محمد بن عبد الله بن ابي صعصعة لا نصابك ثم الماذا من ابيه
 ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس فيما دون خمسة اوسق من التمر صدقة وليس فيما دون خمس
 من الورق صدقة وليس فيما دون خمس ذر ومن الاهل صدقة از ابو سعيد خذري مرويت كنه خضر صلعم عليه السلام
 فرمود نيت در كم از پنج رسق صدقة و نيت در كم از پنج اوقية از فقره صدقة و نيت در كم از پنج شتر از شتران صدقة قال
 قال مالك السنة التي لا اختلاف فيها عندنا ان الزكوة تجب في عشرين دينارا عينا كما تجب في مائة درهم نيت
 سنتي كاختلاف نيت در ان نزد يك ما انت كواجب ميثور زكوة در بيت دينار از درهم خالص چنانكه واجب ميثور و زكوة
 درهم قال مالك وليس فيما دون عشرين دينارا زكوة كنه نيت در كم از بيت دينار از درهم خالص كوة بغوي گفته
 كدر رسق شصت صاع و كويند و صاع پنج مصل ثلث رطل است و اوقية چهل درهم و كويند و درهم كلى شش دانق است
 و در حديث آمده است الوزن و وزن اهل مكة و المكيال كمال اهل مدينة و زود و جماعة شتر را ميگويند پس اگر نزد يك كسى كرم نصاب
 باشد بر دى زكوة لازم نيت و اگر زياده از نصاب باشد اگر چه آن زياد و خيل بود بحساب آن زكوة بايد داد و اگر نيم نصاب باشد
 و نيم نصاب از فقر يا غنم يا كرمي ختم كرده شود و از اتفاق حلما مسلمة نصاب الغنم اتماد درهم و الذهب عشرون مثقالا و
 زكوة تماريع عشر روى مالك في حديث ابي سعيد ليس فيما دون خمس اواق صدقة و روى في كتاب عمر و في الزكوة راجع عشر
 قال مالك الامر عندنا ان تجب الزكوة في عشرين دينار الف درهم كزكوة بدان معين شده اختلاف واقع شده است
 خفيان بنفا وجه شعيرة نوشته اند و شافعيان بنفاه و دوحية شعيرة و كسرى و اثنان اختلاف جشست كه جميع ان تكان
 و شعيرة و بلاد ماسيك نه چنانيكه بدان قرار داده اند درين دينار ده است نيم آيد پس انجا بيا بگذايتم حساب بگر گرفته كيم
 شش دانق و اثنان اهل حرمين امروزه و اني كويند بخذف قاف وزن كويم آن نيز مختلف بر كده بعض نيم باشد و بعض نيم باشد
 و چهار ربع شعيرة و بعض نيم باشد و شش ربع از پنجاه دانسته شد كدر درهم سه ماشه است كسرى زياده ربع ماشه يادون از ان بقليل
 بلو زياده از ان بقليل و دينار يك مثقال است و نسبت در بيان مثقال و درهم آنست كه ده درهم هفت مثقال ميشود و درين
 مسلك چون درهم در زمان آنحضرت صلعم قنص نموده احتياطا اخذ اقل است و الله اعلم باب لا تجب في مال كوة حتى يحل
 عليه الخول واجب نيت شود و ربيع مالى زكوة تا آنكه بگذرد و برك و كسالى مالك من ناهن ابن عبد الله بن عمر كان يقول

فی مال ذلک حتی یحول علیہ الحول بعد امد بن عمر میگفت واجب میشود در هیچ مالی زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال
 محمد بن حلقمة سأل الزید عن القاسم بن محمد ان ابا بکر الصديق لم یکن یأخذ من مال ذلک حتی یحول علیہ الحول از قاض
 بن محمد روایت کرد ابو بکر صدیق میگرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه فی
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوة نوشته است **مالک** اند و کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال
 فیہ ما کثر اند کتاب عمر بن الخطاب در صدقه گفت پس ای فتم در وی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الصدقة فی اربع عشر
 من الابل فدر نهائ الغنوی فی کل خمسة وفيما فوق ذلک الى خمس وثلثین بنت مخاض وان لم یکن بنت مخاض فابن
 لبون ذکرو فیما فوق ذلک الى خمس واربعمین ابنة لبون وفيما فوق ذلک الى ستین حقة طروقة لمخل وفيما فوق ذلک
 الى خمس سبعین جذعة وفيما فوق ذلک الى تسعين بنت لبون وفيما فوق ذلک العشرین مائة حقتان طروقتان لمخل
 فاذا دحل ذلک من الابل ففی کل اربعین بنت لبون و فی کل خمسين حقة و فی سائمة الغنم اذا بلغت اربعین العشر
 ومائة شاة وفيما فوق ذلک الى مائتين شانان وفيما فوق ذلک الى ثلثمائة ثلاث شياه فاذا دحل ذلک ففی کل مائة
 شاة ولا یخرج فی الصدقة تیسر الا همزة ولا ذات حواری الا ماشاء المصنف ولا یجمع بین مفرق ولا یفرق بین مخففة
 الصدقة وما کان من خلیطین فانما ینزل بها بالسویة و فی الرقة اذا بلغت خمس اواق ریم الخس یعنی اینست مکتوبه در زکوة
 چهار بر س از شتران و آنچه کم از بیت چهار باشد جنس شاة واجب میشود باین حساب که در هر پنج اس یک شاة است و آنچه زیاده
 از بیت چهار باشد تا سی پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس این لبون که زکوة بجای او باید کرد
 و آنچه زیاده از سی پنج باشد تا چهل پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از چهل پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود
 که قابل ضرب نر باشد و در آنچه زیاده از شصت باشد تا هشتاد و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاده از هشتاد و پنج باشد تا نود
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از نود باشد تا صد بیت اس حقه واجب میشود که قابل ضرب نر باشد پس آنچه زیاده بر صد
 باشد از شتران پس واجب آن باین حساب که در هر چهل اس بنت لبون است و در هر پنجاه اس حقه است یعنی بر هر ده اس قابل
 باید کرد از بیت لبون مخفه و از حقه بنت لبون و در هر چنده در زمین از قنم و قنیکه برسد چهل اس تا صد بیت اس یک شاة
 و در زیاده از آن تا صد و شاة و در زیاده از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاده باشد از صد تا شصت اس یک شاة
 یک شاة باید گرفت و بر آورده شود و زکوة فعل بر او نه بر کلان سال او و چنانچه عیب باشد که اگر خداوند بخواهد که بگوید
 در میان متفرق متفرق گردانیده شود و در میان مجتمع ببت پس از زبان قصه و زکوة میگردانیده شود و در خلیط پس بر این اشیان جا کنند
 باید کرد و میان خویشین برابری و در غیره و قنیکه برسد پنجاه و در هر صد از قنم مال منی **عمر** **مالک** **عمر** **مالک**

وقاموا على الدلو
 وهو منسوب لقافا
 بالبريد للناظر
 على صاحب فان حوله
 حل الاصل وتكون
 الزرع وانما تجب عند
 المصادف في اثناء
 ان السقاء في اثناء
 العمل لا يضيء من صاحب
 من جنسه وطول الشايع
 قال ابو حنيفة
 وان نقصان النصاب
 في اثناء العمل يقسم
 الجمل وطوله الشايع
 وقال ابو حنيفة
 اذا كان النصاب
 كاملا في طرفي الحول
 فنقصا ما بين
 ذلك لا يسقط الزرع

حق طائوس الی ان معاذ بن جبل الانصاری اخذ من ثلثین بقره ویتباعا و من اربعین بقره مسنة و انی بآد و ن ذلک
 ان یأخذ منه شیئا و قال له اسمع من رسول الله صلی الله علیه و آله فیه شیئ کثیر العا و فاما الذنوب فی رسول الله صلی الله علیه و آله
 قبل ان یتکم سعاد بن جبیل طائوس یانی روایت کرد که بر آن سعاد بن جبیل گرفت از سی راس گاو یک تیغ و از چهل راس گاو
 یک سینه و آورده شد پیش حاذقتر از سی راس پس با کرد و از آن که بگیرد و از آن چیزی و گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه سلم در باب کمتر از سی راس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کنم از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم پس متونی شد حضرت معلم میشد از آنکه بیاید معاذ بن جبل بقوی گفته است که بشت خاص بچه است
 یکسال بروی گذشت و داخل شد در سال دوم نیز آنکه حضرت معنی حل است و ما در این بچه حامل میشود و بشت لبون بچہ است
 که دو سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که ما در صاحب شیر میشود و بچه بچاریت که گذشت بروی سال
 و داخل شد در سال چهارم زیرا که دی قابل آن باشد که از فعل با بر گیرد و بچه بچاریت که گذشت بروی چهار سال
 و داخل شد در سال پنجم لاینها تجتمع پس برای آنکه از اخراج دندان را و تیغ بچہ است که یکسال تمام کند و او را در دندان
 مالک نیست که دو سال تمام کرده باشد و منته است که گذشت باشد بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و او را در دندان
 نذیب مالک است که سال تمام کرده باشد و مسئله رکوۃ انعام طاهر از لغظ فی کل حیث شاة و مانند آن است که بچه است
 بقدر ابل جمع شوند و در آن رکوۃ لازم شود و از آن یک کس چند یا از آن هر کس و همین است در شبناضی و تأیید و تأیید
 یعنی التیمید زکوۃ بحق المال در آنحضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه میکند که در آن رکوۃ را در آن
 مال است و در حال مالک ابتدا بر مال صبی و همچون نزد یک اهل دین و واجب میشود و بر زرع صبی نزد یک بزرگوار و نزد یک
 مصلحت در اداره حکم بر حال مال و در حال مالک است که صدق از نزد یک امام باجیاد و فری میرود و او را در آن
 مالکان اطلاع نیست و در قول مالکان امر با میرود و تحقیق حال تسعیر میشود و بخلات رها و کله با که بر مشاخر و مشاخر
 و معرفت حال آنها بشا به میتوان حاصل نمود و معنی احتیاج در اینجا اجتماعی است که سبب آن همه یک که و یک که
 میتوان گفت و این باتحاد و مشرع یعنی جای آب خوردن و مسج و مسجدی که از فضای قریه که در آن از میان خانه ها آمد
 جمع میکنند تا همه را صبح کرده و بر جمعی می برند و بر جمعی جبراه و در حاکم جای آنها در وقت شب باشد و موضع طلب
 را و داخل پس با آنها و این اشیا که در مدی یک باشد مسئله رکوۃ را میسر و در شرط قرار دادها و در یک گذشتن سال آن که در آن
 و اخذ آن حدیثی است که چهار بار در رکوۃ فی مال حتی حیول علی الحول لیکن اینجا از نصاب تعدل شده است و سال سال اوقات است
 و دلیل آنکه حضرت عمر در گفتن شمره شود بخلاف ظاهر است که هر فردا یکسال گذشت است بخلاف آنکه در نصاب تعدل و نصاب تعدل

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

[illegible]

که سال اول در نیت است از وقت تمام نصاب باید بشمارد و بخلاف آنچه منعم شود بملوک بشر یا ارث یا بیکه سال اول در نصاب باید کرد
 و باید از منی نصاب صحیح کرده شود یا نه در وقت است شلا ششماه مالک می بقوه بوده است و بعد از آن ده اس و دیگر خرید پس
 چون سال گذرد زکوة سی لازم نشود نه زکوة چهل چون ششماه دیگر گذشت از این ده اس ربع منه برآرد و یا نه نظر
 بقیاس سال نیز برآرد و نظر بآنکه اتفاق طلبا حاصل شد بر آنکه زیاده از نصاب نصاب و از کوة برآرد و اگر مالک است اشیای
 زائل شود و باقی بماند همچنین اگر از نصاب است اشیای حل کم شود و یا از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانی بماند یا دیگر شرط
 دیگر نسوم است که در کار مباح چه اگر کم پس اگر کار مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا مملوف و دو وجه دارد است و ظاهر نزد دیگر فقیر
 رعایه یعنی انبات است اگر انبات کرده باشد نیز ربع اشیای مملوک و اگر کرده باشد یک ربع مباح اشیای مملوک و در هر دو صورت نسوم و نسیم و خورده است و نفع
 و فی سائمه نسیم و در این بقیه قیاس آن دو گوید ارباب تصریح بیان نشده زیرا که ارباب در عرب البتة سائمه میبود و بخلاف نسیم که بعضی آن
 و چون مملوف میبود پس اگر در اکثر سال مملوف میداد زکوة واجب نیست اگر مملوف میداد قدریکه با دادن آن ضرر نمایان نمی شود و
 اوقات دیگر در صحرا و مجرور زکوة واجب است **باب** معتد بالسفل و لا یأخذ الا الجذعة و الثنية شمار کند بر فراز دیگر و در زکوة که میگوید
 و ثنية **مالک** حق ثورین زید الدلیلی عن ابن عبد الله بن سفیان الثقفی عن جده سفیان بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بقوله
 فكان يعد على الناس السفل فقالوا تعد علينا بالسفل ولا تأخذ منه شيئا فلما قدم على عمر بن الخطاب ذكر ذلك فقال
 عمر نعم لندي عليهم بالسفلة يحلها الراعي ولا تأخذها ولا تأخذ الا كولة ولا الثوب الا المأخض ولا تحمل الغنم ولا تحصد
 الجذعة والثنية وذلك عدل بين خذاء الغنم و خيارة قال مالک السفلة الصغير و حين تنقح و الرابا التي قد و
 فهي تربي و لها و المأخض هي الحامل و الا كولة هي الشاة اللهم الله من لتوكل عمر بن الخطاب فرسله سفیان بن عبد الله
 ثقفی را عامل ساخته بر صدقات پس بشمارد مردمان بر فرازها را پس صاحب مواشی گفتند مشیاری برابز فراها را و دیگری را باها
 چیزی پس گفتند که امیر مشیاری عمر بن الخطاب را که در این ماجرا امیرش او پس گفت عمر بن الخطاب ای مشیاریم برایشان بر فراز را که
 بر دوازده اشبانه و می گویم آنرا و می گویم که او را و نه زکوة را و نه ماضی را و نه زکوة را و نه امیر می گویم یک سال و دو سال را و نه یک سال
 و دو سال را و نه است و در میان بجهای گوشتندان و میان تهرین گوشتندان گفت مالک بخوابید و بگویند و قتی که از شکم مادر
 میشود و بر آن است که بزایدیچ را پس اومی پرورد بچرخد و را محض حامل اگر گویند و اگر گویند شانی است و یا برای خودن گوشت
 کرده میشود تا خورد شود و بقوی گفت بچرخد و از گوشت گزند یا غنیمت از بچرخد و نه است که یک سال و گوشت ثنیة آنکه دو سال بر گوشت
 و نه شانی است و در کتاب البر حرة مذکور است که اگر یک بگوید و نه از زنان و معتدترین گرفت **باب** الفقه عن التضييق على الناس في
 الصدقة **باب** منع از تنگ گرفتن مردمان در زکوة گرفتن **مالک** عن علي بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جهمان عن القاسم بن محمد

کمال او در نیوت از وقت تمام انصاف باید بشود و بخلاف آنچه منضم شود بملوک بشر یا ارث یا هر یک سال او در حساب باید کرد
 و باید از منی انصاف صحیح کرده شود و یا نه در وقت است ششاشه ماه یک سی بقدر بوده است و بعد از آن ده راس و دیگر خرید پس
 چون سال گذرد و زکوة سی لازم شود نه زکوة چهل چون ششاشه و دیگر گذشت یا ازین ده راس ربع منته برآورد و یا نه نظر
 بقیاس سال نه برآورد و نظر بآنکه اتفاق ملایم حاصل شد بر آنکه زیاده از حساب او زکوة برآورد اگر ملک است علی
 ذالک شود و یا نه و همچنین اگر از انصاف انسانی عمل کم شود حساب از وقت ملک ثانی و تمام انصاف ثانیاً باید گرفت شرط
 دیگر سنوم است که در کار ریاض چه اگر کم پس اگر کار ملوک باشد آنرا سانه گویند یا معلوم شود و وجه آنست و این هر زکوة یک فقیر
 رعایا یعنی انبات است اگر انبات کرد حساب بنوع انباشه شود و اگر کرد به چند به کار ریاض انباشه میشود و در سوم و پنجم یا خود است و نظر
 و فی سانه پنجم و ابل بقدر بقیاس آن و گوید ابل تصریح بان نشده زیرا که ابل در عرب البت سانه میبود و بخلاف پنجم که بعضی آن
 و چون معلوم میبود پس اگر در اکثر سال علف میداد بر زکوة واجب نیست اگر علف میداد بر قدر یکبار و آن ضرر نمایان نمی شود و
 اوقات دیگر در صحرا و زکوة واجب است **باب** بعت بالحق و لا یاخذ بالجدعة و الثنية شمار کند زکوة را و دیگر در زکوة که میگوید
 و نیزه **حالت** حق خوردن زید الدلیلی من ابن عبد الله بن سفیان التمیمی عن جده سفیان بن عبد الله بن عمر بن الخطاب بعهده
 فكان يعد على الزاين الحق فالتوا بعد حليتها بالحق ولا تاخذ منه بشئاً فلما قدم على عمر بن الخطاب كذا ذلك فقال
 عمر نعم لقد علمهم بالحق لا تأخذها ولا تأخذها ولا تأخذها كولة ولا الزبا ولا الماحض ولا تحمل الغنم ولا تأخذ
 الجدعة و الثنية وذلك عدل بين خذاء الغنم و خياره قال مالك السخلة الصغيرة حين تنقي و الربا القاد و
 فهي تربي و لها و الماحض هي الحامل و لا كولة هي الشاة الطم اللخم من لتو كل عمر بن الخطاب و سئل سفیان بن عبد
 التميمی عن عامل ساخته برصد قاتل پس میبرد مردمان بزغالها را پس صاحب مویشی گفتند میبایری بر این زغالها را و میبایری یا نه
 خبری پس فتیله آمد پس عمر بن الخطاب و اگر دین ما جارا را پیش ارس گفت عمر بن الخطاب ای میبایری یا ایشان بزغالها را که
 برادر او را شبنان دینی گیریم یا زودنی گیریم کوله را و نه زغالها را و نه ماحض را و نه رسته او میگیریم یکبار و دو سال را و این یکبار
 و دو سال را یا نه است و در میان بجهای گویند و در میان بهترین گویند ان گفت مالک بن عوف بن عبد الله بن مسعود و یسکونید و فتیله را که میگوید
 میشود و در بآلت که بزاید چه را پس اومی پرورد بخود را و ماحض را و گویند و کوله شانی است میبایری خوردن گوشت
 کرده میشود و ماحض میشود و فتوی گفتند خود را گویند یا نه و بخود را که گویند یا نه و گوشت را که گویند یا نه و گوشت
 در شب نفی است و در کتاب ابو حنيفة مذکور است که مالک میگوید و نه و از زمان و معتزیه ان گرفت **باب** الفقه عن التصديق على الناس
 الصدق باب منع الزنا من فتن مردمان در زکوة گرفتن **حالت** عن علي بن سعيد عن محمد بن يحيى بن جهمان عن القاسم بن محمد

مردیت از فاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیله سید و مردمان را عطا می ایشان سرال منیر بر سر ای ای نزدیک تو مالی هست که
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر نگار کردی تخم فرمودی و او را
 عطا داد و نگرفت از آن چیزی **مالک** عن جریر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال کنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطای سائل فمل حنک من مال وجبت فيه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطای زکوة
 ذلک لئلا مال وان قلت کادهم الى عطای قد مره کنت و قتیله می تادم می عثمان بن عفان تا قبض کنم عطای خود را
 سوال میکرد مرا آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد مره پس اگر بگفتم آری میگرفت عطا
 داد اگر لا میگفتم سیدم عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الا عطیة الزکوة معونة ابن مسعود
 ابن شهاب گفت اول کسی که زکوة گرفت از عطای یعنی از سایر ایهان یا سایر ایهان که از بیت المال بر می آید معاویه بن ابی سفیان
 بود یعنی گرفت زکوة از سایر ایهان و با پیاد در و قتیله کسی را داد و شود بدعت است و سنت است که بعد از تقضای حل است
 صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب اشافی بنده ضعیف گوید که گرفت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة از
 عطایا بجهت آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر وی حلال حل شده بود **باب** لا زکوة فی الحل و لا بجهت
 در زیور **مالک** عن جده الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت تلحق نساء اخیه
 یتاهی فی حجرها لهن الحلی فلا تحرم من حلیمهن الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران
 قیمه بودند در بر پدرش حضرت عائشة ایشان را زیور میبود پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع بن
 عبد بن عمر کان یحلی بناته و جواریه الذنوب لا یخرج من حلیمهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور میباشند دختران خود را
 و نیز کان خود را از زیور پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را قال مالک من کان عندہ ثیاب و حل من ذهب فیه زکوة
 لابس و الله علیه فیه الزکوة فی کل عام یوزن فی خدره عشره اهران ینقص من وزن عشرین دیناراً و یبذلها و ما
 و در هر خان نقص من ذلک فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا کان انما یسک لغير اللبس فلما التبر و الحلی المکسول
 بید اهل صلاحه و لیس فاما هو بن المذموم الذی یكون عند اهل فلیس علی اهل فیه زکوة قال مالک لیس فی
 الثیاب و لا فی اللبس و لا فی العنبر و زکوة کفنت مالک کسیکه باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زیور یا زر یا نقره که نفع
 نشود بآن از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنیه لازم است بر وی زکوة بدان مال در هر سال وزن کرده شود
 پس گفته شود چهارم صد از دهم صد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت دینار و خالص یا از دهم صد دهم پس اگر کم
 از آن چیزی پس نیست زکوة و آن و خالص نیست که زکوة لازم است و قتیله که بندگان را برای غیر پوشیدن یا نقره غیر مسکوک

لا قلت
 قال الشافعی فی
 ابن شهاب العطاء
 فان ذکر زکوة فیه
 حتی یجوز علیه
 ذکر قوله البیہقی فی
 سننه اقول و انما اخذ
 ابو بکر عثمان من
 العطاء لاعتداهم
 من القوة ما حال
 علیه الحلی ۱۱ طه
 قلت قال ابو حنیفه
 فی ظاهر قوله خصه بالیار
 و اما الخمر کلا و لا فی
 کاسر الکمال اللوی
 لیس فی زکوة کل حل
 و عند الشافعی فی
 اذا کان من ذهب
 فیه وزن النساء
 ۱۲

بر روی زکوة آن جزو و تشریح گوید یعنی اندک و بیجا سه عمل مشهور است دین منع میکند وجوب زکوة اصطلاحاً منع میکند مطلقاً
 منع میکند در مال غیر یعنی نقد و عرض و منع نمیکند در مال ظاهر یعنی ماشیه و زرع مشهور اول قیاس منع دین است و منع
 حج و مشهور ثانی اطلاق مخصوص از ده در باب زکوة است و مشهور ثالث ثابت است که اموال ظاهر حقیقه نمودار و اموال غیر
 بدین تصرف در آن نمونند و مطالبه اهل این ائزان مانع میشود **باب** من استحق مالاً او کان مال ضماً او کعبه یزکی
 هر که استحق مالی شده یا باشد مال او غائب باشد چگونه زکوة بر او مالک عن محمد بن علفه مولى الزبیر انه سئل انما
 بن محمد عن مكاتب له قاطع بالاعطایه هل علیه ذکوة فقال القاسم ان ابابکر الصديق لم یکن یاخذ من مال ذکوة
 حتى یحل علیه الخول محمد بن علفه سوال کرد قاسم بن محمد را از حکم مکاتبی از آن خود که مقرر کرد با مال عظیم چه بر وی در آن مال
 زکوة هست پس گفت قاسم بر آینه ابوبکر صدیق نیگرفت از هر چه مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی کیل مالک عن ابوبکر بن
 ثیمه المصنفی ان عمر بن عبد العزيز کتب مال قبضه بعض الولاة ظلم یا مبریده الى اهله و یخذ ذکوة لما یخصه من
 السنین ثم عجب بعد ذلك بکتاب لا یؤخذ منه الا ذکوة واحدة فانه کان ضماً او عمر بن ابرهه نامه نوشت در باب
 مالیکه قبض کرده بود و بعضی ها که آن بطریق ظلم امر میکردند بر آن مال مالک و نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشته از مال
 بعد از آن عجب او فرستاد مکتوبی دیگر که گرفته نشود و از دیگر کتب زکوة زیرا که او ضماً بود تشریح گوید رضی الله عنه که در حدیث و روایت زکوة
 لازم میشود و در صورت مکاتبی که مال عظیم مقاطعه کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در مشهورت فارقی بنیدایا بگوید که
 حکم بر آن و اگر باشد و آن فرق نزدیک شایعه استقرار و تعیین است پس مال مکاتب متفرغیت تجمل که عجز او ظاهر شود پس
 انصاف سائمه را صدق و بی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود و بیعت شبهه است زکوة لازم شود و اگر تعیین نکرد مال
 اشبهه است و ضماً آنست که وصول با متعذر باشد مثل مال منصرف ضماً او محمود و دین صورت سه قول مشهور است
 واجب میشود برای جمیع احوام گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه مؤکد و حجج کند بر جمیع احوام بعد از واجب نمیشود
 و واجب میشود نزدیک یا فتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است مشهور اول ظاهر شدن ملک است بعد
 یا فتن و مشهور ثانی تعطل نماه است و مشهور ثالث خوف اسحاق مال است اگر برای همه احوام بعد و اگر دین دار و این
 دین ماشیه است یا غیر مستقر استعمال کتابت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در حدیث
 اگر مومل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهت اعسار یا محمود مانند منصرف است و اگر حال باشد و متعسر است
 اخذ او نیز در روایت است **باب** ذکوة اموال البقاع در زکوة مالها رسد اگر سی مالک عن یحیی بن
 عن ذریق بن حبان و کان ذریق علی جواد مصطفی فی زمان الولید و سلیمان و حسن بن عبد العزیز

قلت مثله
 علی التامی مثله
 الکتابه بانها علی
 و العبد یستأجره
 شاء و دفعه فلیعین
 اللذان الحال علی
 و فی ان فی ذکوة
 بالفعل فی الضم
 الذین الخول و العبد
 انهم ان یجب
 ان اوصل الذی مال
 فقال مال الصلح
 و ان یصلح مثل قول
 و عند ان عبد العزیز
 لا یجب فی الضم
 و یجب فی الضم
 ان اوصلت عن
 و ایام الباقیه

فذلک ان عمر بن عبد العزیز لکب الیه ان انظر من مکتب من المسلمین فغنم ما ظلموا واما الهم ما یدرون به من التجار فاقصیر کل
اربعین دینار دینار اما نقص محض ذلک حتی تبلغ عشرين دینارا فان نقصت دینار فذا غنما ولا تاخذ منها شیا وین
مکتب من اهل الذمة فغنما یدرون به من التجارات من کل عشرين دینار دینار اما نقص فغنما ذلک حتی تبلغ عشرة دنانیر
فان نقصت ثلث دینار فغنما ولا تاخذ منها شیا واکتب الهم بما تاخذ منهم کتابا الی مثل من المحل زریق عامل بود بر برگز
مصرفه ان ولید و سیمان و عمر بن العزیز پس فرمود که عمر بن عبد العزیز نوشت لبوی او که تا مل کنی هر که را بگذر در بر تو را مسلح
پس بگوید آنچه ظاهر باشد از سوال ایشان از آنچه میگرد و انداز تجارت از هر چهل دینار یک دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب
تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص شد از بیست دینار یک سیوم حصه دینار پس بگذارد و دیگر از دوی چیزی و دیگر بگذرد
بر تو تا مل کنی پس بگوید آنچه میگرد و انداز از تجارت از هر بیست دینار دینار و دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب آن تا آنکه برسد
پس اگر ناقص باشد از دینار سیوم حصه دینار پس بگذارد و دیگر از آن چیزی و بدینیس برای ایشان آنچه گرفته از ایشان
تا مثل آن از مال تشریح کردید و معنی الصدقة حمل در بیاب حدیث ابو داود و است عن سمرقان رسول الله صلی الله علیه و سلم
کان یأمرنا ان نخرج الصدقة من اللذی نعد للبلیع و عمل متر مسلمین از زمان حضرت عمر معنی الصدقة که عاملان برابر بها
می نشاندند و زکوة میگرفتند و شرط زکوة تجارت قیمت انصاب است از ذهب یا فضة و گذشتن یک سال چنانکه در نقد مذکور شد ظاهر
همیش بند و نهست که انصاب تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در احوال بطونیست و حال او از حال نقد مستغنیست
پس میباید که بروی محل کنند و اگر جزوی قلیل از مالی قلیل کم شود آنرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارت و اگر ششماه
یا یک انصاب نقد بود بعد از آن بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمع کند هر دور در حول چنانکه هیچ کند نقد و مال تجارت را
در انصاب یا بر که هر دو از یک جنس اند و زکوة آنها بر یک اسلوبست بخلاف آنکه ششماه یا یک انصاب سوا کم بود بعد از آن مال
تجارت خرید نمود چون بجهوم لغف تجارت رجوع کنیم دانسته میشود و اگر فتن مال است مباد و جدا بشمار یا مانند آن بشت بیع تجارت
کند بیع را زیرا که کسیکه بطریق ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه آنرا تجارت نمیکونید و فتنه دیگر است و تجارت دیگر و فرق است
این بهره و بدین تجارت است و فتنه غیر نیست حاصل میشود و عرض تجارت بحد فتنه فتنه برای قینه می شود و نیز از غفرا است
و ظاهر است که بیع ملحق چهل مال است و همچنین اولاد جوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس آنچه دو سوا کم گفته شد
و لا بد است از تقویم و گاهی حال متغیر میشود باخلاف نفوذ یکد آن قیمت کند و ظاهر است که غالب نقد بلد را اعتبار میکنند
و در صورت تساوی نفوذ بخر است و درین صورتها اخذ بانفع الفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن قیمت
تجارت یکسال گذرد و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد حساب آن زکوة بر آرد و الا قیمت کند ببالنفع و بطلان

انفق على العاشر
 ليكن من ماله
 من المسلمين من مال
 الحارث اذا كان في حقه
 عشرين ديناراً
 ربيع عشرة واثنتان
 في مسألة الذي
 فقال احمد بن حنبل
 بن عبد العزيز انه
 يوجب منه نصف
 العشر نصاً بعشر
 دينار فقال ابو حنيفة
 يوجب منه نصف
 العشر نصاً به كذا
 المسلم في الاصل
 وفي الاثر لا يوجب
 قوم لا يؤدى اليهم
 باسمها لا يؤدى اليهم
 الصدقة فلا مال
 اجابهم اذا رجع
 وابطل منه ماله
 من خمس من المثل
 ومن عشرين
 ديناراً

مصر فما ظاهري
انني قد خفي في كل بيت
سوا ما بين السلق
فيما اولا وعليه
الشافعي

این کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
 در بیان احکام و فرائض و سایر مسائل
 و این کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
 در بیان احکام و فرائض و سایر مسائل

فان نقصت ثلثه دينار فمهم ثم هو كطقت فذل في كونه واج يستحق ما يزرع و ما هم ضرر في كونه تأخير زار و ان سجد ترست زار
 نصوص بلغة خمسة اواق شلا و ارد شلند پس اگر خمسة اواق باشد و اسهم خمسة اواق بروی جاری بود زکوة واجب شود و اگر
 تجارت ساهم باشند ظاهر نیست که تخیر باشد در ادای زکوة بحساب سواهم و بحساب تجارة باب لا ذکوة الا فيما كتب بعض
 شرا مع مينة التجارة واجب نیست زکوة مگر در مال که کسب کرده است بغیر شده با نیست سوداگری قال مالک السنة هذا
 التخل لا اختلاف فيها انه لا تجب على الواث ذکوة في مال و دينة في دين ولا عرق ولا دار ولا عبد ولا ولية حتى يحل
 على من ما باع من ذلك و اوقفه الحول من يوم باعه او قبضه گفت مالک سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک نیست
 که واجب نیست بر وارث زکوة در مالیکه وارث شد آنرا در دین و نه در عین و نه در حبل و نه در غلام و نه در کنیز و نه در
 بگذر در قیمت آنچه که فروخت از آن مال و بدست آورد یک سال از روزیکه فروخت یا قبض کرد باب يعتبر النضا
 في الحول الحول معتبر بفساد مال و آخر سال قال مالک في رجل كانت له عشرة دنانير فأنفقها في مال عليها الحول
 وقد بلغت عشرین ديناراً انه يزيكها مكانه ولا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزکوة
 لان الحول حال عليها وهو عند عشرة دنانير فلا ذکوة فيها حتى يحول الحول من يوم ذکلت گفت مالک حق مردکی
 باشد او داده و دينار پس تجارت کرد در آن پس گذشت بروی یک سال و در آئینه رسید بر میت و دينار بر آئینه از زکوة آن
 برآورد در همان وقت و انتظر نگذارد آن که بگذرد بروی سال از روزیکه رسید بقدریکه واجب است بر او زکوة از روزیکه گذشت
 یک سال بر او حالانکه زاده و داده و دينار بوده بلکه اعتبار بفساد در آخر سال است بعد از آن نیست واجب بر آن و نایز و ادن زکوة
 تا آنکه بگذرد سال از روزیکه زکوة آن داده شد باب قدر الصدقة فيما اخرجت الا دهن در بیان مقدار صدقه در خبریکه
 برآورد زمین مالک عن الثقة عنده عن سليمان بن يسار عن شيراز بن سعيد عن رسول الله صلى الله عليه قال فيما
 السماء و الا يوتو المجل العشر ما سقى بالنخض نصف العشر رسول صلعم فرمود در آنچه سیراب کرده است آنرا باران یا چشمها و
 زمین سیراب نفس خود هم حدیث و در آنچه سیراب کرده است آنرا باران یا چشمها و زمین سیراب حدیث قال مالک و السنة هذا
 في الحبوب التي يدخها الناس و ياكلونها انه يؤخذ مما سقت السماء من ذلك و العينو و ما كان بعل العشر مما سقى بالنخض
 فقيه نصف العشر ابلغ ذلك فحقه اوسق بالصراح الاصل الصالح النبي صلى الله عليه و ما زاد على خمسة اوسق فقيه
 الزکوة بحسب ذلك لمحت مالک حکم مقرر نزدیک دارد و انهایی که ذخیره میکنند آن را مردمان و میزنند آنرا که گرفته شود
 از آنچه سیراب کرده است آن را باران یا چشمها و آنچه باشد زمین سیراب بخود و هم حدیث است و آنچه سیراب کرده است با
 و ادن پس واجب است در آن میتم حصه و فقیه برسد به پنج و سق و سق تخمین که هلال آن حضرت علیه السلام حدیث

لا یجوز فی هذه التجارة
 على الا حله
 على قلمه
 مواظب على اقبال الشافعي
 ان النصاب معتبر بالذات
 العمل بقول ابو حنيفة
 يعتبر القدر في حركته
 العمل بعد ان يكمل
 تقبلي في ابتداء العمل
 نصاباً
 على قلمه
 عند قول اهل العلم
 ان النصاب ليس
 شرط عند ابي حنيفة

از آنقدر زکوة آن راو نیست بر صحاب شمار در چیزیکه رسید آفت زکوة و اون گفت مالک بچندین است حکم در آنکه
 مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر ترمذی سب آمده و در نو که اتفاق علما زکوة واجب نیست پس میان نو که او این
 چیزها فارق میباشد و امریکه جامع این چیزهاست بر وجهی که از نو که امتنا ز باشد نیست که در ختی که ثرا و فوت میشود و یک
 و در حدیث حاکم ذکر خط و شیخ آمده است اتفاق علما حاصل شد بر آنکه در توابع قضیب کوة نیست پس فارق بدین
 قبیلین نیست الاجاب مقتات مدخر مسئله صاع اهل مدینه بخیر ظل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم بحباب یا راسته باشد و ربع باشد است و مجموع ما شهرهای ظل چهار صد و سیست
 و در نیم بالا باشد و بدان سی پیشه عالمگیری است و در نیم باشد بالا که قریب نیم صده پیه میباشد هر پیه چهارده باشد و صاع
 و در نیم سیر عالمگیری است و یازده پیه بالا و در سق یکصد و شصت و یک سیر است که بحباب این دیار چهار سن و یک سیر
 و پنج و سق است من و پنجم سیر عالمگیری باشد مسئله و چون بنای حساب کیل بموزون بجز تقریب است منی آید این تقریب
 است زمین و از معرفت تحدید بالقطع یا س حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و انما
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الروضة مختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و المحصر و غیرها
 و الصواب قاله الدرهم ان الاعتماد علی الکیل بصاع مختار بالصاع الذی کان یخرج بر فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر یقین از لا ینقص من و علی هذا فالقدر یخرج به اوطال ثلث تقریب مسئله قدر رضا
 کرده می شود در حال ترمذی سب اگر ترمذی سب میشود و الا در حال طبع عنبه اگر بتون از نیز گوئیم حال نیت اعتبار
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه قدر را بسوا نم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود
 چنانکه عذنان و مغز و بختی و عرباب با هم ضم کرده نمیشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده نشود اگر چه جدا یکی بعد دیگری
 میباشد مسئله در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب سيل قنوات و نزاد و ارض سیراب باشد عشر واجب است و در آنچه بنجر
 باد و لای یا آبی که در او ریخته شده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر هر دو نوع بتبای سیراب کرده باشد ربع
 عشر واجب شود و غالب مغلوب بهین حساب باید آورد زیرا که شرح یقین کرد و اجاب در عانتین و ازینجا مال مرکب
 مستحب میشود با پ توخذ الزکوة من الزدوع و فی فیض عند الحصاد و لا ینتظر مال الی الحول گرفته شود زکوة از زراعت
 و درختان خرا و رقت در و دن و انتظار کرده نشود تا یک قال مالک فی قوله لا تأخذوا ثمنه بوجه حصاده ان ذلک لکن
 والله اعلم و قد صححت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین من
 زکوة است گفت مالک شنیدیم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و ارضاء واجب میشود

له فقلت
 من فی اهل العلم
 ۲۱۳

عنه قلت
هو قول اهل العلم
انه لا يؤخذ بالعيب
وانما يؤخذ من العيب
الكل الجعل في حيز
من الدار في حيز
فيما يصح ما لا يجر
فيه من العيب
نوع من التمسك بالدين
على دين جليل
نوع من التمسك
بما ي

عنه قلت
وقال به الشافعي والشافعي
نعم جزم وقال ابو حنيفة
الا انه لا يؤخذ بالعيب
خمس او سق وقال
يؤخذ من شدة
من صديقه

زكوة تتركها صاعدين درودن و جایزه میشود و اگر زکوة نزدیک بدو صلاح و شهادت دهد بزرگتر خیر در سقوت میشود
شده است و بخرص بر ذره مالک تفر میشود مسئله سنون ست خرص در ترو زبیب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خرص عادل
کند و قدر واجب بر مالک از کمندی قبول نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین محروص و ثابت شود بر ذره او و اگر
بلاک محروص دعوی کند اگر راست است نه شده فيها و الا قسم داده شود باب مالک لا یؤخذ فی الزکوة من اصناف التمر و بیان
چیزیکه گرفته نشود در زکوة از قسام تمر مالک عن زیاد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا یؤخذ فی صدقة الخجل
الخجوة و لا من غیره الفارة و لا خدق بن حنیق و هو مثل الختم یعد على صاحب المال و لا یؤخذ منه الصدقة ابن شهاب
گفت گرفته نشود در زکوة خرماء جرد و راوند مهران فاده راوند خدق بن حنیق را گفت ابن شهاب این مانند رسد گرفته
شمار کرده میشود بر صاحب مال گرفته نمی شود از وی در زکوة مجرور و خرما خشک یزه مهران الفاره خرمای تباه خدق بن
حبیق نوعی از خرمای تباه را گویند باب زکوة الزيتون در بیان زکوة زیتون مالک انه سال ابن شهاب عن الزیتون
قال فی العشر مالک سوال کرد ابن شهاب از زکوة زیتون پس گفت ابن شهاب در وی عشر است قال مالک انما جاز
من الزیتون العشر بعد ان یعصر یملغ زیتونه خمسة اوسق فالمل یملغ زیتونه خمسة اوسق فلا ذکوة فیہ قال مالک الزیتون
بذلك الخجل ما كان منه سقفة السمله و العین او كان بعلا فیه العشر ما كان یسقی بالنضج فیه نصف العشر گفت مالک
و جز این نیست که گرفته میشود از زیتون و هم صدقه بعد از آن که افشوده شود و برسد زیتون او به پنج وسق پس آنچه برسد زیتون
به پنج وسق پس زکوة نیست در آن گفت مالک در زیتون بمنزله درختان خرمایست چیزیکه سیراب میکند از وی باران و سیراب
یا زمین سیراب پس در وی هم صدقه است و آنچه سیراب کرده میشود آب دادن پس در آن بیستم صدقه است باب لا ذکوة
فی الرقیق و الخجل و العسل واجب نیست زکوة در بر دما و گلاب در شهد مالک عن عبد الله بن دینار عن جلیله
بن یسار عن عمار بن مالک عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لیس علی المسلم فی عده و لا فی سعة
صدقة ابو هریره روایت کرد که حضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود نیست بر مسلمان در سبده او و نه در لاسپ او زکوة
مالک عن عبد الله بن دینار انه قال سالت سعید بن السیب عن صدقة البواذین فقال سعید و هل
فی الخجل من صدقة عبد الله بن دینار گفت که سوال کردم سعید بن السیب از زکوة بر اذن یعنی سپان ترکش پس
سعید ایاد کلا سب زکوة میباشد مالک عن ابن شهاب عن سلیم بن یسار ان اهل الشام قالوا لا بی حیدرة
بن الجهم خذ من حیدرتنا و رقیقنا صدقة فاجاب عن الخطاب فاجاب عن عمر بن الخطاب فاجاب عن عمر بن الخطاب فاجاب عن عمر بن الخطاب
الی عمر ان اجاز الخد حایرهم فاذا ذوقها حلیم فاذا ذوق رقیقها مالک عن حمزة و اردوها حلیم بنیول حل

فقط

معارف النورة

عبد الشافي

مَالِكٌ وَكَانَ

وعدني الى...

مفتی محمد رفیع الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم

وہو حضرت

یغین منہ منہ

تفتت القوتہ
ابن حنیفہ

وایا یوں ہی

غلامان خود که در عادی قری خیر بود یعنی نزد اوست میگردند برای او تسبیح گوید رضی الله عنه در اول وقت و در جبهه زکوة فطر رسول
 آمده است اول شب حید و طلوع صبح حید و در دو معا و فز و خلافا هر می شود و در تخفیکه شب حید بدو یا تو لشد و در شب نه است
 پیش از نماز حید بر آنند و اگر آنجا حید بر آنند نیز جایز است و تا غیر از روز حید حرام است و مگر تا غیر کند قضا لازم شود و از فطر
 المسلمین طلبی برسد که بر کاف لازم نیست و در بر مسلمان از حوض کاف و در فطر نصاب غیر آن شرط نگردد و اندیس بر هر که قادر باشد
 لازم میشود و بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و حیا و خدای میسر نماید لا یکلف الله نفس الا وسعها و در
 صلاح پنج چیز مصرح شد طعام کم نمیرسد بگندم بقرینه خالده او بشیر و شبنم قر و زریب آفت و تنقیح چهار جنس از آن قوت
 است و ظاهر آنست که اگر قوت او و قوت بلد او بر باشد مثلاً حمیر است در بیان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث **باب**
 الفطر بیان مشتای بر آوردن زکوة فطر **صالح** ابن نافع ان عبدالله بن عمر کان یبعث بثلث الفطر الی الذی یخرج
 قبل الفطر یحمل ثلثة حمیرا بهن عمر سیفر ستاد زکوة فطر البوی تخفیکه جسم کرده میشد نزدیک او پیش از عید فطر بدو
 یا سه روز **صالح** انه ما یصل الفطر یقبون ان یخرجوا ذلک الفطر اذا طلم الفجر من یوم الفطر قبل ان ینزل الی اهل
 اهل مالک ید اهل علم را که دوست میداشتند که بر آوردند زکوة فطر را و فقیه طلع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بر وزن نماز
 مترجم گوید تحمل زکوة فطر و حکم یومین او ثلثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن **باب** مصادف الزکوة در بیان
 موضوعی که زکوة را آنجا صرف باید کرد و قال الله تبارک و تعالی انما الصدقات للفقراء و المساکین و العلمین حلیها و لثلثة قلوبا
 و فی الوقاب و الحرمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فویضه من الله و الله حلیه حلیه جز این نیست که صدقه را بر
 فقیر است و بی مالکان و عالمان بر صدقات و آنرا که دل ایشان را لعنت داده میشود و در باب بردن او برای قوض را
 در راه خداست و اگر مسافران فرض کرده شد از جانب خداست و خدا تعالی و انا با حکمت است مترجم گوید رضی الله
 که خداست صدقات را مخصوص گردانید بهشت حنف حنف اول فقر است که مال ندارند و کسب میکنند یا که میکنند
 و دفع حاجت نمی شود و نزدیک بدفع حاجت میرسد و حنف دوم مسکین اند که مال دارند و کسب میکنند اما با مال و کسبی
 ایشان حاصل نمی شود و حنف سیم عالمان است بر صدقه که امام ایشان را بر تقریات یا قابل میفرستد پس بر حسب احتیاج و انا
 ایشان را باید داد و حساب کنندگان و پیاپی که تحصیل کنند و عامل که حکم او کار کنند و مخا بهانان بیت المال و منت کنندگان
 و فقر را بهر نیز درین صنف داخل اند حنف چهارم مولک و القلوب است و ایشان دو قسم اند قسمی از مسلمانان است که نیست ایشان
 و اسلام ضعیف است پس بر دفع شر ایشان ایشان را میدهند و نزدیک فقیر جمعی از مسلمانان که بر در میمانند و در
 فاقه نمایند اگر دست امان بر مسلمانان نیز از ضعیف الاسلام میباشد و اینست ایشان قوی است مکن با جمعی ایشان اسلام بر

أو الجارية بدينه والقال
 له مثل عمل صوب كان
 قديم الرضيا وطيها من
 العلم والوقلة قلوبهم
 فتبان من اسم رينة
 صفيقة وله شرن
 يترجم باعطاء السلام
 غيره فيعمل من الزوة
 على الامم من من الغاني
 وقال ابو حنيفة سقطت
 نذية الامام والارار
 هم الكاين عند التامية
 والحقيقة القام وهو
 عند الحقة من زوجه
 ١٨
 من ولاي انصا الا ان
 عن دينه وكان له مال
 على الناس وكان له اخ
 وعبد الحاقية تهم
 وعبد انفسه
 من استبان الاصل
 في خبر مصصة واظلم
 اشتراط الحاجة واستان
 لاصلاح الدين ويعلم
 مع القضاء وسبل الله
 غارة لا لهم بشرط
 فتم عند ابو حنيفة
 وعند الشافعي يعطين
 مع القضاء وان سلب
 هو القريب المقصر
 قال علي بن عتيق
 ونفسى سدر
 او نجا

ایمان

هو القتيبي
قاله عند أبيه
ومشي سدر
او مجنبا له
حلت عند
الشافعية
هو من الاصناف
الاسلام عند
اهل العلم

ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را بدین کفار آن ناحیه مخلوب منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد
 زیرا که ایشان را در آن ناحیه شوکتی باشد و رعایای آن ناحیه از مصلحت ایشان خروج منعی توانند و قسمی از کافران است که شراری
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان کنند چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار ماحق الحفارة می ستانند یا قبایل کفار
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شایسته اختیار کرده اند ایشان را
 از خمس که سهم آنحضرت است صلوات الله علیه وسلم باید داد و قیود نظریه که مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و احوال
 ایشان از غیریت و فنی ایشان بدست منی آید و از سرکشان کفار یکدور دار الاسلام هستند ضرر بایشان میرسد و در
 بیت المال ایشان را بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم علما باشد صنف پنجم قریب است
 مسکاتین پس ایشان را قدریکه از رزق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد
 فقیر گوید فک عانیکه اسیر باشد در دست کفار نیز محتمل است و الله علم صنف ششم فارمین است و ایشان دو قسمند قسم
 بر جمعی قرض گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و از ادای آن عاجز اند و قسمیکه قرض برای دفع فاجعه جنگی
 در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چنانچه باشند
 صنف هفتم فی سبیل الله و در ادای ایشان غزاة اند پس پنجاه از صبح و نفقه و کسوة و سهپ کفایت کند بایشان باید داد و صنف
 هشتم بنابر سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد قدر ضرورتی اومی باید داد و مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از کتاب قدح حاجت قرض با کفایه باشد مانند جهاد و تحصیل
 شرعی تعلیم آن استحقاق سهم فقر را منع نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که ادراستی رسیده باشد
 سنانکند او عیش در یابد و سد او عیش بر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بر
 نالایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا تخل الصدقات لاهل محمد** صلوات الله علیه حلال نیست صدقه برای آل محمد صلی الله علیه وسلم
مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تخل الصدقة لاهل محمد نهی و سلمه الناس رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلی الله علیه وسلم غیر ازین نیست که زکوة چو کمره فدان است مشروم گوید حلال نیست صدقه
 باتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب ششم و اختلاف دارند و موالی آل محمد صلی الله علیه وسلم بعضی منع میبایند و بعضی جایز دارند
باب لا تخل الصدقة لغنی الا لحنة حلال نیست و او غنی اگر نخبه **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن يسار
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تخل الصدقة لغنی الا لحنة لغنا فی سبیل الله او لعامل علیها او لغنا و اولو
 اشتوا بها له او لرجل لجهاد و مسکین فقصی علی المسکین فاهک المسکین لغنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

لا تخل الصدقة لغنی
 هاشم خلد اهل العلم
 وقال الشافعی بنو مطلب
 مثله و لا تخله غنی
 موالی آل محمد صلی الله علیه وسلم
لا تخل الصدقة
 لا خلاف فی صفة
 تبدیل اولی و کذا
 فی العمل و فی السبیل
 و اما الغنم و الغازی
 فتخلها الصدقة
 ۲۱۹
 و کاننا غنیم عند
 الشافعی و قال ابو حنیفة
 لا تخل الا اذا کانت
 فقیرین و ظاهر کذا
 مع الشافعی لان الله
 تعالی جعلها لغنی
 الفقیر و المسکین

واجب استيعاب
 الأصناف الثمانية
 ان كان هذا العمل
 ولا فاستيعاب
 السبعة واجب
 التسمية بين الأصناف
 لا بين احوال الصنف
 وعبارة خفيفة
 صرف الكل الى صنف
 واحد وخص واحد
 بعبارة

حلال نیست صدقه بجه تو اگر اگر بخیس مرغانی در راه خداستالی با عامل بر صدقات یا قرضه را را یا دیگر خبر کرد
 قرضه را مال خود یا دیگر او را به سایر بکین پس صدقه داده شد مسکین پس کین بدیده آن غنی که به سایر اوست با کتب
 بصرف الصدقات اليهم چگونه صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الام عندنا في قسم الصدقات
 ان ذلك لا يكون الا على وجه الاجتهاد من الولى فای الاصناف كانت فيها الحاجة والعلة او ذلك
 بقدر ما يرى الولى وحسب ان ينتقل ذلك الى الصنف الاخر بعد عام او عامين او اعوام فيؤثر اهل الحاجة والعلة حيث
 ما كان ذلك وعلى هذا ادركت من ارضى من اهل العلم ما لم يكن مقرر وسلم الثبوت است نزديك ودر قسم صدقات
 که این قسمت نمیباشد مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیاده دهد آن
 با تقدیر که صلاح مبدء والی و شاید که منتقل شود این زیادت داد آن بکسب صنف دیگر بعد یک یا دو سال یا چند سال پس باید
 زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این خصلت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول فای کسب
 پس میگویم از اهل علم ترجیح گوید و واجب است نزد شافعی استیعاب اصناف هشتگانه اگر باشد آنجا عاملی والا بر صنف
 صرف باید کرد و واجب است برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد صنف و نه در بر صنف جابر است
 صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص **باب** النهی عن السؤال لمن يقدر على الكسب عنه و نحوه و قدیه در بیان منع از
 سوال هر کسی که قدرت میدارد بر کسب یا نزد او باشد بقدر یک قیه ما لك عن عبدالله بن ابي بكر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه استعمل رجلا من بني عبد الاشهل على الصدقة فلما قدم سأل ابا عبد الله عن الصدقة فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى عرف الغضب وجهه وكان مما يعرف به الغضب وجهه ان تحمر عيناه ثم قال ان الرجل ليشلن ملا يصلي ولا لا فان
 منعته كرهت المنع وان اعطيت اعطيت ملا يصلي ولا لا فقال الرجل يا رسول الله لا سألک منها شيئا ابدأ
 رسول الله صلى الله عليه وسلم حامل خست مردی را از بنی عبد الاشهل برز کوه پس گفت که آمدن مرد سوال کرد از حضرت صلعم بعضی شتران از مال
 بخششم گرفت حضرت صلعم تا آنکه شتر ناخسته شد از شترم در رو مبارک حضرت صلعم و سلم و از جمله آنچه شتر ناخسته میشد و حضرت
 در روی مبارک وی صلعم و سلم آن بود که شتر میشد چشمان مبارک او بعد از آن فرمود هر آینه مرد سوال
 مرا بخیل لا این نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر ندیم او را کرده میدارم ندادن و اگر بدیم و نه او را بدیم او را
 چیزی که لا این نیست مرا و نه او را پس گفت آن مرد یا رسول الله سوال کنم از تو چیزی از زکوة هیچکدام مالک من الی انما
 عن الاعراب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الذي نفسه بيد لان ياخذ احدا كره ففتح خطبه على
 ظهره خذ من ان يا قريظا اعطاه الله من فضله فبسا له اعطاء او منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که تکیه

وجهه بالثأر وهو ان المفق
ويجب على كل مسكين
الذين يطبقون به من الفقر
فانصرفوا الى اكله
مقدمه ثمه وذكروا
ميدان المسكين ان القدره
انما هي الطاهر وهو
الفقر مدحهم
العلم واستنبط من
كلام القلموسين
جديد على ما سألوا
سألا راجعاً الى
وعلى الذين يطبقون
٢٢٢
القضاء في الامم
يقضون في كل
والا يام اهل المدينه
العرضه الفاضله
اخر لانه ان اسرى بها
القضاء مطلقا
ذلك لا ابد من وبع
الوقت يكون محال
شيء فلا يكون الا
واستنبطت من
من مات وعليه صيام
فقط عليهم عنه مكان
في مسكن

خبر صادق تا غروب آفتاب نیت قرینه و غیر نیت در آیه فالان باشو من و ابتغوا ما کتب الله لکم تصحیح حسین
 و نیت قرینه ما خود است از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه و ما امرنا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که نزول قرآن ببلخه ایشان است از حدیث بلال است تا رتبه بلال
 و اگر بعضی باشد یا سا فردا رخصت است که افطار کند و شمار فاست از حدیث در رمضان روزه گیرد و معتبر در قضا عقد است نماز
 در طول قصر و در وقت فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم از التعمین کرده اند بقدر چنانکه
 بیاید و انکار تکبیر و عید منظر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلام است عامه اگر بخت تکبیر گویند در رکعت اول
 پنج و ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در کتبها رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل
 و شرب و احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر مشکف و عله آن بودن اوست در مسجد حرام باشد
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله علم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر القفشی است زیرا که خالی نیت از آنکه معنی نیت در نیت قصد فعل باشد از
 آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگر چه قصد حله فایه است از فعل از قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود
 بتغییر حضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرة الى الله الحديث یا قصد فعل قربت بر دو حدیث صحیح که صحت نیت مبهم کردند
 و حضرت صلعم جایز داشتند استحا احتمال اول و ثانی میکنند پس بر نیت که قصد فعل امر حبلی است شارح متوجه آن نشد بلکه مراد
 فرضیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بخدا تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا قرار بر عقاب و تحقیق ثواب
 و الله علم و هر روز طاعتی جدا است و لهذا گاهی مباح میشود فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی از پس نیت بر دو
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل جز صوم یا ایقاع آن در چیزی خاص
 از لیلانند نصف آخر یا نیت آخر از شب یا اساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عاده مستمره مردم است نوم غذا اهل جزیره
 و نوم آخر شب در شهر اطراف این چیز مخرج عظیم است و از صاحب مخرج یعنی بآن ظاهر شد با وجود شده حاجت معلوم
 بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم
 صحیح باشد و اگر نیت صوم لازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان سه ماه باریچه گفتیم ظاهر نیت نیت
 از رمضان واقع شود و تخری بیم الشک بصوم بختیضه رمضان فعلن باشد یا فرض باشد نهی است بحدیث ترمذی عن حماد
 من صام يوم الشك فقد صام با اها سم صلی الله علیه و سلم و عله نهی است که این نیت است در دین و اگر لیه تلخیص از رمضان
 نیست که در میدان که اگر نیت شد بلال تلخیص ظاهر کنیم صحیح باشد زیرا که دو حکم شرح از آن جاریست پس اینقدر شک مفسد است

قلت الخوف فيه
 علم الفهم ودرجه سبب
 الجوع ودمعی کونه
 اطیب عند الله
 رضاء الله تعالى به
 دمعی نیت وانا اجزی
 به اخضاع الشریف
 والمغنی
 ۲۲۶
 قلت
 فانه یصل ما یصل به
 والتخفیای سئل
 بالغلل

بدون قصد و تیر مطیع است یعنی آید پس مجنون را روزه نیست اگر چه اسما کند و استیجاب روز بقصد علم صوم خود البته ضروریست
 آنچه ثبت شود نوم در روزه و ایا قصد علم یک خط ضروریست یا نه در نوم مستغرق نه بار و اعنای مستغرق تردد است احتیاطاً از روزه
 است و در حدیث وارد شده فانه من افوضن الایضیلین و الایضیلین ان یخیا معلوم میشود که در نیجالت صوم و صلوة صحیح نیست بشرط
 وجوب آن عقل و بلوغ است اگر چه حایض و نسا باشد یا مدینه و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست
 بحديث الاسلام یجب قبله اری وجوب برای ظاهر میشود و عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه مالک**
 الزناد عن الاحمر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال والذی نفسیه بیده یحلف فی ان الصائم اطیب عند الله
 ریح المسک انما یدر شهق و طعنا و شمل ایمن یجله فالصیالی و انا اجزی به کل حنة بعشر مثالی سبعة ضعف
 الا نصیافه فی و انا اجزی به از ابو هریره روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودم که کسی نفس من در دست قدرت
 اوست بر آنکه بوی مان روزه و از خوشتر است نزد یک خدا متعالی از بوی مشک خدا تعالی میفرماید عزیز زین نیست که میگذارد
 خود را یعنی جوارح را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم در بعضی صوم هر حنة فاده
 بده چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بعضی او **باب فضل شهر رمضان و فضیلت**
ماه رمضان مالک عن عبد الله بن مسهد عن ابی هریرة انه قال اذا دخل رمضان ففتح ابواب الجنة
 و غلقت ابواب النار و صدق الشیاطین ابو هریره گفت و قتی که در آید رمضان گشاده کرده میشود و دروازه های بهشت
 بسته میگردد و دروازه های دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب یحب الصوم و العطر برویة الهلال فان غم الحملی**
 فیه صوما و افطر او واجب است گرفتن روزه بدیدن هلال افطار نیز پس اگر نهان شود ماه تمام کند کسی روزه را از شعبان
 بعد از آن روز که روزه از رمضان بعد از آن افطار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلی الله
 علیه و آله انه قال لا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تقطروا حتی تروه فان غم علیکم فاقدوا له رسول الله صلی الله
 علیه و آله که کرد رمضان را پس فرمود روزه گیرید آنرا تا آنکه ببینید ماه را و روزه نگشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر
 نهان کرده شود و از شما پس اندازه کنید برای او و مرا و از اندازه کردن نیست کسی روز را از شعبان تمام کند و بعد از آن
 رمضان اعتبار کند ماه عید اگر مغوم شود کسی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحاً وارد شده
 فاکملوا ثلثین **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الشهر یتم و یحرم
 فلا یفطر من حتی یروا الهلال ولا تقطروا حتی تروه فان غم علیکم فاقدوا له رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ماه را
 اعیان نیست و نه روز نشود پس روزه گیرید تا ببینید ماه را و روزه نگشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر نهان کرده شود از

٥٠

[illegible]

اندازد بکنید برای آن مالک یعنی خود بن زید اللیللی عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقظوا حتى تروه فان غم عليكم فاكملوا العدة ثلثين رسول الله صلى الله عليه و سلم فكره رمضان مايس فرمود روزه بگیرید تا آنکه ببینید ماه را و روزه مکشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر در این میان که بشود از شما پس تمام کنید شمار ماه را که عبادت از منی روز است مالک اند بگویند ان الهلال دعی فامان عثمان بن عفان

[illegible]

کرساقتقصرا بامطال اینچ تعلیق نیست زیرا که مشروطیت استقامی بر ناحیه بروی خود از جهت حج است در تکلیف با بلع اخبار
نذا بجهت اختلاف مطالع و عادت قاضیه است ببلوغ اخبار در موضع قریه پس اگر از آخر شهر که در آن رویت متحقق شد در
مرحله باشد حکم آن لازم نیست **باب الاضوم لمن بدیت الصوم** روزه نیست کسی که نیت روزه در شب نگذرد **باب الاضوم لمن بدیت الصوم**

عن نافع عن عبد الله بن محمد كان يقول لا صلح الا من اجمعت الصيا قبل الفجر عبد الله بن عمر مكي عن روزه نذر در گرسنگی که عزم کرده است روزه را پیش از فجر صادق مالمک عن ابن شهاب عن عائشة وحفصة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ابن شهاب یا حضرت عائشه و حضرت حفصه رضی الله تعالی عنهما همچنین روایت کرده است ترجمه کنم آنچه که نزدیک به او را بل علم مخصوص بفرض است و صوم نفا و در روز درست است که نیت کند بلکه لغوی از حدیثی نقل کرده است که بخاطر او گذشت که روزه بگیرد بعد از نوافل پس روزه گرفت و حدیث ابن عمر مرفوع است و بنابر او در گفته است روایت ثقات و آن مخصوص است و ترجمه می و در اترقی و بیعتی عن عائشة و حفصة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم مثل ذلك

یوم فقال هل عندك شيء قالت لا قال فاني انا اصوم ودر صحتہ این صوم شرط بہت اساک از مغلطات در اول ہنہا

باب باطل و غیر بحق متبیین لہم المستطیعون جو در ہنوشہ تا آنکہ ظاہر شود صیغ متشعر یعنی صادق مالک

أخبركم بذلك
ليبينكم بالحق
العبد غفر الله له
بما مضى وها هو
لا يثبت له العلم
منها أهل العلم
في هلال رمضان
ثبت بشهادة الأهل
وعليه أبو خيفة
ولا بد من علم
فألك والشافعي
كأن من بين
العلم ولا فرق
بين
٢٢٤
أربعين السهوية
في الصلوات
كثير في العلم
مراو الحلال
أربعين في الأهل
لا ينظر وهو
المستقبل في
أول الأهل
يوم التثمين
ليلة التثمين
في قلنت
أخرج الترمذي
عاشه من النبيل
الله عليه السلام

من التبييت^{١٢} والكلمات لا بد في القضاء نصف النهار ان يوترى جبل في الغرض العمل ابو حنيفة يكتفي قبل الزوال قال رحمه الله في الغرض الشائع في البيوت فاختاروا قال فقولوا قال غدا والاول ما

عنه
عليه السلام
عليه السلام

يدا انت مالک من عبده بن سعيد عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجتي
 النبي صلى الله عليه وآله انهما قالتا كان رسول الله صلى الله عليه وآله حينما جاءه غير احدهما في رمضان في يوم
 حضرت عائشة وام سلمة صلى الله عليه وآله عنهما سيقفن في انحضرت صلى الله عليه وآله يوم يصوم در می آمد در آن حال که با جنابت بود پس بیایم
 نه بیست خلام بعد از آن روز میگفت مالک من عبده بن عبد الرحمن بن عمر لا تصارحنا ابی بکر بن عبد الرحمن
 ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وآله وهو واقف على الباب انا اسمع يا رسول الله انما اصوم جنباً وانا اريد
 الصيام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اصوم جنباً وانا اريد الصيام فاغتسل واصوم فقال له الرجل يا رسول الله
 انك لست مثلاً قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وقال ايها
 الذي ارجو ان اكون اخشاك الله واعلمكم بما اتفق حضرت عائشة فرمود که شخصي گفت در غيبت انحضرت صلى الله عليه وآله
 ايستاده بود نذر در روز و من می شنيدم يا رسول الله هرگز نمي بصر در می آيم و حال آنکه من با جنابت من اراده صوم
 دارم پس فرمود او يا رسول الله صوم من يصوم در می آيم و حال آنکه من با جنابت من اراده صوم دارم پس غسل میکنم
 و روز و ميگيرم پس گفت او را آن شخص يا رسول الله هرگز نمي توانستي باز ندي ما هرگز نمي آيم زيدا بهشت ترا خدا تعالی آنچه ميش
 از اين گذشت از گناه تو و آنچه موشوشد پس خشم گرفت انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمود و الله بآيم من ايهما يدا
 باشم تر سنده ترين شما از خدا و از اترين شما با نخير که بر سيز كنم از ان مالک عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن بن مالک
 بن هشام انه سمع ابی بکر بن عبد الرحمن يقول كنت انا وابی عند مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ان ابی
 يقول من اصبح جنباً افطر لك اليوم فقال مروان اقممت عليك يا عبد الرحمن لقد هبنا الى عی المؤمنين عائشة
 وام سلمة فلتسا لهما عن ذاك فذهب عبد الرحمن وذهب معهما حتى دخلنا على عائشة فسلم عليها عبد الرحمن
 ثم قال يا ام المؤمنين انا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابی هريق يقول من اصبح جنباً افطر لك اليوم قالت
 عائشة ليس كما قال ابو هريق يا عبد الرحمن اتوغب كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله حينما قال عبد الرحمن لا والله
 قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله انه كان يصوم جنباً من جاءه غير احدهما في رمضان في يوم
 خرجنا حتى دخلنا على ام سلمة فسا لهما عن ذاك فقالت مثل ما قالت عائشة قال فخرجنا حتى جئنا مروان بن الحكم فذكر
 عبد الرحمن قالنا فقال مروان اقممت عليك يا ابا محمد لتكن دابتي ناهياً بالباب فلذ هبنا الى ابی هريق فانه يدا
 بالعقيق فلتخبر به بذلك فرك عبد الرحمن وركبت معهما اتينا ابی هريق فحدثنا عبد الرحمن مثله فذكر له فلما قال
 لا علم لي بذلك فانا اخبرني به ابو بکر بن عبد الرحمن گفت که بودم من پدر من بش مروان ابی هريق بود پس که که شد ميش

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر سبوی
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه در آمدیم بر
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین هر آینه ما بودیم نزدیک مروان پس که
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه
 آنچه که چنانچه گفته است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگرد رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن
 اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گو ای میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که دی بصبح در می آمد و او
 با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد از آن روزه میگرفت آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل
 بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم
 مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای اباجه که
 سوار بشوی بر جانور من پس هر آینه آماده است بر دروازه پس بر سبوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است
 در وادی حقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شد من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره
 پس سخن گفت با عبد الرحمن سحری بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم حقیق نیست مرا باین مسئله
 غیر از این نیست که خبر داده و من خبر دهنده **باب** اختلافوا فی القبلة للصائم و لا قبحی ان ترکها اولی الاملی اداء
 بیان الجواز و انک التخص اختلاف کرده اند سلف و قبله صائم و اقوی آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که اراده
 کرد بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا بخار کرد و عمل بر خست را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یشان رجلا قبل امراته و هو صائم فی رمضان فوجن من ذلك و جد شدیدن فاد
 امراته لتساله من ذلك فدخلت علی امرسته زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذكرت ذلك لها فاجبرت لها امرسته
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم فوجبت فاجبرت زوجها فزاده ذلك ثم قال لسماعل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء ثم رجعت امراته الی امرسته فوجدت عندها
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لهذا الامر فاجبرته امرسته فقال رسول الله
 الا اخبرتها انی اهل ذلك فقال تعذ خبرتها قد هبت الی زوجها فاجبرته فزاده ذلك ثم قال لسماعل
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یشاء فقضیت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله انی لا اثقیکم الله
 فاعلمکم بعد و قد مر وی بوسه کر زن خود را حال آنکه او صائم بود در رمضان پس محزون شد بسبب بوسه او پس

سخت پس فرستادن غلامی سوال کند برای امانین سله پس آید بر ام سلمه و ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه آن زن
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد و شوهر خود را پس باده کرد این خبر
 حق آن مرد را و گفت مستقیم ما مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن پس خبر داد ام سلمه
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم آیا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هرگز خبر
 داده بودم او را پس گفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاده کرد این ماجرا در حق او عزم داند و ده را و گفت من نمیدانم
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس نگذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که هرگز
 من متقی تر و پرهیزگار تر از شما و دانایان ترین شما ام با حکام خداست **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
 عائشة ام المومنین انها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ازواجه و هو صائم ثم یفعل عرو
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هرگز این حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم
 بعد از این عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت
 تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلاینهاها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و عمر بن الخطاب او صائم بود
 پس منع نمیکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عندها
 زوجة النبی صلی الله علیه و سلم فدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق وهو صائم
 فقالت له عائشة ما یمنعک ان تدنوا من اهلک فتقبلها وتلاعبها فقال قبلها وانا صائم قالت نعم عائشة بنت
 طلحة بود نزدیک حضرت عائشه صدیق رضی الله عنهما پس داخل شد بروی شوهر وی آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزدیک شوی بزنی خود پس
 بوسه کنی او را و بایکدیگر لعب کنی با او پس گفت عبید الله یا بوسه کنم او را من صائم شدم گفت حضرت عائشه آری کن
مالک عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابی وقاص کانایرخصا و القبله للصائم البوسه و سعد بن
 وقاص خصت میدادند بوسه کردن **مالک** انه بلغه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم کانت اذا
 ذكرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقبل وهو صائم تقول وایکده املک لنفسی من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حضرت عائشه وقتی که ذکر میکرد و این حدیث را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد حالانکه او صائم می بود میگفت محبت
 حدیث و کدام یک از شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بن الزبير له ارا القبله للصائم ثم نحو الى غير گفت عروه بن الزبير بن عديم بر سر او حق روزه دار گرفته باشد بجا نبی خیر مالک
 عن نیند بن اسلم عن حنبل بن یساف بن عبد الله بن مهاسر سئل عن القبله للصائم فارخص فیها الشجر وکرمها الشهاب عبد الله
 بن عباس سأل کرمه شد از قبله صائم پس شخصت داد و پیر او کرده داشت از برای جوان مالک عن نافع بن عبد الله بن
 عمر کان یمنی عن القبله والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بن میکر از قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف في الحماة
 للصائم ولا اقوى منها الا نكته الا لمن غشي الضعيف اختلاف کرد در خون کشیدن صائم و اقوی اقوال است که کمره است
 مگر در حق کسیکه ترسد از ضعف صائم مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر انه کان یحجمه وهو صائم قال ثم ترك ذلك
 بعد فكان اذا صام لم یحجم حتى یفطر بعد من عمر بن میکر شنید و او صائم میبود باز ترک کرد و از بعد از آن پس فتیکه
 روزه می گرفت خون نمی کشید تا آنکه افطار کند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر کانا
 یحجمان وهما صائمان ابن شهاب یدایت کرد که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر هر دو خون میکشیدند حال آنکه ایشان
 میبودند صائم مالک عن هشام بن عماره عن ابیه کان یحجم وهو صائم ثم لا یفطر قال وما دایته احجم قط الا وهو
 صائم عروه خون میکشید و او صائم بودی بعد از آن افطار نمیکرد گفت هشام و ندیدم او را که خون کشانیده باشد
 هیچگاه مگر آنکه صائم بود قال مالک نکتة الحماة للصائم الا خشية من ان یضعف ولولا ذلك لم نكده ولوان رجلا
 احجم في رمضان ثم سلم من ان یفطر امرار علیه شیئا ولم امره بالقضاء لذلک الیوم الذي احجمه فيه گفت مالک
 مکره نیست حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنکه ضعیف شود و اگر این نباشد مکره نیست و اگر مردی خون کشانید
 در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنکه افطار کند یعنی میم بر روی نقصانی و امر نگنم او را بقضاء آن روز که خون کشانید
 است در روی باب اختلاف في صوم المسافر و افطار ایها افضل و الاقوی ان الصوم افضل لمن لا یجهد العزم
 الا لمن اذ احب ان الجواز او که التخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و افطار او که کدام یک ازین بهتر است قوی ترین
 اقوال است که صوم بهتر است در حق کسیکه در شفقت نه بیندازد و او صوم و فطر صوم بهتر است کسی که مشقت رساند او را
 مگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناسبند دارد قبول حضرت را مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلى الله علیه و آله خرج الی مکة مع الفقه و رمضان فصاح به بلغم الکلب ید ثم فطر فافطوا الناس معه
 و كانوا یأخذون بالاحداث قال الاحداث من امر رسول الله صلى الله علیه و آله حلیة از عبد الله بن عباس روایت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
 بسوی مکه سال فتح در ماه رمضان پس در مکه رفت تا آنکه رسید مکه بعد از آن افطار نمود پس افطار کردند مردمان مکه را
 و عمل میکردند صحاب حکم جدید پس آنچه نازده ترازان بود از حکام تخفیرت صید الله علیه و آله صائم مالک عن سمیعی

لا یحجم اهل العلم
 فی الاقوال و یحجم
 القبله لمن غشا
 شهوة کراهیه
 مخرب و لا یحجم
 ۲۳۲
 ۲
 لا یحجم
 قلت
 ارشد اهل العلم

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 امو الناس في سفرهم عام الفتح بالفتح قال تقوا العدو وكم وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قال الذي حدثني
 لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالفتح يصحب راسه من العطش ومن امره فقل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان طاعة من الناس قد صاموا حين صمت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديد دعا بقدح فشرب فافطر
 الناس ابو بكر بن عبد الرحمن روايت كردار بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم برأيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان در سفر خود
 سال فتح مکه با فطار و فرمود قوه حاصل كنيد براي قاتل دشمن خود و روزه گرفت بخضرت صلى الله عليه وسلم گفتم گفت ابو بكر بن ابي
 كره گفتم كيكم اين حديث بمن رسانيد برآيه ديديم بخضرت راحله الله عليه وسلم در حج كه ميرجيت بر سر خود آب السبيل مي گفتم
 بسبب گرمي پس گفته شد پيش بخضرت صلعم كه طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تو روزه گرفتي گفتم رايي پس و قتيكه
 رسيد بخضرت صلعم كيديد بطلب كرد پايه را پس آب خورد پس فطار كردند مردمان مالك عن حميد الطويل عن انس بن مالك
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يصب الصيام الا المفطر لا المفطر صلى الله عليه وسلم ان ابن مالك گفتم
 سفر كرديم با همراهِ بخضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب كرد و روزه دار بر فطار كنند و نه فطار كنند و بر روزه دار صام
 عن هشام بن عمار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال لا يصلي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اني رجل افا صوم
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فصم وان شئت فافطر عمر بن عمر و سلمى گفتم رسول الله صلى الله عليه وسلم را
 برآيه من مردى ام كرم روزه ميدارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را بخضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه
 دار خواهي فطار كن مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه مي گرفت در سفر
 مالك عن هشام بن عمار عن ابيه انه كان يصوم في رمضان ونا فومعه فاصوم عنى ولفظ بخن فلا يامرنا بالصيام
 هشام بن عمرو گفتم كه سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت مي كرديم با همراهِ او پس روزه مي گرفت عروه و فطار مي كرديم با هم
 مي كرد و ابرو روزه و دشمن باب المساوفا اذا اراد ان يدخل بلداً اول يومه يتعبد للصوم سافر و قتيكه بخوابد كه دخل شود شهر خود
 و اول روز سنت مي كرد و او را روزه و دشمن ان روز مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر رمضان
 ففطر انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عن ابن الخطاب قتي در سفر ميورد روزه و رمضان پس مي دانست كه
 داخل خواهد شد در دين اول روزه خود داخل مي شد حالانكه روزه دار سه بود قال مالك
 من كان في سفر في رمضان ففطر انه داخل من اول يومه و فطر له
 الفجر قبل ان يدخل و هو صائم قال يحيى بن مالك اذا كان في رمضان و فطر له

۴۰
 قبل ما خرج من النبي
 ومن ما خرج من
 بين لا تار ما خرج من
 قول الشافعي وعليه عمل
 العلم في شرح السنن
 قال الشافعي واما معنى
 النبي صلى الله عليه وسلم
 ليس من الذين يصومون في
 السفر قوله حيث
 بلغه ان ناسا صاموا
 فقال اولئك العصاة
 في ذلك اذا دخلوا
 ۴۱
 عليه قبل الرخصة
 واما من راي الفطر طاماً
 و في عمل الصيام
 فلهما العمل

پی در پی یا جابجا و اقوی اقوال است که پی در پی قضا کردن بهتر است و در ستر است و جابجا کردن کفایت کننده است
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان افطر من رمضان او في سفر عبد الله بن عمر يفت
روزه و در رمضان را پی در پی کسیکه افطار کرد و از بسبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس
و با همی اختلافی قضا در رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا ادعى ايها قال يفرق بينه و
ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب را عایت کرد که عبد الله بن عباس ابو هريره اختلاف کردند و قضا در رمضان گفت یکی از
ایشان که تفریق کند در میان آن و گفت دیگری تفریق نکند در میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان
گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت که تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب
يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد حب الى لا يفوق قضاء رمضان وان يؤاخر سعيد بن المسيب قال كرهه و اراد
تقضا در رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضا در رمضان را و آنکه پی در پی
قال يحيى سمعت مالكا يقول فمن فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة و ذلك محض سعة و احب لك الى ان يتا
مالک می گفت در باب شخصی که جابجا کرد قضا در رمضان را پس نیت بروی اعادة و این تفریق کفایت کننده است و اول
و دوست ترین و جرم قضا نزدیک من است که پی در پی کند آنرا **باب** من اصحابه في قضاء وهو قضا قضا و كراهه
جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است قضا کند و كفارة دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن
عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رجلا افطر في رمضان فادركه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكثر بعثت رقيه
و صبا شهنشين متتابعين او اطعما ستين مسكينا فقال لا يجد فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعثت رقيه فقال
خذ هذا فصدق به فقال رسول الله ما احل لرجل مني فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابا ثم قال
مروني افطاركم و هو رمضان پس امر کرد و او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که كفارة دهد باز و در آن یک برده یا برده و شتر
دو ماهی در پی یا طعام خوراندن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بم پس آورده شد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم
زنبیل خرما پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیت میچاکس محتاج تر از من بخشنیدن خیرت
صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن
عبد الرحمن بن عوف عن سعيد بن المسيب قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول هل
بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذلك قال اصببت اهلي وانا صائم في رمضان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
هل استطيع ان تصوم رقبته قال لا قال فهل تستطيع ان تهتك بدنة قال لا قال فاجلس فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم

وهو قول أكثر أهل
العلوم في الأنوار
ولا يجيب التتابع في
القضاء ويستوجب

۲۴۵

نه بار بود و نه بر کسی که فعلی که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او متعاضدا و مکلف است بعد از آن بنابر آن اظهار جماع کردن
 بر کسی که زن کند به نسیان یا در حال سفر زیر آثم در صورت بیجهت متعاضداست نه بیجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
 نتوان کرد زیرا که جماع غشست و اینها در احکامات اکل و شرب جایز داشتند جماع را و غیر ادای رمضان ابرادای
 رمضان و نه خطا و جعل ابر تعرض صوم عمد مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفارة بر زن پس این است
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و محتمل که سکوت بنا بر امکان معرّفه حکم است از حکم مرد چنانکه حدیثنا
 بر هر دو واجب میشود و حمل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر در روزی تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید
 و تا فعل کفارات امریت که از شرح نصی بران دلالت نیکند و یا قضا بوم فساد لازم است همراه کفارة ظاهر آنست
 که لازم است مسئله درین حدیث دو احتمال است یکی آنکه کفارة مستقر شد در روزی او بکس قنیکه قادر شود بر یکی
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه نظر سکوت بخفرت صلوات علیه وسلم مؤدیان است
باب بیصوم فی الکفالت تحت اعتبار روزی دارد در کفارات بی در پی مالک عن حمید بن قیس المکملی انه اخبرني قال
 كنت مع مجاهد وهو يطوف بالبيت فجاءه انسان فساله عن صيام ايام الكفالة امتنا بها ويقطعها قال
 قلت له نعم يقطعها ان شاء قال مجاهد لا يقطعها فان قراءة ابي بن كعب ثلثة ايام متتابعات حميد بن قيس
 بودم همراه مجاهد و اطراف میکرد و مجاهد پس آمد پیش او آدمی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزی کفارة و آیا
 بی در پی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتم آری قطع بکند آنرا اگر خواهد گفت مجاهد قطع کند آن را
 زیرا که در قراة ابي بن کعب ده است ثلثة ايام متتابعات یعنی سه روز بی در پی قال مجاهد قال مالک و محب الي
 ان يكون ما سئلت الله في القرآن ان يصام متتابعات مالک درست تر نزدیک من آنست که باشد آنچه خدا تعالی فرموده
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی **باب من وجب عليه الصيام** نعم من له عرض او حصة بنى على ما صام کسی که وجب
 بر وی بی در پی گرفتن روزه مثل کفارة قتل یا غهار و غیر آن پس پیش آمد او از منی یا حیضه بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قضا
 بقیه صوم مالک یقول احسن ما سمعت فین وجب علیه صيام شهرين متتابعين في قتل خطأ و اظهار فخر من له عرض
 یغلبه و یقطع علیه مثلاً انه اذا صوم من مرضه و قوی على صیام فلیصل ان یخیر ذلك و هو بنی على ما قد مضى من صیامه
 و كذلك المرأة التي حجب علیها الصیام فی قتل النفس اذا احضت بین ظهر صیامها انها اذا طهرت لا تفر من صیام
 و هو یخیر على ما قد صامت و ليس لاحد وجب صیام شهرين متتابعين و کتاب الله ان یفطر الا من عذر
 مرض او حیضة و ليس له ان یسافر فیقطع قال مالک و هذا من ما سمعت الى في ذلك

قلنا
 و یغلبه اهل العلم بالشیخ
 فی صوم کفارة العیون
 و یقولان احدهما کما
 قال مجاهد
 قلنا
 عند الشافعیین
 التتابع بی در پی
 عند مجاهد و لا یستتلف
 لا حیض و لا طهر بعد
 حیض و لا طهر بعد
 عند الشافعیین
 التتابع

قلنا انما الصيام من اجل الله
ان ياتى بالخير
والله اعلم
قلنا انما الصيام من اجل الله
ان ياتى بالخير
والله اعلم

پیش از روز نفل مالک از بلخه عن عبد المسلبه سئل عن رجل من صيام شهر هل ان يقطع فاستقبل بالذبح قبل ان يقطع سئل ان كان
سعيد بن اسيد با از حال شخصی که نذر کرده روز و گزافتن بجای آیم رسد او که روز نفل گیرد پس گفت سعيد بن اسيد که
بنذر پس از روز نفل مالک بلخه عن سليمان بن يسار مثل ذلك گفت مالک بنر رسيد ملا سليمان بن يسار از نذر
باب هل يصوم احد عن احد ايا روز و گیر کسی عوض دیگری مالک انه بلغنا عن عبد الله بن عثمان بن
هل يصوم احد عن احد ايا يصلي احد عن احد ولا يصوم احد عن احد عبد الله بن عمر
سوال کرده باشد یا روز گیر کسی عوض کسی نماز گذارد کسی عوض کسی روز نذر کسی
کسی متبرجم گوید این را تعقب کرده اند بحديث بخاری عن عائشة من مات وعليه صوم صام عنه وليه فقیه گوید که ممکن است
جمع در میان حدیث و اثر پس بگوئیم که معنی قول ابن عمر لا يصوم احد النذر است که کسی عوض کسی روز نذر در حال حیات
بآن معنی که در بعضی پیشخ فانی غلام خود را پس خود را فرماید که عوض او روز بگیرد تا با صوم از وی سبک گرداند بخلاف
چ که در حال ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا میتوان آورد و الله اعلم مسئله در باب شخصی که ببرد و دیگری واجب بصر
و حدیث آمده است حدیث ثخین من مات وعليه صوم صام عنه وليه حدیث ترمذی و ابن ماجه من مات وعليه صيام شهر
فیظم عنه مکان کل یوم یکا شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیرا که اشتباه
بنظر است و تفرقه گوید و مثل انصورت تعارض نیست تا یکی از خود کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل هر دو ممکن است چنانکه در نظر
ما و باب کفارات تجزیه و چند خصلت واقع شد پس بگوئیم بر آن تفسیریت جعل شد و یکی از دو چیز صوم ولی و فدای طعام
و جمع کردن میان هر دو محل مبتدیانند زیرا که بر یکی مشعر است بکفایت مسئله تخصیص کرده اند و را بیکه بعد از آن
از قضا تفریط کرده باشد تفریط بر لفظ حدیث نبی نیست از محکم بلکه عام است پس بر عموم باید گذشت مسئله دیگر
اختیار کند صوم را پس ولی عبارت از قریب است هر کسی که باشد لفظ بر آنست که اگر اجنبی تبرع کند نیز جائز باشد مانند
وین نیست و همچنین اگر ولی اجنبی را بفرماید باجرت یا بدون اجرت و اگر عام اختیار کند پس یکم بدیهی است علی ظاهر مسئله
باب الشیخ الفافی فیظم عن کل یوم مئله یا زیاد و طعام یا صوم هر روز یک که عبارت
از ربع صاع است مالک انه بلغنا عن النبی بن مالک که بر حق کان لا یقدر علی الصیام فکان یقتل انفسه مالک
پیش از آنکه توانایی نداشت بر روز و گرفتن پس فدی میدهد و قال مالک و لا اری ذلک وجبا و ما یصل الی الفیض
الکحان قریا علیه فمن افادی فانما یطعم مکان کل یوم مئله یا زیاد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مالک من بین من انهم
واجب در سترت نزدیکی من آنکه کند از این طعام را اگر باشد قادر بر وی پس یکم فدی و دیگر از این نیست طعام

من ان یصل
صوم عنه و یطعم عنه
الدوی قال الخلیع عنه
یجوز له الصوم عنه و
یجوز له الاطعام عن یاری
یجوز ان یصل
لا یصل
حق و عندانی خفیة
یطعم کل یوم
ناول قریه صلی الله علیه
رسام صام عنه و یطعم
عن ذلک صغاه الصغیر
و یطعم من کان مکان
الصیام صیاما جائزا
قال ابو حنیفة یفطر
و یطعم و یصل کل یوم
کا فطر و یطعم شافعی
و کان یطعم شافعی
من ذلک ان یطعم
نذبا ما شاء و یطعم
لو خذاف احتلازم
فی تغذیه یطعم
ذکر ما

قال ابو حنيفة تقضي
ولا طعام كالغيره
قال اسحق ان شاء الله
اطعمت ولا قضاء
وان شاء تقضى ولا
اطعام ولا قضاء ولا
احد ما قضيت ولا
والله ان خافت على
نفسها قضت على
م
اطعام وان خافت على
الطفل قضت على
وهو لا يطعم
على قلبي
وطيها اهل العلم ان
ذلك جائز وكاشف
عليه في ذلك

بجای هر روز یک در ایام حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید رضی الله عنه که در حکم شیخ کبیر السیوطی که یک صنف دارد جلای
که شفا از آن متوقف نیست و قدره بر صوم با آن ضعف نمیدارد و ایامین فدر بر سبیل واجب است یا بر سبیل احتیاج
شافعی و درین مسئله و قول آمده است از آنست که بر طریق واجب است زیرا که عوض نقص است و بقیاس طعام
از مرده و اگر کسی طعام نتواند یا از مرده و مطلقاً ساقط میشود یا تا یافتن قدره ظاهر اول است مانند صدقه لفظی یا
الحامل اذا خافت علی ولدها تقطر و تطعم من کل یوم مسکیناً زن حامل و فقیه تبرسد از ضرر فرزند خود و بسبب
افطار یکبند و طعام دهد عوض هر روز یک مسکین **احوالک** انذ بلغه ان عبدالله بن عمر مشی عن المرأة الحامل
اذا خافت علی ولدها و اشتد علیها الصیاء فقال تقطر و تطعم من کل یوم مسکیناً مدام من خطبة عبد الله بن
عليه السلام عبد بن عمر اسوال کرده شد از حکم زن حامل و فقیه تبرسد بر ضرر فرزند خود و شوار شود بر وی و در حد
پس گفت ابن عمر افطار کند و طعام دهد بجای هر روز یک مسکین را یک در از گندم بد حضرت صلی الله علیه وسلم قال **احوالک**
واهل العلم یرون علیها القضاء كما قال ابن جبر فتن كان منكم مريضاً و علی سفر فصدت من ایام اخو و یرون
مريضاً من الامراض هم الخوف علی ولدها گفت مالک اهل علم می بینند بر زن حامل لازم قضا را چنانچه فرمود خدا تعالی
فمن كان منكم مريضاً الخ و می بینند آن محل را مرضی از امراض با خوف ضرر بر فرزند او بقوی گفته که خدا مختلف اند
در شیخ فانی و حامل مرضی پس شیخ فانی را غیر از فدیله لازم نیست و فدیله سنت است نزدیک مالک و واجب نزدیک
غیر او و حامل که تبرسد بر ولد خود قضا کند بغیر طعام نزدیک مالک ابو حنیفه زیرا که وی مبتدع است و یسار است و یسار
گفته است که حامل و مرضی اگر خواهند طعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر طعام مترجم گوید این قول غیر معتبر
اوست مناسب تر نماید و الله علم مسئله ای حکم مرضی مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم مرضی است
چونکه افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن باب لا باس بتأخیر القضاء الی شعبان باک نیست بحد
کردن قضا تا شعبان سال آینده **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سمع عائشة رضي الله عنها
صلى الله عليه وسلم تقول ان كان ليكون علي الصيام و رمضان فاستطيع ان اصومه حتى يأتي شعبان حضرت
عائشة رضی الله عنها میفرمود در آن حال این بود که لازم میشد بر من روزها از رمضان پس نمیتوانستم که روزی بگویم
آنرا تا آنکه می آمد شعبان مراد آنست که بسبب شغل حضرت صلی الله علیه وسلم قضای منی کرد و چنانکه هر سحری در روایت دیگر
آمده است باب ان لم يقض حتى حل رمضان اجمع و قضی و فقیه گفته اند که تا آنکه داخل شد رمضان سال آینده طعام کند چنانچه
بر روز یک مسکین یا قضا کند **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان كان يقين من كان عليه قضاء رمضان فليقضه

وهو قوى على صيامه حتى جاء رمضان انوفاته يطعم مكان كل يوم مسكينا مئتا من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم
 محمد يكتف بركة واجبة بروى قضاء رمضان پس قضاء كره و انرا و اتوانا است بر روزه گرفتن تا آنكه آمد رمضان ديگر پس بر آينه
 وى طعام كند بجای هر روز يك مسكين يك ملازنگند و بروى لازم است قضا با وجوب طعام مالك ان بدلفه عن سعيد بن
 مثل ذلك جبر سعيد بالمالك سعيد بن جبیر مانند اين تقوى گفته است هر كه تاخير كند قضا را بغير عذر تا آنكه دخل شده رمضان
 از سال آينده لازم ميشود بركه قضا بعد رمضان و لازم ميشود بروى طعام دادن بحباب هر روز يك مسكين نزد يك اهل علم
 و بچنين قائل اند هر كسى و مالك ثورى و شافعى و احمد و حنبل و ابو حنيفه گفته قضا كند و بروى فديه لازم نيست مسلمانند
 اثر قاسم بن محمد و سعيد بن جبیر حديث دار قطنى و بيقه است عن ابى هريره بهين مضمون ليكن رفع او صنيف است و وقف
 صحيح و كذا مصلحه در مشرعيته آن دفع تسويل قضا است مسته بعد سته و اگر رمضان ثالث نيز داخل شده و هنوز قضا نكرده
 اظهار است كه مكر شود باب بنا كذا نذره ليعرف من الوقت والشفه والغيبه لازم است باكر كرون روزه او كذا
 شهرت و سب غيبه مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه قال الصياحه
 فاذا كان احدكم صائما فلا يوف ولا يجهل فان امره شائما و قاله ليل في صائم او صائم رسول الله صلى الله عليه فمرد روزه
 است يعنى از روزه شيطان پس قتيكه باشد يكى از شمار روزه و اربس كلام شهرت نكند و بدخلقى كند پس اگر روى سب كند
 با و يا جنگ كند با و پس بگويد بر آينه من روزه دارم بر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم ولو
 بعد الزوال مكره نيست سواك كردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالك ان يسمع اهل العلم لا يكره
 السواك للصائم في رمضان في ساعه من ساعات النهار الا في اوله ولا في اخره قال ولم اسمع احدا
 اهل العلم يكره ذلك ولا ينفى عنه مالك شنيه اهل علم را كه روزه بيشه سواك كردن براى روزه دار و روزه
 در سب ساعه از ساعات چهارم در اول او و در آخره او گفت مالك نشيدم همچو سواك را از اهل علم
 كرده و داران را يابني كند از ان متنه هم گويد بهين است قل ابو حنيفه و اكشده علماء و شافعى كرده
 سواك در سواك كردن در صائم را بعد زوال از چته خوف از الروى و من صائم كه صبح با است نزد يكه احتيا
 و الله علم باب من استقاء في الصوم فعليه القضاء لا من ذرعه الفقهى كيه يقصد كذا في روزه
 و اجبت بروى قضا و واجب نيست بر كيه غالب آمد بروى قى مالك عن نافع عن عبد الله بن
 ان كان يقول من استقاء وهو صائم فعليه القضاء و من ذرعه الفقهى فليس عليه القضاء عبد الله بن عمر
 سيكتف كيه يقصد قى بكنده و در روزه دار است پس واجب است بروى قضا و هر كه غالب آمد بروى قى نيست

قلت و عليه
 الشافعي قال لا يقضي
 قضاء الا في حله
 قلت و عليه
 اهل العلم ان
 ذلك مما لا يصح
 ولا يفيد صومه
 قلت و عليه
 اكثر العلماء
 و في العالمين
 او استقاء ملازم
 او روزه عايد بصره
 او اعاد الخروج فلا يقضي
 على الا هو الا في الاغايه
 و لا يستقاء في الاغايه
 ملازم في الاغايه
 و لا يصح ان يترك
 انما علم بر وجه شافعى
 جوفه بطل و لا يغيبه
 الفقهى فلا باس

لا تقدر
 شرب من ماء
 فانما
 معناه
 العلم
 على
 لوصف
 فبما
 قاله
 دون

لازم بر وی قضا ترجم گوید رفع کرده اند بخود را صاحب بن ارجو و غیر ایشان و یا بافساد استقاره صوم را از جهت عین است
 پس سکنه اگر چه یقین باشد که چیزی بخورده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع است پس اگر یقین شد که چیزی رجوع کرده
 ناسد نشود تحقیق نزدیک فیه التبت که استقاره بمنزله نوم است که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائیکه احتیاط نیست بخورده
 است و جائیکه احتیاط است حکم لغیا صوم نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج هیچ گردانید لکن چون شارع خود نصبت فرموده
 حکمی علیها پیدا شد و اثر بر غلظت خود پس حق نیست که وی مفید است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیزی رجوع نکرده
 نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علی که شارع نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر و غیره که مصلحت خارج

باب من اكل او شرب في الصوم ناسيا حکم کسی خود یا آشامید در روزه بنسیان قال عیسی سمعت مالکا یقول من اكل
 او شرب في رمضان ناسيا او ساهيا او ما كان من صيا واجبت قضاء يوم مكانه و سمعت مالکا یقول من اكل او
 شرب ناسيا او ساهيا في صيا نطوع فلیس علیه قضاء و لیتیم یوم الذی کل فیه او شرب هو متطوع و لیس من اصنا
 امر یقطع صیا و هو متطوع قضاء اذا كان انما افطر من حذر غیر متعمد الفطر لا ارادی علیه قضاء صلوة نافله اذا هو
 قطعها من حدث لا یتطیم حلیه علیها فیه الی الوضوء گفت عیسی شنیدم مالکا که میگفت هر که خورد یا آشامید
 بنسیان یا سهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و کفاره پس بروی واجبیت قضا در روز دیگر
 این روز و نیز شنیدم مالکا که میگفت هر که خورد یا آشامید بنسیان یا سهو در روز نفل پس نیست بر قضا و تمام کند
 روزه آن روز را که خورد یا آشامید بروی و او در روز نفل داشت نیست بر کسی که رسید او را چیزی که تباها کند روزه او را
 و حال آنکه او در روز نفل داشت قضا آن روزه و قتی که افطار کرده باشد بسبب غدر زانکه بقصد افطار کرده باشد و نمی بینیم
 گذارنده قضا نماز نفل چون بشکند او را بسبب حدیثی که نمیتواند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود بروی بسوی صوم ترجم گوید
 تعقب کرده اند این حدیث بخبر مسلمان که از انسی احکم فاکل او شرب فلیتم صومه فانما اطعم الله تعالی و سقاه و لهذا اکثر
 علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بنسیان یا سهو در روزه او تباها نشود خواه فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده
 و الله اعلم **باب یتحی صوم عاشوراء** مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا **مالك** عن هشام بن عمار

عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان يوم عاشوراء يوم ماتت فيه قريش في الجاهلية
 وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في الجاهلية فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة صام و امر الناس
 بصيامها فلما فرض رمضان كان هو الفريضة و ترك يوم عاشوراء فمن شاء صام و من شاء تركه حضرت عائشة
 فرمود که بود روز عاشورا روزی که روزه می گرفتند آنرا قریش در جاهلیه و آنحضرت صلعم نیز روزه می گرفتند آنرا در جاهلیه

و قتيكه قدم فرمود حضرت صلعم سهرينه روزه گرفت آنرا و امر كرد و ببرد مان بر روزه داشتن آن پس قتيكه فرض گردانيد
 رمضان فرض همان شد و ترك كرده شد روزه عاشورا پس هر كه خواهد روزه دارد و هر كه خواهد ترك كند آنرا **مالك**
 عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابي سفيان يوم عاشوراء عام حج وهو على المنبر
 يقول يا اهل المدينة اين علماءكم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لهذا اليوم هذا يوم عاشوراء ولم يكتب
 عليكم صيامه وانا صائم فمن شاء فليصم ومن شاء فليفطر معوية بن ابي سفيان ميگفت امي اهل مدینه که با از عالمنا
 شما یعنی عالمان شما که نشنید محتاج شد به تعلیم بسیاری از مسائل مهمه شنیدم رسول الله صلعم که ميگفت اين روز را که اين
 عاشورا است فرض کرده نشده است بر شمار روزه گرفتن آن ومن روزه دارم پس هر كه خواهد روزه دارد و هر كه خواهد فطر
مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب ادس الى الجارث بن هشام ان هذا يوم عاشوراء فصموا واهلك ان
 يصوموا عمر بن الخطاب كس فرستاد لبوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن
 خود را که روزه گیر نه مترجم گوید خوب است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم و فی الحال مکیه بیکه صوم يوم عاشوراء
باب النهي عن صوم يوم الفطر يوم الاضحية وایام منی باب دینع از روزه گرفتن روز فطر و روز ضحی ایام منی
مالك عن محمد بن يحيى بن جبان عن الاوزاعي عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين
 يوم الفطر يوم الاضحية رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از روزه داشتن روز فطر و روز ضحی **مالك**
 عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذر عن عمر بن الخطاب قال ان هذا من يومان نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عن صيامهما يوم فطرهما من صيامكم و الاخر يوم ناكلكم فيه تسلكم حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز آن دو روزی
 که منع فرمود حضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن در آنها روز فطر است و دیگر روزی که میخوردان از قربانیهای خود
مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن سليمان بن يساب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق **مالك** عن ابن شهاب ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر و يوم الاضحية و ذكروا ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم نهى عن صيام يومين يوم الفطر و يوم الاضحية و ذكروا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن صيام يومين
 خوردن و آشامیدن و ذکر خداست **مالك** عن يزيد بن عبد الله الهادي عن ابی هريرة مولى ام هانم امرأة رسول الله
 بن ابي طالب عن عبد الله بن عمر بن العاص انهما خدرا انه دخل على ابي عبد الله بن العاص فوجد يأكل قال فدعا فقلت
 اني صائم فقال في هذا الايام التي نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صيامها وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها
 وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها وانا نأكل من صيامها

لا قلت
وطيب اهل العلي
سنة التاسع

وطيبا اهل
الثرى ان يصوم التاسع
في العاشر

والعاشق يوم عاشق
وبكره صوم يوم عاشق
١١١
عليه اهل

مفتی
محمد قلیت
العلم و تون رصوم
الشافعی

العبد قال
فإنما قال أبو حنيفة
وإن صام فيها

۲۴۲

صالح قال
ثم يجيب هديا وله يمن

وَقَالَ الْمَلِكُ لَهْ

نظري
وغيره
الاول
كلان
نظري

عقيل وهو دم مظاهر
والصواب اخذ

بر عفا

عليه اهل العلم
وقالوا زاد وحرم
للوصال الغدير
على الله عليه وسلم
ويزول بغيره
بشرها قال الترمذي
معنى الوصال توار
الكل والشباب توار
الى الله تعالى مع نوبة
صوم الغدير
لا يقصد الغدير
م ٢٢٢
نوبة الصوم
عن الشيخين
حديث
عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم
في صوم الغدير
بالصوم في يوم
وجمع الشافعي
فقال صاحب
العبد الترمذي
لمن خاف من
موت يومه
فليصوم يوم
الغدير

عبد الله بن عمرو بن العاص خبرنا ابو مره را كه عباد الله داخل شد بر پدر خود و بن العاص پس بابت او را كه مسجود
گفت عباد الله پس خدا را يعني براي خوردن پس گفتم او هر آينه من روزه دارم پس گفت ايا درين ايام روزه دوشي
گفتي فرمود حضرت صلعم از روزه گرفتن دران دامن فرمود ما را با فطرا كردن دران گفت مالك آن ايام تشريق بود
مسئله اگر شخصی نذر كرد كه روزه غير روزه گيرد ايا اين نذر منعده ميشود و نظر بابت فائده يا نذر را كه عمل صحيح بود حكم شرع
و قول است و اول فحاشا غفيعه است و ثانی مرضی شافعیه و در صورت انعقاد قضا بايد كرد و اگر روزه گرفت روزه او در
اگر چه اثم شد مسئله متع چون بدی نیافت و قبل از ايام تشریق روزه نگرفت ايا درين ايام روزه گيرد و اخلاص است
نزد يك ابو صفیه روزه گيرد و بدی متعین شد و نزد يك مالك روزه گرفتن جایز است باین عذر و لكه افق حلال
كالمذنبين و الاظهر هو الاول **باب الله عن الوصال** باب در منع گرفتن روزه طی **مسئله** عن نافع عن عبد الله
بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهي عن الوصال فقالوا يا رسول الله فانك تو اصيل فقال اني لست كهنيك
انني اطعم و اسقي رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود اگر گرفتن روزه طی پس گفتند صحابه يا رسول الله هر آينه تو وصال
يكسني پس فرمود هر آينه من نيستم مانند شما هر آينه مرا طعام خوراييد و ميشود و آب نوشايند و ميشود يعني از عالم غيبا لك
عن ابي الزناد عن الاحقر عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياكم و الوصال قالوا فانك تو اصيل يا رسول الله
انني لست كهنيك اني ابيت بطيخه ربي و كسيفه رسول الله صلعم فرمود و در دايد عذر از وصال يعني روزه طی صحابه گفتند
هر آينه تو وصال يكسني يا رسول الله فرمود هر آينه من نيستم مانند شما هر آينه من شب ميگذرانم و در اخال كه طعام مسجود را در هر روز
و آب مي نوشايند و در و كاسن مسئله شافعيه است كه در حقيقت وصال نيت تقر باطل است پس اگر اتفاق چيزي افتد و در و
و اصل نباشد همچنين نيت روزه گرفتن فرمايند و اهل سنت پس گريدن باین نيت ترك اكل مشرب كرد و اصل نباشد مسئله
وصال ايل ميشود بلكه طهروا بلكه تو طعام نذر را كه حقيقت در صوم است في غير وقت و آنچه سبيل صوم است سبيل آن نذر باشد الله علم
باب صوم الدهر در بيان روزه گرفتن تمام سال **مسئله** الله سمع اهل العلم يقولون لا باس بصيام الدهر اذا اقل لك
التي نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صيامها و هي ايام من يوم الفطر الاخر فيما اخذوا ذلك احب ما سمعت الى فذلك
مالك شنيد از اهل علم كه گفتند پير باك نيت روزه و در وقتيكه افطار نايد آخر نماز كه گفتم فرمود است حضرت صلعم از روزه گرفتن
و ان ايام تشریق و در روزه فطر و روزه نهی است در پنج رسيد با و است و دست ترين پنج شنيدم نذرن در نياب ترجمه كويد كه
قول مالك با حديث شيخين كه حضرت صلعم از صوم و در نهی مي فرمود و از ابصف و قوت حقوق محلل فرمود و امام شافعي كه روزه است و اما
مختلفه در نياب با كلكه صوم و در منع است براي كس كه خوف ضرر داشته باشد يا فوت حق كمان رود و مستحب است بر غير آن نذر

و من كان له
عذر في روزه
فليصوم يوم
الغدير

قلت وعليه
 حنفية وقال الشافعية
 يعاقب الصوم والصلوة
 على الجوع والافلاس من منكر
 صليته في الصوم
 الاثم ولا عقاب
 لم ينكره ولا عقاب
 التوجع بالمرض والوجع
 يتناول على الصلوة
 كالمسقة على الصلوة
 لم يكرهه ولا عقاب عليه
 بغيره الشافعية وروى
 ٤٢٢
 التخرج من شهر رمضان
 رمضان وشعبه من اجاب
 التخرج من شهر رمضان
 بلونظا من اجاب الشافعية
 ويجوز من اجاب الشافعية
 يقال لا يترك الصوم
 انه يفرق من رمضان
 او يقال هو يترك الصوم
 الصومان كونهما الصوم
 ان يترك الصوم

گفت یا رسول الله هرگز من صبح کردم و عايشه هم روزه و از طريق نفل پس بدین فرستاده شد برای اطعامی پس افطار کرد و میفرماید
 پس بود حضرت صلعم قضا کن بجای آن یکروز دیگر نغوی گفته که مستطوع بعوم اگر افطار کند نغیر عذر بریدی قضا لازم نیست
 نزدیک شافعی و احمد اسحاق و گفت مالک اگر نغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین است حکم صلوة و خطابی و در اینجا فائده گفته
 حدیث ابن شهاب بر سبیل است و اگر ثابت شود چنان بینماید که امر کرد حضرت صلعم حضرت عائشه و قصه را بطریق احتجاج بر او کرد
 و اگر اکثر احکام موقوف بر مقام صلح خود میباشد و چون در اصل مخیر میبود در بدل نیز مخیر میبود و فی الحدیث الذی اخر جلالی کم
 ابو داود و الصالح المتطوع امیر نفسه ان شارصام وان شافطرباب هل یلزم النفل بالشروع فیه ایلا لازم می شود نفل
 شروع در آن قال مالک لا یبینه ان یدخل الرجل فی شی من الاحمال الصالحة الصلوة والصیاء والحج وما اشبه هذا
 الاحمال الصالحة التي يتطوع بها الناس فيقطع حتى يتيه على سنة اذا اكتمل ينصرف حتى يصلي ركعتين واذا اصلا
 لم يقطع حتى يتم صلاته واذا اهل لم يرجع حتى يترحمه واذا دخل فی الطواف لم يقطع حتى يتم سبعة لا یبینه ان یتر
 شیا من هذا اذا دخل فیه حتى یقضیه الا من التویع من له ما یخرج من الناس من الاستقام التي یعدون بها وذلک
 ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه کلی واشبهوا حتی یثبتن لکم الحیط الا یبین من الحیط الا من من الفهم علم فاعلم
 الصیاء الی اللیل فلیعلم انما الصیاء كما قال عمر بن الخطاب و اعلموا ان الحج و العمرة لله فلو ان رجلا اهل بالحج تقوا و قد قضی
 لم یکن لدان یترك الحج بعد ان دخل فیه و یرجع حل الا من الطریق و كل واحد دخل فی نافلة فلیعلم انما لها اذا
 فیها كما تم الغرض و هذا احسن ما سمعت الی گفت مالک یق نیست که داخل شود شخصی چیزی از اعمال نیک مثل نماز
 و روزه و حج و آنچه مانند آنست از اعمال خیر که تطوع میکنند بان مردمان پس قطع کند آن عمل بلکه میباید که با انجام رساند آنرا
 بر وجه مسنون مثلا چون تکبیر تحریر گوید بر نگردد تا تمام کند و در وقتی را چون روزه بگیرد و افطار نکند تا تمام کند آنرا و چون
 احرام بندد و رجوع نکند تا تمام کند حج خود را و چون شروع کند در طواف قطع نکند آنرا تا تمام کند بوقت شوط را یعنی سزد که ترک آن
 بجزیر الازین اعمال خیر و قتی که شروع کند در آن تا وقتیکه با تمام رساند آنرا اگر سبب عارضه که پیش آید او را از جنس آنچه عارض
 میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که حذر داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده است
 و کتاب خود کلاوا و اشربوا الحلیس واجب است بر روزه گیرنده که تا تمام کند روزه خود را بخواهد فرمود خدا تعالی و انتم لا یحج و اعرفوا
 پس اگر شخصی احرام بست و حج نفل و حال آنکه او را کرده است حج فریضه پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد از آن که شروع کرد
 در وی و برگردد از شناسی راه حلال شده و هر گاه داخل شد در اعمالی داخل پس دی و هجیت با تمام رسانیدن آن بخواهد
 با تمام رساندن آن فرض است هر گاه می بیند سبب بجهت که واجب می شود قضا بر عمل نفل سبب شروع در آن و در پیش شافعی قضا
 نفل

حج واجب است و تصارت نفل نماز روزه لازم نیست اگر قطع کند بلا عذر ثواب بعضی نیامد و اگر بگذرد قطع کند ثواب بعضی نیامد باد
 كيف كان النبي صلى الله عليه وسلم يصوم تطوعاً چگونه میگرفت خفرت صلعم روزه نفل **باب مالک** عن ابی النضر موفی
 عمر بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله قالت كان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم حتى نقول لا يفطر حتى نقول لا يصوم وما رایت رسول الله صلى الله عليه وآله استكمل صياماً قط
 الا في رمضان وما رایت في شهر الا تصياماً منه في شعبا حضرت عائشة فرمود که رسول الله صلى الله عليه وسلم روزه
 میگرفت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل کرده باشد
 روزه یکماه و بیچهار ماه مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشد روزه را روزه در شعبان **باب**
 الشک باب دوم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که سبب بر ماه نموده نشود **مالک** انه سمع اهل العلم ينهون عن
 ان يصام اليه الذي يشك فيه من شعبا اذا انوى به صياماً و صام و يرون ان على من صام من غير روية تحراً
 الثبت انه من رمضان ان عليه قضاءه ولا يرون بصياً تطوعاً باساقال مالک و هذا الامر عندنا و الذي ادلت
 اهل العلم ببطلان مالک شنید از اهل علم که نهی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روزیکه شک قاع می شود و در آن از روزهای شعبان
 و قنیکه نیست کرد و در روزی از رمضان باشد و می بینند بر هر که روزه گیرد یوم شک را از غیر دیدن ماه بعد از آن آنگاه که در روزی
 از رمضان است واجبست تصارت روزه بر وی و می بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین
 امر مسلم نزد یک حکمی که پیغمبر آن اهل علم را در شهر خود بخوبی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روزه گیرد و در شک از بیت رمضان
 و همین در نقیای اربعه وجهه میگویند که نیت نفل کند جایز است و شافعی از این مذکور و داشته گیرد آنکه عاقلی داشته باشد و این روزه
 موافق عادت اوقات حججه حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام الیوم الذی یشک فی فقد عصی ابا القاسم فقیر میگردد آنکه بر
 احتیاط رمضان روزه بگیرد البته نیت رمضانیت خواهد بود باشد متصور میشود که برای احتیاط رمضان کسی روزه
 گیرد بدون شک مسلم یوم الشک یوم ثلثین است از شعبان اگر مردمان خبر رویه او فاش کنند لازم نشود از جهت فسخ
 یا صبی بودن او اگر خبر فاش نشد یوم الشک نیت و محض طباق غیم یوم الشک نمی شود و در اخبار اهل نزج که طال از
 و باز در درجه و در شده است و الله علم **باب** استحبنا اعتكاف العشر الاواخر من رمضان طلباً لليلة القدر یا بیاب
 استحبنا اعتكاف بعد روزه آخر از رمضان بجهت طلب شب **مالک** عن يزيد بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن
 ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن حوف عن ابی سعيد الخدري قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله يعتكف العشر الوسط من رمضان فاعتكف علماً حتى اذا كان ليلة احد عشر من ذي الحجة

عقبت
نار عاصم
ووفی

اليوم الذي تشك
نزعصى ابا القاسم
منه

فَاخْتَلَفُوا فِيهِ
وَعِنْدَ أَكْثَرِ أَهْلِ الْعِلْمِ
الشُّكُّ

رمضان وان صامه علي
ظواهره جابر بن قائل

مفتیان و امامان
الشافعیہ لا یمیز
کون کون صیغہ

۲۷۷

عن الفرضي

سیدہ عیسیٰ

التي يخرج منها من جميعها من احتكاك فذ قال من استنكف مع فليعتكف العشا لا واخر وقد اريت هذا الليل
 ثم السبحة وقد رايت من سجدة من صبيحتها في ماء وطين فالتسوها في العشا لا واخر والتسوها في كل وتقال
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوق المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا
 رسول الله صلى الله عليه واله في عرشه وانه اثم الماء والطين من صبيحة ليلة احد وعشرين من شهر رمضان
 احتكاك في كل عشرة مائة من رمضان ليس احتكاك في كل انا وقتيكه شد ميت ويك وآن شبي بود كه برمي آمد در وقت
 وقت صبح آن از احتكاك خود فرمود كه احتكاك كرده است با من بايد كه احتكاك كند عشره اخيره را و هر آينه ديدم
 اين شب يا غي شيب قدر را در خواب بعد از آن فراموش كرد و آينده شد از خاطر من و هر آينه ديدم خود را در خواب
 در بختال كه سجده ميكنم صبح او در آب گل پس طلب كنيد آنرا در عشره اخيره و طلب كنيد آنرا در هر شطابق گفت ابو سعيد
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبي كه بعد از شروع احتكاك عشره اخيره آمده بود مسجد بنا كرده شد بعد از آن
 مسجد گفت ابو سعيد پس ياد چشم من رسول الله صلى الله عليه وسلم كه باز گشت از نماز و بر جبين مبارك و بيني مبارك
 انحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب ميت ويك مقدّمه لابد است از تفحص آيات احتكاك و مفسدات و مباحات
 پس حقيقتا احتكاك درنگ نمودن است در مسجد قدر كه آنرا درنگ توان گفت به نيت آن اما درنگ كردن را
 از استعمال اهل شرع لفظ احتكاك في ابرين حقيقت يقال عكف و احتكف اي قام و مكث پس مجرور و مسجد بنجر درنگ
 نباشد اما مسجد در حكاك في شرعي پس انچه التزام اهل شرع است مسجد را در احتكاكات فلو شين و اجتهاد آنكه سنها حكاك
 بسبب مرابطه است در مسجد و از جهه آنكه خدا تعالى مقرر مايد و انتم عاكفون في الساجد امانيت پس مسجد بنا نما احوال
 بالنيات وفيه نظر زير كه لبت در مسجد و قسم قسم است كه اول احتكاك گويند و قسمي هست كه آنرا انتظار نماز و انچه
 مي نامند پس فرق در دو قسم بقيد مي بايد كرد و نيت احتكاك صلاحيت فرق ندارد زيرا كه مصداق لازم مي آيد پس
 از مكث طويل كه مصليان انقدر ميكنند مثل كبر و زوال صلعم و در احتكاك دراي ظاهر ميشود چنانكه در صلوة اعيد گفته شده
 سبيل شافعي ثابت است كه احتكاك مرابطه است و مسجد و تحباب آن از جهه معني مرابطه است الا كه خروج براي حاجت
 احتكاك عشره اخيره مثلاً اخذ وجهه مضروبه و وجهه آنكه گويامشني هست در اول نيت پس اگر نيت مطلق احتكاك كرد
 و اما وقتيكه از مسجد برآمد و نيت بر احتكاك خود است و چون از مسجد برآمد براي حاجت ضروريه يا غير آن احتكاك في
 تمام شد و اگر باز احتكاك خود بد نيت جديد ميابد كه در اين معني هست بران راي كه بناضي نسبت كرديم پس ضروريه در
 مده متنا بعد است مطلق احتكاك و بر راي ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر است كه اگر نيت محدود دارد و براي حاجت

نقلت
 و عينا اهل العلم
 و في هذا الحديث ان
 من نكف احتكاك في
 الا و آخره في كل
 غدير النقص من
 ٢٨
 يوم العشا في
 و طبعه الشافعي و
 ابو حنيفة

برآید بر اعتکاف خودست و همچنین گنج نیت حاضر شد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری و مخالفت نذر و وقایع
 مبنی بر آن بود الا خروج بر نیت نقص اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده است مثل
 عشره اخیره رمضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکثرت این مدت و خروج برای حاجت ضروری که مستثنی است از خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض به استثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و یا قاطع آن
 اعتکاف است یا قاطع آن نیست بغير نیت قطع یا قاطع نیست در صورت طول مدت خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه
 ارجح آن است و مشروط به استثنای آن است از آن رای که با نفعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض است و متناهی
 میکند از جهه آنکه کمال مستثنی است پس آنچه استثناء و تصریح کرده باشد اولی است بعد نقص و برای دیگر ظاهر عدم
 مشروطیت استثناء است و تفسیر گوید محل اختلاف بین الراغبین نیست اگر مطلق اعتکاف یعنی کثرت در مسجد نیت کرده است
 مستحق میشود در صورت استثناء و غیر آن و ظاهر در آن رای شافعی است و اگر اتباع حکمات که حضرت حبیب الله علیه السلام
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع جاهل میشد و استثناء و مانند آن و ظاهر در آن صحت رای
 دای حنفیه است و شرط معتکف اسلام عقل و نقا از حیض و نفاس جنابت اما سلام و عقل پس زیرا که رای طاعت
 و طاعت بزرگان اسلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخبار بروی طاری گردد و طریای آن ضرر نیندهد مانند نوم و اما نقا از حیض
 پس از جهه آنکه ایشان ممنوع اند از کثرت در مسجد پس تقرب بمعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود و مسجد برآید و مدت
 اعتکاف بخوابد از اعتکاف و اگر جنابت طاری شود و مبادرت کند بخروج و اعتکاف آن مانند سایر حاجت ضروری است و حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تأمنوا فی و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد مستبعد است بجا که چون
 باقی است معتکف است اگر چه از مسجد برآید حاجت ضروری برآید و است مباحثه بر روی حرام باشد و مباشرت و ان جماع مانند
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف پس ایاق ناقض نیست مانند جماع صائم پس ایاق ناقض نیست
 اعتکاف است یا نه و قول آن است و نمیکند و خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف تطییب زمین زیرا که آنها در معنی ترحل است حضرت
 از حضرت معصوم ترحل و در حالت اعتکاف اگر کرده اند باب اختلافی فی لیلته می آید و الا قوله انما لیلته فی اولاده الشیخ الا
 تقدم و تناخیر قول ابی سید بن ابی لیلته احد و عشرین اختلاف کرده اند در شبی که وی امید دارند در ترین شبهاست از وی
 که آن شبی است از شبهای طاق و عشره اخیره و گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سید معندی که آن شب ششم
 است ما لک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان عبد الله بن انیس الجعفی قال لیسوا الله علیه انی رجل
 شام الله فی لیلته انزل لما قال لیسوا الله علیه انزل لیلته ثلاث و عشرين من رمضان

قلت
عليه اهل العلم

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فخذ بحظه منها سعيد بن المسيب كرم الله وجهه
 در نماز عشا از رقبه پس بر آئینه حاصل کرد و بعد خود از آن شب استیلا علم **باب** المعتكف رجل راسه و يفعل ما يشاء
 ولا يخرج لعيادة المريض و شهو و جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه کند سر خود را و بکند هر چه خواهد و مسجد
 و نه بر آید از مسجد بر آید بر بیمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه بر آید مگر برای حاجت انسان **مالک**
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله انها قالت كان
 رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله و كان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف میکرد نزدیک میگردد و این بن سر مبارک خود را بشانه مینمودم او را و داخل
 در خانه مگر برای حاجت انسان **مالک** عن ابن شهاب عن عمة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
 لا تسال عن المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتكاف میکرد و منی پرسید مریض اگر در اثنا آنکه میرفت
 و انا ده میشد قال يحيى قال مالک لا ياتي المعتكف حلجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان الحق ما يخرج اليه عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالک نیا معتكف
 بسوی هیچ حاجت و نه بر آید بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند هیچکس را مگر آنکه بر آید برای حاجت انسان و اگر معتكف را جنازه
 بودی بر آمدن برای کسی بر آئینه سر او از تر بود بر آنکه بر آید بسوی آن عیادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى
 مالک و لا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و دخول البيت
 الا لحاجة الانسان گفت مالک منی شود و معتكف صاحب اعتكاف تا آنکه بازماند از آنچه بازمیند معتكف از عیادة مریض و از
 نماز جنازه و داخل شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالک لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه
 الا ان يكون خبأة في رحبة من رحاب المسجد قال مالک فلم اسمع ان المعتكف يضطرب بناء بيت فيه الا في
 او في رحبة من رحاب المسجد و ما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد على عائشة و هما الله تعا كان رسول الله صلى
 عليه و آله اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذارند معتكف مگر در مسجد یا اعتكاف کرده است
 در آن مگر آنکه باشد خیمه او در رحبه از جهه مسجد گفت مالک نشنیدم که معتكف بزند خیمه که شب بگذرانند در آن مگر در مسجد یا در خیمه
 از جهه مسجد و آنچه دلالت میکند بر آنکه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها که كان رسول الله صلى الله عليه و آله
 اذا اعتكف الخ قال يحيى عن زیاد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يذهب لحاجة
 الانسان في البيت آنحضرت صلعم میرفت برای حاجت انسان در خانه های منی در ایام اعتكاف **مالک** اند سال ابن

قل يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعم الله اليكم انكم كنتم اعداء فحول الله دياركم فاعلموا ان الله هو العزيز الحكيم قل يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعم الله اليكم انكم كنتم اعداء فحول الله دياركم فاعلموا ان الله هو العزيز الحكيم

[illegible]

فاما الجبل الذي
 له في الخفاء في الزمان
 ويستحب بحيا الملبى العبد
 بالعبادة ويحصل في علم
 الدليل ٢٤
 قل عليه اهل العلم منه
 عند الشفا ان النوافل
 الموقوفة اذا كانت في
 ان تقضى كما امر الله
 هذا العام يصور اذا اراد
 مدة معينة متتابعة
 ومعناها عند الجنيحية
 في الشرح في طاعة
 ثم طاعتها فاذا
 فسد فاقضاها
 وجوبها هكذا وقع
 هنا عن ابراهيم
 والاصحاب عند
 الحفاظ ذلك عن
 يحيى بن سعيد
 عن عمرو بن لاوي
 لجه القطم عن يحيى
 او من زياد ٢٥

قلت
عليه اجمع الامه
قالوا لا يفرض
تحكمه تكليف جمل
وقالوا لا حكمه لافاقا
اذا وجد الابرار والارواح
وامن الطريق بزمه
الحج

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده اعتكاف فرمود پس قتيبه با بركت بسوی مكاني كه خواسته بود اعتكاف را در وی یافت خيمه را
حضرت عائشه و خيمه حضرت حفصه و خيمه حضرت زينب پس قتيبه كه در اين خيمه را پرسيد از ان پس گفته شد اخضر است صلى الله عليه
كه اين خيمه حفصه و اين از ان زينب است پس فرمود بخضر صلعم ايا نيكو كاري گمان ميكنيد درين زمان يعني ظاهر است كه
نيت اخلاص نذرند بلكه مرياد ناست قصد كرده اند بعد از ان باز گشت واعتكاف نمود پس قتيبه كه گشت رمضان
فرمود يك عشره از شوال **كتاب الحج باب حج البيت فمرحى من استطاع اليه سبيلا**
حج خانه كه بعد فرض است بر هر كه تواناي تو جه بان دارد وقال الله تعالى ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مبارك
هدى للعالمين ه فيه ايت بينت مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا والله على الناس حج البيت من استطاع
اليه سبيلا ه ومن كفر فان الله غفي عن العلمين ه بر آينه نخستين خانه كه عبادتگاه مقرر كرده است براي دين
آن خانه است كه در شهر مكه واقع شده صاحب بركت و ابراهيمي هضاف عالم را در ان خانه نشا بنهامي ظاهر است از جمله
استادان ابراهيم يعني سنگه كه حضرت ابراهيم عليه السلام بر وی استاده و دو پاي او در ان سنگ فرو رفت و ظاهر و در
او بر ان سنگ ظاهر است و هر كه در آيد بان خانه اامين باشد از تعرض مردمان و همچنين است حكم سبك در آيد بحوالي آن خانه از
حرم و الله علم و براي خدا واجب است بر مردمان قصد كردن خانه كه حبه و اجبت بر هر كه تواناي دارد بر قصد آن خانه اجتناب از
راه يعني سر انجام زاد و راحه داشته باشد و هر كه كافرا باشد يعني منكر فرضيه حج پس بر آينه خدا تعالي بي نياز است از صفت
عالم مقدمه ترجمه كويد رضی الله عنه حج كي از اركان اسلام است اجماعا و لابد است از شناختن شروط صحت حج و وجوب آن
پس ضبط شدن اعمال كافره معلوم است از اينجا دانسته شد كه حج كافره صحيحيت و در حديث آمده است رفع القوم عن ثلثة اشياء و احدا
دانسته ميشود كه بلوغ و عقل شرط تخليف عبادات است و در حديث موطا آمده است كه اخضر صلى الله عليه وسلم در حق صبي فرمود
كه او را حج است حال و بر حج ثواب مي يابد و ظاهر آنست كه او غير مميز بود پس ميز را بطريق اولي حج صحيح باشد و همچون
در حكم صبي غير مميز است و در قرآن عظيم آمده من استطاع اليه سبيلا پس دانسته شد كه سه عاقله راه شرط وجوب حج است
و در حديث موطا آمده كه سبك حاقه سفر ندارد بسبب كبر او را چه بنيانته ميشود از اين دلائل نزديك فقيهان فقه شد كه صحت حج
ديگر است و وجوب حج ديگر بار صحت حج مباهرت ديگر است و همچنين وجوب حج بر نيابة ديگر است و مباهرت ديگر است شرط
صحت مطلقا اسلام است زيرا كه عبادات كافره صحيحيت و اما وجوب بر كافر پس تفصيل دارد در دنيا و زوي مطالبه
نميكنند و در آخرت ترك آنها مأخوذ خواهد بود و از صبي غير مميز بجز نيابت متصور نيست زيرا كه نيت بر تميز نوروف است
و بغير نيت حج عبادت صحيح نميشود پس شرط صحت مباهرت اسلام و تميز است و در حديث بهيقي آمده است ايا صبي حج

بلغ فضيلة حجة اخرى ايا عبد حج ثم تحقق فضيلة حجة اخرى قال النووي سناوه جیدا ازینجا دانسته شد که شرط وقوع از حجة الاسلام
تکلیف و حریت است پس حج غیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند رضی که طاقه وضو داشت و ضو کرد و شرط وجوب حج
اسلام تکلیف و حریت و استطاعت است باز استطاعت مباشرة دیگر از استطاعت نیابت دیگر و استطاعت را در فتن چنین
چیز حاصل میشود بعضی صفات در فاعل معتبر است و بعضی در راه از جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشقة شنیده زیرا که اگر
سالمه در ثبوت بر راحله تقریر کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرة به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب
چون قائم بیا بدو این فقیر را درین مسئله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الاهی حرج الایة و این آیه اگر چه
در جهاد است در حج نیز تنگ بآن توان نمود و جمیع سفر و از جمله یا فتن زاده و راحله است و اما بایا با زیر اگر آنحضرت
تغییر فرمودند استطاعت سبیل از راه راحله و در عرف کیسکه طاقه ندارد از جهت ضعف بدن یا اعواز زاده و راحله میتوان
لاستطیع و معتبر در زاده و راحله است که فاضل از حرج ضروری باشد مانند دین و نفقه کیسکه نفقه او فرض است و مسکن
و جسد که بآن محتاج باشد ضرورت و کیسکه در میان می و که حد سفر نیست و قوه مشه دارد راحله در حق او شرط نیست
زیرا که عرف آنرا استطاعت بشمارد و از آنجمله امن طریق است از قطع طریق و سباع و نایا فتن طعام و آب در مواضع
مسافران حمل میکنند و از آن مواضع و نایا فتن علف در مراحل در حق زن ثوبه زوج یا محرمی که همراه باشد از جهت
هنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث شریفین از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی هنی خوف فتنه
فهمیده است و جماعه از سنو ثقات را بجای محوم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کیسکه با جرة مثل مجرور
یا وجود ولد و بذل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث موطا آمده است که ولد را فرمودند فاجع عنه و کیسکه مال جیره
دارد مانند آنست یا قوی از آن زیرا که هلا در صورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است
بحديث مسلم عن بريدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت ولم تحج فاجع عنها قال حج عنها و هذا هو التمسك
بذكره واجب واجب است اگر طاقه باشد پس کیسکه میرود در ذمه او حج باشد و مال دارد اجماع از وی واجب و ذکر آن
حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **مسألة** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن عن

ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج للمبرور و ليس جزاه
الا الحجة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود عمره تا عمره دیگر كفارة است آن گمان را که در میان این بر دو بود است و حج مبرور است
آنچه از آنکه پیشتر حج مبرور آنست که عمل طوبی باشد بآن چیزی از گناه **باب** من اراد الحج فليحج في شهر الحج وليتق الله
والغشوق و الحلال بركه خواجه حج گذاردن پس باید که احرام نهد و در ماهها حج واجب نماید و جمیع آن و از سحریه و از

عقل است
الحج المبرور و الحج المکمل
نهی من الماشم
۲۵۵

له قلت انفق
 اهل العلم على انه اذا
 على شيئا من اهل الجهر
 من طواف وصلى قبل
 اشارة الجهر لا يجوز
 وهي شوال في رد المحتار
 ٢٥٦
 وتسمع من ذي الجهر
 اختلاف في احوال فقال
 الشافعي ان احرم قبلها
 لا ينفصل جبا وكيف
 عن قول ابو حنيفة
 ينفصل احرام الجهر

مكابره كرون قال الله تعالى الجواهر مملوءة من فضة فمن فيها من الجهر فلا تفت ولا تنفق ولا تجادل في الحج ومنع
 من خديعة الله وتزود وادان خير الزاد التقوى والتقوى يا ولدا لا كلبات وقت جواهرها من دانسته شده است يعني شوا
 وذهبيعه ودر روز از ديجو پس بر که لازم کند بر خروج در ان ماهها يعني احرام بند برای حج پس نیت جماع ودر حج
 و نیت معصیت و نیت مکابره کردن در باب حج و هر چه بکنید از نیکی میداند از خدا و از او بهره و خیر پس آیه بهترین فوائد
 زاده بر نیز گارست از سوال سرقر و خیانت و ترسید از من ای خدا و ندان خود قال مالک قال الله تبارک و تعالی فلا تفت
 ولا تنفق ولا تجادل في الحج قال فالرفق اصابة النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الوقت النساء
 الاية قال والنفق الذبح للانصاب الله حله قال الله تعالى او فسقا اهل لغیر الله به قال والجهدال في الحج انفسا
 كانت تقف عند المشعر الحرام بالمراد لفة بقره و كانت العرب خیر هم یقفون بعرفة فكانوا یجاءون یقول هؤلاء
 نحن اصوب یقول هؤلاء نحن اصوب فقال الله تعالی کحل امه جعلنا منسکاهم ناسکوه فلا یزعمون فلا یزعمون ولا یزعمون
 وادع الی ذلک انک لعلک مستقیم فهذا الجهدال في الحج فيما نرى والله علم گفت اناک فرمود خدا تعالی فلان
 ولا تنفق ولا تجادل في الحج پس رفت رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است اصل کلمه بیدیه بیهام الوقت الی انما
 و نفق ذبح کردن برای بنانست چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج ایست که قریش می نایند
 نزدیک مشعر حرام و در مدخل جبل قریح و عرب غیر قریش می ستاند و بعد از پس با یکدیگر جدال میکردند و انجماء میگفتند و انجماء
 تریم و انجماء میگفتند و راه یاب تریم پس خدا تعالی فرمود و کحل امه جعلنا منسکاهم ناسکوه الاية پس انیت جدال و در حج
 نموده میشود با بقوی گفته اکثر علما قائل اند بوقت احرام با شهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود
 و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مگر هم گوید رضی الله عنه که ازین آیه توفیت حج با شهر معلوم معلوم می شود معلوم
 که وقت عوفات جز در روز عرفة صحیح نیست نه قبل اذان و نه بعد اذان پس مراد توفیت احرام خواهد بود و من فرض فیهن
 اوست پس احرام حج پیش اذان منعقد می شود و اگر کسی احرام حج پیش اذان کرد عمره کند زیرا که خدا بداند که در وقت
 وقت حج عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کمی تمتع کند باب مواقیت کاهلا
 در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال یحل اهل المدينة من ذی الحلیفة و اهل الشام من الحلیفة و یحل اهل نجد من
 قریون قال عبد الله بن عمر یلحقه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال و یحل اهل البین من البین
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فوفوا حرام کمکنه ذابل و منیر از ذی الحلیفة و حسیه ام بند ذابل شام از حلیفة

و سوال کرده شد مالک حکم شخصی از اهل مکه یا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل سحر اهل مکه از اندرون
گفت مالک تا عمره از تنعیم پس حال انیت کیسه خواهد که برآید از حرم بعد از آن احرام کند پس هر آینه آن کفایت کننده است از وی
انشاره صلواتی و لکن بهتر است که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است بخضرت صلعم و آن دور تر است از تنعیم شرم گزیده
حضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال قلت رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المدينة ذاهل حلیفه و لا
اشام الحلیفه و لا اهل نجد فناداه لای الیمن علیه السلام قال بن الحسن و لمن اتی علیهم من غیر من منن الراجح و العمره فمن کان ذلک
ذلک فمن حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه مکة باشد خواه متوطن مکة باشد
خواه افاقی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکة است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است
و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جمعه است و میقات متوجه از تهامة علیه السلام است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد
و سنائی روایت کرده اند عن عائشة ان ابی سلمه وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه باین میقات و مکة ساکن باشد میقات
او مکن است و از حدیث مفهومی میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج بمکانی که در میان مکة و میقات باشد درآمد
و از اینجا در انیت حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون منن کان دون ذلک من حیث انشأ و خل است
مانند افاقی مقیم مکة در احرام از نفس مکة و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که بخضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
بتنعیم فرستادند و نشان دادند که از و رای آنکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بلکه در آن حال وقت تنگ است و بخضرت
صلی الله علیه و سلم غایم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد بخضرت صلعم در جهان وقتی تکلیف خروج بود
حل میدادند مسئله فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند
جائز باشد لکن بخضرت صلعم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات افضل باشد و افضل است
که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بگوید اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از ایستادن
بر آن و اگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر است که دم لازم میشود و بقول ابن عباس من لم یکن شایدا
او ترک غیرت و ما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات
کرد بر میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب بگذرد لازم نیست زیرا که عمل بخصت شرم نموده
است **باب** حلی رسول الله صلى الله عليه وسلم بسجود ذی الحلیفه و کعبین فلما استوت به و لعلته اهل گذار بخضرت
صلی الله علیه و سلم در سجود ذی الحلیفه دو رکعت پس قنیکه است شد بخضرت صلعم شرم بخضرت لبیک گفت مالک

عن هشام بن عمرو عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي في مسجد الحليفة ركعتين فاذا استوت به جللة
 اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگذازد در مسجد دو الحليفة و در ركعة پس قتيكه راست ميشد باحضرت صلى الله عليه وسلم شتر او
 ميگفت مالك عن موسى بن عقبه عن سلم بن عبد الله انه سمع ابا به يقول ميدها كه هذا التي تكذبون على رسول
 صلى الله وسلم فيها ما اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد يعني مسجد ذي الحليفة سالم بن عبد الله شنيد
 از پدر خود عبد الله بن عمر كه ميگفت اين بيدار شاست كه بربست ميكنند برحضرت صلعم در ان احرام نكرده حضرت صلى الله عليه وسلم
 مگر از نزد يك مسجد يعني مسجد ذي الحليفة مالك عن سعيد بن ابى سعيد المقبري عن عبيد بن الجراح عن ابن عمر قال
 واما الاهلال فافلم ارد رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى تنبعث به داحلة فحضرت عبد الله بن عمر ميگفت كه اين
 نذيرم حضرت صلعم كه لبيك گفته باشد تا آنكه بر ميخاست باحضرت صلعم شتر او مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كا
 يصلي في مسجد ذي الحليفة فخرج فيركب فاذا استوت به داحلة اسود عبد الله بن عمر نماز ميگذازد و در مسجد ذي الحليفة
 بعد از ان بر مي آمد و ميچسبست بر پشت او شتر او را ميگذاشت و ميگذاشت بر پشت او شتر او را ميگذاشت و ميگذاشت
 بلغة ان عبد الملك بن مروان اهل من عند مسجد ذي الحليفة حين استوت به داحلة وان ابا ان عثمان اشك
 عليه بذلك جبر سید بالاك عبد الملك بن مروان لبيك گفت از نزد يك مسجد ذي الحليفة و قتي كه راست شد باو شتر خود
 نرسيد بالاك كه ابا بن عثمان مشورة واد او را بر شمعيل مترجم گويد رضی الله عنه مختلف شدند اما و ميث و راجع اى ابلال
 و صح اترال قول ابن عمر است كه كور شد و ترجمي روايت كرده است عن ابن عباس انه صلى الله عليه وسلم اهل الحجر حين
 من ركعتيه باب صفة التلبية و صفت لبيك گفتن مالك عن نافع بن عبد الله بن عثمان تلبية رسول الله صلى
 عليه وسلم لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والمنة لك والملايك لا شريك لك قال كان
 عبد الله بن عمر يزيد فيها لبيك لبيك وسعديك والحيو يديك لبيك والزعباء اليك والعمل
 تلبية رسول الله صلى الله عليه وسلم است لبيك الحمد ترجمه لبيك لبيك ان توج من اولاد ثانيا بسوسى تست يا محبت من اولاد
 و ثانيا براى تست يا اجاير من اولاد و ثانيا براى تست يا اخلاص من اولاد و ثانيا براى تست يا ائمة شائش و نعمت
 تست و اداش هي تراست نيست همچ شريك او عبد الله بن عمر زياده ميگردد تلبية اين كه مات لبيك لبيك لبيك
 و سعديك الحمد يعني خدمت ميكنم ترا و اولاد و ثانيا و خير بد و دست تست و توقع بسوسى تست و عمل براى تست مترجم گويد
 رضی الله عنه لا بد است از نيست لك سجده يا اما الاعمال بالغبنيات و تعيين اعدائك لئلا ينميت زير كه در حديث
 شيخين آمده است كه باحضرت صلى الله عليه وسلم تغير و او نذيرت را پس بر نيست احد لئلا يسكرين ان لك لازم منى شود پس

فصل في
 في معنى ابن عباس
 انه صلى الله عليه وسلم
 اهل بالحجر حين
 ركعتيه قال النبي صلى
 على من عند اهل العلم
 يستحب احرام فضيل
 الصلوة فيهم من
 ينهض الى الله يحرم
 من كانا اذ اخرج من
 الصلوة و منهم من قال
 انكرك واستترت
 ٢٥٩
 في حديثه و النجاش
 لا فضل ان يهل اذا
 انعت به من احلته
 او توجه لطريقه
 من ثانيا و قول
 محمد عقيب الصلوة
 في الطلوع و التمة
 يعني في ذروة الصلوة
 او بعد ما استوت
 به من احلته و التلبية
 في ذروة الصلوة افضل
 قلنت
 في معنى ابن عباس
 انه صلى الله عليه وسلم
 اهل بالحجر حين
 ركعتيه قال النبي صلى
 على من عند اهل العلم
 يستحب احرام فضيل
 الصلوة فيهم من
 ينهض الى الله يحرم
 من كانا اذ اخرج من
 الصلوة و منهم من قال
 انكرك واستترت

فصل في
 في معنى ابن عباس
 انه صلى الله عليه وسلم
 اهل بالحجر حين
 ركعتيه قال النبي صلى
 على من عند اهل العلم
 يستحب احرام فضيل
 الصلوة فيهم من
 ينهض الى الله يحرم
 من كانا اذ اخرج من
 الصلوة و منهم من قال
 انكرك واستترت

له قلت
 وجه اهل العلم
 المتأخرين
 التلبية
 زود و در وقت
 خاصه احرامه
 لا حال كذا
 زود و در وقت
 خاصه احرامه
 لا حال كذا
 زود و در وقت
 خاصه احرامه
 لا حال كذا

٤٠
 والمرأة لا ترفع صوتها
 بل تخفض على اسماء
 نفسها فان سقت
 كره "اسلمة قلت
 وعليه اهل العلم

مستقر نشد الا مطلق نيئت اگر نيئت کند که احرام کند مانند احرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث یحیی بن
 که حضرت علی رضی الله عنه و ابو موسی اشعری احرام کردند مانند احرام حضرت علی علیه السلام و ندیدند که حضرت علی
 علیه السلام چه نیئت کرده اند مسئله اگر نیئت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیئت شرط عمل است و اگر نیئت کرد
 و تلبیه گفت ظاهر است که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیه او از هیچ جا ثابت نشده است مقدمه ارکان حج
 پنج چیز است احرام بقول خدا تعالی الحج أشهر معلومات و ظاهر است که در نیت بجز احرام تصور نیست پس آن پنج چیز
 باشد و قوف بعرفه و حجت الحج عرفه و سعی بین الصفا و المروه و طهیت حسن و قطنی و بیهقی ایها الناس سوا فانی
 سعی قد کتب علیکم و بقول عائشه چنانکه باید و طلق بقول خدا تعالی ثم لیقتضوا تفطیرهم و طواف بقول خدا تعالی لیطوفوا
 بالبيت الحنین و ارکان عمده این چیز است سوا و قوف عرفه از جهت استقرار افراد عمره و یا فتن این چیز یاد می
 این چیز از ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بشریک یکی ازین چیزها متباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیئت غیر ارکان
 سنن اند یعنی الباض مجبور بدم و بعضی غیر مجبور باب استحب نفع الصلوة بالتلبیه مستحب است بلند کردن آواز
 تلبیه گفتن مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن
 هشام عن خلاد بن سائب الاضاری عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه قال اتاني جابر بن عمرو بن اناس
 ان من من ان يرفعوا صوتهم بالتلبیه او بالاهلال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود که آدمیش من جبرئیل پس امر کرد
 که بفرمایم صحاب خود را یا گفت بفرمایم آنرا که همراه من اند تا بگویند بلند کنند آواز ما را خود را بتلبیه یا گفت با لال قال مالک
 سمعت بعض اهل العلم يستحب التلبیه و بكل صلوة و على كل شرف من الارض گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم
 که دوست پیدا داشت لبیک گفتن استحب هر نمازی و بالا هر بلندی از زمین مالک انه سمع بعض اهل العلم
 يقولون ليس على النساء دفع الصوت بالتلبیه لتسمع المرأة نفسها مالک شنیدم از بعض اهل علم که میگفتند
 نیئت لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن لبیک باید که بشنوند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب است بلند کردن
 آواز به تلبیه در حق مردنه و حق زن مستحب است اکثر آن در حق مرد و زن همه مخصوصا نزدیکی تغافل از حال
 رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفته باب استحب الاحتفال للاحرام و لدخول مكة و لوقوف
عقوة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیکه غسل که و برای هتادین عرفات مالک عن ثعلبة
 ان عبدالله بن عمر كان يغتسل للاحرامه قبل ان يحرم و لدخول مكة و لوقوف عشية عرفة عبدالله بن عمر
 غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن که و برای هتادین خود آفرید و عزه ترجمه کرد مستحب است

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا کند دو قول آمده و ظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف قطع
 را بگوید که بیهوش باشد تیمم عوض او نیست و از شدت یاب و یسجانی یا خندن لحینته و مشابه عند الاحرام استحباب است که بگوید از شدت
 خود و برودت خود نزدیک حرام ممالک اند بلفظ ان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحجم دعایا بالجملین فقط
 مشابه و اخذ من لحینته قبل ان یرکب قبل ان یهل حمیئاً سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد و میطلبید مقرر
 پس قطع میکرد و برودت خود او کم میکرد و بجهت خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لبیک گوید احرام بسته ممالک
 نامن ان عبدالله بن عمر کان اذا اظلم من رمضان و هو یرید الحج لم یأخذ من راسه و لامن لحینته شیا حتی یحجم قال
 ممالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر و قتی که در وقت میثاق و بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شست و
 از سر خود و کم نمی کرد و از ریش خود چیزی نماند که چنانکه گفت ممالک این لازم نیست بر مردمان ترمیم گوید رضی الله عنه و محبت
 که آماده شود برای احرام بخلق خانه و وقت الطه و قص شارب و تعلیم طهاره در حلق راس قول در دنیا بزرگوارتر از دنیا
 فقیر تفصیل است سبکه متناوبت بخلق راس طلق که تا زیاد موی سر او را کلفت ندید و کسیکه معتاد باشد بوی سر
 از ابتدای شوال که اول شهر جماد است موی نخا بردارد تا نزدیک حل احرام شاعر حج ظاهر شود باب الحائض و النفاء
 تغتسل و تبلی حائض خداوند نفاس غسل کند و لبیک گوید ممالک عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابیه عن اسماء بنت
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبلاء فذکر ذلک ابوبکر لرسول الله صلی الله علیه فقال لها فلغتغسل ثم لا یغسل فام
 بن محمد و ادیت که در آن اسما و بنت حمیس که اسما بن محمد بن ابی بکر را در موضعیکه بیداشته بود است بر سه چهار میل از مدینه
 پس ذکر کرد و این اقمه را ابوبکر صدیق پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کن
 اسما که غسل کند بعد از آن لبیک گوید ممالک حمی بن سعید عن سعید بن السید ان اسماء بنت
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفة فامرها ابوبکر ان تغتسل ثم یهل اسماء بنت حمیس بن محمد بن ابوبکر و
 ذی الحلیفة پس امر کرد او را حضرت ابوبکر صدیق که غسل کند بعد از آن لبیک گوید مثل ممالک هل یقف احد
 بعرفة او بالمزدلفة او بر هی الجحار و یسعی بین اصفاء و المروة و هو غیر طاهر فقال کل امر تصنع الحائض
 من الرجم فالرجل یصنع و هو غیر طاهر ثم لا یتوضأ و لا یغسل و لا یحجم و لا یسعی و لا یسعی له ان یتبع ذلک سوال کرده شد از مالک آیا وقتی که کسی بعرفه یا بمزدلفه یا رمی نمائند یا سه و ربنا
 صفاء و مردود کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر چه بگوید که از حائض از کار حج پس مرد بکند تا از حال آنکه او غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی مینماید نیست حدین امر و بهتر آنست که باشد مرد در برهه یا احوال طاهر شود و از آنست

۲۱
 قلنا
 قال الحلی بن سید
 ان ینا فیه الاحرام
 جلق الحائض و یسعی
 او بطه و یسعی
 و یسعی
 ان ینا فیه الاحرام
 علی الغسل فی العاکم
 مثل صوفی و خلق الارض
 من اخذاه من الرجال
 ۲۱
 و فی فقهی علی بن
 القضاة
 قلنا
 و علیه اهل العلم

عن النجاشی عن عائشة قالت ما كان يطوف بالبيت النبوی علی الله علیه وسلم وهو یحرم فی البیاح و ینسج ان ینسج لیس فی الاصل من کل الثوب فی موضع واحد من یسجد منه لیس فی الاصل من کل الثوب فی موضع واحد من یسجد منه

عن النجاشی عن عائشة قالت ما كان يطوف بالبيت النبوی علی الله علیه وسلم وهو یحرم فی البیاح و ینسج ان ینسج لیس فی الاصل من کل الثوب فی موضع واحد من یسجد منه لیس فی الاصل من کل الثوب فی موضع واحد من یسجد منه

اولا که قصد کند آنرا یعنی ارتکاب محال کمر با عدم طهارت **باب التطیّب عند الاحرام و بیان سهت حال خوشبو وقت احرام**
احرام مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وآله عليه الاحرام قبل ان يحرم وحله قبل ان يطوف بالبيت حضرت عائشة فرمود خوشبو می نماید هم حضرت صلی الله علیه و سلم برای حرام او پیش از آنکه احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش از آنکه طواف خانه کعبه کند پس مراد اینجاست سهت حال خوشبو در بدست بدلیل حدیث متفق علیه عن عائشة کانی النظر الی ربیع الطیب فرقی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد ثلاث من احرام **مالک** عن حميد بن قيس عن عطاء بن ابي رباح ان اسما ياجله الى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو جني وحلي لاعرابي فقص به ان وصفه فقال يا رسول الله اني اهلكت لعمرة فكيف تأمرني ان أصنع فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله انزع قديصك واغسل هذا الصفر فغسلك وفعل في عمرتك ما تفعل ورجع عطاء بن ابي رباح روایت کرد که آمد اعرابی بخصو آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنحضرت صلعم در حین بود و در بر اعرابی پیرامنی بود و در بدن وی اثر زردی بود یعنی خلوق که نوعی از خوشبو است پس گفت یا رسول الله مرا آئینه احرام کردم بعمره پس چگونه میفرمائی مرا که کبتم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را برون کن از بر خود قمیص خود را و بپوش این زردی را از خود و کین در عمره خود آنچه میکنی در حج خود یعنی اجتناب از منوعات احرام **مالک** عن نافع عن سلم مولى عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب جد ریح طیب هو بال شجرة فقال عمر بن ریح هذا الطيب فقال حوثة بن المسيب مني يا امير المؤمنين فقال عمر لله فقال حوثة ان ام حبيبة طيبتي يا امير المؤمنين فقال عمر عزمت عليك التوجن فلخصتني عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و او در وضعی بود که سسلی است بشجره پس پرسید از کیت بوی این خوشبو پس گفت معاویه بن ابی سفيان از من است یا امیر المؤمنین پس گفت عمر بن الخطاب آری از است قسم بقار خدا است پس گفت معاویه بر آئینه ام حبیبة خوشبو مالیده است مرا ای امیر المؤمنین پس فرمود عمر بن الخطاب تم دادم ترا البته رجوع کنی پس بشوی آنرا **مالک** عن الصلت بن زيد عن خيرة واحد من اهل ان عمر بن الخطاب جد ریح طیب وهو بالشجرة و على جنبه كثير بن الصلت فقال عمر من ریح هذا الطيب فقال كثير مني لبدت راسي اردت ان احلق فقال عمر فاذهب الشرة فادلك راسك حتى تنقيه فضل كثير بن الصلت لك قال مالک الشرة حفية يكون عند الصلوة عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و در شجره بود و بر پهلوی او کثیر بن الصلت است بود پس گفت حضرت عمر از جانب کیت بوی این خوشبو پس گفت کثیر بن از من است ایصنع جمع کردم موی سر خود را و خواهم که حلق کنم یعنی بعد از نقصان راس پس گفت عمر بن الخطاب برو بسوی شهر یعنی محل جمع شدن ابا گرد و دخت پس مجال سر خود را تا آنکه صاف کنی آنرا پس گرد

اکثرین لصلیب همین کار گفت مالک شریعت است که باشد نزدیک پنج خرابین جمع گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم بنی معلوم کرده باشند بر آن عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد
 لازم آمد اخذ بان زیر آنکه همین است و اول مبهم دوی در وجه الوداع بود و اول و چنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاده و تنگی
 باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمیع کنند پس واقع شوند در منهی حمله چنانکه خود تصریح کرد در باب ثیاب صلیب و یا تاسمه
 بوجهی که بجا میبرد و الله علم مسئله شافعی اختیار کرد استحباب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام همین حدیث جبر
 داده اند از حدیث اعرابی بآنکه امر فرمودون بخضرت صلعم او را لبیل صفره از جهت حرمت تقصیر و عفران و خلوق است
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام باجمعه در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این اختلاف
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال کند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود **باب المناکلت** احرام
 عمره مفرقه و حج مفرقه و قرآن و عتمة عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عتمة تنها حج تنها و جمع کردن در میان حج
 و عمره و تنس یعنی افاقی عمره کند در شهر حج و حلال شود و در مکه بماند تا آنکه حج نیز گذارد و **مالک** عن ابی الاسود محمد

بن عبد الرحمن بن نوفل دکان یثیما فی حجر عروة ابن الزبیر عن عروة ابن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فقام من اهل بجرة و من امن اهل بجرة و من امن

علم ۴۴

اهل بالجه و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم بالجه فاما من اهل بجرة فخل و اما من اهل بجرة اجمع الحج و العمرة فلم یحلوا حتی

کان فی الفجر حضرت عائشه گفت برآمدیم با همراهِ آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از آن کسی بود که احرام کرد بجه

و کسی را نبود که احرام کرد حج و عمره یعنی قرآن کرد و از آن کسی بود که احرام کرد حج و احرام کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج

پس آن کسی که احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد حج تنها یا حج

حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار ان سبیل

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابه من اهل بجه و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل

فاما من اهل بجه اجمع الحج و العمرة فلم یحل و اما من کان اهل بجرة فخل رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال

حجة الوداع بسوی حج پس از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد حج و از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که

جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس آن کسی که احرام حج کرد جمع کرد میان حج و عمره پس

حلال نشد و آن کسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

و سلم احقر ثلثا عام الحديبية و عام القضية و عام الحجة انه خبر سید بالک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را

عليه اهل العلم
 روى عن اهل العلم
 النجيم وهو من الجود
 العلف من الخط
 الدقيق الملوذ
 تشقاه لابل والكم
 بالفتح الفتى من لابل
 بذكره القلام من
 الناس ولا تنكروا
 الخط بفتحة ما
 يتم على الامم
 من التخلي وهو من
 التجر بالعصا يتينا
 ورواه
 عليه اهل العلم

سال حبيب بن سال بن حبيب عن جبرانه سال مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب
 بالسقياء وهو يخرج بكوات له دقيقا وخبطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهي ان يقر بين الحج والعمر فخرج علي
 وعلى يديه اثر الدقيق والخبط فانتهى الدقيق والخبط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهى عن ان
 يقر بين الحج والعمر فقال عثمان ذلك راى مني فخرج علي مغضبا وهو يقول لبك اللهم لبك بحجة وعمر معا فقد
 بن الاسود دخل شد برعل بن ابي طالب على كراة راسيا كونيذ واوعلف سيدا وشران جوان را از ان خود بار و برگ
 درختان پس گفت او را اينست عثمان بن عفان منع ميكند از جمع كردن ميان حج وعمره پس برآمد حضرت علي برود
 دي اثر ارد و برگ درختان بود گفت راوي پس فراموش ميكنم اثر برگ درختان و ارد را برود دست او تا آنكه دخل شد
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع ميكني از آنكه جمع كرده شود ميان حج وعمره پس گفت حضرت عثمان اينست
 پس برآمد حضرت علي در ششم آمده و او ميگفت لبك اللهم لبك بحجة وعمره معا سالك عن ابن شهاب عن محمد بن
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه حدثه انه سمع سعد بن ابى وقاص والصفاح بن قيس عام حج
 معاوية بن ابى سفيان وهما يذكران التمتع بالعرة الى الحج فقال الصفاح بن قيس لا يهضم ذلك الا من حمل الله
 قال سعد بن قيس ما قلت يا بن اخي فقال الصفاح فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وصنعها معه محمد بن عبد الله شنيذ سعد بن ابى وقاص و صفاح بن قيس سال اليك حج كرد معاوية بن
 ابى سفيان وايشان ذكر ميكنند تمتع را بعمره تا آمدن حج پس گفت صفاح بن قيس نميكنند اين را مگر كسي كه
 حكم خداست عالي را پس گفت سعد بد چيزيست كه گفتي اي پسر برادر من پس گفت صفاح بن قيس هر آينه عمر بن
 الخطاب منع مي كند و از اين كار گفت سعد هر آينه كرد اين را رسول الله صلى الله عليه وسلم كرد و ما را از اين راه او باب
 الفصل بينهما و در بيان فصل در ميان حج وعمره سالك عن نافع عن عبدالله بن عبدالله بن عمر
 بن الخطاب قال افصلوا ما بين حجكم وعمرتكم فان ذلك اتم للحج احدكم والتمتع لغيره ان يعصم
 في غير شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل كنيد ميان حج خود وعمره خود پس هر آينه اين تمام كننده ترست حج كني
 از شما و تمام كننده ترست عمره و امر او را اين بود كه عمره در غير شهر حج بجا آورد يعني تمتع نكند و شهر حج سالك عن
 علقمة بن ابى علقمة عن امه ان عائشة كانت تقم بعد الحج من مكة في ذي الحجة ثم تكثرت ذلك فخرجت
 فخرج قبل هلال المحرم حتى تافى الحجة فقدم بها حتى توجها للال فاذا رات الهلال اهلت بمحرم فخصص
 حضرت عائشة عمره ميكرد بعد حج از مکه در ذی الحجه بعد از ان ترك كرد از ايس بر می آمد پيش از هلال محرم تا آنكه

می آید بجهت پس بگویند می نمود اینجا تا آنکه بر بنید مال الیسن و قتیکه دید مال الی احرام سکر و معرو با ب الافراده افضل و التمتع
 او القرآن یا افراد افضل است یا متع یا قرآن ممالک عن صدقة بن یساک المکی ان رجلا من اهل البین جاء الی عبدالله بن
 عمر قد صغیرا سة فقال یا ابا عبد الرحمن انی قدمت بجمعة مفرجة فقال له عبدالله بن عمر لو كنت معك و سئل عن ان
 ان تقرب فقال الیها فی قد كان ذلك فقال عبدالله بن عمر قدما تطاثر من راسك واهد فالت امرأة من اهل
 ما هدیة یا ابا عبد الرحمن قال هدیة فالت ما هدیة فقال عبدالله بن عمر لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الی الله
 ان اصوم مردی از اهل من آمد پیش عبدالله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سرخورد را پس گفت یا ابا عبد الرحمن هرگز
 آمده ام برای عمره نه پس گفت عبدالله بن عمر او که اگر من می بودم با تو بیوال میگرد می مرا میفرمودم بر اقران پس
 آن بینی هرگز نه تحقیق شد قرآن پس گفت عبدالله بن عمر بگریه بر ایشان شده است از موسی سرخورد و بدی ذبح کن پس
 گفت زنی از اهل عراق حبیب هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کن هدی خود را پس گفت آن زن حبیب هدی او
 گفت عبدالله بن عمر اگر نیامم مگر آنکه ذبح کنم یک بز می آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم ممالک عن صدقة
 بن یساک عن عبدالله بن عمر انه قال والله لكان اعظم قبل الحج و اهد احب الی من ان اعتمر بعد الحج و فی الحج عبدالله بن عمر
 گفت قسم بخدا اینک عمره کنم پیش از حج و بدی ذبح کنم یعنی شتره کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج و در می حجه
 شتره کنم گوید همین است نه بیه خفیه که قرآن مطلقا افضل است و تمتع افضل است از افراد و نزدیکش افضل است
 افراد است و بعد از آن تمتع و ثلث این اختلاف اختلاف این است در سنک انحضرت صلی الله علیه و سلم و ثلثی
 ترجیح داده است که انحضرت صلی الله علیه و سلم مفرد حج بود و الله علم باب شتره ط دم التمتع در بیان
 شتره ط دم تمتع قال الله تعالی فاذا امنتم فمن تمتع بالعمره الی الحج فما استسیر من الهدی فمن الحج و یساک
 ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذ ارجعتم تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و اتقوا الله
 و اعلموا ان الله شدید العقاب پس و قتیکه امین شد یعنی احصار بعد و نباشد پس یکم بهر روز شتره بمجنوعات
 احرام از رن و طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجب است بروی آنجا آسان باشد
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجب است بروی روزی که فتن است روز در وقت حج و روزی
 که فتن نیست روز و قتیکه رجوع کنید بوطن خود این یک مه کامله است ای حکم کسی است که نباشد آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و بر رسید از خداوند و بداند که خدا سخت است حقوق او
 ممالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر انه کان یقول من اعتمر فی اشهر الحج

لقلت

وعليه ابو خفيصة

في الوفاة القات

افضل مطلقا و التمتع

افضل من الافراد

قال الشافعي فضلهما

الافراد و بعد التمتع

وفي قول التمتع افضل

و من شأن ذلك الاختلاف

في سنك النجى صلى الله

عليه و ترجح الشافعي

٢٤٥

في ظاهر قوله انه كان

مفردا

است مسک کا فرو و مار الور و ادا بان مقتنه و درین غیر مقتت نیز ممنوع است بحديث المخرج اشعث اخبر و قول عمر ما شان اننا
 يا تون شعا و انتم مهنون و غسل بدن و سر اگر چه بخیل و سدر باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر خلق را سن بآیه و لا تخلقوا
 را و سکم حتی يبلغ الهدى محله و با سجاوب فدا و خلق و موجب اول آنچه بروی نام خلق توان اطلاق نمود در حکم است قطع ظفر
 و نقف شعر و دیگر شجاع و دواهی آن بجهت قول خدا استحق فمن فوض فیهن الحج فلا دفن و لا هسق لیکن بجعل عمداً فاستحق
 و لازم میشود بدین مضمون در سکی که شروع کرده است و تضایحاً نکرده خواهد آمد و بر مفاخذ و قبایع و مفسدیه واجب میشود و زدم و
 فاسد نمیکرد و دیگر اضطیاء و صید بری بقوله تعالی و حرم علیکم صید البوما و متم حوماً و آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد
 و دیگر نجس و النجس تفصیل این منوعات در ابواب آینده مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و قتیله و ان
 کند بری چه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت رسول الله صلى الله عليه
 ما شان الناس حلوا لم یحل انت من عمرات فقال انی لبدت راسی و قللت هدی فی فلاحی حتی انحر حضرت حفصة گفت حضرت
 صلی الله علیه و سلم چه حال است مردمان که حلال شدند و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود و انحر حضرت صلعم بر آئینه بصنع
 جمع کردم موی سر خود را و قلاده بستم قربانی خود را پس حلال شوم تا آنکه مکر کنم **باب** کیف یطوف للمتنعم و القارن
 چگونه طواف کند متنعم و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة وظائف الذين اهلوا بالعمرة **باب**
 و بین الصفا و المروة فحل طوافاً فافترقا ان رجعا من منی فحجم و اما الذین کانوا اهلوا بالحج و جعلوا الحج و العمرة
 فانما طافوا طوافاً واحداً اختصر حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره بپوشیدند چنانکه کعبه میان صفا و مروه و بعد
 از آن طواف کردند یکبار و بعد از آن یکبار رجوع کردند و از منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند بجز یا جمع کردند و عمره را پس ازین
 که طواف کردند یکبار **باب** المتنعم یقیم الترویة بیان حال متنعم که عمره کند در روز ترویة **مالک** عن نافع عن عبد
 بن ابی بکر ان مولاة لعمره بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمره بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد
 جمعت يوم الترویة و انما هم طوافت بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت اعلت مقصداً
 لا قالت فالتفت لی فالتفت حتى جئت به فاحذت من قرون داسها فلما كان یوم الفجر خرجت شاة رقیة مولاة عمره
 بنت عبد الرحمن خبر او که هر آینه دی همراه عمره برآمد بسوی کعبه پس داخل شد عمره و در مکه و ز ترویة و من همراه او بودم طواف کرد
 خانه کعبه و میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد در صفا مسجد پس گفت ای ابات متراض پس گفتم فی گفت جبت مبرک و
 بیدار تر برای من پس جستم تا آنکه آمد و من از این گفت از قریبها و سر خود بینی موی را پس قتیله شد و ز ترویة و حج کرد بری **باب**
 ما استیس من الهدی و بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن ابن عباس ان ابیطالکان یقول

قلین
 علیه ابو خنیفة ان من
 تمتع بسوا الهدی فانه
 یاتی باعمال العمرة و یحجم
 منها حتی یحج و یطوف
 وقال الشافعی ان كان
 ساق الهدی یباح له
 ساق الهدی الا حرام عبد
 یطوف لانت الا حرام عبد
 الفرج من عمل النعمة
 بقرانه من الترویة و ما
 نفعه الذي على الله عليه
 و سلم استسما و سعة
 ٢٤٤
 علیه الشافعی ان كان
 یقبله طواف واحد
 وقال ابو حنیفة یطوف
 طوافین احدهما قبل
 الوقوف عن الصفا
 والآخر بعد عن
 الحج
 ٢٤٥
 هو جازع عند اهل
 العلم

١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠
٤١
٤٢
٤٣
٤٤
٤٥
٤٦
٤٧
٤٨
٤٩
٥٠
٥١
٥٢
٥٣
٥٤
٥٥
٥٦
٥٧
٥٨
٥٩
٦٠
٦١
٦٢
٦٣
٦٤
٦٥
٦٦
٦٧
٦٨
٦٩
٧٠
٧١
٧٢
٧٣
٧٤
٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠

ان يورثوا بالخير الذي
 انهم قايما بالخير
 العتق منهم من الله
 ابراهيم بن عبد الله
 ففتح على العتق
 فلما خلا من امواله
 اتاه بالمال والعتق
 يورث العتق من الله
 الا ان يورثوا بالخير
 الذي

قلت
عليه ما كذا
الحد

انما اخبرته ان نجاد بن الحنفية كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هذا
عليه ما يصح على الخبيث ان يهدى بها حتى يهدى بها فاكتمى الى ابي ارك او فرجى هذا الحد قالت عمر فقالت عا
ليكن قال ابن عباس انا قلت قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم
بعث بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فليم على رسول الله صلى الله عليه وسلم وشي اجل الله له حتى خمر الهدى زايدين
ابو سفيان نامة نوت بسوى حضرت عائشة رضي الله عنها كعبه عبد بن عباس گفته است هر كه بفرستد قرباني را حرام ميشود
بروى پنج حرام ميشود و برچ كنده تا آنكه بخورده شود قرباني را و هر آينه فرت او ام من قرباني را پس بنويس بسوى من حكم خود
يا بنفراي صحه قرباني را گفت عمر و پس فرمود حضرت عائشة نسبت حكم چنانكه گفتم ابن عباس فتم من قلنا و قرباني رسول الله
صلى الله عليه وسلم بدو دست خود بعد از ان بست آن قلادها را حضرت صلعم بدست خود برگردن قرباني بعد از ان فدا
آنها را حضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد بخضرت صلى الله عليه وسلم خيريك حلال کرده بود او خدا تعالى را براسى و تا آنكه
خبر کرده شد قرباني مالك عن يحيى بن سعيد انه قال سالت عمر بنت عبد الرحمن عن الذي يبعث بهديه ويقوم هل
يصر عليه شي فاجبتني انها سمعت عائشة تقول لا يحرم الا من اهل البيت يحيى بن سعيد سوال کرده و عمر و بنت عبد الرحمن را
از حكم سبكه بفرستد قرباني خود و سكوت كند در وطن ايا حرام ميشود بروى خيزرى پس خبر داد مرا كوى شنیده است از حضرت
عائشة كه ميگفت محمد بنى شود مگر آنكه اجماع كرده و لميك گفته مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث
التيمن عن ربيعة بن عبد الله بن الهدي بن راي رجلا من اهل العراق فقال للناس عنه فقالوا سر بهديه ان يقدف ذلك
تخرج قال وبيعة فلفقت عبد الله بن الزبير فذكرت ذلك لى له فقال بدعة و رب الكعبة ربيعة بن عبد الله و يد مردى بن
در عراق پس سوال كرد مردان را از حال او پس گفتند امر كرده است هر كس خود را كراد و بسته شود پس برآهين معننى بن
شد و گفت برآهين پس ملاقات كردم عبد الله بن الزبير را پس فكر كردم اين ماجرا پيش او پس گفتم بدعت است قير خدائى كعبه
باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بيان حكم داخل كردن عمره بر حج و حج بر عمره مالك
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل الحج مفرغ ثم بدله ان يهل بعد حجة فليس ذلك قال مالك و ذلك الذي اكد
عليه اهل العلم ببلدنا انك شئيد بعض اهل العلم انك ميگفتند سبكه اجماع كرده و برچ تنها بعد از ان ظاهر شد او را كه اجماع كند
ازين عمره پس چايز نميت او را اين كار گفت مالك چنين است آنچه در يافتم بران اهل علم را در شهر خود مالك انه
سمعت بعض اهل العلم يقولون من اهل الحج ثم بدله ان يهل بعد حجة فذلك له ما لم يطف بالبئيت و بين الصفا والمروة
وقد حرم ذلك عبد الله بن عمر بن قال ان جدت عن البئيت حنفا كما حرمنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم التفت

۵۴

عالمکیتی
انقلاب

سیدنی

من المعاني

عبدالله بن محمد بن عبد الله

بسم الله الرحمن الرحيم

میں نے اپنے

واضاف
الى

والله اعلم

مضاف الى

جہانگیر

مختار

مفتی محمد رفیع

北

الى صاحبها فقال ما سرها الا واحد اشهدكم اني قد اصبحت بالجمعة العرة امام مالك شيد بعض اهل علم انك لم تقف في سبيلك احرام
 بعمر بعد ازان طاهر شدا و انك احرام كند بر ابي حجر همراه عمر و پس اين جايز است او را و فتيكه طواف نكرد بخانه كعبه ميان صفاء
 و بر تقيه كرد اين كار را بعد بعد بن عمر و فتيكه گفت اگر باز داشته خواه شد مرا از خانه كعبه خواهم كرد و چنانكه كرديم همراه حضرت صلعم
 پس بن عمر الفتا كره و پس گفت نيست حال حجر و عمره مگر گوي گواه ميكنم شمار برا نماز من لازم كردم بر خود
 حج را بعمره حال مالك و قد اهل اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله حجة الوداع بالعمرة فقال رسول الله صلى الله عليه و آله
 من كان مع هذا فليصل بالجمعة العرة فلا يحل حتى يحل منها جميعا گفت مالك هر آينه احرام كرده صحابا حضرت صلعم
 سال حجة الوداع بعمره بعد ازان فرمود و حضرت صلعم سبكه باشد همراه او پدي پس بايد لا احرام كند بخر با عمره باز صلا نشود و تا آنكه
 حلال شود از هر دو مهمه آن **باب** لا يلبس المحرم قميصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفاد ولا برنسا ولا مصبوغا بن عمر
 او و دوس و كذلك لا يجوز له استعمال كل طيب ينوشد احرام كند و كرترا و نه دستار و نه پانجامه و نه موزه و نه برنسا و آن
 است پرشش متصل با و باشد و ز جامه اگر رنگ كرده باشد بن عمر بن و يا سپر كه چنين جايز نيست او را استعمال بر خود
مالك عن نافع عن عبد الله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و آله ما يلبس المحرم من الثياب فقال رسول الله
 صلى الله عليه و آله لا تلبسوا القمص ولا العمامة ولا السراويلات ولا البدائن ولا الخفاف الا احدا لا يجيد فليلبس
 خفين وليقطعها اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا من الزعفران ولا الودس مروي سوال كرو حضرت
 صلعم الله عليه سلم را چه پوشد محرم از جامه پس فرمود و حضرت صلعم مي پوشيد كه تهار و نه دستار و نه پانجامه و نه برنسا و نه
 الاخصيكة نيافت و ديا پوشش پس وي بپوشد و موزه را قطع كند آنها را با مين ترازش تا انگ مي پوشيد از جامه چيزي كند
 باشد بونجي عفران و سپر كه **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عثمان قال صلى رسول الله صلى الله عليه و آله
 ان يلبس المحرم ثوبا مصبوغا بن عمر بن و قال من لم يجد فليلبس خفين وليقطعها اسفل من الكعبين
 بن عمر گفت كمنع فرمود و حضرت صلعم را نيك پوشد محرم جامه رنگين كرده شده بن عمر بن و يا سپر كه فرمود هر كه نيا بد و پانچ
 پس بايد كيه پوشد و موزه را قطع كند آنها را با مين ترازش تا انگ مي پوشيد از جامه چيزي كند
 پوشيدن سر بچيزي كه آنرا سترگو نيز مثل عمامه و قلند و و جايز نيست پوشيدن جامه كه دوخته باشند بر بدن انسان
 كرت و الا و موزه جامه نيست استعمال خوشبو در جامه بدن محرم و شافعي مخصوص داشته است چيزي كه از خوشبو ميشود
 احرام در جامه بدن مايد و باشد باقي ماند بعد احرام بحدith حضرت عائشه كه گذشت اگر دور كرد و پانچ خوشبو مايد رايد
 از بدن خود آن طيب باز احاد و آن جايز نيست و گفتند اگر كرو چيزي را از اين خيز يا بعد از بغيره پس بر دي لازم هست

فيا صبي
احرم عبقري في الشعر
ثم ينجح ولا يجوز عكسه
فأشاروا إلى الجمل
في الجريد قال الحق
جزء اللدبير
عنه قلت
وعلى أهل العالم
لا ينجح السحر
بما يشي سائر من كان
وقلسوه ولا السحر
على من الإنسان كما
والسحر من الخسوف
يجوز استهلال الطير
٢٦
وكونه ودرته يخفى
عنا في الاستقل
وقوله اربيه في السقل
ولقي بعد الحيل
وقد فناه

●

المستغنى

٥٠

بسم الله الرحمن الرحيم

天

قلت عليه الشافعي في

شرح السنة والمصنف

ليس بطبيب هو قول

الكثير اهل العلم وقال

العجينة هو طبيب

يجب فيه الفريضة

قلت في شرح السنة

في رد المحتار

عن ابن عمر انهما

قالا ليس المنطقة بالمحل

ذلك جاز عند العامة

قلت في رد المحتار

بجزء الرجل المحرم

الوجه عند الشافعي

لا يجوز عند ابن خزيمة

فما نجيح مي آيد در باب صلت باب الثياب المصفرة بيان حكم جامه های رنگين کرده شده بعصفر و مالك عن هشام بن عمار عن ابيه عن اسماء بنت ابى بكر انها كانت تلبس المصفرات المشبعت و صحاح ما ليس فيها زعفران انما استر ابو بكر ي پوشيد جامه ماصفر نيك سرخ را و او محرم بود و نبود در آن جامه های زعفران مالك عن نافع انه سئل مولى عمر بن الخطاب يحدث عبدالله بن عمران عن عمر بن الخطاب اى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدد فقال عمر انكم اها الوهط ائمة يقتد بكم الناس فلو ان رجلا جاهد اداى هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الوهط شيئا من هذا الثياب المصبغة اسلم مولى عمر بن الخطاب ليكتب باعبد الله بن عمر عمر بن الخطاب يد طلحة جامه رنگين را و محرم بود پس گفت حضرت عمر حديث اين جامه رنگين اى طلحة گفت طلحة اى امير المؤمنين جز اين نيست او ترابست پس فرمود حضرت عمر ترابست جامه شما اى جامه شما را بايد که آفتد اسبگند بشمار دان پس اگر مردى جايل بر عيذ اين جامه اگويد طلحه مي پوشد جامه های رنگين در احرام پس مي پوشيد ايجا عمر خبري از اين جامه های رنگين مترجم گويد زمين است مذنب شافعي بغيرى گفته که مصفر خوشبو نيست و زمين است قول اکثر علماء ابو حنيفة گويد که مصفر خوشبو و زمينست فديره داود و دروى والله علم باب المنطقة للمحرم بيان حكم كمر بند محرم مالك عن نافع ان عبيد الله بن عمر كان يكره للبس المنطقة للمحرم عبدالله بن عمر مكرهه مي داشت پوشيدن كمر بند راى محرم مالك عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يقول في المنطقة يلبسها المحرم تحت ثيابه انه لا باس بذلك اذا جعل في طم فيها اجنبا سئل يعقود بعضها الى بعض سعيد بن المسيب في در باب منطقة كه مي پوشد آنرا محرم زير جامه خود كه چه بياك نيت در آن وقتي كه در و در و طرقت او و الهام كه بر بند بعض را بعض قال مالك و هذا الخبيث سمعت الى في ذلك گفت مالك اين درست است اقوالى است نزديك من كشيتم آنرا و در ثياب باب اختلافوا في تغطية الوجه للمحرم اختلاف کردند در پوشيدن روى محرم مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال اخبرني القرافضة بن عمار الحنفى انه دأى عثمان بن عفان باهرج يغطى وجهه وهو محرم فرافضة يد حضرت عثمان را در عرج كه مي پوشيد روى خود را و محرم بود مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول ما فوق الذقن من اللباس فلا يجزئ المحرم عبدالله بن عمر سئل ان يجزئ بالتراب من تحت راسه سرت پس بايد كه پوشد آنرا محرم مترجم گويد شافعي تجزئ كرده كه محرم روى خود پوشد و ابو حنيفة ميل كرده است بتجريم آن والله علم باب لا تنتقب المودة المحجمة ولا تلبس قفازين زن محرمه نقاب نموشد و نه قفازين مالك عن نافع ان عبدالله بن عمر كان يقول لا تنتقب المودة

لا يملك اللحم ولا ينكح ولا يخطب محرم صيد السمك وصيد الكسمي بسوي ابان بن عثمان وابان بن رزمير طاج بود و عمر بن محمد
 وابان بن رزمير محرم بودند گفته فرستاد بدست او که هر آینه من میخواهم که بزنی و هم پس خود طلحه بن عمر را در قصر شیبه بن خبیر بسوی ختم
 که تو حاضر شوی پس نگار کرد ابان بن عثمان و گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 نكح نكته محرم و بزنی نكته و خطبه نفرستد **مالک** عن داود بن الحصين ان ابا عطفان بن طريف المزيحي اخبره ان اياه
 طويقا تزوج امرأة وهو محرم فردد عمر بن الخطاب نكاحه طريف نكاح كروزي احوال آنکه او محرم بود پس در عمر بن الخطاب
 نكاح او را **مالک** عن ناظم ابن عبد الله بن عثمان يقول لا ينكح المحرم ولا يخطب عبد الله بن عمر میگفت نكاح نكته محرم و
 بپیام نفرستد نه برای خود و نه برای غیر خود **مالک** انه بلغنا عن سعيد بن المسيب عن سالم بن عبد الله عن سليمان بن يسار
 سئلوا عن نكاح المحرم فقالوا لا ينكح المحرم ولا ينكح سعيد بن المسيب سالم بن عبد الله سليمان بن يسار سوال کرده شد نه از نكاح
 محرم پس گفتند نكاح نكته محرم و بزنی نكته و فریب خود را مترجم گوید که نكاح محرم نزدیک شامعی فاسدست و نكته ابو ضيفه صحیح
 اختلاف کردند در تزویج حضرت صلعم بیشتر را و اکثر فقها بر آنند که تزویج کرد حضرت صلی الله علیه وسلم میبونه احوال آنکه او حلال بود
 سال عمره قضاء و ظاهر شد امر تزویج او حلال آنکه او محرم بود بعد از آن بنا کرد میبونه و حال آنکه حضرت صلعم حلال بود و سرف
 و همین است قول شافعی **باب المحرم لا يصطاد صيد البر و له ان يصطاد صيد البحر** محرم شکار نکند شکار بیابان را
 و جائز نیست شکار کردن در دریا قال الله تعالی احل لكم صيد البحر طعامه متاعا لكم و للسيادة و حرم حلیکم صيد البر ما
 حرموا و اتقوا الله الذي اليه تحشرون ه حلال کرده شد برای شما شکار دریا یعنی چیزیکه زندگانی نذار دیگر در دریا مانند بوی
 طعام در بالینیه جانور دریا نیکه دریا و از تر تا بعد مردن او تا بهر مندی باشد شما را و قاطبا را یعنی مسافران بخورند و نوشند گیرند
 و متوطنان بخورند و بفرورشد و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان ما دام که محرم بشید و ترسید از خدا کسی بسوی او شکر کرده و خواست
 شتر هم گوید که بر همین است اتفاق علما مگر آنکه تخلفند در تفسیر شکار در دایره مذکور است که صید دریا چیز است که پیدایش او بود با
 در دریا باشد عدد انوار است که حرام نیست چیزیکه زندگانی او در دریا است و حرام است جانوریکه غوطه خود در دریا و بر آید پس
 او جانور بیابانی است **باب ياكل اللحم صيد الصطادة الحلال لا لاجله ولا باسارته ولا لا ياكل ولا ياكل لحم صيد**
 قبل الا حرام مجدد و محرم گوشت شکار یک شکار کرده است آنرا حلال برای او و نه باسارته او و اگر برای او و یا باسارته او صید کرده
 نمرد و بخورد گوشت شکار یک شکار کرده باشد آنرا پیش از احرام **مالک** عن ابی النضر مولى عن ابن عبد الله اليقنى عن ناظم
 مولى ابى قتادة الاضاعي انه كان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ كانا ببعض طريق مكة فمعه من صاحب البعير من لحم
 خنزير فراهى حمارا وحشيا فافا ستوى ففهم فسال صاحبان ما يدعون سوطه فان عليه فسالهم ربه فاجابوا فافا ففهم

قلنا قال الشافعي في كل المحرم
 فاسد فقال ابو حنيفة
 ما يحرم الله عليه
 النبي صلى الله عليه وسلم
 ميتة و كذا في حلال
 ميتة و كذا في حلال
 من مباحا حلالا و حراما
 القضاء و ظاهر في تزويجها
 و هو محرم شافعي
 هو حلال بسرف و هو
 قلنا الشافعي

٢٤٥
 و عليه اهل العلم
 انه اختلاف في صيد
 الصيد و سياطه
 ان شاء الله تعالى
 في الهداية صيد البحر
 ما يكون تواله و مواته
 في البحر و في الارض
 لا يحرم ولا يبيح
 بولي البحر و حرم الطائر
 الذي يتوكل في الماء
 و يخرج فانه بري

علی الحاکم فقلت فاکمل منه بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بعضهم فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه و آله
 عن ذلك فقال ناهی طبعه اطعمکموها الله ابوقاده انصاری بود همراه حضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه در آمدند بعض
 که عقب ماند از حضرت صلی الله علیه و سلم ابوقاده جمعی از یاران خود که محرم بودند و محرم نبود پس دید که گور خرمی است
 بر اسب خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیاده او را پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست
 دهند نیزه او را پس قبول ننمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده را بعد از آن حمله کرد و بر گور خرمی کشت او را پس بر دندانه
 بعض اصحاب حضرت صلی الله علیه و سلم و باز ماند بعض دیگر پس قتی که دریافتند از حضرت صلی الله علیه و سلم
 نمودند او را از گوشت آن گور خرمی فرمود جز این نیست که آن طعام پرست که داده است آنرا خدا تعالی شمار
 مالک عن زید بن اسلم ان عطاه بن یساحدته عن ابی قتاده فی الحمار الوحشی مثل حدیث ابی الفضل ان قد
 زید بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال هل معکم من لحد شیء عطاه بن یسار روایت کرد پس زید بن اسلم
 از ابوقاده در قصه گور خرمی مانند حدیث ابی النضر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول صلی الله علیه
 فرمود یا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من بهم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد
 بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن عیسی بن طلحة بن عبید الله عن حمید بن سلمة وهو یضرب انه لخبیره عن البهزی عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله یوم مکة وهو محرم حتی اذا کان بالروحاء اذا حمار وحشی عقیر فذک ذلك رسول الله صلی
 علیه و آله فقال دعوه فانه یوشک ان یاتی صاحب فجاء البهزی هو زید بن کعب هو صاحب الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 فقال یا رسول الله شأنکم بهذا الحمار انی رسول الله صلی الله علیه و آله ابکر فقصه باین الوفاق ثم مضی حتی اذا کان باکان
 بین الروثیة والعرج اذا طلب حاقف فی ظل وفيه سهم فرغم ان رسول الله صلی الله علیه و آله امر جلا یقف عند لا یرید
 من الناس حتی یذبه بهزی خبر داد حمید بن سلمة که حضرت صلی الله علیه و سلم بر آمدند بار او که حال آنکه از حضرت صلی
 علیه و سلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحانا گاه دیدند که گور خرمی زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس
 ذکر کرده شد این ماجرا بجناب حضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود بگذرید او را پس بر آنکه نزدیک است که بیاید
 صاحب و یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزی و او صاحب آن گور خرمی بود پس حضرت صلی الله علیه و سلم
 پس گفت یا رسول الله بکنید بر چه خواهید باین گور خرمی فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم او بکر را پس تحت کرد و بیان
 بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با نایه صنیع میان رویه و حج واقع است ناگاه او همی سرخورد و بر با همی خود چیده خفته
 است در سایه و بدین آن آهونی پرست پس گفت بهزی که در حال صلوات بر کبریا شخصی اگر با بیست و نه و یک است او

بسته بهزی

آنست که از شوهر و چکبل از مردمان تا وقتیکه نگذرد از آنجا **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد الله بن عباس عن الصغب بن جهممة الليثي انه اهدى رسول الله صلى الله عليه وآله وحشيا وهو بالاموال و ابن ان قد
 عليه رسول الله صلى الله عليه وآله قال فلما دأى رسول الله صلى الله عليه وآله عليهما في وجهي قال انما نزلت حديق الا انما هم صعبين
 جهممة وادريس بن حضرت صلى الله عليه وسلم گویا که در روزی و آنحضرت صلعم در ابواب بودند یا دروان بودند پس در آن روز بر صعب بن
 صلى الله عليه وسلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت صلعم آنچه در روی صعب یعنی اثر تنگدلی فرمود و بر آئینه مار و نگر و کرم را
 بنوگر برای آنکه هر سیم **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يحدث عن ابی هريرة ان اقبل من البصرين
 حتى اذا كان بالربذة وجد كبا من اهل العراق فخرمهم فقالوا عن لحم صيد وجدنا عند اهل الربذة فامرهم بكله قال
 اني شكت فيما اوتيتهم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لاهل بن الخطاب فقالوا نعم اذا امرتهم به قالوا اوتيتهم بكله فقال
 لو لم اتم بغير ذلك لعللت بك يتواعدا ابو هريرة و ما به از بحرین تا آنکه رسید بر بند یافت سواری چند را حرام بسته از
 اهل عراق پس سوال کرد او را از گوشت شکاری که یافتند از نزدیکان بده پس امر کرد و ابو هريرة ایشانرا بخوردن آن
 ابو هريرة بعد از آن ترود کرد و در آنچه فرمودم ایشانرا پس قتی که رسیدم بحدین ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر بچیز امر کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنان
 بنویمنی می ترسانید او را **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة يحدث عن عبد الله بن عمر انه سئل
 هم من بالربذة فاستفتوا في لحم صيد وجدنا اسما احلته ياكلون فاقاموا بكله ثم قال قدمت للمدينة حلة عن اهل الخطاب
 فسألته عن ذلك فقال بما اتيتم قال فقلت اتيتم بكله فقال عمر لو اتيتم بغیر ذلك لاحتججت ابو هريرة و من
 با عبد الله بن عمر که گوشت بر روی قومی از حرام کنندگان در بده پس سوال کردند او را بگوشت شکاری که یافتند
 حلال یا که می خوردند از پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بحدین نزدیک عمر بن الخطاب پس
 سوال کردم از وی این مسأله را پس گفت بچیز فتوی دادی ایشانرا پس گفتم فتوی ام ایشانرا بخوردن پس فتوی عمر
 فتوی میدادی بغیر این دروناک میکردم ترا **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن حاتم بن ربيعة قال
 دأب عثمان بن عفان بالعرج و هو حرم في قسها نعت قد غطى وجهه بقطيفة اجوان ثم اتي لحم صيد فقال لا مأكلا
 كلوا فقالوا ولا تاكل انت فقال اني لست كهيئتكم انما صيد من اجل عبد الله بن عامر بن ربيعة فقلت
 انما بدم عثمان بن عفان را در عسج و او محرم بود و روز سخت گرم پوشیده بود و روزه خود
 جنبه انداخته و عثمان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری پس گفت

من أجابه فذكره على
الطائر في الصيد
الغارة عليه
الصعب جثمة
في تارويل حديث
نفاذه قال الشافعي
فلا يحمل من يحمل
أدوا اشارت
أصطيد لاجله
أشارته فان
لأجله وأدوا
نفسه ولا يصطيد
إذا لم يصطيد
للهم كل الصيد
الوخيفة لا يجوز
وعليه الشافعي
قلت له

پس گفت یا در خود را بخورید گفتند یا تو نمیخوری پس گفت هر آینه من نیستم مانند شما غیر از این نیست که شکار کرده شده است
برای من مالک عن هشام بن عمر عن ابیه ان الزبیر بن العوام کان یبذو دصغیف القطب فی الاحرام عمرو روایت کرد
که زبیر بن عوام تو شمشیر میگرفت گوشت خشک هوان در احرام مالک عن هشام بن عمر عن ابیه عن عائشة ام بنتی
انها قالت لایا ابن خنی انما هی عن الیال فان تلخ فی نفسک شی فی ذلک تعنی اکل لحم العید حضرت عائشه فرمود عمرو را می
خواهر من غیر از این نیست که مدت احرام ده شب است پس اگر شکار نکنند در دل تو خیزی پس بگذارد و امر او میداشت
از این کلام گوشت شکار را در همین است مذمه باشد یعنی ابی حنیفه که جائز است محرم را خوردن گوشت شکار و فیکه خود
شکار نشده است و نه برای او شکار کرده باشند و نه با مراد و نه با شاره او اگر با مراد یا اشاره او شکار کرده باشند خلافت
او را بخورن آن در جلال است سواد او را شافعی در تاویل حدیث صعب بن جهمه گفته که روگردان حضرت بروی از
جهت آن بود که شاید برای حضرت شکار کرده باشد پس کی فرمود آنرا بنا بر احتیاط باب خمس يقتلن فی الحلی و الحرام
و يقتلن المحرم پنج جنس از آنند که کشته شود آنها را در حل محرم و کشته آنها را محرم مالک عن نافع عن عبدالله
بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خمس من الذاب لیس علی المحرم فی قتلن جناسه الغراب المحلدة و العقرب و الفأر
و الکلب العقور رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پنج جانور است که نیست محرم را در کشتن آنها هیچ گناه زراغ و زرع و کثرم
موش و گنگ نده مالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خمس من قتلن
وهو محرم فلا جناح علیه العقب و الکلب العقور و الغراب المحلدة رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود پنج جانور
است هر که کشته آنها را و حال آنکه محرم باشد پس هیچ گناه نیست بروی کثرم و موش و گنگ نده و زراغ و زرع و کثرم
عن هشام بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خمس من قتلن فی الحلی و الحرام و المحرم و الغراب المحلدة
و الکلب العقور حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود پنج جانوری موزی اند که کشته شود آنها را در حل محرم موش کثرم زراغ و زرع
و گنگ نده مالک عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب با یقتل الجثث فی الحرم عمر بن الخطاب امر که در کشتن بارها
در حرم مترجم میگویی علماء اجماع دارند بر آنکه قتل این اعیان خمس فدید بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است
برین اعیان خمس هر حیوان غیر از کول الحکم را زیرا که در حدیث بعضی مبیح متذیر را ذکر کرده اند و بعضی هوان را و بعضی جانور را
دیگر را که نه ذل اند و نه مبیح و نه در هوان و مشترک و درین همه حرمت اکل محرم است پس این امر مشترک میان هیچ قتل است
و امام غفرم ذب و کلب جعور و افعی و صاعقه و سباع و دیگر مثل فهد و غر و خنجر کشتن آنها بیش از موجب جزا است مگر آنکه با
باید از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها را کشتن پس در انصورت خدی و موجب نیست باب هل یذم

من اجله فذكره على
لما كان في حيد
انما

قال البغوي

العلم على ابن جوزي للعلم
قل هذه

المذكورة في الخبر ولا شيء عليه في قتله

علم
 سید ابی علی محمد جعفران
 قاس

والمسلمون الجليلون
على الله

۱۷۷۷

سباعاً وعضواً
بعضها هوام وبعضها
في مقل السباع
وانما

لا يدخل
ولا هي من جملة الحكومات
بل هي من جملة الخشب
والخشب

الجميع فاعتبره وقالت
خزائن تقبل ما

الخصم في الحديث وقاسمها
ومر في الحديث وقاسمها

عليه السلام
من الفصل الرابع
في بيان ما يؤول إليه
حبيب ما يؤول إليه

لا ان يتبدل به
عليه الجماعة

عبدالله بن عبدالمطلب

فروا عن بعيره یا دور کند محرم کند از شتر خود و مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن
 بن عبد الله بن الهدیر انه رأى عمر بن الخطاب یقرّ بجیراله فی طین بالستقیا وهو محرم ریح بن عبد الله وید عمر بن
 کدور سیکر و کند از شتر می از ان خود و کل در موضعیکه سقیان نام از حال آنکه او محرم بود و مالک عن نافع بن عبد الله
 بن عمر بن یحیی ان یزید المحرم محکّم او قد اذن بعیره عبد الله بن عمر مکروه میداشت که دور کند محرم کند بزرگ یا کند خور از
 شتر خود و باب جزا قتل العید در بیان جزا شکرت قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقبلوا العید انتم و من قتل
 منکم متعمدا فجزا مثل ما قتل من النعم بحکم به ذوا عدل منکم هدی یا باله الکعبة او کفارة طعام مسکین او عدل
 ذلک صیاما لیدوق و بال امة عفا الله عما سلف و من حاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام ^{۵۴} ای مسلمانان
 مکشید شکرت از حال آنکه شما محرم بشید و هر که بشد از شما بقصد لازم است بروی یکی از سه چیز از ان جمله است جزا که عبارت از
 مائل پنجاه شته است از چهار پاهای او شش یعنی مائل می از شتر یا از گاو و بز یا کوفته و این اقسام را نعم گویند حکم کند
 باین مائل و صاحب عدالت از شما حال آنکه باشد آن مائل قربانی رسیده و بگوید از ان جمله کفارة است که عبارت از طعام
 فقیران است و انان جمله مائل آن طعام از روزه یعنی عوض هر مسکینی روزه بگیرد و واجب کرده شد یکی از این سه
 تا بچند سزا کردار خود عفو فرمود خدا از انچه گذشت یعنی صید یک قبل از تحریم بوجود آمده بود و هر که خود کند سزا
 شکرت کردن پس انتقام کشد از وی خدا و خدا غالب صاحب انتقام کشیدن است مراد از صید نزد یک شافی جانور و
 بر است که مالک اللحم باشد پس درج الغام و مانند آن جزای نباشد و همچنین در کشتن پنجه مالک اللحم نیست مثل شتر و
 و همچنین در صید بجز و نزد یک حنیفه غیر مالک اللحم نیز گاهی موجب جزای تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا
 صید یکی از سه چیز تواند بود اول مائل صید از حرم فحش کردن و همانکه نزد یک شافی بخلقت و بیعت است و نزدیک
 ابو حنیفه بقیعت دوم خرید کردن طعام بقیعت صید و طعام آن بسا که این نزد یک شافی هر مسکین را مدی و نزد یک حنیفه
 هر مسکین انیم ضاع از گندم یا یک صاع از جو و مانند آن سیویم شمار مسکینان روزه داشتن علی اختلاف المذاهب این
 آیه نزد یک شافی آنست که واجب است بر کسی که کشته باشد صید از جزای و آن جزا مائل مقتول است در صورت و شکل از
 جنس الغام که مانند آن ثابت باشد حکم و کس اهل بیانت و آن مائل وقت جزا میتواند شد که او را در حرم فحش کنند یا
 جزا کفایت است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و نزد یک ابو حنیفه آنست که واجب است بر کسی که کشته باشد
 صید از جزای و آن جزا مائل مقتول است و بیعت که مانند آن ثابت باشد حکم و کس اهل بیانت و آن مائل یا از جنس
 انعام است که برسانند او را کعبه یا کفارة است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و الله اعلم **باب حکم به**

[illegible]

والذي هو الإجماع
والشأنية بين
عند الخفية
مفهومه الذي
والمتعدد
على ذلك صلا
الجزء الثاني
هذا وماذا
جزء الثاني
والذي هو الإجماع

قله
عليه السلام
لا تقل فيكم كذا
علاوة على ما
اورد في كتابه
الاصحاح
في مناقب
العليين

ذو اعدل من المماثل باب بيان جزئيه حكم کرده اند خدا و ندان عدالت از ما مثل لك حق عبد الملك بن قريظ
محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اجريت انا وصاحبي قريظين الى ثغر ثنية فانا
ظليما ونحن مهران فأتوني فقال عمر لرجل الى جنبه فقال حتى احكم انا وانت قال نعم كما عليه يعني في الرجل
وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظلي حتى دعا رجلا يحكمه فسمع عمر قول الرجل فدعا
فبا له ثغره سورة المائة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي حكم معك فقال لا فقال عمر لبا خبرني
انك تقر سورة المائة لا وجعلت ضربا ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل
منكم هذا بالبلغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مروي انه شمس عمر بن الخطاب بس گفت بر آيه من ان
كردم من ديارى از ان من دو سب را بجانب بلندي شينه بس شكار كرديم ايسوي احوالا نكه ما محرم بوديم
بس چه چيزي ميني بس گفت عمر بن الخطاب شخصي كه بر يهلوي او بود بياتا حكم كنم من و تو بس حكم كردند هر دو
ببزي بس برگشت ان مرد او ميگفت اين امير المؤمنين است كه تو است كه حكم كند در باب ايسوي تا نكه بخور
شخصي گير كه حكم كند با او بس شنيده حضرت عمر سخن آموزد بس بخور از او بس سوال كرد از وي ايا ميخواي سوه مائده
گفت في گفت حضرت عمر ايا ميدي ان اين مرد كه حكم كرد با من گفت في بس فرمود حضرت عمر اگر خبر مي داي مرا كه بخور
سوه مائده بر آيه در دند ميكر دانيدم تر السبب ضرب بعد از ان گفت بر آيه خدا تعالى مفر ما يد در كتاب خود حكم فرمايد
منكم بالبلغ الكعبة و اين شخص گير عبد الرحمن بن عوفست ما لك عن ابى الزبير الكلى ان عمر بن الخطاب قضى في الضمير
وفي الغرائف بعد وفي الادب جناق وفي اليد بوج مجفقه عمر بن الخطاب حكم كرد گفتا ريگي سفند و در اهو بركت و در گوز
بيك بزغال و در موش دشتي بيك خفزه يعني بجهز جبر و زه ما لك عن هشام بن عروة ان اباه كان يقول في البقرة
الوحش بقرة وفي الشاة من انطاشاة سورة ميگفت كه در گا و دشتي يك كا و دشت و در يك بز از اهو ان يك است
ما لك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان كان يقول في حمام مكة اذا قتل شاة سعيد بن المسيب و كوتيكه
وقتي كه كشته شود يك بز است قال ما لك ولم اذل اسمع ان في الغامدة اذا قتلها المحرم مبدنة گفت ما لك و بهدي شي
كه در شتر مرغ بكنه او را محرم يك شتر است نذ شياضي موافق اين آثار است و هر چه در حكم ما حكمه متفقون نيت حكم كنند
در ان دو كس اهل ايمانيت مبتليه و آنچه او را مثل نباشد مثل مله و كجوف كان در و وجب شود قيمت و در يك ابو حنيفة جزار حديد
قيمت است كه قبول اعدل ثابت باشد و اعتبار و قيمت موضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب بموت از ان
موضع اعتبار را بديكر و در حد هم باب اخلاف الروايات في الجراح فقيل المحرم والصحيح انه فيه ضده مختلفه شد در ايات

بلغ كعب بن جراح ورجل من بني كعب بن جراح
من الشام فركب محمدين حتى اذا كانوا ببعض الطريق وجدوا لحم صيد فافقاهم كعب بن كعب قال فلما قدموا الى
علي بن ابي طالب ذكروا ذلك له فقال ان افقاهم هذا قالوا كعب قال فاني قد اكرمته عليكم حتى ترجعوا الى ما كانو ببعض
طريق مكة فركب بهم رجل من جواد فافقاهم كعبان ياخذوه ويأكلوه قال فلما قدموا على علي بن ابي طالب ذكروا ذلك له
ما احببت علي ان افيتهم بهذا فقال هو من صيد الجاهل ما يدريك قال يا امير المؤمنين والذي نفسي بيده
ان هذا لا يؤمنه حتى ينفذ في كل عام حرث كعب جراح اعدنا شام در میان سوارى چند محرم تا آنکه رسیدند بعض را
ياقند گوشت صید پس فتوی داد و کعب جراحان را بخورن آن پس رفتند رسیدند بعد از آن نزدیکی عمر بن الخطاب که کردند
این ماجرا پیش او پس فرمود حضرت عمر که کم کس فتوی داد شمارا باین پس گفت کعب جراح فتوی داد و ما را گفت
عمر پس برآیند من امیر منتم و او بر شما تا وقتیکه باز گردید از سفر که پس از آن چون رسیدند بعض طریق که گوشت برایشان
جمله از مرغ پس فتوی داد ایشان که کعب جراح که بگیرند از آن و بخورند آنرا پس چون رسیدند پیش عمر بن الخطاب که کردند پیش
این ماجرا فرمود حضرت عمر چه سبب است که فتوی دادی ایشان را باین و پس گفت کعب که مرغ از صید بحر است فرمود حضرت عمر
چه چیز مطلق است ترا گفت یا امیر المؤمنين قسم بکسیکه نفس من بدست اوست نیست مرغ مگر از آنده از آب که مرغی افتاد
از منی خود در هر سال و بار سال کعب بن جراح را اسیران رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين ان
جوادات سبوا وانا محرم فقال علي طعم قبضة من طعام آدم مروى بسوي عمر بن الخطاب پس گفت امیر المؤمنين هرگز
شکار کردم بخوار باز نماند و من محرم بودم پس فرمود حضرت عمر بده یک قبضة از طعام مالک
عن یحیی بن سعید ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال له من جوادة قتلها وهو محرم فقال عمر کعب
فقال حتى تخبرک فقال کعب نعم فقال عمر کعب انک لتجد الدرهم لثمة خیر من جوادة مروی بک
عمر بن الخطاب پس سوال کرد او در حکم یک مرغ که کشته بود آنرا حال آنکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب
کعب جراح را بیا تا حکم کنیم پس گفت کعب یک درهم پس گفت حضرت عمر کعب هر آنچه تو می یابی در هم را یک تیره
بهتر است از یک مرغ ترجم گوید همین است نه سبب ابو حنیفه که در قتل جواد واجب میشود چه اگر چه کم باشد
و در همین شافعی قیمت واجب شود و باب کیف یطعم المسکین او یصوم عدل ذلك فجوز طعامه و فقیران و غیر
رویه که رساند طعام مسکین قال مالک احسن ما سمعت فی الذی یقتل الصید فی کعبه فیه ان یقوم الصید
الذی احباب فی نظر که قند من الطعام فیطعم کل مسکین مدا او یصوم مکان کل مدیهما فی نظر که عده

قلته
وعليه الشافعية
يقوم طعنا ويقتل
على كل مسكين بمثل
ادبهم عن كل من
يعاود قال ابو جعفر
يصدق على كل
مسكين نصف صاع
من الاوصاف من
٢٨٢
تدبره عليه
انفسه او يصوم
كل مسكين يوما

المساكين فان كان في عشرة صاعا عشرة من مسكينا صاعا عشرة من يوم اعد لهم كما لو اوان كانا انما
من ستين مسكينا كفت املك بترين جزية شيدم انما در باب كسيك يكد شكار راس حكم كرده شود بروي دران باب
كرتيت كرده شود ان شكار اگر كشته ست پس بده شود كه چه قدر است قيمت آن از طعام پس طعام داده شود هر مسكين
يك يا روزه گير و بجاي هر مدي يك روز و ديده شود كه چه قدر است شكار مسكينان پس اگر ده كن شند روز و گير دوه
و اگر بست كس شند روز و گير و ميت روز و گير و شكار را بيايد كه بيايد اگر چه باشد زياده تر از نصبت مسكين بتر محرم
بهين ست نه شياضي و فزوديك ابو جعفر هر مسكين نيم صاع از كنندم بايك صاع از جو بايد داد و اقل از ان جايز است
باب لا يحق للمهر داسه حتى يحثي قت النجرا الا من ضرورة ومن حلق قبله فعليه فدية من صيام او صدقة
او سنك نتراند موي سر خود را محرم مگر بضرورة و هر كه تراشد پس واجب بروي فدية از روزه گرفتن يا صدقة يا زيجه
قال الله تعالى ولا تغلقوا دوسكم حتى يبلغ الهدى محله فمن كان منكرو ايضا اذ به اذ من داسه فدية من صيام
او صدقة او سنك و تراشيد سر خود را تا آنكه برسد قرباني بجاي خود يعني روز نخوهر كرده شود پس هر كه باشد از شكار
يا باشد او را تصديعي بسبب سر او يعني مانند پيش و در دسر پس حلق كرد سر خود را در حال احرام پس واجب بروي
آن از صيام دادن آن سه روزه است يا صدقة سه صاع يا زيج بزي و فقها رقياس كرده اند بر نصيحت هر كه حلق
كرده باشد بغير عذر زيرا كه اذ حق است بخرارة و همچنين كسي كه امتنع گرفته باشد بخوشتو يا لباس بسبب يا غير عذر زما
عن عبد الكريمن مالك الجاهلي عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه
صلى الله عليه و آله و سلم اذ قال صلى الله عليه و آله و سلم ان يحلق راسه و قال صلى الله عليه و آله و سلم ان يحلق راسه
مدن كل انسان او سنك بشاة اى ذلك هلكت اجزا عنك كعب بن عجرة محرم بود همراه آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم
ايداد او را پيش پس امر فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم او را كه تراشد موي سر خود را و فرمود روز و گير سه روز يا طعام
شش مسكين را و دو دهم هر شخصي يا زيج كن بزي هر كاري كه بكني از اين كار ما كفايت كند ترا مالك عن حميد بن
قيس المكي عن جاهد الجاهلي عن ابن ابى ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال هلكت اذا لم
تقتل فم يارب الله فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان يحلق راسه و قال صلى الله عليه و آله و سلم ان يحلق راسه
كعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم شايد كه ترا از روزه است پيش تو پس گفتم آري يا رسول الله پس
فرمود تراش موي سر خود را و روز و گير سه روزه يا طعام بده شش مسكين را يا زيج بكن يك بز مالك عن حميد بن
بن عبد الله المزاسني انه قال حدثني شيخ بسوق البصرة بالكوفة عن كعب بن عجرة انه قال جئت في رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

بعد از آن فرود خیزد از آریز پس بقیه کج می آید صاحب او داده میشد او را پس آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع در قسم
دایه ضاله و غیر آن پس بخیر و استیجاب است التقاط آن کسی که و اشی باشد بر دیانت و تعریف خود و مکروه است غیر از او و بعد التقاط آن
تعریف و یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شود و وصف کرد و آن را با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من بعد و او را بعد از آن جایست
تکلیف و جایز است تصدق با و استغنا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا ذخیره عفا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف مجدد ^{نفس}
رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العصا و الطول و الحمل و الشبه بملیة الرجل یلتفت به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان بیان شرط
تعریف و حقیقت تا ذره حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات
مرا نیست بلکه بر حسب عاده اولاد هر روزی و دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سبوح بعد از آن در هر یک از این دو وقت
که او در شل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او
تا کا زیا دعای آن نکند و چون مالک وصف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا ذره جز نیست که مالک آن
بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد از آن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر ظن
رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در حد
دیگر معرفت عدد و جنس آید و است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و در ضار است
و آن در قسم است آنچه شبیه غنم است در نصف و تسلط اگر گران آنچه اندابل است که بقوه خود از ضار سباع منفصل شود
پس ایام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در ضرورت
تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشد و اگر خواهد برای مالک بدارد اگر خواهد به بیت المال
تا آنکه مالک شود در قسم اول احاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب القیظ لقیظ عبارة ان طفلی است
که در راه افتاده باشد کسی که برادر او مالک عن ابن شهاب عن مسنین بن حذیفه عن ابن بنی سلیم انه وجد منبذاً
فیما ن عمر بن الخطاب قال فبحث به الی عمر بن الخطاب فقال یا محمدا علی اخذ هذا النشمة فقال وجدتها ضایعة
فأخذتها فقال لعمر ایفک یا امیر المؤمنین انه رجل سلمه فقال عمر اذ لک قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
کلاءه و علیما لفقته سنین یافت طغی را در راه افکند و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را
پس عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یافته ام او را بی اعیان افتاده پس گرفتم او را پس
گفت پس حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص را
پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف کسی پس گفت عمر بر او پس انخل انداخت و در راسته داد او

جزاء التقاطه
 لا تملك ولا يتقسم منها
 كشافة ويجوز التقاطه
 في القرية والمقارة وما
 فوق عند الوخف في بي
 ان يكون بهيمة او غيرها
 قوله معها سقاء ماء
 هذا هو الرد بالسقاء
 انما اذا وضعت الماء
 شربت منه ما شئت من
 رطبها وما يكفيك من
 وادراكها عند احتوائها
 وانما تقوى بها على
 ١٢٤
 السيرة وقطع البراءة
 قوله هو صواب في
 انما يعني بين الامم
 اخذها اليدها من
 قوله ثم تلتزم قال محمد
 خلا الوجهين حسن
 ان شاء الله انما
 حتى ينجي اهلها وان
 خان عليها الضيقة
 او لم يجد من يريها
 فباعها ودفع ثمنها
 حتى ياتي الربا بها فلا
 بأس من ذلك

باب المحرم جسد جائز است محرم را که بخراشد جسد خود را مالک عن علقمة عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن المحرم ان يخلت جسده فقالت نعم فليحك وليشدد وقالت عائشة كور يد اي لم اجد الا رجلا محملا **سوال** كره شد حضرت عائشه را از حكم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت آري يا نبي الله انما بخراشد گفت عائشه اگر بستر شود و دست مرا بيايم مگر باي خود را البته بخراشم و هيمن است نذير فقها دور عالمكيري مذکور است که بخراشد سر خود را و قتيكه بخراشد بايد که نرمي و ايسهنگي کند و خراشيدن از جهت خوف پريشان شدن موی و کشته شدن سپش پس اگر نباشد در سر او موی پس بچ باگنيت درخوشيدن بسختي

باب نظر المحرم في المرأة جائز است محرم را ديدن روی خود را اينه مالک عن ايوب بن موسى ان عبد الله بن عمر انظره المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر كرد در آينه بسبب ضعی که بود در چشم او حالا نکه او محرم بود **باب قطع المحرم خطفا انكسر** بيان حکم گر فتن ناخني که شکسته است محرم را مالک عن محمد بن عبد الله بن ابي هريرة انه سأل سعيد بن المسيب عن ظفر لم انكسر وهو محرم فقال سعيدا فقلعه محمد بن عبد الله سوال کرد سعيد بن المسيب از ناخن خود که شکسته بود حالا نکه او محرم بود پس گفت سعيد برادر **باب لا يجوز للمحرم البصيص** اهل فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ما اذا عليه جائز نيت محرم را که برسد باهل خود يعني جماع کند پس اگر رسيد پیش از مزال شدن اول يا درميان تخليلين چه چيز لازم است بروی و مرد او داخل اول بجاء آوردن دولت است از میان مناسک بعد بوم انحر کر می و هلق و زج و طواف است قال الله تعالى فمن فرض فيهن الحج فلا دفت فرموده در تيمم سیکه لازم گرفت در شهر حج حج را پس نيت درست بروی جماع کردن **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب با هم با هم سئلوا عن رجل اصاب اهل وهو محرم فقالوا اينفذان لو سمعما حتى يقضيا جميعا انه عليه ما حج قالوا لا قال علي بن ابي طالب اذا اهل بالجموع من عام قابل تفرقا حتى يقضيا جميعا عمر بن الخطاب علي بن ابي طالب و ابوهريرة سوال کرده شد ايشان را از احوال شخصی که رسيد باهل خود او محرم بود پس گفتند که برود بجا نبد و هي خود يعني آنچه باقيماده است بجاء نند تا آنکه آخر کنند چه خود را بعد از آن واجب است بذايشان چهار سال آينده و هي و گفت علي بن ابي طالب فليكنه احرام کند از سال آينده و هي از يكه بگر جدا شوند تا آنکه آخر كنند حج خود را مالک عن يحيى بن سعيد انه سئل سعيد بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأة وهو محرم فلم يقبل القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع بامرأة وهو محرم فبعث الى الدير يسال عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد لينفذا لوجهما فليهما جميعا **الذي** خدا را تا فرخا رجا فان اودر كهها حج قابل فليهما الحج والهد و يهلان من حديث

[illegible]

بنده کرده شد یعنی دشمن بنده کرد و شمار پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و متر شش سر خود
 تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار یعنی یا باوی خنثی باشد از جهت سر او و طلق کرد پس لازم است ^{فید الزم}
 مترجم گوید خدا تعالی تقسیم کرد حکم احصار بعد و تعلق به هر هدی فرمود و حکم مرصع را تنها با آنچه رافق باشد او را با و می فقه
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدین و احصار برص و در اول تعلق بدین مقرر کردند و در ثانی بخبر
 بیت تعلق میدهند و فیه نظر زیرا که و التخلیوا کلام متنافست در احصار و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم ^{لله}
 انذ بلغنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل هو واصحابه بالجديدية فخرهم الله وحلقوا رؤسهم وحلقوا من كل شئ
 قبل ان يطوفوا بالبیت و قبل ان یصل الیه الهدی ثم انظر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصحابه لا یحلقون
 معه ان یقضوا شیئا ولا یعفی والنشی رسول الله صلی الله علیه و سلم حلال شدند وی و یاران وی در حدیث پس کمر کردند
 قربانی را و تراشیدند سر خود را و علال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه
 قربانی ایشان بعد از آنکه نیتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود هیچکس از اصحاب خود و نه هیچکس از آنانکه همراه او بودند
 که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حين خرج الى مكة فاعتزل
 في الفتنه ان حدثت عن البیت منعتنا كما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاهل بصره من اجل ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم كان اهل بصره عامر الحديبية ثم ان عبد الله بن عمر نظروا امره فقال ما امرها الا واحد فالتفت
 اصحابه فقال ما امرها الا واحد انه قد اتي قد اصبحت الحج مع العمرة فنفذ حتى جاء البیت فطاف طواف واحد
 و رآی ذلك محج یا عنه و اهدى عبد الله بن عمر گفت وقتیکه برآمد بسوی مکه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته
 خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
 عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آنکه عبد الله بن عمر تامل نمود در کار خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
 بسوی یاران خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه هر آنکه لازم کردم بر خود حج را با عمره بعد از آن
 بگذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد بآن
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحصر عمر بن لا یحلی حتى یطوف بالبیت
 ویسع بین الصفا والمروة فان اضططرا الى لبس شی من الثیاب التي لا بد لها منها والذی صنعتم خلعت و اشد عبد الله
 بن عمر گفت بنده کرده شده بر صحن حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر ناچار شود برپوشد
 چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بگذرد آنرا و فدیهد **مالک** عن یحیی بن سعید

بلغة من حاشته زوج النبي صلى الله عليه وآله إنما كانت تقوله المحرم لا يحل إلا البيت حضرت عائشة میگفت محرم حلال
نمیگذاورد اگر کسی زن بخاند کعبه مالک عن ابی بن ابی نهمه السخفی عن رجل من اهل البصرة كان قدما
قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس بن عبد
بن عمر الناس فلم يرض لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي از اهل بصره گفت
بگوئی تا فتنه کسی بر من راه شکسته شد ران من پس آدم فرستادم بگو و در مکه بود نزد عبد الله بن عباس و عبد الله بن
و دیگر مردان پس نصحت نداد و مرا هیچ کس حلال میگوید پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه حلال شد بعد
مالک عن بن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر بن الخطاب بن عبد الله بن عباس بن عبد الله بن
بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که بزد کرده شود از خانه کعبه بسبب مرض پس بر آینه او حلال نشود تا آنکه
طواف نماید بخانه کعبه سحر کند میان صفا و مروه مالک عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزيمة
الخزوعي صوم ببعض طريق مكة وهو محرم فقال من لي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر عبد الله بن
الزبير وروان بن الحكم فذكروا له الذي عرض له فكلهم امره ان يتداوى ببلال منه ويفتدى فاذا صحر
تحل من احرامه ثم عليه قابل و يهدى كما استيسر من الفحل معبدا ان اخذته شاذ و ابر و بعض راه مکه حالانکه محرم بود
سوال کرد آن علماء را که بودند متصل ابی که فرود آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و روان بن الزبير
پس ذکر کرد پیش ایشان چیزی که پیش آمد و او را پس به ایشان امر کردند و او را که دو کند یا بچه ضرر باشد او را و فدیه بدین
تندرست شود و عمر و کند پس حلال شود تا حرام خود او بعد از آن برود و واجب است حج سال آینده و هدی دهد آنجا آسان باشد
از انواع هدی قال مالک و على ذلك لا يرفع عن احدنا فافمن احصوا بغير حج و گفت مالک بر همین است حکم نزدیک در حال
محصر شود بغير دشمن مترجم گوید علماء در تغییر آیه احصا مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی او را بیان فرمود و جواب تمام آنچه
شروع کند در احد النکین بعد از آن مرتب فرمود مسکه و مریض را از اینجا دانسته شد که احصار بدین است
مرض قسمی است و نیز حدیث صحابه بنت الزبیر که آنرا شخین روایت کرده اند دلالت کرد که شتر او تحلل اینز در
است و چون در آیه امر بقصا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قضا لازم نیست و اگر محصر سوق هدی کرده باشد
حلال نشود تا آنکه ذبح کند هدی خود را خواه در بخر حرم یا در حرم و نزدیک او حنیفه احصار بر مرض قسمی از حصا
و حکم احصار بر مرض و احصار بعد دو احد است و محل هدی نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه هدی باید فرستاد
و ابوی علم مقرر باید کرد که فلان روز ذبح کند و این شخص همان روز حلال شود و بخلق راس و نیز نزدیک او قضا

قلت
اختلفوا في نفسه
لا يذنب على قول الشافعي
صدرا الصلة على الآية
بيد ان وجوب الاتهام
اذا شاع في أهل المسلمين
ثرت عليه مسألة
احصاء الموضوئ على
ان المراد بالاحصاء هو
العد فقط

۲۸۷
دل حریف طباعه
علی نایب الاشراف
الخلل علی السرف
الشاعری و زلمه
بیت طدری محله
معاد فخری
علی معنی الاشراف
لعلی کرکضاء
علی انیس علمه
ولا یحصل الخلل
لن معه هدر
حتی ینجیه
جم الخواص
حتی ینجیه
خلفه و علی
الام

القضاء ١١

مواشی پس بخوبید از آن و بخورانید دمانده و درویش را باز گفت ثم حملها الخ باز جای فرو داد بن آن بچانه قدیم است و دیگر
فرو داد و شتران قربانی را ساخته ایم برای شما بخور خدا شما را در آن نیکی است پس باید کنید نام خدا را بر بخت آن بر آستان
کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیروی او بخورید از آن و بخورانید در کوشش بی سوال او سوال کننده را همچنین ام
گردانیدیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شتر هم گوید اتفاق کرد و علماء را آنکه مستحب است قربانی کردن بر کسی که تنها
نیت حج داشته باشد و بر کسی که نیت عمره تنها نموده باشد واجب است بر متع و قارن و بر کسی که لازم شد بروی جزای
عصیان بر احوام و اما قربانی مستحب پس جایز است خوردن آن صاحب او را و صدقه دادن آن و ادا نمودن جزای نهیست
خویش آن بر صاحب آن بلکه صدقه کند تمام آن را و ادا نمود متع و قارن نزدیک شافعی جایز نیست خوردن آن صاحب را
بلکه صدقه کند و نزدیک ابو حنیفه جایز است خود خوردن و تصدق نمودن آن بر دو واسطه علم باب تسهیل الهدایا
و اختیار احبها در بیان فربه ساختن قربانیها و اختیار نمودن بهترین آنرا **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن
خویم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدى جملا کان لابی جهل بن هشام فی حج و عمره رسول الله صلی الله علیه و سلم یهدی
ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره **مالک** عن عبد الله بن دینار انه کان یبوی عبد الله
بن عمر یهدی فی الحج یبذنین بذنبتین فی العرة یذنه بدنه قال و رايت فی الصحراء یخرب دنة و هو قائم فی دار خالد بن أسید
و کان فیها منزله قال و لقد دایت طعن فی لبة بدنه حتى خرجت الحرة من تحت کفها عبد الله بن دینار مرید عبد الله بن
عمر را که هدی می ساخت در حج دو دود بدنه و دو عمره یک یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خور می کرد هدی خود را و او استاده بود
در خانه خالد بن اسید و بود در خانه فرو داد من عبد الله گفت و دیدم او را که نیزه زد و دیگر دود بدنه تا آنکه بر آمد و بر باز رفت
مالک عن عیسی بن سعید ان عمر بن العزیر اهدى جملا فی الحج و عمره عمر بن العزیر هدی ساخت شتر را در حج یا در عمره **مالک**
عن ابی جعفر القاری ان عبد الله بن عیاش بن ابی ربيعة المخزومی اهدى بدنتین احداهما لحنيفة عبد الله بن عیاش بن ابی
هدی ساخت و شتر را یکی را زینها بختیه بود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لبنيہ یا بنی لا یهدی من احد
لهم من البدن شيئا یستحق ان یهدیه لکویه فان الله اکرم الکرماء و احسن الخیر له عروة میگفت بر سر ان خوای
پسران من هدی نماند یکی از شما برای خدا متعالی از شتران خیری که چاکند از آن که هدیه فرستد برای دوست عزیز خود پس آن
خدا متعالی عزیز ترین عزیزان است و ادلائق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی باب ماین فی الهدایه
من النقیلة لا لشعار و المتعریف انهم یسئون به در قربانیها زلفه و بستن و در گردن آن و شکافتن پوست کمران و نیزه
و شمشاد کردن و عرفات **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان اذا اهدى کهد یا من المدينة قلنا و متعهم

لقد قلت
وطيها من العلم

بنی الحلیفه یقلده قبل ان یشرع وذلک فی مکان واحد هو مخرجہ للقبلة یقلده بتعلین ویشعر من الشقی لا یشترط لیساً
مع حق یوقف بمع الناس بعنفه ثم یدفع به معهم اذاد فعوا فاذا قدم منی عداة الصخر ثم قبل ان یخلق او یقصی وکان هو یخبر
هدایه بیده یقیض من قیله **او یجھن** الی القبلة ثم یاکل ویطعم عبد الله بن عمر حین قربانی میفرستاد از مدینه قلا ده می بست
و می شکافت کو مان اورا در و الحلیفه قلا ده می بست در گردن او پیش از آنکه بنگا خذ کو مان اورا و سپهر در مکان واحد می بود
و آن قربانی روی لقبایستاده کرده شده بود قلا ده می بست بد و فعل می شکافت کو مان اورا از جانب چپ بعد از آن که مان
کرده میشد همراه اقامه استاده کرده میشد همراه او با مردان در عرفات بعد از آن که مان کرده میشد اورا از عرفات با مردان
و قتیکه در وان میشد ندیس و قتیکه میرسید مبنی صبلح بر روز سحر بخیر میکرد آنرا پیش از آنکه تیرا شد سر را یا قصر ناید و عبد الله بن
عمر بخیر میکرد قربانی خود را بدست خود استاده میکرد و شتر را با پایا و دستها برابر ساخته و متوجه میا خت آنها را لقبای بعد از آن
میخورد و مردان می داد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا طعن فی سنکام هدیه و هو لیشرع قال بسم الله الله اکبر
عبد الله بن عمر و قتیکه نیره میزد در کو مان قربانی حال آنکه می شکافت کو مان او می گفت بسم الله الله اکبر **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یقول الحمد ما قلناه اشعر و قتیف بعنفه عبد الله بن عمر می گفت بدید بهمان سبت که قلا ده بسته شود در
و شکافه شود کو مان اورا و استاده کرده شود در عرفات شتر هم گوید ندیس شافه موافق این آنا دست و ابو حنیفه مکره و در سبت
اشعار از احادیث صحیح شاعران آمد پس اصحاب و مختلف اند در توجیه قول می طالع گفته اند که مقصود او از آنکه انبه شفا
این بان است که افراط می ورزیدند دران و طالع بر آنکه که ایثار او بر تقلید مکره سبت و بعضی که ابرشته را مطلق و شتر محل
نموده اند تا آنکه از جنس شلخته سبت و هنی از شلخته شلای و مشهور است و آنحضرت صلی الله علیه سلم بنا بر ضرورت اشخاص فرمودند
زیر که شکرین از تعرض برایا بازمی آمدند **باب** اشعار و الله علم **باب** ما یصلح ان یکون هدایا چه چیز لایق است که باشد هدیه
مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول فی الصلوات و البدن الشقی فافقه عبد الله بن عمر می گفت در قربانی ضحیه
و شتران قربانی شنی باید بالا ترازان شنی است که بر آورده باشد و ندان و آن در شتر پنج ساله می باشد و در گاو و دست لاله
در بزرگساله و همین سبت ندیس شافه و همین سبت ندیس حج اهل علم **باب** یتصدق بجلال الله کذا بدید جبهای
قربانی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یشق جلال بدنه و لا یجلد لها حتی یفقد من منی الی عنقه عبد الله بن عمر
باره میگرد و جل شتران قربانی خود را و منی پوشانید جل بر آنها تا آنکه وقت بچا و متوجه بشد از نسا بسوی عرفات **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یحمل بدنه القبا و الا نحا و الحلق ثم یبعث بها الی الکعبه فیکسوها یاها عبد الله بن عمر جل می پوشانید
شتران قربانی خود را بقبا طی انماط و حل این هر سه جنس از ثیاب نفیس است بعد از آن میفرستاد این قبا طی و انماط و حل

[illegible]

عليه السلام يجوز
الركوب في مضيقها
ويؤخر شربها على غير ذلك
فأما ما قاله من خيفة
الركوب لا ضرورة
ولا حاجة إليها فمضيقها
ينقص عنها بماء بارد
قلت
تخرج السنة
٢٩٢
ومن أكل أهل العلم

5242

وهذا قول اهل العلم

[illegible]

بر بار و نا آنکه محرک شود همراه او و همین است نه پس اهل علم باب یغسل لخل مکه و یغسلها من اهلها غسل کبریا
داخل شدن مکه و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب اعلائی که ممالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا دخی من مکه
بات بذی طوی بن الثقیفین حتی یصلی الصبح ثم یدخل من الثنية التي باعلى مكة ولا یدخل اذا خرج حلیا و معتق
یغتسل قبل ان یدخل مکه اذا دخی من مکه بذی طوی و یا من مع فیغتسلون قبل ان یدخلوا مکه عبد الله بن عمر وقتیکه
نزدیک میشد بکعبه شب میگردانید لبادی ذی طوی در میان دو نین تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح بخواند بعد
داخل میشد از آن نین که باطل گشت و داخل میشد و قتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در
و قتیکه نزدیک میشد بکعبه لبادی ذی طوی میفرمود آنا را اگر بخواهید که غسل نمایم پیش از آنکه داخل شود در مکه ترجمه گوید
رضی الله عنه مستحبست قاصد دخول مکه غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلائی که در بهار زیر که دخول حضرت صلعم
به همین صفت بوده است و این نین عیدیه سنی است بگذا رفیع و مد و تزوین و نین سفلی سنی است بگذا یضیم و قصر و تزوین آن
نزدیک جبل فقیهان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد ایام مستحب است او را که از راه گشته بذی طوی برسد یا نه و دو وج
کرده اند و اگر غسل نکرد و یا در شب داخل شد در مکه جایز است باب طواف القدوم سنة و لیس واجب طواف قدوم سنت
و واجب نیست ممالک ان یصلح ان سعد بن الجی قاص کان اذا دخل مکه من ههنا فخرج الى اخرته قبل ان یطوف بالبيت
الصفا والمروة ثم یطوف بعد ان یرجع سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر فر عوف بر می آمد بعرفات
پیش از آنکه طواف کند خانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد پس آنکه رجوع کند ترجمه گوید رضی الله عنه کسی
احرام حج کرده باشد فضل و حق او اینست که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که حضرت صلعم همین
عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و ابی لیس طواف القدوم
لین احرام من مکه سنت نیست طواف قدوم بر کسی که احرام کرده باشد از کعبه ممالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا احرام
من مکه لم یطوف بالبيت ولا بین الصفا والمروة حتی یرجع من منی و کان لا یرحل اذا طواف حول البيت اذا احرام من مکه علی
بن عمر و قتیکه احرام میکرد از مکه طواف میکرد و خانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز گشت از منی و رمل نمیکرد یعنی بجا
پویه میرفت و قتیکه طواف میکرد و خانه کعبه و قتیکه احرام میکرد و از مکه ترجمه گوید رضی الله عنه که شخص است طواف قدوم بصفی
نموده میشود و بجا که داخل شد بکعبه قبل از توقف بر کسی که بقصد عمره و راه او را طواف عمره میباید کرد طواف قدوم که است احرام حج را که بعد از
او را طواف قدوم لازم نیست بر کسی که بعد از توقف آمده است او را طواف حج فرض میباید کرد و مسئله اگر طواف بکعبه داخل شد با آنکه قصد حج را
یا از نزدیک مکه بکعبه آمد سنت است که طواف قدوم بجا آورد و چنانچه تهیه بیت مقدسه طواف را مطلقا و اجبات است که بدان آن

قلین
و علی اهل العلم ذلك
مستحب و یستحب
او داخل مکه یا خارج
لا یزاد و یستحب ان یطوف
من طریق المدینة
یا الشام ان یغسل
طوی و ان یطوف
ماشیان من ثنية
و یخرج من ثنية
۲۹۳
قلین
ان الاستقاض عن الصلاة
به الطواف بالبيت
لا یجوز و ان طواف
هذه سنة الاثبات
و علی اهل العلم
العلیین
منه طواف القدوم
الطواف یخص طواف
طواف مکه قبل
الوقوف

صحیح نباشد و من است که بدون آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس واجب است سحر و طهارت از شد و من است
مانند صلوة بعد از طواف منزه صلوة الا ان الله قد اصل فی لفظ من لفظ فلا یطلق الا بجزء صحیح الحاکم دیگر از واجبات طواف
آنست که ابتدا بجزء گویند و بیت را بر سر باز خود گذرانند و پشت باز برگردانند و در آن سجده یک یا دو طواف بخیرت صلی الله علیه وسلم
مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین سلسله خلائی مروی نشده و دیگر آنست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر
بیت است چنانکه میاید و اما سنن پس معلی است در طواف و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف
صلی الله علیه وسلم را کبانی حجة الوداع استلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد الشیخان پس اگر عاجز باشد
از آن استلام کند فقط و اگر از آن نیز عاجز باشد با شاره استلام کند بدست خود و رکنین شامیین را استلام کند و نیز تقبیل
و رکن میانی را استلام کند نه تقبیل بجهت اتباع رواد الشیخان من حدیث ابن عمر نقل کند و ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
از حجر است و اما حجر است بطوافی که عقیدتی سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض درج یا عمره و معنی
اسراع است در سعی با تقارب خطی اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی اضطباع
که وسط راه خود را زیر سنگ است خود گذارد و هر دو طرف آن را بر سنگ چپ اندازد و اضطباع در رمل مخصوص است بر حال
دون است و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دور کعبه نماز گذارد و در سعی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة استلام حجر سود نماید نزدیک قصد سعی بجهت اتباع و واجبات سعی یکی بدایه است
از صفا بعد حدیث بنی بابد الله به و دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذاب از صفا بسوی مره یکبار باشد و عود از مره
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس دیگر ایقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بعرضه
شود و لا اتباع و هر سعی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن احاد و کند بعد حدیث مسلم لم یطعم ابی صلی الله علیه وسلم
ولا صحابه بین الصفا والمروة الا طوافا واحدا طوافه الاول مستحب است که بر آید بر صفا و مره قدر یک قامت آدمی ذکر کند
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی پشته گردان شود در میان میلین اخضرین دوان دوان قطع کند
مقدمه مستحب است که امام یا نائب او روز سابع یک خطبه خواند و مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند چنانکه
ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بآن تنبیه نماید بعد حدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
افا کان قبل یوم الترویج میوم خطب الناس اخبرهم بمناسکهم واه البیت بنا و جد و امام یا نائب او روز ترویج با فرمان
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع مشق قد عرفات نمایند و در وادی منزه نازل
شوند تا وقتیکه قنابل زایل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن عرفات کند و توقف کنند

تا غروب آفتاب بگذرد و تا تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور موضعی است از عرفات اگر
 مکث نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمیع درمیان جبر و از نهار و جبر و از ریل سنت است و اگر از روی یکی
 ازین دو قوف شود مستحب است اراقة دم و اگر غلبه روز نحر و قوف کرد و در حقیقت حال انشائی قوف یا بعد از آن ظاهر شد انکند
 بحديث الحج یوم تجون و بعد از غروب بسوی فردغ روان شوند و آنجا در میان مغرب و عشاء جمیع نمایند لا تباع و یا عت این
 جمیع سفر است یا نه کمال سالم ترجیح اول میدهد و مبتدئ فردغ لازم است و هر که مبتدئ آن ترک کند یا در نصف ثانی مبتدئ نکند
 بغیر خدا راقه دم کند و یا این دم مستحب است یا واجب و قول آمده است و از فردغ نهار و نصفه را بعد از نصف لیل بمنی فرستد
 و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلغله نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چنان بشعر حرام رسند و قوف کنند
 و دعا نمایند تا وقت اسفار بقوله تعالی فاذا قضیت من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشعر الحرام و حصی رومی از فردغ بگیر و بجهت
 فضل تجاس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعل الله فی یوم النحر التقطی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روانند
 و چون بمنی رسید هفت سنگریزه بسوی جبره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه یکگیر گویند و در روز نحر رومی پیش از زوال آفتاب
 و بجز یک جبره رومی سنگینند و آنکه لا تباع و بعد از رومی هدی را بچ کند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در آن
 حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیس این حلق انما علی النساء و تقصیر و این حلق یا قصر کن
 و اقل او ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تقیح حلق و قصر از اشعور است بر صفت که باشد نصف یا حرق یا قصر یا سنان
 بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه سومی ندارد او را مستحب است را ندن استره بر سر بعد از آن بکشد و طواف افاضه نماید
 و آن آخرین فرض است از فروع حج و ترتیب میان رومی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحديث لاحرج لاحرج
 و وقت این چیز را بعد از نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رومی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
 ضحیه بدو چیز از جمله رومی و ذبح و حلق تخیل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود و الاجماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
 گردد و بعد از طواف بمنی باز روند و شبهای تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جبره رومی کنند جبره
 بهفت سنگریزه و چون رومی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را نفر بقوله تعالی فمن تعجل فی یومین اتم
 علیه مکر آنکه شب سیوم و یکم پس واجب میشود رومی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رومی ایام تشریق
 از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد و اقل کنی و ترتیب حجرات که گاه رعایت
 نمایند زیرا که رومی نهضت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علم جبره همین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رومی است
 که حصا باشد نه لولو و زرنیزه و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه سومی می چال شود پس وضع کفایت نمیکند

له قلت
 وعليه اهل العلم
 المنهاج في غسل الوضوء
 بطواف بقبه من
 وفي قول بطواف القدم
 وجعل البقعة من
 القول الظهور في
 العالم كبرية كذا
 بمن سقى قاره
 يوم فيه ١١
 له قلت
 وعليه اهل العلم
 قالوا فان غلبت
 ٢٩٤
 وان غلبت على
 نماشا ربانية

وسنت است كرمي كنه قد رخصي الخذف بخاوذ ال مجتنبين يعني قد رخصا زيمان دو انگشت ميتوان اندخت واگر رمي كبري كنه ترك
 كرده باشد روز ديگر قصا كنه بغير دم بحدیث رعابل چنانكه مياید واگر جميع ايام رمي بگذارد خواه رمي كبري ترك كرده باشد يا نكده
 ازان را قد دم لازم است و وقتيكه خواهد از كبري بدن رود واجب طواف وداع الابر حالصن واگر از ترك كرده و خود نموده
 از مسافت قصر دادن دم لازم شود و اين مطالب ابواب اينده تفصيل مذکور خواهد شد **باب** تسنن الرمل في ثلثة اشواط
 من طواف بعد سبع سنت است رمل در سه شوط از طواف كه بعد آن سه سنت **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
 بن عبد الله انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم رمل من الحجر الاسود حتى ينه الى ثلثة اشواط
 جابر گفت ديدم مخبري صلى الله عليه وسلم كه پويه پويه رفت از حجر اسود تا آنكه رسيد حجر اسود در سه شوط **مالك** عن ناظم
 عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رمل من الحجر الاسود ثلثة اشواط وعشيرة اربعة اشواط عبد الله بن عمر پويه پويه ميرفت
 از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و بايستكي ميرفت در چهار شوط **مالك** عن هشام بن عروة ان اباة كان اذا طاف
 بالبيت يسع الاشواط الثلثة يقول اللهم لا اله الا انت وانت يحيي بعدما امتنا عوده و قتيكه طواف ميكرد بخانه كعبه
 پويه ميرفت سه شوط و اين دعا ميخواند اللهم لا اله الا انت الخ فنه بار خدا يا نيت سبج مبعود و مكر و تو زنده ميكني بعد از آنكه ميرايدي
مالك عن ناظم ان عبد الله بن عمر كان لا يرمي الا طواف حول البيت اذا اتم من مكة فخصي جده عبد بن عمر رمل يعني كرد
 و قتيكه طواف ميكرد و در خانه كعبه قتيكه محرم ميشد از تركه **باب** تسنن تقبيل الحجر الاسود سنت است بوسه دادن حجر اسود
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال وهو يطوف بالبيت للكن الاسود انما انت محمد
 لا تفرو ولا تنقم و لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلك ما قبلتك فقبله عمر بن الخطاب انحال
 طواف مي كرد بخانه كعبه خطاب ميكرد بر كن اسود جز اين نيكست كه تو سگي هستي ضرر نميكني و نفع نيز ساني و گرنه نيكست كه ديدم
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه بوسه داد ترا بوسه نميدادم ترا بعد ازان بوسه كرد و انرا **مالك** عن هشام بن عروة
 عن ابيه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف كيف صنعت يا ابا محمد في استلام
 الركن الاسود فقال عبد الرحمن استلمت وتوكت فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه كردی ای ابا محمد در استلام ركن اسود گفت عبد الرحمن استلام كردم كا هي ترك
 كردم كا هي پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيك كردی من ترجم كويد نه سب جميع علماء اجمين است و اگر عاجز
 شود از تقبيل اقتصر نمايد بر استلام و اگر ازان نيز عاجز باشد بر است يا بموجب اشاره كند **باب** تسنن
 الركنين اليه ما ينين فقط صحيح نيكست كه استلام كند و در كن ياقان را و بس **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبر

ملک کا نام لکھو
ایماعت و وطن
فی الحاکمیت ان
لو عبادۃ ثور
من الناسک
فاللہ اعلم
من شہدا
کالسجی الزقور
بعزۃ وکھادۃ
فی السجی الزقور
من شہدا
کا الطراف

عَمَّ قُلُوبَ وَعَلِيهِ الشَّاكِرُ
وَقَالَ الْبُوصْفِيَّةُ
وَأَجَبَانِ قَالَ
الْحَلَالِي فَأَعْلَاهَا
مَرْسُولُ الْإِسْلَامِ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى
وَاتَّخَذُوا مِنْ
مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ
مُصَلًى سَاءَ
الْمَثَلُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

شروع بکنند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفاء و رده پس بر آئینه قطع نمیکند آن بر روی چهره که سبزه
او را از شکسته و صغیر او باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد بوضوء مترجم گوید نزدیک ابوحنیفه هر تنگی از مسکن
در مسجد او کرده شود چهاره برای آن ضرورت و هر چه خارج مسجد او کرده شود چهاره ضرورت برای آن مثل سعی
و قوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در یک باشد عاده کند و اگر از یک برآمده باشد قربانی واجب
بر روی و عاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوته است در شتر اطهارت از حدث و نجاست و تسرع و اگر ازین
شرط چیزی فوت شد عاده واجب و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بناماید و سبب آن متوجه و کلام در عین
مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلیم یا حاجت ضروری و الله علم **باب** تسنن رکعتان بعد الطواف سنت است
گزاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی و لقد وامن مقامه و اهبطوا علیه و فرمود خدا تعالی بگیرد از مقام ابراهیم
مسئله دو رکعت طواف نزدیک ابوحنیفه واجب و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم منقول است که بعد
گزاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از اینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است والله علم **باب** یقرب
بین سبعین لیوکم بعدهما و یجوز ان یتکم عند المقام و غیره جمیع کند در میان دو سج یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف
کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابراهیم
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان لا یجمع بین السبعین لا یصل بینهما و لکنه کان یصل بعد کل
دکعتین فرما صلی عند المقام و عند غیره و هر دو جمیع میکرد در میان دو سج که نماز گذارد در میان آنها و لکن نمی زدند
بعد هر هفت مشروط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است در بعض
که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوته بینها مکرر است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا یصلی دکتی بطل
بعد صلوته لیهیم و العصر فان اضطرر صلی حیث ما امکن گذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح هم پس اگر مضطر شود و
گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البیت یخلو بعد صلوته الصبح و بعد
العصر و یطوف به احد البوازی می گفت هر آینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکرد
بیکس **مالک** عن ابی الزبیر الکی قال رايت حید الله بن عباس بعد صلوته العصر ثم یدخل حجرته فلا ادری
ما یصنعم البوازی می گفت دیدم عبد الله بن عباس که طواف میکرد بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره خود پس نمی دانم که چه
مالک عن ابن شهاب عن حمید بن حیدر عن ابن عمر بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف القناری اخیه انه طاف بالبدیه مع
بن الخطاب بعد صلوته لیهیم فلما افضى عن طوافه نظر فله الشمس فکب حتى اناخه بذی طی فیصله و دکتین عبد الرحمن

الحققت
العام

عليه اهل العالم
منك في

ان السنه
ويكيه

العالمية في بغداد

بن محمد بن عبد الله

١٠

مر قلمی

ابو خنیفہ

کے لیے

الحروف

کرمی اللہ

الحمد لله

199.

عن الشافعي

ملفوظات امیر المومنین

فقدان

بين القديسين

142

به قلنت
 وعلیه اهل الصفا
 القائلین بالاصحاح
 کل طواف بعد منی الموضع
 ان استلام الحجر
 النہاج یستلزم الحجر
 بعد الطواف فضیلة
 فخر علی بن ابی طالب
 الصفا للسنی
 ۰۰
 قلنت
 وعلیه اهل العلم لانہ
 عند الشافعی من لا یحکم
 فلا یجوز بالدم وخص
 ابی حنیفة من الواجب
 وعلی من ترکہ دم

بن عبد الری بن خرداد محمد بن عبد الرحمن بن عوف اگر وی طواف کردیم او عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس قتیکه آخر کرد طواف
 خود را نظر کرد پس ندید آفتاب پس سوار شد تا آنکه شتر را بنشاند و می طوی پس گذارد و دو رکعت متحریم گوید مذہب ابی حنیفہ
 همین بہت کرد و دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرر درست و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز نیست کہ البتہ
 شد و پس در ہر وقت گذاردن آن درست بہت و اہل علم باب یستلم الکن الاساق بعد الوکعتین ثم یخرج
 الی الصفا دست برساند بجز اسود بعد دو رکعت طواف بعد از آن برای یجاب صفا مالک ان یبلغ ان رسول اللہ
 کان اذا قضا طوافہ بالبيت و رکع رکعتین و اراد ان یخرج الی الصفا والمروة استلم الکن الاساق قبل ان یخرج
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی تمام میکرد طواف خود را بخانه کعبہ میگذاشت و دو رکعت و میخواست کہ برآید بطرف صفا
 دست میرسانید بکن اسود پیش از برآمدن و همین ست مذہب جمیع اہل علم باب وجوب السبع بین الصفا والمروة
 در میان وجوب سعی در میان صفا و مروہ قال اللہ تعالی ان الصفا والمروة من شعائر اللہ فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح
 علیہ ان یطوف بہما لم من قطعہم خیر فان اللہ شاکو علیہ ہر آئینہ صفا و مروہ از نشانیہای خداست پس ہر کس حج کند
 فلا کعبہ یا عمرہ بجا آورد پس بیت بیچ گناہ بروی در آنکہ طواف کند میان آنہا و ہر کس طاعت خداست بجا آورد پس ہر آئینہ
 خدا تعالی قبول کند و عمل بہت دانند و ہر چیز است مالک عن هشام بن عروہ عن ابیہ انہ قال قلت لعائشہ ام المؤمنین
 وانا یومئذ حدیث السنن اذین قال اللہ تعالی ان الصفا والمروة من شعائر اللہ فمن حج البيت او اعتمر فلا
 جناح علیہ ان یطوف بہما فاطمہ الرجل شی ان لا یطوف بہما قالت عائشہ کلا لو کان کما تقول کانک فلاحا علیہ ان
 یطوف بہما انما ترکل هذا الایة فلا تضاد کافوا یہلوت لمنا و کانک منا و حد و قدید و کافوا شی چون ان یطوف
 بین الصفا والمروة فلا جناح الا سلامہ سالوا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک فانزل اللہ تعالی ان الصفا والمروة من
 شعائر اللہ فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیہ ان یطوف بہما عروہ گفت گفتیم حضرت عائشہ را و من در آن روز
 فوجوان بودم یا دیدی قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة الحکم لیس نیست گناہ بر آنکہ طواف نکند باین ہر دو معنی
 سے نکند میان صفا و مروہ گفت حضرت عائشہ فی ان اگر میبود معنی آیت چنانکہ تو میگوئی آیت باین عبارت نازل میشد
 فلا جناح علیہ ان لا یطوف بہما غیر ازین نیست کہ آیت فرود آورده شد در باب الصفا و الاثان احرام میکردند
 و در جاہلیہ برای مناة و بود مناة نزدیک قدید و الاثان اجترار میکردند از آنکہ طواف نکند میان صفا و مروہ پس
 و قتیکہ اسلام سوال کردند آنحضرت راضی اللہ علیہ سلم ازین ماجہ پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا
 والمروة الایة مترجم گوید مقصود حضرت عائشہ آنست کہ فلا جناح علیہ ان لا یطوف بہما الفص بہت در عدم

قلت وعليه اهل العلم
في الامور الدينية
بالصغار في
كلية قنطرة
مجلد في
البيت وقول
الله اكبر الى
نخبة

ووجب طواف بیاں صفا و مروه و قابل تاویل نیست و لا جناح علیه ان یطوف بفضیة بلکه طاهرست در عدم وجوب طواف
دار که این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته شده چنانکه از حال انصاریان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی
بین الصفا و المروه از ضروریات حج و عمره است مگر آنکه نزد یک شافعی از ارکان است پس جبر آن بدم درست نباشد
و نزد یک ابو حنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب** **البدایة بالصفا و ایتدایه** که در الصفا
مالک عن جعفر بن محمد بن عیسی عن ابیه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول حين
خرج من المسجد وهو يريد الصفا وهو يقول بئنا بآباد الله فبدأ بالصفا جا بر گفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه و آله
که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میفرمود و او میگفت ابتدا یکم بجزیه ابتدا کرده است خدا را
آن پس ابتدا کرد و بعد از آن هم گویید همین است مذہب علمای که ابتدا الصفا ضرور است پس اگر شخصی معکوس بجا آورد و ابتدا
بر مروه کند در آن مختلف شده اند صحیح است که شوط اول اعتدال نماید و الله اعلم **باب** **ما يستحب من الذكر والدعاء**
الصفا و المروة **باب** در بیان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروه **مالک** عن جعفر بن محمد بن عیسی عن ابیه عن
ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان اذا وقف على الصفا ليكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
للملئكة وله الحمد وهو على كل شئ قدير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعو و يصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه می ایستاد بر صفا الله اکبر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الحمد لله اکبر و این ذکر سه بار می کرد
بر مروه و همچنان **مالک** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم
وانك لا تخلف للميعاد وانی اسألك كما عهدتني للاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني وانا مسلمك نافع شنیدم
بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الحامی بارخا یا برأئیه تو فرمودی ادعونی استجب لکم و هرگز
تو خلفت من نیکنه و بعد از او برأئیه من سوال میکنم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که نزع نکنی آنرا از من تا آنکه میرانی
حال آنکه من مسلمان باشم **باب** **يستحب السعي في بطن الوادي** مستحب است سعی در میان وادی
مالک عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه و آله
عليه و سلم كان اذا نزل من الصفا والمرى قاضيا مشته حرة اذا انضبت قدماه في بطن
الوادي يسعى حتى يحيد عنه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وقتیکه فرودی آمد از صفا
و مروه آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرودی آمدند و دو قدم او در میان وادی بود پس بویید
میرفت تا آنکه برمی آمد از میان وادی مسکله نزدیک خفیه چون در بطن وادی سد در میان

قلتم اهل العلم انهم
 تخرج من انبياء ابصافا
 وفي العالم كبريتا اذ اسي
 مكو سوان انبياء البرقة
 فمن اهلنا من قال
 يقين ولكن يكبره
 والصحيح انه لا يقين
 بالشواهد
 قلتم في هذا
 اذا ما خرج من الودعي
 بين اليليين الاضواء
 وفي الاثاريين
 في الذهاب ان يمشي
 على عادة الى ان يمشي
 بينه وبين اليليين
 قد استاذن من اليليين
 ان لا يمشي في
 اليليين فيشي

قل علیہ اهل العلم
فی الانذار و الجواز
الحکام و المشایخ الفضل

404

سلیمن اخضر بن سسی نماید و نزدیکش خفیه چون از صفا فرو آید باید که آهسته آهسته برود و چون سافت شد از سجده بپای خضر باقی ماند
 سسی نماید و وقتیکه در وسط سلیمن اخضر بن برسد بعد از آن آهسته آهسته برود **باب** المشی بین الصفا والمروة افضل من الركوع
 پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالک** عن هشام بن عروة ان سودة بنت عبد الله عجا
 كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حج او عمره فمأشية وكانت اعرجة ثقيلة فجاءت حين
 انقضت الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤدى بالكؤل من لصبي فقضت طوافها فيما بينها وبينه وكان عروة
 اذا راهم يطوفون على الدواب ينهأهم اشد النهي فيعتلون له بالمرح حياه منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد خاب هؤلاء
 فجلسنا سواه **مسلم** عن عبد الله بن عمر بن عبد العزيز عن عروة بن الزبير يعني در خلج او بولس هر آینه طواف میگرد در میان صفا و مروه و حج
 یا عمره در آن بر پای خود بود و زنی گران پس آمد یعنی شروع طواف کرد میان صفا و مروه و وقتیکه باز گشتند مردمان و آن
 عشا پس تمام نکرد طواف خود را تا آنکه گفته شد از آن اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را در میان خود و در میان افان حجر
 و عروه و وقتیکه میدید مردمان که طواف میکردند بر چپا پاهای خود بنی میکرد و ایشانرا سخت ترین بنی پس حلیه می آوردند پیش او بن
 از جهت شرمندگی از وی پس عروه میگفت در میان خود و در میان ماله از رسیدن ایشان و زیان کار شد **نهای** من اعتمر
 او فتمتع حلق بعد السعة ومن افرد الحج او قازن اخذ ثلث الى يوم النحر هر کجمره مفرد نیت کرده باشد یا تمتع موزه باشد بر سرش
 بعد می و هر کجمره مفرد یا قزان نیت کرده باشد تاخیر کند حلق را تا روز نحر **مالک** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عن عروة بنت
 عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال بقين من ذي القعدة
 ولا نرى الا الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يركب مع هذا اذا طاف البيت وسع بين الصفا
 والمروة ان يحل قالت حائشة فدخل علينا يوم النحر لم يجز بقى فقلت ما هذا فقالوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ارجاء
 قال يحيى فذاكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال انت قلت الله بالحديث على وجه عروة بنت عبد الرحمن شنيدت
 عائشة انك قلت برأيتهم ما جاز اخبرت صلى الله عليه وسلم وبنح شب كباقي ما نده بودند از ماه ذی قعدة و نموده نبشید با مگر آنکه
 حج است پس وقتیکه نزدیک سیدیم بیکدیگر آمدیم که هر کس صلعم کسی که همراه او بدهی بنود و وقتیکه طواف خانه کعبه نماید و سعی کند
 میان صفا و مروه حلال شود گفت حضرت عائشة پس داخل کرده شد بر ما یعنی بر اهل بیت روز نحر گوشت گاو پس گفتیم
 این را گفتند نحر فرموده است آنحضرت صلعم از جانب از واج خود گفت یحیی پس فر کردیم اینچنین را پیش قاسم بن محمد گفتیم
 عروه او رو حدیث را پیش تو بویچیک می بلای **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
 لرسول الله صلى الله عليه وسلم اناس حاكوا ولم يحلل انت من حمر تلك فقال اني لبدت داسي فقلت هذه فلا حل

علیه السلام
 العباد یأمنون بالجمع یعنی
 النفس علی الخلق یعنی
 فیستدله علی الخلق
 منها الوقت والمكان
 والاحرام والجماعة و
 یعنی السفر علی الشافعی
 علیه السلام
 انما یحبب الیهم من
 الاشیاء الذی یذكرون
 ۲۰
 التخیل والعبادة
 فی العالماتین علی النبی
 یعنی اذ فی شرح السنه
 اختلاف فی حق
 بطن خرقه فقال الشافعی
 لا یجوز له ان یأمن
 علیه السلام

در عصر روز عرفه **مالک** عن ابن شهاب انه قال سلم بن عبدالله بن عمر هل یجمع بین الظهور والعصر فی السفر فقال
 نعم لا بأس بذلك المراد فی صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سئل عن رجل من آل سلم بن عبدالله بن عمر ایا جمیع کرمه وشریه
 ظهر عصر ودر سفر سب گفت سلم بن عبدالله آری هیچ باک نیست ایامنی یعنی بنی نضیر ومان در عرفه **باب فضل یوم**
 وفضل الدعاء فیه در فضیلت روز عرفه وفضیلت عار وروی **مالک** عن ابراهیم بن عبدالله بن عبد الله بن ابی عبد الله
 عن طلحه بن عبید الله بن کثیر ان رسول الله صلی الله علیه قال ما رقی الشیطان یوما هو فیه اصغر ولا احوک ولا
 ولا اغیظ منه فی یوم عرفه وما ذلک الا لما راى تنزل الوحیه ونجا وذل الله عن الذنوب العظام الا ما رقی یوم
 بدر قیل وما راى یوم بدر قال ما انه قد راى جبریل یضع الملائکه رسول الله صلی الله علیه ویدر نشه شیطان را در پیچ
 خمار وروی اعتبار ترخیز تر دشمنی که تراوی کی خال که در روز عرفه می باشد و نیست این مگر سبب آنکه می بیند نزول رحمت و غفور
 فرمودن خدا تعالی از گناهان بزرگ مگر آنکه دیده شد روز بدر صحابا گفتند چه دید روز بدر فرمود آگاه باش هر آینه و می بیند
 جبرئیل اجابا استاده و میگردد و فرشتگان **مالک** عن زیاد بن ابی زیاد مولی عبدالله بن عباس بن ابی ربهعة المخزومی
 عن طلحه بن عبید الله بن کثیر ان رسول الله صلی الله علیه قال فضل الدعاء عرفة وفضل ما قلت انا والنبیون
 من قبله لا اله الا الله وحده لا شریک له رسول الله صلی الله علیه ویدر و بهترین دعا و عار و روز عرفه است و بهترین آنچه گفتیم من قبل
 پیش از من لا اله الا الله وحده لا شریک است **باب** عرفه که موافق لایطعن علیه و عرفه که موافق لایطعن علیه
 عرفه همان جای استادن است مگر بطن وادی عرفه و مردانه همه بجای استادن است مگر بطن **محسن مالک** انه بلغه ان رسول
 الله صلی الله علیه قال عرفه که موافق و از تقوا عن بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه
 عرفه همه بجای استادن است و کی شود یا از بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه و از تقوا عن بطن عرفه
 بن عمر عن عبدالله بن الزبیر انه کان یقول اعلی ان عرفه که موافق لایطعن علیه و ان المزدلفه که موافق لایطعن علیه
 عبدالله بن الزبیر یسکت بانید که عرفه همه بجای استادن است مگر بطن عرفه و مردانه همه بجای استادن است مگر بطن **محسن**
 بطن عرفه وادی است جانب غروب از مسجد عرفات و شیطان را بنجا برای حضرت اسمعیل تمیل شد و دوسوه انداخت که حضرت
 ابراهیم را ده دوج تو دارند و بطن محسن لفظ اسم فاعل موضع است که فیلان صحابا فیل را بنجا ماند و شدند و بلاگ گشتند
 بر زمین ایخودث و آثار و جماع دارند اختلاف در آن است که اگر شخصی بطن عرفه و قوف کرد و حج او تبا و کرد و بنجا نرسید
 شافعی است یا اصل حج صحیح است و در آن نقصانی راه یافته که بفرمانی منجر تواند شد بنجا نرسیدن است و الله اعلم **باب**
 هل یصلی عرفة واقف عرفات ایاروزه گیر و روز عرفه کسیکه استاده باشد بعرفات **مالک** عن ابی النضر و عن محمد بن عبید الله

له قلت
وعليه اهل العلم
وقالوا لا يثبت
لهم الزدلفة الطيبة
والمعصية فلا حرام
عليه قلت
وعليه اهل العلم لا يثبت
واجب عند الجنّة
سنة عند الشافعي

٣٠٦

وروي في صحيح مالك عن موسى بن عقبة عن كريب بن جابر عن اسامة بن زيد انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من منة حتى اذا كان بالشعب نزل فبال فتوضأ فلم يبق الوضوء فقلت له صلى الله عليه وسلم يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم فليجاء الزدلفة نزل فتوضأ فاسبغ الوضوء فقامت الصلوة فصلى المغرب ثم اناخ كل انسان بعيره في منزله ثم اقيمت العشاء فصلاها ولم يصل بينهما شيئا اسامة بن زيد سئلت رومان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرفه تا چون رسید بدره کوه فرود آمد پس بعل کرد پس ضو کرد واکمال آن نمود یعنی یک بار احضار شست اسامة گفت پس گفتم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم تا بگذارد یا رسول الله فرمود نماز پیش روی نیت پس سوار شد پس قتیکه رسید بزود افرو آمد پس کامل کرد وضو را بعد از آن استاده نمود و شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابانید شخصی شتر خود را در منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفتم شمس گذارد نماز و گذارد ریحی در میان هر دو نماز مالک عن یحیی بن سعید عن عدى بن ثابت الاقطاني عن عبد الله بن زيد اخبره ان ابا ايوب الانصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالزدلفة جميعا ابو ايوب انصاري نماز گذارد همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حجة الوداع مغرب عشاء و مزدلفه همه یکجا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يصلي للمغرب العشاء بالزدلفة جميعا عبد الله بن عمر سئلت ان در نماز مزدلفه همه یکجا در نماز کعبه کبریا در این جمع را خطبه سلطان و جماعت و احرام ضرورت بخلاف جمع عرفه باب يقومون بالشعر الحرام يذكرون الله تعالى فيفروا بايتهم و شعر الحرام ذکر گویند خدا را عز وجل تا آنکه در وقت روشنی در آیند قال الله تعالى فاذا فوضت من عرفه فاذا ذكر عند الشعر الحرام واذكروه كما هداكم وان كنتم من قبل من الصلواتين پس قتیکه روان شد یاد عرفات پس باید کنید خدا را عز وجل نزدیک شعر الحرام و آن کوهی است در مزدلفه و باید کنید او را چنانکه راه نموده شمارا و اگر چه بود پیش ازین اگر نماز پس ازین آیه معلوم شد که نزول بزود افرو ذکر نزدیک شعر الحرام لازم است و حدیث وقت آنرا معین کرده است که نماز صحیح خلص نماز از آن وقت تا سفیده دمی ذکر گوید و پیش از طلوع آفتاب بسوی منی روان شود و مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه این بابین صفت واجب است و نزدیک شافعی سنت باب تقدیر الضعفة من جمع بیشتر فرستادن زمان و کوه کاه از نزد مالک عن نافع عن سلم و عبید الله ابی عبد الله بن عمر ان اياها عبد الله بن عمر كان يقدم اهله وصبيته من الزدلفة الى منى حتى يصلوا الصبح يعني ويوموا قبل ان ياتي الناس عبد الله بن عمر بیشتر میفرستاد اهل خود را که دوکان خود را از مزدلفه بسوی منی تا آنکه نماز صبح میگذارد و در منی و رمی میکردند پیش از آنکه مردمان بیایند مالک عن یحیی بن سعید عن عطاء بن ابی دهم ان مولاه لاسماء بنت ابی بکر الصديق اخبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابی بکر منى فقلت لها القينا جئنا فقلت قد كنا انصم ذلك مع من هو خير منك مولانا اذان اسار بنت ابی بکر گفت آیدیم همراه اسماء بنت ابی بکر منی

عزیز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات

شوم بابل خود پس گفت هرگز این من قصه نموده ام از موسی خود هنوز پس گرفته از موسی او بدندان خود بعد از این قاع کردم با او و
پس بخندید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد از موسی خود و بقرآن باب من خضر او ولد تعین له لخلق هر که بافته باشد بر
سر این صبح جمع کرده باشد معین میشود برای او خلق ممالک عن نافع عن عبدالله بن عمران بن عمر بن الخطاب قال من صفر فخلق
نشیو ما بالتلبید عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موسی سر خود را پس البیه خلق کند و مشابهت نمیند به تلبید ممالک عن
بن سعید عن سعید بن المسيب ان عمر بن الخطاب قال من عطف او صفر او ولد فقد وجب علیه الحلاق عمر بن الخطاب
هر که بسته باشد موسی سر خود را بر تارک یا بافته باشد یا بصنع جمع کرده باشد پس واجب است بروی که خلق کند باب گفتن
المرأة قبل التقدير شانه نمکند زن پیش از قصر کردن ممالک عن نافع عن عبدالله بن عمران بن عمر بن الخطاب قال المرأة الحرة اذا
لم تمتشط حتى لاخذ من فرق داسها وان كان لها هكلم لم تاخذ من شعرها حتى تخرجها عبد الله بن عمر بن الخطاب عن عمر بن الخطاب
حلال شود شانه نمکند تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود و اگر باشد او را بدی بگیرد از موسی سر خود تا وقتیکه نخر کند بدی خود را باب
من رعى الحرة وخلق حل كل شئ الا النساء واختلفوا في الطيبين هر که می جار کند و خلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان
کردند در استعمال خوشبو ممالک عن نافع عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران بن عمر بن الخطاب خطيبا لناس بعرفة وعلم
امر الحج وقال لهم فيما قال اذ حثتم بمنى فمن رعى الحرة فقد حل له ما حرم على الحاج الا النساء والطيب لا يمسح لهن
ولا يطيبا حتى يطوف بالبيت عمر بن الخطاب خطيب خواند برای مردمان در عرفة تعلیم کرد و ایشان را امر حج و گفت ایشان را از آنچه رنج
آمد یعنی پس هر که می کرد حج و راه پس بر آئینه حلال شد برای او چیزی که حرام بود بر حج کننده مگر زنان و خوشبو و کسب نرس
بزیان و نه خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن نافع عن عبدالله بن دينار عن عبدالله بن عمران بن عمر بن الخطاب قال
رعى الحرة وخلق او قصی و نخر هدی یا مکان معه فقد حل له ما حرم عليه الا النساء والطيب حتى يطوف بالبيت عمر بن الخطاب
فرمود هر که می کرد حج و راه موسی سر تراشید یا قصر کرد و نخر نمود بدی خود اگر باشد با او پس بر آئینه حلال شد او را آنچه حرام بود
بروی مگر زنان و خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه ممالک عن يحيى بن سعيد و عبدالله بن المبارك و ربيعة بن ابی عبد الله
ان الوليد بن عبد الملك سال سالم بن عبدالله و خاصية بن زيد بن ثابت بعد ان رعى الحرة وخلق داسه و قبل ان يفيض
عن الطيب فنهاه سالم و ادخلها خاصة بن زيد بن ثابت وليد بن عبد الملك سوال کرد سالم بن عبدالله و فارجه بن ثابت
بعد از آنکه رعی حج و کرد و خلق کرد سر خود را پیش از آنکه طواف فاضد کند از سهتال خوشبو پس بنی کرد او را سالم و رخصت نمود
بن زید باب تجب البيوتة فيمنع و حدها العقبة واجب است شب مانند هدی و حدها آن حقبة است ممالک عن نافع
عن عبدالله بن عمران بن عمر بن الخطاب قال لا يبيتان احد من الحاج ليكن من فداء العقبة عمر بن الخطاب فرمود باید که شب

و من كان غافرا
والشعر من الرأس
فمن الغافر من الرأس
والطيف حصل
اولا من رجل باللبس
والخلق والخلق اذا
فعل الثالث حصل
الخلق الثاني وخلق به
باقى المخلوقات والشفق
عند بمنزلة الخلق
فانقلب
فانقلب من الدنيا
عليه وسلم يوم الغر
فبان ان يطوف فقال
الحج من حل الكعبة
الا النساء

[illegible][illegible]

وقت الزوال
والأمان ما بعد
الزوال ظنوا في الزوال
لا يجوز أن يكون
ليكون في الزوال
يدخل وقت ربي
التشريع في الزوال
عليه بالوضيفة
في العالمين ما بعد
الزوال من مكر
وقد أهلكنا
الوقت بعد الزوال
١٢٠
وقد أهلكنا
عليه بالوضيفة
١٢٠
وقد أهلكنا
عليه بالوضيفة

[illegible][illegible]

وہو لا یزید فی ذلک
فی المال کثیرا
وعلیٰ حنیفۃ

[illegible][illegible]

صلعم بر گشاید و می خورده باشد پس گفته یارسول الله بزرگوار منی طواف کرد و بود و من
 رسول الله صلعم پس گشت بگشاید و می خورده باشد گفت در حالتی که آمدن من مسئله بحث میکردیم که پس چرا این
 مردان زنشان خود را یعنی راسی طرفه و در نظر اگر آن پیش فرستاد و نفع نمیکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگویی صحیح
 بمن زیاد و بر عتقش هزار زن حاضر همه ایشان طواف افاحه کرده اند یعنی طواف و راح نمیکند ما لک عن عبد الله
 بن ابی بکر علیه السلام ان ابی اسلم بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلمة بنت محمد انما استغفرت لک الله و صلا او و کذا بعد ما افاحته لک الخ فانما لک الله
 فخر حدیث ام سلمة بنت محمد انما استغفرت لک الله و صلا او و کذا بعد ما افاحته لک الخ فانما لک الله
 روز نهم پس زن داد و در رسول الله صلعم پس برآمد بجانب دریه ما لک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن حمزة بن عبد الله
 ان حاشته ام المؤمنين کانت اذا حجت و معها نساء تخاف ان یحضن قدامهن یوم الفطر فاضن فان یحضن بعدد
 لم یسقط من تغیر بهن و هن صحیح اذا کن قد افضن حضرت عائشة و فقیه کج میکرد و همراه او زنان میبودند که از حیض این
 می رسید پیش میفرستاد ایشان را و در نهم پس طواف افاحه میکرد و ندیس اگر حایض میشد بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود
 در وانه میکرد ایشان را و این حال آنکه ایشان حایض بودند و فقیه طواف افاحه کرده بودند باب ما تفعل المرأة اذا حاضت
 قبل الافاحة جدا که کند زن و فقیه حایض شود پیش از آنکه طواف افاحه کند ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی
 عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قالت قدمت مكة وانا حایض فلم اطف بالبیت و لا بین الصفا والمروة ففعلت
 ذلك الى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال افعلی ما یفعل الحاج غیر انک لا تطوفی بالبیت و لا بین الصفا والمروة حتی یطهر
 حضرت عائشة گفت آدم بگوید من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم و در میان صفا و مروه پس ظاهر شد که
 کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود که این چه میکنید حاجیان غیر آنکه تو طواف کنی بخانه کعبه و در میان صفا و مروه تا آنکه پاک شو
 ما لک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول للمرأة الحائض انی تعالی بالبحر و هم انما تعالی بحجتها و عمرها اذا ارادت و کذا
 تطوف بالبیت و لا بین الصفا والمروة و هی تشهد للمناسک كلها مع الناس غیر انما تعالی تطوف بالبیت و لا بین الصفا و
 و لا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر میگفت در باب زن حایض که احرام کند یا بخمره کردی احرام کند و چه وقتیکه خورده
 و لیکن طواف خانه کعبه کند و سعی در میان صفا و مروه نکند و نزدیک نشود مسجد حرام تا آنکه پاک شود باب المرأة تعالی بالعمرة ثم
 تحض و تقرب البحر فلا یستطیع ان تعمر حکم زنیکه احرام کرد و مروه بعد از آن حاض شد و نزدیک شد حج پس سهواً میباید
 عمره ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 حاجا الوداع فاهلنا یخرجون فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کان معی هذا فلیجل بالبحر ثم یخرج الی من یحب من بیته

قلنا
 وعلیه اهل العلم
 ان الحائض کما ان تترك
 كل ما زاد الوضوء له
 من كل ما
 ثم وعلیه اهل العلم
 في الرواية ان اخرها
 یعنی ان اخرها
 عن ابی حمزة و در
 دم و فی التلمیح و الخ
 و الطواف و الصلوة
 آخر فصلها

الناس في
وشجوها فقال الناس
وكثر الفتنة كما جازى على
من الصلطان في المدينة
صيد الاقطر شجروا وحرم
المدينة انما هو تنظيم
حرمها دون تحريم صيها
وشجوها لحدث انس
وزعم بعضهم الى حريم
شجوها دون صيدها
لهذا الى شيخ وزعم
اخرجوا الى شريها
اخرجوا صيد الحداث
على انها من خارج
المدينة ثم دخل
المدينة وفي المنهج
رصد المدينة
حرام ولا يضمن في
الحديد قال الصلي
والقديم يضمن
فيل كهم مكة و
الاصاكن وقاطع
البحر واللا فقط

[illegible]

[illegible]

و در حدیث وارد شده است حدیث پنجم از بیع آنچه از آن بدوست و حدیث بیع سلیم که مقتضای بیع شیئی موصوفه مقدس است و لهذا
شافعی درین مسئله دو قول از دیگران نقل بیع غایب جایز زانسته و در قول دیگر اگر وصف قدر او معلوم باشد درست است و اگر
دینی بیع عالم بر مخصوص کرده است یا بخره در حیطه قدر و وصف نیاید بیع احد الشوین یا بیع غار بدلیل بیع خطه زانند
صحیح نباشد و اگر کلیه صاع از صبره فروخته درست است و همچنین بیع صبره کل صاع بدرهم زیرا که درین مسائل چهار حالت لازم
نیست و همچنین اگر بقصدی فروخته و در بلد نفوذ و یکی غالب است همان مصرف شود و بیع مجیم باشد و تحقیق نیست که حقوق
چهار حالت مفصل بیع نیست بدلیل جواز سلیم حالانکه در سلیم بسیاری از امور مجهول میماند و لکن بیع چهار حالت بیع است که انشاء
تعارض و میان عاقدین باشد و وسیل قطع از بیع ظاهر نشود و بدو مختلف با اختلاف الاحوال ملوا از رویه نیست که در آن باب به معارف
باشد پس در همین باب و نیز در کافی است و الله اعلم باب بیع شرط و کل عقدان یکون بتراهی العاقدین و ان لا یکون عقدان
علا بباطل شرط کرده میشود و هر عقد رضا مندی قاعدین را یکدیگر و اگر باشد عقدی بر باطل قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تأکلوا أموالکم بیکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراحمکم و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکرم رحیما ای مسلمانان بخور
مالهای خود را در میان خود با باطل یعنی بجرام و بدیفا ندگی لیکن بخورید و قتی که طاقع شود و تجارت بعد از رضا مندی شما و ملک
کمینه خویشین را بر آئینه است خدا استعالی در حق شما هر زبان مترجم گوید و کل با باطل اخل است غصب ربو و قمار زانند
از بیع غیر مصلحت کلیه باشد که شرح رعایت آن فرمود و نیز در اخل است معامله که در آن مبادله مال منتفع بر مال منتفع بر باشد
مثل حشرات و یکدیگر حب از گندم یا امکان تسلیم مسیح و من نباشد مثل بیع منقود و آب و جز و عین از سیف یا مملوک نبود
یا عاقدین از اهل تکلیف نباشند و ترجمی در جهل کا قلب است که طالع بران میسر نیست و مراد اینجا امارت ترجمی است مثل آنجا
و قبول یا تعالی یا حقوق قرائن و الله اعلم و این آیه مهمل عظیم است در باب معاملات هزاران مسائل از آن متفرع میگردد که مفصل
لابد است در هر عقد از عاقدین چیزی یک عقد آن در شرح منقود گردد و اگر عقد معاوضه باشد لابد است از عوضین پس شرط
قاعدین بلوغ و عقل است زیرا که در قرآن عظیم آمده است و لا تؤکلو اموالکم با اموالکم و ان اشاره بخرایشان است از حقوق و لابد است
در هر عقد از چیزی یک شخص ترجمی عاقدین باشد بعد از آنکه خدا استعالی فرموده است و لا تأکلوا أموالکم بیکم بالباطل الا ان تكون
عن تراحمکم و در آن احکام بر بصیرت تراصنی که کار و دل است ملتوا ند شد پس لابد است از اقامه چیزی مقام او و لابد
است که دلالت آن چیز معلوم باشد نزد یک قاعدین و سایر اهل زبان پس در بیع و اجاره و امثال آن ایجاب قبول است
و مساطاة نیز ملتوا ند شد و در مثل حلال و مکافه لابد است از قول جانبین زیرا که قرینه که معنی عقد تراصنی عاقدین باشد اینجا
یا فیه نمی شود و لابد است در هر عقد از آنکه عقد بر باطل نباشد و قتی باطل نیست که مصلحتان عقد فایده نمید و لابد است در هر عقد

[illegible]

وصفة: "بهم استوارزنا
مشاقنا خلد كبرهم
بیم با فائز فیہ
اولی علی الحال و فیہ
مقدور المسلمین الخالد
وان یکنی لا مقوم
الباقی فی اسمہ
نفسه وان یکنی
یکون مخرج

اذا لم يقدّر من حيث هو عزه ثبت كغيره يكاد يقدّر عقد ونداند که اگر بخر بست یا نیت نیک است یا بدست و لابد است که معلوم
بودن عوضین لیکن در احیان موجود علم باشد نیست در امور موجوده غیر موجوده و ضعیف که منضم باشند فاطع تنازع و معین او
بهری که تفصیل بود که بعد از ایجاد و نه اجمال و صافی که اهل ساجد از اطلب کنند ضرورت است و هر عقد را خاصیت است از
و از جامع سلف آن خاصیت را ادراک میاید کرد مانند آنکه خاصیت رسن است که لازم میشود تا آنکه قرض بر این نیاید و خاصیت
و از آنست که خطا به اصل منقطع میگردد و خاصیت به آنست که بدین قرض تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از امل در افعال
آن عقد نیست مثلاً مثل تسلیم ثمن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط
بیع میتوان دانست که گاهی شرط حقیقی عقد است یا امری است که شارع بجهت توثیق آن فرموده است ندایا یا مقاعد مختلفه
باعتلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار ادو گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد با شرطی که شخص
بیع آن و آن شرط فاسد است و اما البشیر ط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط فاسد قطب شود بهر دو احتمال باخر صحیح است
باید دید بهر مقام کیت در هر عقد نیاید تا مل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد
و فهم این نکته از نظر حقیقه عقد و در خصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن مخصوص در سایر عقود میتوان دانست
و اگر اختلاف متعاقدين واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید بست و بحسب آن قاعده حکم میاید کرد و البتة علی
المدهی و الیهین علی من انکر البیعا اذ اختلفا و السلقة قائمة فالقول ما قال البایع او یدان ان الصمان بالکمال بهر اعتبار
این است یا جلیل یا بیسما کل در هر عقدی طرد میاید کرد و تفریجاتی که بر تو وارد شود و آنها را بر همین اصول حل میاید کرد
چون چنین سعی کردی خواهی دید که در پیشانی واحد نیست آنچه در موطا مذکور است منبره و شرح است بر یک متن که اکثر
محققان می افند و گاهی در توضیح و تفصیل و اجمال مختلف می شوند محتار فیه در میان اختیار قری و مانع است از بدین
و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانان متحقق شود تا امکان او را محلی صحیح پیدا میاید کرد و جمیع حایث لفظ عقد گفت پس اگر
متضمن خلاف مقتضای آن لفظ باشد از عقد فاسد میشود و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را محای میگیرند از این عقدا که فرجه
قائم باشد و میل فقیر بجانب اعتبار منجی است زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود تهاون دارند و بجز معنی معتبر نگردانند
باب بیع بیع الطعام بحسنه و النقد بحسنه الا ید بید سواء لیسواء فان اختلفت الاجناس كان طعام بطعام او نقد
بنقد است شرط التقابض لا المساواة وان كان طعام بنقد لم يشترط التقابض ايضا احرام است فروختن طعام بحسن آن
یعنی گندم بگندم یا جو بگوشت بدست هر یکی برابر دیگر در کیل و حرام است فروختن نقد بحسن آن یعنی طلا بطلا یا نقره
بنقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر و وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد گندم

یفهم عن مثل هذا الامثلا بمثل فقال معاوية ما ادری بمثل هذا يا سفيان قال ابو الدرداء من بعد في من معاوية انا اخبره
 حتى رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحبرني عن رايه لا اسالك انت بارض انت بما تقدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب
 فذلكه ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الا تمع مثلي ذلك الا مثلا بمثل وذا يوزن معاوية بن
 ابي سفيان فروخت او ندی از طلايا نفره بعض زياده تر از وزن آن پس گفت او را ابو الدرداء شنيدم رسول الله
 که بنی میفرمود از مانند این هیچ گز آنکه فروخته باشد بموزن را با بموزن پس گفت او را معاوية بن عبيد بن جراح
 پس گفت ابو الدرداء که گيت که تصدی بيان حد من شود پیش معاوية بن خبر میدهم او را از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و او خبر میدهم از راي خود اسی معاوية بجا اقامت نکتم با تو در زمینی که تو در آن باشی بعد از آن آمد ابو الدرداء پیش عمر بن
 الخطاب پس کرد پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاوية که مفروض مانند این را اگر آنکه فروشی بموزن
 با بموزن قوله من بعد في من نصبرني والعدير نصير مالک انه بلغه عن جده مالک بن ابي عامر ان عثمان بن عفان
 قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدنيا بالدينارين ولا تتبعوا الله بالدينارين عثمان بن عفان گفت فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروضید یکدینار را بدو دینار و مفروضید یکدینار را بدو درهم مالک عن يحيى بن سعيد ان قال
 ابو رسول الله صلى الله عليه وسلم السعد بن ان يبعنا انية من المعانة من ذهبك فضا كل ثلثة باربع حينا او كل اربعة
 ثلثة حينا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبنا فودا امر فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم و سعد بن العيني سعد بن
 رئيس اوس سعد بن عبادة را رئيس خزرج که بغر و شنید او ندی را از غنيمت از طلا بود يا از نفره پس فروختند با این حساب
 هر سه مثقال بمقابل چهار مثقال نقد یا هر چهار مثقال بمقابل سه مثقال نقد پس فرمود ايشان را ان حضرت صلى الله عليه وسلم
 را با دو پيس روگنید این هیچ را مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب ولا
 مثلا بمثل ولا تشقوا بعضهما على بعض ولا تشقوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشقوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق
 بالذهب احدها خائب الاخر ناجز وان استنظرت الى ان يلج ببيتك فلا تنظروا في اخاف عليكم الرماء والرماء هو الراباه عمر
 الخطاب فرمود مفروضید طلا را طلا مگر بموزن را با بموزن و زياده نکند بعض آنرا بر بعض و مفروضید نفقه را با نفقه مگر بموزن
 با بموزن و زياده نکند بعض آنرا بر بعض و مفروضید نفقه را با طلا یکی از این هر دو غائب باشد و دیگر حاضر اگر جهت طلبه
 او طلا آنکه در آید بجا به خود پس جهت مده آنرا و هر آينه من حی ترسم بر شمار را و در این معنی رب است مالک انه بلغه عن القاسم
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار اللهم بالدينار والصاع بالصاع ولا يباح كافي بناخر كافي بالهجرة
 معناه النية قاسم بن محمد میگفت که فرمود عمر بن الخطاب یکدینار بمقابل یکدینار است و یکدینار بمقابل یکدینار است و یکدینار

الحمد لله

[illegible]

متبادله بکمال صلح است و در وقت شهادت و موعود را بهما حاضر مالک بن حمید بن قیس الحلی عن مجاهد انه قال کتبت مع عبدالله بن عمر جمله
 صلح قال یا ابا عبد الرحمن انما صومع الذهب ثم اریتم لی شیئ من ذلك الا کثر من وزنه فاستغفل فی ذلك قد جعل لی فیها ۵
 عبدالله بن عمر فیصل الصایغ ید عبدالله المستقلة وعبدالله ینها حتی انتهى الی باب السجدا والی دابة ید ان یوکیها اشرف قال
 عبدالله بن عمر الدینار بالدینار والدینار بالدرهم بالدرهم لا فضل سینما هذا عهد نبینا الدینار و عهدنا الیکمما بکفت بودم من نزدیک
 عبدالله بن عمر پس آن پیش اندر گری پس گفت ای ابا عبدالله الرحمن بر این من زبیر میسازم ندر عبدالله از ان میفر و ششم نیز
 از ان زیاد تر از وزن او بر ان پس یاده میکیم درین پنج قدر عمل دست خود پس منع کرد او را عبدالله بن عمر پس شروع
 آن زرگر که نکند رسیده و این سوال ابا عبدالله بن عمر و عبدالله منع می کرد او را تا آنکه رسید عبدالله متصل در دروازه مسجد بایک
 جانور که خجراست سوار شود و بروی بعد از ان گفت عبدالله بن عمر کیان را بقا بدیکه نیاست و یکدر هم بقا بدیکه بریم زیاد
 نیست میان آنها یعنی صباخته و زبیر صباختن را اثری نیست اینست وصیة پیغمبر سی و اوصیة مالم یسوی شامه مالک عن
 زبیر بن عبدالله بن قسبط انه رای سعید بن السیب یراطل الذهب بالذهب فیمزج ذهب فی کفة المیزان و یمزج صاحبها الک
 یواطلن ذهبه فی کفة المیزان الاخری فاذا احتدل لسان المیزان اخذوا و اعطی زبیر بن عبدالله بن قسبط و ید سعید بن السیب
 که وزن پنج یکدر طلا را بطلا پس میریخت طلا خود را در یک پلتر از و میریخت یار او که با هر پنج یکدر طلا خود را در یک پلتر از و پس
 برابر میشد زبان ترازو و میگرفت و میداد و مسئله در کتبی شافیه مذکور است که هر گاه غله را بفرد فروشد اگر یک جنب باشد شرط صحیح
 حلول و عاقله و تقابلین قبل التفرق است و اگر دو جنب باشد مثل گندم با جو پس تفاضل درست است و تقابلین و حلول صحیح
 نیز شرط است و بر همین قیاس است نقد بقدر اختلاف جنب چون طلا بنقره و نقره با طلا و نوز یک خفیه علت حرمت نقد و ن
 محبت و مراد از قدر کرمل و موزون بودن است و مراد از جنب اتحاد جنب مثل گندم با گندم و زباز پس اگر مرد و وصف
 باشد تفاضل و ن حرام است چون گندم با گندم برابر یکدیگر یا بعد فروخت و بر هیچ یکی را از مبیع و ثمن منوع نباید گذاشت
 و اگر یکی از این دو وصف محقق و دیگر نغی باشد تفاضل درست باشد و ارجح درست باشد چون طلا با نقره و گندم با جو و اگر هر دو وصف
 باشد تفاضل و ن ارجح بر دو درست باشد و الله اعلم باب الوصف الذی ید و علیه هذا الحكم در بیان مصنفی که دوران میکند
 بروی این حکم مالک عن ابی الزناد انه سمع سعید بن السیب یقول لا بد لک فی ذهاب خضه او ما یکال او ما یوزن مما یکال
 او شرب سعید بن سبب میگفت را بایت مگر در طلا یا نقره یا چیزیکه در پلاز کرده میشود ما وزن کرده میشود و از آنچه خنده میشود و آنچه
 میشود و ترجمه گوید رضی الله عنه لابد است از استنباط عاقله را و از تخفیف حکم او پس باید دانست که حضرت مسلم در کوفه بود نه در شام است
 و ظاهر قیاس اقتصای نماید که هر چه مثل این شمایا باشد در طبعی که ما حکم شده است حکم او مانند حکم شما راست خواهد بود پس باید دانست

١٥
والله اعلم بالله وما لم ينزل به سلطانا قل ان ابراهيم الخليل لما دعا الى الله وحده فاستجاب له من الله فاعترف له بذنوبه وانما اتيناك بالبينات والذوق

[illegible][illegible]

تفیش علامه و کما حکم بود است عندنی مقام فقها ایست که مختلف شد شاخه الفی عده مؤثره در جهت فقه نقد است که مستند حکم
مخصوص این دو چیز است از آنکه نقدیه اصل صحت این دو چیز است و اما اثری است در احکام شرع مانند زکوة و عده مؤثره
در شهادت و بقیه ملحوظه است خواه نظرها باشد خواه اقیات باشد و می ریزد که حکم و شعیر ذکر کرده اند آن شهر طعام حجاز بود و ذکر
کردند و در بعضی فقه موجود است و می ذکر کرده و معتقدان اصلاح طعام است و در حکم دست اصلاح مزاج مثلا و اما کمال
نقد را داشته است و در اربع باقیه اقیات را ریزد که امر جامع در میان ایشان اقیات است و قیاس کرده می شود و غیر طبع
فایده می یابد که حاجت در اوقات بلع واقع است نه بغیر آن و قمر غالب قوت اهل حجاز بوده است و ابو حنیفه در اولین درن جنس
و در بقیه کمال و جنس را داشته است و میل فقیران را از اسباب بد جهت مالک بیشتر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام بمطابق
سماں جنس فروشد اگر در جود و در اوقات و صناعت و غیر آن تفاوت باشد هیچ فاسد است الا در صورت همانند کمال فایده
و طول را از شرط تعارض مفهوم شد و اگر چنین دیگر فوشه مثلاً گندم را بجا ماند شرط حنیفیت و مفاد صلیب است
و تعارض شرط صحیح است پس نسبی می گوییم باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقیر و مماثلت را معیاری باید و معتبر
عاده اهل حجاز است و در حدیث حضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در آن محصر کمال بود مانند غنم مانند او است که در کمال مساوی
اگر چه درن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن محصر کردن بود مانند زمین معتبر در آن درن است و از حدیث سعد بن ابی سنان
که در بعضی از این طبع طلب بر طبق است معلوم شود که معتبر مانند در وقت کمال نمی است یعنی وقت رسیدن او و جالی کبیری آدم آنرا
از آن چیزی می خورند و مقاصد جزئی برای مخرجین طایفه قبیله الوقح اعتبار ندارد پس کمال حفظ و شعیر وقت عین تفاوت است
و وقت کمال طلب غنم وقت فروز عیب است الا در طبعی جنسی که فروز عیب می شود پس آن فروز نشود و ملامت بهر شهر است
و در قولی مماثلت این نوع در حال طبیعت و عینیه معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و در بعضی
می شود پس معتبر مماثلت است و معانی از این دو حالت عینیه دانسته میشود با اتحاد و اتحاد و مقاصد و اختلاف جنس است
با اختلاف اصول مانند دقیق حفظ و دقیق شعیر و همین سسم در میان مماثلت آنچه آتش جدی را ترک کرده است بطبع یا غلی معتبر
و فیه ما فیه زیرا که مماثلت در کار نیست و مماثلت معتبر در چیز نیست که را در این آدم باشد و آن عاده ستم باشد در میان
ایشان باب قال بعضهم لا یبیم الحظ بالحدید الا بحدید الحظ و فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی
ان یبلغه ان سلیم بن یساقال فیه حلف کما سعد بن ابی قحاص فقال لفلان من حظه اهلک فاجتم بها شعیر و اما کما
الا بحدید سلیمان بن یساقال فیه حلف کما سعد بن ابی قحاص پس گفت سعد بن ابی قحاص غلام خود را بگیر
از گندم ایضا و خود پس خرید یکین باقی خوراک و کمال لا هموزن او و اما کما فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی و فیهما تفاوتی

بن الاصح بن عبد یحییٰ بن علف فقیه فقهنا فقال لعلنا نجد من خطه اهلاک طعنا ما فاقهم بها سید اولا تاخذ الاصله
سلمان بن یسیر خبرنا دا نافع را که برائیه عبد الرحمن بن اسود بن عبد یحییٰ تمام شد علف و با و پس گفت سلام خود را که گیر کن
خانه خود قد طعمای پس خرید یکن بدل آن چرا و گیر از هم وزن او مالک انه بلغه عن القاسم بن محمد عن ابی معیقب ^{الده}
مثل ذلك فاسم بن محمد را بی معیقب و بی مانند این روایت کرد و ترجم گوید تعقیب کرد و اندازن آن حدیث و از آن خلف الاجناس
فصیعو کیف شتم و او مسلم پس فقیه که مختلف شود اجناس پس بفروشد هر قسم که خواهد و اکثر علما بر همین متفق اند و اعظم
باب یحیو ان یحیو الخلد من الوبایع مستانف و قبض یخللان فی ذلک جائز است حید کردن برای خلاصی را
بفروختن از سر نو و قبض مدین درین بیج که این بیج و قبض در میان آیند ما بین مبادی جنین مالک حدیث عبد المجید
سهل بن عبد الرحمن بن حوف عن سعید بن المسیب عن ابی سعید الخدری و عن الجوهری ان رسول الله صلی الله علیه
استعمل رجلا علی خیر نجاءه بقر جدید فقال رسول الله صلی الله علیه اکل من خیر هکذا فقال لا والله یا رسول
انا تاخذ الصباح من هذا بالصاعین و البصاعین بثلاثة فقال رسول الله صلی الله علیه لا تقبل بهم الحجج بالذات
ثابت بن الذکوان حم حبیب رسول الله صلی الله علیه حامل خست مدوی از خبر پس آورد و اندر پیش آنحضرت صلعم فرج حبیب و آن
بهرین اقسام ترست پس فرمود او را آنحضرت صلعم ای مهربانم خیر انجنین است پس گفت آموزند و قسم بخوراید رسول الله برائیه را
میگیریم کیصاع از ترسم جنیب صاع از غیر آن و می گیریم دو صاع بده صاع از غیر آن پس فرمود آنحضرت صلعم انجنین بیج کن
بفروش صحیح را و صحیح خراجم و از صنف رویه را گویند مقابل بدهیم بعد ازین خرید یکن بدهیم قسم جنیب مالک حدیث
فید بن اسلم عن عطاه بن یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه التمر بالتمر مثله فیل له ان عاملاک یخیر یاخذ الصباح
بالصاعین فقال رسول الله صلی الله علیه اجمع لی ففعل له فقال رسول الله صلی الله علیه اناخذ الصباح بالصاعین فقال
یا رسول الله صلی الله علیه لا یبیع فی الجنید یا حجج صاعا صاعا فقال رسول الله صلی الله علیه بهم الحجج بالذات
یا الله حبیب رسول الله صلی الله علیه فروخته خود را و مقابل بخر ازین را با هم وزن پس گفته شد و در خدمت آنحضرت صلعم بده مسلم
برائیه حامل شمار خبر میگیر کیصاع مقابل بده صاع پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم تطبیق آن حامل با پیش من پس
او را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود او را آنحضرت صلعم ای میگیر کیصاع را بده صاع پس گفت آن حامل یا رسول الله
نمیفرشند بدست من جنیب باجم باین حساب کیصاع مقابل بده صاع پس فرمود آنحضرت صلعم بفروش صحیح را بدهیم بعد ازین
خرید کن بدهیم جنیب و باجنیب بیج من التمر و هو ارجو تو بهم و اجمع هو القل و لقال بها خلاط و دین التمر ترجم گوید یا رسول الله
که اگر کسی نتخیزل نفع کرد در با منطور است مقصود باشد و از انقباض صحیح متعلق حاصل کند جایز باشد و نظر کرد و نشود بان

من البياض انما هو من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين
 من البياض الذي في العين

البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين
 البياض الذي في العين

٣٣٠

رشيده اده شود وادار با داین قاضی از مهمات قواعد است هزاران ماسک خلافیه بران متفرج است شافعی مشهور عقد اخا انظر
 و مالک عقد طهارة و ابو حنیفه گاهی صورت عقد را گاهی قصد عقد را و ایند امام الحرمین و امام غزالی گفته اند که ابو حنیفه حرم نظام
 و امام مسلم و ابو حنیفه برین تقریر ظاهر را گفته اند و ایند باینست که حضرت مسلم و امام غزالی گفته اند که ابو حنیفه حرم نظام
 خبر داد که شریع مضبوط تر است و در امر معروف و نهی منکر و بازخواست و ولایة و حکام جهان را اعتبار کرده اند و مصباح
 شریع خفی لیکن است فیما بین و بین الله از ان بازخواست میشود شریع گاهی مقصود از ان شریع مصباح است
 بصورت معلوم با بازخواست ظاهر آن متعلق شود و گاهی مقصود از ان قطع رسم فاسد است از عالم نه آنکه در هر فردی
 یا منصف بود باشد و امام مسلم پس سجد کرد که عقد صحیح باشد با اعتبار علم شریع مواخذة نیست و با اعتبار علم مصباح تفصیل است اگر
 نرسانید مواخذة نیست و اگر رسانید و از آن قصد جرازه بر شرع کرده است مواخذة خواهد شد باب البیعی عن بیع الوطی بالقر
 باب در بیان منع از فروختن خراج را بر افرانک مالک حسن حبده الله بن زیدان زیدان ابیاعیاش اخبر انه سال سعد بن
 ابی وقاص عن البیضاء بالتکلی قال له سعد انیها افضل فقال البیضاء فنهاه عن ذلك وقال سعد سمعت رسول الله
 علیه السلام یقال من اشتراه القم بالوطی فقال رسول الله علیه السلام انقص الوطی فابیس فقالوا نعم فنهی عن ذلك
 سوال کرد سعد بن ابی وقاص از انس بن سیدنا که فروخته شود بلیت بیضا نام تمی است اگر ندیم که سفید و نرم میباشد و سبک
 شباهت بکرم است بآن نباشد و آنرا جبر بر من گویند بعضی گفته اند از بیضا اینجاست تر است قبل از آنکه خشک شود بعضی
 و این باینست بعضی حدیث و الله علم پس گفت او اسق کلام یکله بن دو به تر است پس گفت ابو حنیاش بیضا به تر است پس
 نوی که حدیث از بن سید و گفت سعد بن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله علیه السلام سوال کرده میشد و از خریدار
 خراج خشک بخرا تر پس فروخته حضرت مسلم با ناقص میشود و طوبی فیکه خشک میشود پس گفته اند آنی قص میشود پس بنی فروخته
 از بن سید سبک گوید این حدیث اهل است و اما که جایز نیست هیچ چیزی از مطعومات چنین آن که یکی از ان تر باشد و دیگر خشک
 اند هیچ طوبی با فروج حنب با زبیدی هیچ گوشت خام با گوشت بخت و قول حضرت مسلم انقص الوطی ایمن بنیدیت علت
 حکم همین است قول اکثر علماء و اهل شافعی و مالک صاحبین همین طرفت و جایز داشته است ابو حنیفه تنها با اشی
 الحیلان بطین الحیلان فروختن جانور با جانور مالک عن صالح بن کيسان عن حسن بن محمد بن علی بن ابي طالب عن
 ابي طالب عن جلاله بنی احصیفه ابشر بن عبد الوالی علی بن ابي طالب عنی انه عنده فروخت شتر را اگر از ان او بود
 خوانده میشد آن شتر را بصیفه بقیه بلیت شتر را میگوید بوجه زانی مالک عن ناظم بن حبه الله بن عمر اشتر
 و صلته با ابقیه اصره مضطی علیه یوفیها صاحبها بالربح حبده الله بن عمر خیر که شتر سوار را بقیه بلیت شتر را بقیه

10

تحریر

مجلس

سواء كان الجاني

وهذا قول

395

بسم الله الرحمن الرحيم

1950

استاذ الملائكة
وان كان

100

مجلس شورای اسلامی

فان كان

١٠٠

32

فرمود که رساند آن شتران را به صاحب بنهاد و در بزرگ مالک آنه سال ابن شهاب بن سیم الحیوان ثنینه لاجعاً حدیثی اجل قتال
لا باس بذلک امام مالک سوال کرد ابن شهاب را از فروختن جانور و جانی که میسازد پس گفت ابن شهاب هیچ کس
نیست مابین من و تو که فروختن یک جانور بقابل و جانور خواه یک جنس باشد خواه اجناس مختلفه در صورت حاضر بودن هیچ کس
درست است مذهب فقها همین است الا سعید بن المسیب تخبرم این بیع رخصت در حیوان ماکول اللحم در صورتیکه شتران را بیع
باشد اگر چه جنس مختلف باشد و شاید قیاس کرده است آنرا بر طعام و اما بیع الحمیوان بالحمیوان نسبی پس در پیش شافعی
آن درست است و اما جنس و اختلاف آن وجود حیوان از ماکولات و نه خوردن آن و یک مقابل یک فروشد یا یک مقابل
و در پیش ابو حنیفه این بیع جایز نیست الا علم باب بیع اللحم بالحمیوان در بیان حکم فروختن گوشت بمقابل جانور مالک
حنزید بن اسلم عن سعید بن السیدان رسول الله صلی الله علیه و آله عن سیم الحیوان بالحمیوان حضرت مسلم منع فرموده و نیز در کردن
حیوان بمقابل گوشت مالک عن داود بن حصین انه سمع سعید بن السیب يقول من بیع من اهل الجاهلیه سیم اللحم بالمشاء و
داود بن حصین شنید سعید بن السیب را میگفت از تمام اهل جاهلیه است فروختن گوشت در بدل یک بز یا در بزر مالک
ابی الزناد عن سعید بن السیدان کان يقول فی عن سیم الحیوان بالحمیوان قال ابو الزناد فقلت لسعید بن السیب ارایت رجلاً یشتري
شاة فاعطى ثیاه فقال سعید النحان اشتريها لیسها فاعطى فی ذلك قال ابو الزناد و کل من ادرك من اهل العلم یسعون
عن سیم الحیوان بالحمیوان قال ابو الزناد و کان یکتب فی تحقیق الحال فی رضان ابان بن عثمان و هشام بن اسمعيل ینهی عن ذلك
سعید بن السیب گفت که بی کرده شد از بیع حیوان بمقابل گوشت گفت ابو الزناد پس گفتیم سعید بن السیب را که خبر ده مرا از دیگر خبری که
اشتری بمقابل و نه بیس گفت سعید بن السیب اگر خرید کرد آنرا تا بخرد او را پس خبر نیست درین خرید و فروخت گفت ابو الزناد
و هر کسی که فروختیم من از اهل علم منع می کند از فروختن حیوان بگوشت گفت ابو الزناد و شنیده شد و عهد نامها را حطان و در زمان
ابان بن عثمان و هشام بن اسمعيل که منع میکنند مردمان را از این بیع و شرا مسئله دفعه فتن لحم بمقابل حیوان مختلف است همچنان
تجسیم آن قائل اند و باید که سبب اشخاصی بحدیث بن السیب آن حدیث هر چند مرسل است لیکن چون بصل صحابه قوت یافت چنان
و جب گفت و لهذا اشخاصی مرسلات ابن السیب با مستقالات دیگران بودند می شود و جاعه دیگر یا با قرآن قائل اند از ابو حنیفه
و صحابه اختاره الزمان من صحابه اشخاصی را که حیوان از رویان قیمت در بدل آنکه یک حیوان را بمقابل دو حیوان میتوان فروخت
پس بیع لحم بخیر رایج روی است یا غیر روی با وجود احتمال زیاده و نقصان جایز است و در شرح فتاوی مذکور است که هر گاه
حیوان بالحمیوان بفروشدند و هر دو متحد الجنس باشند پس این بیع درست نیست مگر در صورتیکه محکم اکثر باشد از لحم حیوان
زیرا که ناید و مقابل فقط واقع شود و بیع لحم حیوان بگوشت نزدیکترین تخبریم گوید من نزدیک غیر آنست که از جدری اشخاص دیگر است

واخرجنا من تحتها
 ما لي بالسم من ابي خفيتم عني
 او ان شئت قال ابو خفيتم عني
 قلت قلت ويطر الشافعي فيهم
 ويجوز ان يكون من اخوانه
 وكان بعد خفيته من مع اولاد
 فشرح السنن فاختلطت في العلم
 في بطنهم بالحيون زلفه في
 من الصواب انما اعيان الحيوان
 واليه نهى الشافعي عن صلب
 وان كان مولا لكانه يرمى بول
 العجاجة واستحسن الشافعي رسل
 ابن السبكي
 واخبرها التي اذا لم تبش
 الحديث كان فيهم من يتقدم
 من كبره فقالوا من يتقدم
 الحيوان ليس مال الارباب ولا
 يجوز بيعه من مال الارباب ولا
 الله بالحيوان ببيع الارباب
 بانه يوفى بغيره في مال الارباب
 القياس ان كان بغيره في مال الارباب
 فانه فيه ذم القياس و
 في الارباب جازي ببيع الارباب
 قال علي بن ابي طالب

[illegible]

شفا شخصی قصاص یا کوبه یا چه قدر گوشت از زمین گوشتند حاصل شود مقاب گوید بیت ظل پس این شخص گمیزد این گوشتند از قبایع
بیت ظل از لحم کبیر اگر زیاده از زمین برآمد پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در مصیبت
حدیث موافق قیاس است والله اعلم باب بیع المزانبة والمحاقلة حرام است بیع مزانبة و بیع محاقلة و آن بیعی است که اگر در
اہل یارب مالک الاجار و دیگریند شخصی را زرع حق باشد یا باغی از خرمانیان شخصی دیگر بیاید و از آن تخمین کند در دل خود و برود پیش
صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا رطب یا انقدر خرص میشود پس زراعت یا رطب یا بن ده و اینقدر حب خشک که بخواهد
ساخته خرما خشک کرده بتو بدهم پس هر دو رحنی شوند و باید یک دود و بسته نمایند و این حرام است و علت نزدیکی شافعی است
و نزدیک مالک رسالت عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزانبة والمزانية بيع التمرا بالتمر كيلاً وبيع الكيل
بالكيل رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبة و مزانية فروختن ترست بدو یعنی خرما و ترخرا خشک بیع الكيل
بموز و بشر و كيل یعنی بقدر سبایه او مالک عن داود بن الحصين عن ابی سفيان مولى ابی احمد عن ابی سعيد الخدري ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم نهى عن المزانية والمحاقلة و اشتراء التمرا بالتمر و من الخلق و المحاقلة كوله الاخر من بالحظفة رسول الله صلى الله عليه وسلم
منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن خرما ترست بخرا خشک و آن خرما تر در سر خرمانیان استاده باشد
و محاقلة بخرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزانية
والمحاقلة و المزانية اشتراء التمرا بالتمر و المحاقلة اشتراء الزرع بالحظفة قال ابن شهاب فسالت سعيد بن المسيب عن استكراهه ان
بالذهب الورق فقال لا بأس بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزانبة و محاقلة و معنی مزانبة خرید کردن
خرما ترست بخرا خشک و محاقلة خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسيب را
از اگر ای گرفتن زمین بزر و فخره پس گفت بیع باک نیست بآن قال مالک و معنی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المزانية
و تفسير المزانية ان كل شئ من الخراف الذي لا يعلم كيل ولا وزنه ولا حده اتبع شئ سمي من الكيل والوزن والحد
وذلك ان يقول الرجل للرجل يكون له الطعام المصير الذي لا يعلم كيل من الحظفة والتمر وما اشبه ذلك من الاطعمة
او يكون للرجل السعلة من الحظفة او النوى او المقضرات العصفرا او الكرسفا او لكان او القرم وما اشبه ذلك من
السلع لا يعلم كيل شئ من ذلك ولا وزنه ولا حده فيقول الرجل لرجل تلك السلعة كل سلعة هذه او من
كيلها او وزن من ذلك ما يوزن او يحد منها ما كان يعد فما نقص من كذا او كذا اصاحا للتسمية بسميها او وزن كذا او كذا
وطلا او عد كذا او كذا فما نقص من ذلك فعلى غيره حتى ادركت تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو من ضمن ما نقصت ذلك
على ان يكون له ما زاد على تلك سبعا ولكنه المحاقلة والفرق بينهما ان المحاقلة ان لم يشترط منه شيئاً اشترط اخرجه ولكن ضمن ما سئل

قوله

عنه عليه السلام فانما ان يكون له ما زاد على ذلك فانه نقصت تلك السلعة من تلك التسمية اخذ من مال حراما نقص غيره من اعطاه ما به وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ من مال ذب السلعة ما لا يغير من ولاهبة طيبة بها نفسه

فانما ان يكون له ما زاد على ذلك فانه نقصت تلك السلعة من تلك التسمية اخذ من مال حراما نقص غيره من اعطاه ما به وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ من مال ذب السلعة ما لا يغير من ولاهبة طيبة بها نفسه
فهذا يشبه القاروم ما كان مثل هذا من الاشياء فذلك يخرج كقولنا ما كان مني فمؤد خضر صلعم انما يميزه وتفسيره انما انت كمر حرة
كتره من دياقة شود وداسته نشو وحققت بهانه اوراد ووزن اوراد و شمار اوراد خريده شود وچيزي معين از كيلات و موزونات
معدنات مثال اين است كه گويي شخصي شخصي ديگر كه باشد نزود او تود و از جنس فلان دانسته نشود على تحقيق پيمايه او مثل گندم
وخرما يا آنچه مانند است از غلات يا باشد نرود او متاعي ديگر از جنس برك درخت منيلان يا خسته خرما يا تراكزي يا تخم خنصر
يا بنبهانه يا كنان يا ابريشم يا آنچه مانند اين است از متاعها كه دانسته نشود وحققت قدر پيمايه او و وزن او و شمار او آن گويي
اين شخص بصفاي كچه پيمايه كن متاع خود را يا امر كن ديگر را تا پيمايه كن آن متاع را يا وزن كن آن متاع آنچه وزن في سب شما
كن از آن هر چه شمارست پس آنچه ناقص و از مقدار پيمايه كعين كند آنرا يا از وزن قدر طلي يا از مقدار شمار پس بر سب
تا و ان آن تا تمام كنم آنچه معين كرده ام و بتورسانم آنچه زائد باشد از آن پس آن از آن من است زيرا كه بر همه خود ميگويي
نقصان او بدل آنكه زياده براي من باشد يعني توده طعام ترا يا متاع مجهول الكمية ترا يا مقدار خريدم اگر سود آمد براي من
و اگر زيان آمد نيز بر من است پس اين خريد و فروخت نيت بلكه اين معامله در خطر انداختن است مال خود را و فريب است و قمار است
ميكنند و در معامله ديگر كه اين شترى بخرد و از بايع جيز را كه بر آورده است يعنى مقرر كرده است مكن ضامن شده است بر ائى
چيز را كه معين كرده است از پيمايه و وزن و شمار و طرا آنكه باشد او را آنچه را بر آن معين پس اگر ناقص شد آن متاع از آن
گرفته باشد فرو رفته از مال صاحب خود سود آنچه ناقص بر او بغير قيمت و بغير ميه كه بخوشدلى داده باشد آنرا پس اين معامله قمار
و بر معاملتى كه مثل اين معامله باشد پس قمار دان ما خلت ميكنند و الله علم قهرم كويد حتى الله عنه خرص و شرح آمده در باب كره
ما زنجار دانسته ميشود كه منع بجهت قمار است و اگر قمار يافته نشود مثل آنكه نباير خرص متعارف كند و درون از خسته او سق خريده اند
صحیح باشد زيرا كه اگر تحقيق امر در كل شى مطلوب باشد اكثر مصالح مني آدم بر هم خود پس مراد اينست كه تحقيق كه عقلا بران
اعتقاد ميكنند و خرص نيز از اجتهاد است و شرح نيز آنرا در بعض احوال تجويز فرموده است پس عده نهي قمار است نه احتمال
زيرا كه اگر با در مثل اين محل عفو مني بود خرصى صلاحا نيز مني شد باب الوضحة في العرايل باب در بيان خصصت و خرص
مسالك من نادم عن عبدالله بن عمر بن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه
رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه
احمد بن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه

فانما ان يكون له ما زاد على ذلك فانه نقصت تلك السلعة من تلك التسمية اخذ من مال حراما نقص غيره من اعطاه ما به وان زادت تلك السلعة على تلك التسمية اخذ من مال ذب السلعة ما لا يغير من ولاهبة طيبة بها نفسه
فهذا يشبه القاروم ما كان مثل هذا من الاشياء فذلك يخرج كقولنا ما كان مني فمؤد خضر صلعم انما يميزه وتفسيره انما انت كمر حرة
كتره من دياقة شود وداسته نشو وحققت بهانه اوراد ووزن اوراد و شمار اوراد خريده شود وچيزي معين از كيلات و موزونات
معدنات مثال اين است كه گويي شخصي شخصي ديگر كه باشد نزود او تود و از جنس فلان دانسته نشود على تحقيق پيمايه او مثل گندم
وخرما يا آنچه مانند است از غلات يا باشد نرود او متاعي ديگر از جنس برك درخت منيلان يا خسته خرما يا تراكزي يا تخم خنصر
يا بنبهانه يا كنان يا ابريشم يا آنچه مانند اين است از متاعها كه دانسته نشود وحققت قدر پيمايه او و وزن او و شمار او آن گويي
اين شخص بصفاي كچه پيمايه كن متاع خود را يا امر كن ديگر را تا پيمايه كن آن متاع را يا وزن كن آن متاع آنچه وزن في سب شما
كن از آن هر چه شمارست پس آنچه ناقص و از مقدار پيمايه كعين كند آنرا يا از وزن قدر طلي يا از مقدار شمار پس بر سب
تا و ان آن تا تمام كنم آنچه معين كرده ام و بتورسانم آنچه زائد باشد از آن پس آن از آن من است زيرا كه بر همه خود ميگويي
نقصان او بدل آنكه زياده براي من باشد يعني توده طعام ترا يا متاع مجهول الكمية ترا يا مقدار خريدم اگر سود آمد براي من
و اگر زيان آمد نيز بر من است پس اين خريد و فروخت نيت بلكه اين معامله در خطر انداختن است مال خود را و فريب است و قمار است
ميكنند و در معامله ديگر كه اين شترى بخرد و از بايع جيز را كه بر آورده است يعنى مقرر كرده است مكن ضامن شده است بر ائى
چيز را كه معين كرده است از پيمايه و وزن و شمار و طرا آنكه باشد او را آنچه را بر آن معين پس اگر ناقص شد آن متاع از آن
گرفته باشد فرو رفته از مال صاحب خود سود آنچه ناقص بر او بغير قيمت و بغير ميه كه بخوشدلى داده باشد آنرا پس اين معامله قمار
و بر معاملتى كه مثل اين معامله باشد پس قمار دان ما خلت ميكنند و الله علم قهرم كويد حتى الله عنه خرص و شرح آمده در باب كره
ما زنجار دانسته ميشود كه منع بجهت قمار است و اگر قمار يافته نشود مثل آنكه نباير خرص متعارف كند و درون از خسته او سق خريده اند
صحیح باشد زيرا كه اگر تحقيق امر در كل شى مطلوب باشد اكثر مصالح مني آدم بر هم خود پس مراد اينست كه تحقيق كه عقلا بران
اعتقاد ميكنند و خرص نيز از اجتهاد است و شرح نيز آنرا در بعض احوال تجويز فرموده است پس عده نهي قمار است نه احتمال
زيرا كه اگر با در مثل اين محل عفو مني بود خرصى صلاحا نيز مني شد باب الوضحة في العرايل باب در بيان خصصت و خرص
مسالك من نادم عن عبدالله بن عمر بن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه
احمد بن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه رسول الله صلى الله عليه وآله اخصص نصا العربى از يمينه

والزجاج

۲۲۵

فذكر ذلك له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ان لا يبيع خيرا فاشتم ذلك الحائط فاني رسول الله صلى الله عليه وآله عليه
فقال يا رسول الله هؤلاء هم بنو عبد الرحمن گفت خرید کرد مردی بارو دخان باغی در زمان رسول الله صلیم پس کار کرد و در آن
و دیگر می نمود آنرا تا آنکه ظاهر شد و اورا نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کند چیزی از من برای او یا نسخ هیچ کند
پس گفت خود حساب باغ که هیچ یک نین و او را نکند پس رفت مادرشتری پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فکر کرد این تا آخر
آنحضرت صلیم پس فرمود آنحضرت صلیم سوگند خورده است آن شخص که نکند کار نیک پس شنید این سخن از خداوند باغ پس پیش
آنحضرت صلیم پس گفت یا رسول الله مطلوب او راست یعنی رضی شدم یکی ازین دو چیزها مالک آن بلغه ان عمر بن عبد الله
فمنع به وضع الجاهل خیر رسید با نام مالک عمر بن عبد العزيز حکم کرد با ساقط کردن بسبب مصیبت بقوی گفت ابو حنیفه و
در حدیث گفته اند که وضع جای خیر است زیرا که در حدیث دیگر آمده است نفیم یا خدا حکم مال خیر و این در صورتی است که وضع
بها می نباشد و احمد و شافعی و قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جواب در سیوم حدیث یا زیاد
از آن یعنی اگر مالک حدیث سوم یا زیاد از آن باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است سقی و غیر آن تا آنکه
شمار کمال غلغل سده بعد از آن واجب است تخلیه میان او و در میان بستان پس اگر عصبی بسبب تفریط در سقی بهر سده مشتری خیار
ثابت است و اگر نقصانی بجهت آفت سادیر رود و مقتضای اختلاف احادیث بابا از شافعی و قول آمده است احتیاج وضع جای
و در جواب آن و از وجوب مخیر شود که هیچ از صفات باغ است و از احتیاج مخیر میشود که هیچ از صفات مشتری است و شافعی
در حدیث سیل احتیاج کند است باب لا یخیر ذمیع ما لیس عنده عینا الا ان یکون بیع السلم و صفای جزئی است فروختن
چیزی که نیست در پیش باغ معین مگر آنکه باشد بیع سلم مالک آن بلغه ان دخل ادا ان شباع طعاما من اجل الی اجل
فذهب الی الرجل الذی بیع النبیجة الطعام الی السوق فحضر علیه الصبر و یقول لمن ایاها تحب انک ان شباع لك فقال النبیج
اتبعتهما لیس عندک فایتا عبد الله بن عمر ذکر ذلك له فقال عبد الله بن عمر للمنباع لا تتبع منه ما لیس عندک
و قال للمنباع لا تتبع منه ما لیس عندک مردی خواست که خرید کند طعامی را از مردی مشن آن و عنه کرده تا سیاه
پس برود و آن مرد که میخواست که بفروشد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میفروشد و او را و او را و او را و او را
از کدامی تو و دوست میداری که خرید کنم برای تو پس گفت مشتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزد یک
پس عبد الله بن عمر پس اگر در دین با او پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کند و اگر خرید کن از وی آنچه نیست نزد یک
و گفت فروشنده را که فروشن بدست او آنچه نیست نزد یک تو الصبر جمع صبر و بضم الصاد و مالک عذقی بن حنبل
سمع حمیل بن عبد الرحمن الثقفی یقول لسمعید بن السیسی رجل اتباع من الاذواق ایتی بیطع الناس بالجوار ما شاع الله

ما ورد ان اسیر اطعمه المصلح علی النبی فقال له سید اوردان توفیق من علی بن ابی طالب فی القیامه فقال له نعم ان ذلک
 جمیل بن عبد الرحمن بن سعید بن اسیر بن اریه من مروی است که فرید میگویم از عطاء الله که داده می شود مردان را در قیامت که کسی
 است قدر که خداستالی خود هست است بعد از آن میگوید که بفروشم طعام را که در دست است بر من تا میسازد پس گفت او سید را
 که ایفا کنی ایشان را از عطاء که خرید کرده آنرا گفت آری پس منع کرد او را سعید بن اسیر بن سبج با ابی یزید سعید بن اسیر
 قبل قبضه جایز نیست فروختن طعامی که خرید کرده باشد پیش از آنکه قبض کند آنرا مالک بن نافع عن عبدالله بن عمر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یشتره رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر که خرید کرد طعامی را و بپوشید
 اندر و شد آنرا آنرا قبض کند آنرا مالک بن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ابتاع
 طعاما فلا یبعه حتی یقبضه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر که خرید کرد طعامی را پس باید که بفروشد آنرا آنرا قبض کند آنرا مالک بن
 عن علی بن عمر انه قال کنا فی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله الطغافین یبعث علینا من یأمرنا بان نقول من المکان الذی
 ابتعناه فی الی مکان سواه قبل ان ینبعه عبد الله بن عمر گفت بودیم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله که خرید میکردیم طعام را از رسول
 که میخواست بر کسی که بفرواید نقل کردن طعام از جای که خرید کرده بودیم آنجا بسوی جای دیگر میفرستادیم پس از آنکه بفروشدیم آنرا
 عرض از نقل است که خیار مجلس تمام شود و قبض بوجود آید مالک بن نافع عن حکیم بن خوام ان ابتاع طعاما اوبه
 عمر الخطاب لما س فباع حکیمه الطغاف قبل ان یستوفیه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فزده علیه و قال لا یجوز طعاما
 ان ینتفع به حتی یشتره حکیم بن خوام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردان را پس فرخت حکیم بن خوام
 پیش از آنکه قبض کند پس سید این خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این سبج را حکیم گفت بفروش طعامی را که
 کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک انه بلغه ان حدکو کا خربت للناس فی زمان مروان بن الحکم
 من طعام الجار فتابوا بالناس تلك الصکوک فبینهم قبل ان یستوفوها هذا جمل زید بن ثابت و در میان اصحاب
 صلی الله علیه و آله مروان بن الحکم فقال لا یبع الیوم یا مروان فقال احذر الله و ما ذاک فقال هذا الصکوک تباع
 الناس ثمنها فاعرها قبل ان یستوفوها فبعث مروان الحرس یشترونها فینتفعون بها انما الناس ویدونها الی اهلها
 خبر رسید با ما مالک که براتها برآمدند برای مردان در زمان مروان بن الحکم از طعام جبار و دیو است بر ساحل بهی که
 لشکر آنجا فرود می آید پس یکدیگر خرید و فروخت میکردند مروان آن براتها را در میان خویش پیش از آنکه قبض کنند
 پس داخل شدند بن ثابت و شخصی دیگر از صحابا حضرت مسلم بن مروان بن الحکم پس هر دو گفتند آ باطل است سبج را
 ای مروان پس گفت مروان پناه بگیرم بخدا و حجت این سوال پس گفتند این براتهاست که خرید کردید آنرا مروان

۳۳۳

[illegible][illegible]

[illegible]

عاشق
عليه أهل العلم
قال محمد بن أبي
سليمان مكرهه ولا
يبيع ما اشترى
لا يظفر رعدنا
وفي الدنيا
أبيه صلى الله عليه
وسلم عن جبل الجند
وهذا تاج الساج
وعن الملاقي وهي
في البطن والمضام
وهي في أصلها
بحر

الفول
 قاشت
 بن يحيى عن ابن
 والصلوات
 شرح السنن
 أهل العلم
 البقي
 فهم
 امرأة
 رجل
 ما
 على
 إلى
 ١٧

الكلب فقال الشافعي رحمه الله
خفيف جالس

و علی ما روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمودند که هر کس که از این کتاب بخواند...

این و علمه سوال کرد عبد الله بن عباس از آن خبر شریف می کنند از آنکه پس گفت ابن عباس بدید فرستاد مردی برای آنحضرت صلعم
 خلیف خمر پس فرمود آنحضرت صلعم او را بیا نده که خدا تعالی حرام ساخت آنرا گفت بنی پس سرگوشی کرد با او شخصی که بر بدوئی
 بود بنی آنحضرت صلعم فرمود پس سرگوشی کردی یا او پس گفت امر کردم او را بفروختن آن خمر پس فرمود آنحضرت صلعم بر آئینه کشید
 حرام کرده است شراب آنرا حرام کرده است بیع آنرا پس کشاده گردان مردمان هر دو مزاده تا آنکه رفت آنچه در آن بود مالک
 بن نافع عن عبد الله ان رجلا من اهل العراق قالوا يا ابا عبد الرحمن اننا نبتاع من غنم النخل والعنبر فتعصى فخر فنبعها
 عبد الله بن عمر اني اشهد الله عليكم وملائكته ومن هم من اللجن والاسنان لا اؤمركم ان تبعوها ولا تبتاعوها ولا تقصروا
 ولا تشربوها ولا تستقوها فانما نحن من حمل الشيطان مجي ان اهل عراق اخذت عبد الله بن عمر را اى ابا عبد الرحمن بر آئینه نمودند
 می کشید بعضی میوهای درختان خرماد و انگور پس می افشایم آنرا تا خمر شود پس میفروشیم آنرا پس گفت عبد الله بن عمر سر آئینه گوی
 میکرد و آنم خدا را بر شما و فرشتگان او را بر سر کشود این سخن را از جن و انس بران که من امر نمیکنم یعنی جایز نمیدارم شما را که بفروشید
 آنرا و نه خرید کنید آنرا و نه آنکه بفروشید آنرا و نه آنکه بخرید آنرا پس بر آئینه خمر بخیل است از اگر در اشط
 شتر جم گوید رضی الله عنه بر همین است اتفاق علما و اختلاف کردند در عده حرمت آن خفیه بطلان بیع و اخیر متقوم بر فقه آن
 خمر و خمر و شافیه گفته اند بنی فرمود آنحضرت صلعم از من کلیت قال ان الله حرم بیع الخمر و الخنزیر و المینة و عله بنی در شرب می
 نجاسته من است پس بحث گردانیده شد آن باقی خمس العین باب کراهیه کسب الحرام من خیر بخری باب در کراهیه
 خون کشنده و اخیر تحريم مالک حران بن شهاب عن ابن محصنة الاضا ادا حدیثی حارثة انه استاذن رسول الله صلی الله
 فی اجابة الجماع فنهى عن اكل بل لیسال و بنی تاذن حتى قال اكله نقض احک یعنی دققت ابن محصنة الضاری سنوری طلب کرد
 از آنحضرت صلعم در اجاره حمام پس منع فرمود آنحضرت صلعم از آن پس همیشه سوال میکرد و دستور میخواست از آنحضرت صلعم
 بیا آنکه فرمود و جز آن شتر آبکش خود را یعنی طعام ده غلام خود را مالک عن حمید الطویل عن النبی مالک انه قال اجمع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم البوطیة قال له لصلی الله علیه و آله ان یخففی احدی من خواجه خون کشانید آنحضرت صلعم خون
 کم کرد از آنحضرت صلعم ابو طیب پس امر کرد آنحضرت صلعم برای او یک صاع از تروامر فرمود خدا و ندان او را که سبک است اندازد بر او
 خراج او را ترجم گوید رضی الله عنه و بر همین است اتفاق علما و همچنین واقع شده است در روایتی بخوبی عن ابن محصنة انه استاذن
 و صواب نزد یک و اة دیگر عن ابن محصنة عن امیر آمده و مناه عن جده لانه حرام بن سعد بن محصنة لیس لیسند بنی محصنة و الذی
 استاذن انما هو محصنة و روایتی حرام عن محصنة مسئله باب النهی عن بیع و سلف باب در بیان منع عقد یک بیع چیزی شایسته
 فرض دادن چیزی دیگر باشد مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی میبیم و سلف آنحضرت صلعم منع فرمودند از عقد یک

و علی ما روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمودند که هر کس که از این کتاب بخواند...

قال عليه السلام

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

قال النبي صلى الله عليه وسلم

العبد بشر طلاقا لاهل حق ايا جاز يست خريد کردن بنده بشر طراز کردن مالک من نانم عن عبدالله بن عمر ان حائنه
ام المؤمنين ارادت ان تشترى جارية فتعقها فقال اهلها اشبعكم اعلی ان يكون ولاه مالنا فذكرت ذلك لرسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال لا يمنعك ذلك انما الولاد لمن اعقني حضرت عائشة خواست که خريد کند کنيزی را تا آزاد کند او را پس
خداوندان آن کنيز که مي فرموديم او را بدست تو بشرط آنکه دلا را در برای ما باشد پس حضرت عائشه ذکر کرد اين ماجرا در حضور
صلى الله عليه وسلم پس فرمود حضرت صلعم باز دار و ترا سخن ايشان يعني از خريدن کنيز کن غير از اين نيست که او کسی است
که آزاد کرد و مالک من يحيى بن سعيد عن حمزة في هذه القصة جاءت بروية تشعين حائنه فقالت حائنه انك
اهلك ان اصابك لم تكن حبة واحدة واحصت ضلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشترىها واحقيقها انما الولاد
لمن اعقني فخصو بريرة امد طلبت ماري سيكره و حضرت عائشه در مال کتابت پس گفت حضرت عائشه اگر دوست دارند
خداوندان تو که برينم در دامن ايشان قيمت تو بکند خود آزاد کنم ترا چنان کنم پس فرمود حضرت صلعم الله عليه وسلم خريد
او را و آزاد کن غير از اين نيست که دلا برای کسی است که آزاد کرد و باب النسخ عن بيم الغر در نسخ بيمی که در وی حضرت
شترى باشد مالک عن ابي حازم بن عمار عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشترى من بيم الغر
رسول الله صلعم منع فرموده از بيع غر مانند آنکه بفروشد انچه درين درياست به ناهمی و انچه برين درخت شب ميگذراند
از غرقان و غير آن از انچه مقدور تسليم نباشد قال مالک ومن الغر والمخاطرة ان عبد الرجل قد ضلقت دابة او ابن حلا
و عن شئ من ذلك فحسب دينا را يقول رجل ان اخذه منك بعشرين دينارا فان وجد المبتاع ذهب من البايه ثلثون دينارا
وان لم يجد ذهب البايه من المبتاع بعشرين دينارا قال مالک وفي ذلك ايضا حديث اخر ان تلك الصالة ان وجد المبتاع يد را دقت
ام نقصت ام ما حدث بهما من الصبح فهذا احفظ المخاطرة قال مالک ولا حرج عندنا من المخاطرة والغرة اشترىها
في بطن الاناث من النساء والدواب لانه لا يدعى يخرج ام لا يخرج فان خرج لم يد را يكون حسنا ام قبيحا ام
ام ناقصا ام ذكورا ام انثى وذلك كله يتفاضل الحان على كذا فقيمت كذا وان كذا فقيمت كذا انك انك از عبد را دقت
و در خطر انداختن شترى آنست که قصد کند مردی که کم شد جان و زوایا که بخت غلام او و بهای چیزی یا زان بخواهد و بشار
پس بگوید مردی من ميگيرم آزاد تو را و بشار پس اگر يافت انچه از شترى کم شد از بايع سی دينار اگر يافت آنرا
بر بايع از شترى ببيت دينار گفت مالک درين صبي ديگر هم هست اگر آن جانور کم شده يا غلام که بخت یافته شده است
يعني شود که زياده شده يا کم شده يا چه چیز رسيد او را از عيب پس اين غلام ظاهر است مالک امر که صلعم است و ديگر
که از جمله مخاطره و در خريد کردن چيز نيست که در شک ما داست خواه از ناسا باشد خواه از جانمان برای آنکه است نه شود

اعقابه بعد من ذل
يعلم النبي قال الحسن الثاني
يعلم النبي و بطل الشرح
وفي الولاية كذا في شرح
ان يعققه و يدبره
او يكاتبه و يطلعه
مع قنينة و يولد
اهل العلم و في الولاية
نهي رسول الله صلعم
عن بيع الغر وهو
استساق بغيره الشئ
و من ذل بين جوفين
و كذا في بيع الكليتين
م
الماء و السمك في
الماء و في الرقاب
و هو من بيعه سلوة
التي في خيطه لا يوفد
منه لا حيلة الا في
بيع بطل في الهواء
و بيع اللحم و النجاس
والابن في الضحك

وعلیهما صلوات الله وعلیهما
 ولا یجوز بیع العرقون بان
 یشتروا وعلیهما صلوات الله
 لیكون من الثمن ان یبی
 السلعة الا ان یبی
 قال المحلی وعلیهما صلوات الله
 لا یشترک فیها علی شرط الذ
 والحقبة ان لم یرض
 السلعة
 قلت وعلیهما صلوات الله
 العلم قال یجوز لهذا
 ناخذ لایكون بیعها
 ۲۴
 طلاقا فانما کان من ذ
 نایح ففیها عیب
 بدو هو ففیها عیب
 والعامة من نفقه

وبقدره او خذ او من سته شرم گوید مراد نفع غیر از حرم قطع دنیا و دریم است که صورت دریم و دنیا را بخری و بانی
 ماند بر سینه اصلیه خود و وزن آن کم شود تا تعین کند باین نقصان صاحب ما و الله اعلم **باب** بیع العربان باین
 کردن از فروختن عربان و عربان دریمی اگر بیکد مشتری در اول عقد بیایند بدین شرط که اگر عقد تمام شد از جمله من
 وضع خواهد بود و اگر تمام نشد علیه باشد بغیر بدل مالک **عن** الثقة **عن** عرو بن شعیب **عن** ابیه **عن** حماد **عن** ان رسول الله
صلی الله علیه و آله **عن** بیع العربان رسول الله صلعم منع فرمود از بیع عربان **قال** مالک **و** ذلک فیما روی **عن** الله **علم** ان یشتروا
 الرجل العبد والولیدة او یکتا دی الدابة ثم یقول للذی اشتراه من ذکای من اعطیک دنیا را و درهما او اقل او کثر
 من ذلک علی ان اخذت السلعة او وکتبت ما تکرریت منک فالذی اعطیک من ثمن السلعة او من کراه الدابة
 وان ترکلت ابتیاع السلعة او کراه الدابة فما اعطیتک فهو لک بغیر شیء **قلت** مالک این بیع در اینجا منیم ما و الله اعلم
 که خرید کند مروی بنده را یا کثیر که را یا کرایه بگیرد یا نوری بعد از آن بگوید شخصی که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی
 ترا دنیا می یابد می یا کثیر از آن یا اکثر از آن برین شرط که اگر گرفتیم آن متاع را یا سوار شدیم چیزی را که کرایه گرفتیم از تو بجز
 و آدم ترا از قیمت متاع وضع خواهد شد یا از کرایه جانور باشد و اگر ترک کردم خریدن متاع یا کرایه جانور بجز آنچه آدم
 باین از آن است بغیر بدل چیزی مترجم گوید و بر همین اند اهل علم **باب** لایکون بیع الامه المذمومة طلاقا لها یجوز
 ودها بهذا العیب نمی شود فروختن کثیری که در نکاح کسی داده شد طلاق او و جائز است رد او باین عیب مالک **عن**
 ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدى لعثمان بن عفان جارية ولها زوج اتباعها بالبصرة فقال عثمان لا اتوبها
 حتی یفاد قها زوجها فارضى ابن عامر زوجها فقادها عبد الله بن عامر بدیه فرستاد عثمان بن عفان کثیر کی را
 و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزد یک نشوم با او تا آنکه جدا شود از او
 رفیع وی پس منی ساخت عبد الله بن عامر رفیع او را پس جدا شد از وی مالک **عن** ابن شهاب **عن** ابی سلمة
 بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع ولیدة فوجدها ذات زوج فودعها عبد الرحمن بن عوف
 خرید کرد کثیری پس یافت او را خداوند شوی پس در او مترجم گوید و بر همین است مذموم جمهور علما **باب** بیع الاستثنا
 فی البیع اذا کان معلوما جائز است استثنا کردن چیزی در بیع و قیله باشد مشتق معلوم مالک **عن** دبیقة بن ابی
 عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یبیع ثمر حایط و لیستثنی منه قاسم بن محمد غیره یخت میوه بستان خود و کثیری
 سیکر و از آن مالک **عن** الله بن ابی بکر ان عبد الله بن عمرو بن حزم باع ثمرها ثلث له یقال له الا فاق با دقته
 الا ف درهم و استثنی منه بستان مائة درهم ثمن محمد بن عمرو بن حزم فروخت میوه بستان او را خود گفته میشد او را فاق بستان

والمختار من طائفة هؤلاء في المداينة ولا ينبغي للسلطان أن يبيع من الناس ما كان من أرباب العلماء يخدمون في القبة فكذا ما أحسنما وجزاها عن صيانة حقوق المسلمين لأن الله يبعث في الأمة من يشاء من رسله وأهل الأعراس البصيرة

[illegible][illegible]

و قال في قوله لا خلاف في صحة البيع في كل حال لا خلاف في صحة البيع في كل حال لا خلاف في صحة البيع في كل حال

کمی پس بگو که خلاصه بیست و پنج شرط است که در غایب شدن یعنی در قیمت یا نقصان میج پس میگفت آن مرد و فیکه خرید فروختی
 لا خلاصه بقوی گفته که در حدیث لا خلاصه اختلاف کرده اند علی احمد گفته که عام است در حق جمیع مردمان و فیکه این کلام را می گویند
 میرسد از در کردن بحدت غبن در این کلام حکم شرط خیار را رد و مالک گفته در بحدت غبن و قوی است که غبن خاصش باشد و خبر
 و احمد اثبات خیار در صورت غبن نکرده اند و تشریح گوید رضی الله عنه حدیث لا خلاصه بمجمل است بر شرط خیار معنی لا خلاصه لا خلاصه
 است و آن کنایه است از وجود اختیار پس اگر غبنی داد که کند یا غبطه در ترک بیع در باید زد و کند بیع و او فیه نظر زیرا که در غبطه
 حدیث بخیر واقع شده پس ظاهر آنست که این خیار دیگر است که حاصل میشود با این لفظ اگر غلطی ظاهر شود غبن در حق
 چنانکه امام احمد میگوید و شرط خیار را غرض از لفظ حدیث ابن عمر الایع الخیار با جمله حدیث بیعی در این ماجرا زیاد بهر سناد
 واقع شده شمس ثبات بخیر فی سلسله اتعنها ثلاث لایال در روایتی و قطنی عن عمرو و در شده فجل رسول الله صلعم عقد غلطی
 و این زیاد موافق قیاس است زیرا که در وجود خیار دامنمانی مقاصد عقد است پس لانعم شد تعین مدتی فیکه ایام صلا
 آن ملا و دون از ثلثه ایام بطریق اولی ثابت شد و در حدیث آمده در باب آنچه قبض در آن شرط صحت بیع است نهی از تفرق
 و مینامی و در صود خیار شرط صادق می آید که مینما حلقه پس مخصوص خیار شرط باشد بغیر ربو و سلم و فروج بسیار خارج
 بر حصول ملک پس بحث باید کرد که آیا مشتری بخیار از ملک مشتری است یا از ملک بیع یا متوف و اقوال شافعی درین باب مختلف
 شده اند و ظاهر تفصیل است اگر خیار با بیع راست میج بر ملک است و اگر مشتری راست پس ملک است و اگر بر درست متوف
 است اگر بیع تمام شود غلط باشد که مشتری بر الوده است و الا با بیع را و در فرسخ و اجازت صریح لفظ است بعد از آن فعلی است که
 ملک میکند مانند وطنی فیکه که تردی در مصلحه اجازه فریغ باشد عرض بر بیع تا قیمت او و غنبت مردمان در و معلوم شود
باب تحريم الغش و ثبوت خيار العيب حرام است غش و ثبات است خيار عيب مالك با سناد ان در لواءه صلا
 علیه قال ولا تقربوا الی و الغش فممن اتبعها بعد ذلك فمن خیر النظر من بعد مجملها مختص و موقوف و حضرت صلعم جمع کنید
 شیر را در پستان شران و بز آن پس بر خرید کرد و جانوری که شیر در پستان او جمع کرده باشند بعد از یکبار پس او خیر است محل
 به بهترین و در بر بعد از آنکه بدوشد از تشریح گوید رضی الله عنه غش حرام است و خیار عیب ثابت است و مشتری را اختیار است غش
 معین و خیار وقت عقد باشد یا حادث شود پیش از قبض بکذا فی المنهاج **باب عمدة الوقوف فی الايام الثلاثة او الستة** با سناد
 از دم عهد و بندگان در سه روز یا در یک سال **مالك** عن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن محمد بن امان بن عثمان و عثمان بن اسحق
 کانین کران فی خطبتهما عمدة الوقوف فی الايام الثلاثة من حين يشترى العبد او الولية و عمدة الستة و یا امان بن عثمان
 بن عثمان و عثمان بن اسحق کانین کران فی خطبتهما عمدة بندگان در سه روز است از آن وقت که خرید کرده است غلام

السنة اذا باع بغیر شرط في ثمنه
 غش و ان حدث بعد القبض
 انعم و ان حدث قبل القبض
 فان المشتري كان خاتفا
 فان البائع حدث في البيع
 فقال البائع حدث في البيع
 فقال المشتري كان في البيع
 وقال المشتري كان في البيع
 قال قلت في البيع و قال الله
 و على المشتري البيعة و قال الله
 في الرقيق خاصة بره و قال الله
 ايام بلا بيتة و في الجنون و
 الخ و انما الى سنة فادامته
 السنة فذكر في الايام من
 عمدة الستة و عمدة الستة
 السنة الا ان يشتري العبد
 فكل من ذلك على الشرط
 الى قولنا في خطبة طاهر
 الخ و انما الى سنة فادامته

فروخت که آنکه میدانت در آن میسر نباشد این ساخت آنرا پس میدانت عیب و پوشیده داشت فایده میکند و اگر شرط بر آن
 و بهشت چیزی که فروخت رد کرده باشد بروی مقرر حکم گوید یعنی بعد از آنکه در بعد شرط بر آن فروخته و یا عیب است یا مخت در عیب
 گوئیم بعد از آن در سلب آن فیه خفا متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود و اگر
 میسر شد و عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع غالب عدم است و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و قید علم
 عدم محبت است که هر نوع مخصوص است بصفتی و نقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلاً خد و حسن صورت که در نوع
 خرس یافته میشود در حاضریست همچنین حسن شاملی که در نوعی حاصل است در عیبی یافته نمی شود پس یافتن صفتی که در نوع دیگر
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم می تواند بود آنچه را که نمیکند قیمت را و عین را و آن
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه نقص قیمت او را عین او باشد تقدیم
 عیب بر ملک مشتری ضرورت است و الا خیار حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیع
 گوش قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمانت بیع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است بسبب سابق مثل
 قطع یا ببقا یا قطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم
 رجوع کند یا برش عیب و اگر عیب معلوم شد بعد از زوال مالک او هنوز رد ممکن است پس بیع را میسر شد که ارش ندهد و مطالب عین
 و در بابت نفوت مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحجت دقه لازم بود چون این مسئله معلوم باشد که در حد
 باب یک احتمال اینست که شرط بر آن بیع فایده میکند و بر می بیند و آنرا بیع عیبی که نگردد نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد
 بر این عمر و دیگر است که بر می می شود و بر عیب بعد از این عمر خاصه کرد و بر رضای آنکه حضرت عثمان بریدی بخون سوزند
 نمود و اظهار آنست که بشرط بر آن بر می می شود و از عیب باطن در حیوان که آنرا میزند از عیب عجز حیوان زیرا که در حیوان صورت و قسم
 می باشد و با عیب بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصالح بیع بر دست فر شوند و فیه نظر زیرا که
 غیر حیوان نیز محمل عیب باطن می باشد و بیع میخواهد که ثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متکلم است از مشتری
 آن و بر بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهة تقصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که از بیع
 معلوم باشد شرط اخیار است و بمنزله تقصیر حصول و ثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
 احتمال زیرا که سوزند و ادفع باع بعد و مبادا یعلم پس بعد از آن عمر قسم بخورد و از جهة توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی
 پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم یا بفاطمه الممنون و الله اعلم
 عیبی که بیعتی فی ذلک و قتی که متع باشد رو بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود و آن قال مالک الا

قلت في المنهاج
 وهو ما يليع عند
 المشتري ان يفتقه
 ثم علم الجيب راجع
 بالارشاد وهو جزء
 من ثمنه نسبة
 اليه نسبة ناقص
 العيب من القيمة
 لو كان سلبا ولا يصح
 اعتبارا قائل بتمت
 من يوم البيع القيمة
 فلو حلت عند القبض
 عيب سقطت عنه
 ٢٥٢
 فلو ان كان سلبا
 في ثمنه المشتري
 البايع راجع اليه
 فتمت في ذلك
 فتمت في ثمنه المشتري
 المشتري ان يفتقه
 اليه نسبة ناقص
 العيب من القيمة
 لو كان سلبا ولا يصح
 اعتبارا قائل بتمت
 من يوم البيع القيمة
 فلو حلت عند القبض
 عيب سقطت عنه

عليه عند ان كل من ابتاع وليدة فخلت منه او عبدا فاحتقه وكل امر دخل الفات حتى لا يخطأ رده فقامت البينة
 قد كان به عيب الذي باعه وحمل ذلك باعترا فانه غير فان العبد والوليدة يقوم به البينة الذي كان به عيب
 فبر من الثمن قد ما بين قيمته وقيمتها وبذلك العيب قال مالك الامر المحقق عليه عندنا في الرجل يشتري العبد ثم يظلم منه
 على عيب يردده منه وقد حشد به عند الفقهاء عيبا اخر اذا كان العبد الذي حشد به مفسدا به مثل القطع او الاعتق وما اشبه ذلك
 العيب المفسد فان الذي اشتريه العبد بخير النظرين ان لم ير ان يوضع عنه من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد لم
 اشتريه وضع عنه وان احب ان يهرم قد ما اصفا العبد ثم يرد له العبد فذلك له وان مات العبد عند الذي اشتريه
 اقيم العبد به العيب الذي كان به يوم اشتريه فينظر كم ثمنه فان كانت قيمة العبد يوم اشتريه بغير عيب ثمة دينا او
 يوم اشتريه وبه العيب ثمة دينا او وضعه من ثمنه القميين فانما تكون القيمة يوم اشتريه العبد كذا قال مالك امر كذا اجماع
 بران نرد ما نشت كبر خريد كذا كذا في راس حمل گرفت ان كذا في راس خريد كذا في راس خريد كذا في راس خريد كذا في راس خريد
 دخل شد دروي نقصاني تا آنكه منيتوان رد كرد اورا پس قايما شد نه گواهان كه بر آئيه بود و آنرا آن نقصان نرد يك شخصي نرد
 اورا ياد انته شد آن عيب با قرار يا غير آن پس بر آئيه خيلا م يا كذا في راس خريد كذا في راس خريد كذا في راس خريد
 اورا پس رد كرد و شود از ثمن آن قدر كه مقرر شود در ميان قيمت او حلالا كذا و صحيح بود در ميان قيمت او كه اورا اين عيب است
 وكفت مالك امر كذا اجماع واقع شد و است بران نرد يك كذا در ميان موديك خريد كذا في راس خريد كذا في راس خريد
 كرد و ميكند اورا السبب آن عيب دهر آئيه حادث شد آن غلام را حصبه ديگر نرد يك مشتري آنست كه وقتيكه باشد اين عيب
 حادث شد اورا مضد او مانند قطع يد يا كوري چشم و آنچه مانند آن باشد را حصبه مضد نهج و شرالس بر آئيه هر كبر خريد
 آن غلام را ميرسد او را كه نظر كنند اگر دوست دارد كه كم كرده شود از ثمنه قيمت غلام بقدر عيب كه بود اورا روزيكه خريد بود
 اورا وضع كرده شود و اگر دوست دارد كه تاوان بدد باز خود بقدر آنچه رسيد غلام را يعني عيب نرد يك او را بعد از ان رد بكنه غلام
 پس ميرسد اورا اين حكم و اگر غلام نرد شخصيكه خريد كرد او را قيمت كرده شود آن غلام را و حلالا كذا اورا بود عيب نرد يك خريد
 او را پس نظر كرده شود چه قدر بود قيمت او پس اگر باشد قيمت غلام روزيكه خريد كرده بود اورا بغير عيب و دينار و قيمت روزيكه
 خريد كرده بود او را و او را ثابت بود عيب هشتاد دينار و وضع كرده شود از مشتري آنچه در ميان اين دو قيمت باشد و خراج
 كه مستبر است قيمت روزيكه خريد كرده بود غلام را بخرم كبر نرد يك شافعي و ابو حنيفة و بيع در ميسورت بدون رضا بايع عيب
 نيست آري وضع نقصان بر كشتري ميرسد و نرد يك امام مالك اخيرا مشتري راست رضا بايع را تاثيري مقرر كرده است
 باب الخراج بالضمان خراج بدل ضمانت است قال مالك في الرجل يشتري العبد فهو احب بالاجارة العظيمة والاهلية

قلنا وطني اهل العلم قلنا قلنا

卷之五

وَقَالَ

۱۱۱

سازمان

...

...

و

۱۰۰

و

2

五

پیشہ

三

三

३३

五

20

5

...

五

三

عجائز

20

5

2

مفتی

5

۱۱

25.

3

7.3/5

五

فبطل عبادتي له دار اقامة بنا ههنا العبد اضعا فانه يبعد بعينه يرد منه ذكاه ولا يحجب عليه جارة فيما عمل له ذلك فذلك
تكون له جارة اذا اخرج من غيبه لانه ضامن له كلفت الملك حتى مرد يخرجه من غلامه الربس اجير سارو ورا با جاره بزرگ يا جاره
بعد از ان بايد در ان غلام صبيح اگر در کرده شود بسبب آن عيب انگه او را ميرسد رد کردن غلام بسبب عيب باشد براي او اجاره
غلام و صنعت آن و دين شش حکمی که بودند بران جماعت علما در شهر ما و اين حکم بنا بر آن است که اگر شخصی بجز و غلامی را برين بنا کرد
غلام براسي مشتری سرانی را که قيمت بنا بران بعتبت غلام چندان باشد پس از ان یافته شود در ان غلام صبيح که رد با عيب
شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده براي او پس برين قیاس باشد
او اجرت غلام چون اجير سازد براي غير خود زيرا که او ضامن است بران غلام يعني مثلا اگر غلام وراين آشنا گشته اند از مال
يشد و اگر خيانتي ميکند در ان بر مرد مشتری بود و لغتم بالغرم مترجم گويد يمين است مذموب جمهور علما باب اختلاف المتبای
باب اختلاف کردن با بيع و مشتری بايکديگر ممالک انه بلغه ان عبد الله بن مسعود قال يحدثنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ايما يتبعني تبائعا فالقول ما قال البايع او يدا ان عبد الله بن مسعود كلف ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر دو بيع و شتر الكند که بايک
معاخذريد و فروخت کرد ز يمين بعد از ان اختلاف کردند و گواه ندارند پس سخن معتبر بيان است که با بيع گفت يا انيت کرد و کند
بيع را يعني اگر بعد قسم حق ظاهر شد بر قول با بيع اعتماد بايد کرد قال مالك الامر عندنا في الرجل يشتري السلعة من الرجل فيختلف
في القن فيقول البايع بعثها بعشرة فانايرو فيقول المبتاع اتبعها منك بحجة فانايرو فيقول البايع ان شئت فاعطها
المشتري بما قال وان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتك الا بما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلعة بما
البايع و اما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برى منها و ذلك ان كل واحد منهما مدعى صحة ما
حكم نزدیک مادر حق شخصه که خريد ميکند تساعي را شخصه پس اختلاف ميکند بر دو با بيع و مشتری در قيمت پس ميگويد با بيع فروخته بستم تو
آن بده و دينار و بگويد مشتری خريدم آنرا از تو بر پنج نيارا نيت که گفته شود بر با بيع را اگر خواهی پس بده انتفاع و مشتری در بدل آنچه
ما را خواهی قسم بخور بخدا اگر فروخته بستم تساعي را که بايچ گفت و اگر سوگند خورد گفته شود بر مشتری را یکی از دو کار کن يا بگويد تساعي را بگويد گفت باي
و يا سوگند بخور بخدا اگر خريدم تو کم آنرا که بدل آنچه بستم پس اگر سوگند خورد و بي تعلق شد از ان و انچه را چه نيت که هر کدام از با بيع و مشتری
مدعی است بر صاحب خود و مترجم گويد يمين مذموب شافعي و امام محمد بوي را دين مذموب چي کرده و شافعي فرق نموده است و صاحب بيايچ
قائم باشد و در صورتیکه تلف شده باشد و ذميبا بوجيف نيت که اگر مبيع تلف شده باشد قول مشتری بيايچ و بر بايچ حلف نيت
بر دو جانب در صورتیکه مدعی نیتواند شد بلکه بايچ فقط بر مشتری مدعی شدن ميکند و مشتری انچه را که می درزد و البته مدعی را پس

[illegible]

و لا تأخیر فان حل ذلك رجاء و وضعه و تأخيره من واحد منهما صا د بعا جلا ما عجل النبي ^ص بحرم البيع و ليس بشركة
و لا بتولية و لا اقاله ^{كلمة} گفت ملك و ملكم نزد يك انست كه بيع با كنيت ب عقد شركت و عقد توليه و اقاله بيع و طعام و غير آن قبض كند
صاحب اين حقوق يا كند و قتيقه نقد باشد و ان رجعي را زائد كند و نقصاني از بيز شمار و پس اگر دخل شود از اين حقوق زياده بجا
يا وضع نقصاني يا تخيري از بجا ببيع يا من اين عقد بيع كرد و حلال مي كند از هر چه حلال مي كند ببيع را و حرام مي كند از هر چه
حرام مي كند از ازاين حقوق و همچو كين باشد مترجم گويد حقيقت شركت آنست كه تخفي متاع را بخرد و ديگر يار و بعض امتناع شركت
خود سازد و بعض آن چه در خطه بعض واقع شده است از منس توليه آنست كه بفرستد آن متاع را بغير اخذ خريد كه دست بدان
بلا زياده و نقصان و اقاله منع بيع است و در كردن بيع و من از هر جانب الله اعلم باب حرم الله الربوا حرام كرده است خدا
ربور قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بانهم قالوا انما البيع
الربوا و احل الله البيع و حرم الربوا فمن جله موطنه من ديه فانتهى فله ما سلف و لم ير الله و من عاد فاولئك أصحاب النار
هم فيها خالدون ۵ آنكه مي خورند سود را بر بخيرند از قري او و مگر خا نكه مي خورند و كيه ديوانه كرده باشد او را شيطان بسبب آسيب
اين بسبب آنست كه ايشان گفته اند جز اين نيت كه تجارت مانند سود است يعني تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت در هر
و حلال يا خسته است خداست تعالي تجارت را و حرام ساخته است ربوا را پس هر كه رسيد با و پندى از جانب پروردگار و پس باز
از خورن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از اين يعنى استر و اد او بخورده است پيش از آيه تحريم لازم نيت و كار او گذشته
شده و بسوى خداست اگر خدا بخواهد هر كه بخواهد بسوى خود رسد سود پس ايشان بپسندگان و درخ اند ايشان اينجا بايد
حق الله الربوا و ربى الصدقات و الله لا يحب كل كفار اثيم و همچو مي كند خداست تعالي بر كنه سود و زياده مي كند بركت و ثواب
قدر او خدا دوست مي دارد هر ناسپاس را كه گناه را ران الذين آمنوا و عملوا الصالحات فاعلموا الصلوة و اتوا الزكوة و اطعموا
عذبهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ۵ هر آينه آنكه ايمان آورده اند و كارهاى شايسته كرده اند و بر پا داشته اند ناز و اذ
زكوة را ايشان راست فرد ايشان نزد يك پروردگار ايشان و نيت بيع ترس بر ايشان و ز ايشان اند و گوين شوند يا اها
الذين آمنوا اتقوا الله و قد و اما بقى من الربوا ان كنهه ثمنين ۵ اى مسلمانان بترسيد از خدا و ترك كنيد هر چه باقى مانده
از با اگر مسلمان بستيد فان لم تغلق فاذنوا بجرم من الله و رسوله ۵ و ان تبتم فلكم رؤس اموالكم لا تظلمون و لا
پس اگر نگويد اين فرمان الهى را پس خبر او را شنيد بجهت از جانب خدا و رسول او و اگر توبه كنيد پس شماست اصل مالها و شما
شما غلام كنيد و بر شما ظلم كرده نشود و ان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون
و اگر بوجد آيد شما نكستى پس لازم است براى او همت دادن تا وقت فراخ دستى تا نكند قصه و پيش ابرار كنيد بهتر باشد شما

۱۴۰۲

فالشركة ان يكون
منزى بجبسة

بعض المشتركين
التولية ان

من الثمن والمو
بما اشترى به

بديعه مکتب
از مؤلفان کرام

مقالة ابن
العلم

وعلیه اهل البیت

الخطاب

مجلس

شیخ الحدادی

فہرست

۳۵۵

باب الید فی

برجی بریلانڈ

دوستان

14

عادي الى اخره
دين عادي

فوندا

فوائد بنی صلیبہ

فقد طلع

۱۳۰

11

قیس الملک عن مجاهد قال استسلف عبدالله بن عمر بن رجل در احم ثم قضاه در احم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله
 هذا خیر من در احمی التی اسلفتك فقال عبدالله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذالك طيبة ^ع قرض گرفت عبد الله
 بن عمر از شخصی در احم را بعد از آن او اگر در احمی که بهتر بود از آنجا پس گفت آنرا دایم اباحید الرحمن این در احم تو بهتر اند
 از در احمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبدالله بن عمر بر آنید دانسته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن ترجم
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا معنی قرض است و معنی قرض تملیک شی است بآن شرط که رو کند بدل او را و آن بیع نیست
 بلکه عقد است که ابتدا معنی بیع دارد و آخر آن معنی مبادله و لا بد است از صیغه الی بران مانند قرضتک اسلفتک فده مثله
 و ملکک علی ان ترد بدله و اصره فی حاجتک و رد بدله فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که
 قرائن میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطاة گفتیم اگر ثانیاً اختلاف کنند یکی گوید همه بود دیگری گوید
 قرض فل صاحب مال یمین معتبر است و لا بد است در قرض از ابدیت تبرع و جایز است قرض در هر چه مسلم در آن جایز
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل
 شهر علم بوصف دی باشد و در شی رد مثل لازم شود و در مقوم نیز رد مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکر را قرض گرفتند و نزدیک رد بکر بستند و نیافتند پس باعی را دادند و جایز نیست
 و قراض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض کسیر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبدالله بن
 ابی طالب شرط فرمودند بطولان عقد و یا بشرط اجل سیمی درست است یا نه ظاهر روایات موطن در منع است زیرا که
 گفته فلا شرط الاقضاء و ظاهر قرآن عظیم جواز است و ادانیم بدین الی اجل سیمی فاکتبه زیرا که کاشا است
 قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک میشود بقیض و در مسلم و قرض اگر در از شرط و حاضر
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلفه حاضر نمود و هنوز اجل
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در قصه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم بقیض پیش از اجل
 ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض دایم است و محتاج میشود بلفظ مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد
 و سودی آن عوض صحیح است چه کرده شود بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را سخته حمل باشد یا در عدم عقد در اینجا عوض صحیح باشد و الا بکرده شود
 بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود مثلاً بر بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد تولیة و مشارکت
 و مراجه و مخالطة و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک بر ذکر کردن مراد باشد و اگر با تمام علی

له قلت
 و علیه اهل العلم
 فی المناهج و لا یجوز شیء
 عن مکتب
 او شیء زیاده فلو
 هکذا بالشرط فغن
 و قال محلی باس بذالك
 و کان من ضعیف شرط
 اشتراط علیه وهو
 ۳۵۷
 قول الی حقیقة

فصل في بيان ما يجب من الصدقة على الفقراء من أموالهم
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق

فصل في بيان ما يجب من الصدقة على الفقراء من أموالهم
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق

ذكر كراهة كتمان المال حارس من زنا وقصاصه وبيعها وما من شرائجات كبراي استرلاج كرهت به من متعبر
 واگر بزبان بائع من دانسته بود وآن خلاف واقع ظاهر شد یا بصی بیع شده است یا علقی دیگر در وقت عقد که
 متغیر شد است مانند اجل ظاهر شد و قول آمده است توفیق بواقع و لزوم آنچه میان کرده است نظر باعتقاد بیع اول
 و بآنکه حسی شده است آنچه بائع تقریر کرده **باب** اذا سلف سلفا فلا يشترط ان يعطيه في بلد آخر وقتئذ
 قرض به تقرضی ایس باید که شرط نکند آنکه بدو در شهر دیگر **مالک** انه بلغ ان عمر بن الخطاب قال في رجل
 طعاما على ان يعطيه اياه في بلد آخر فله ذلك عمر بن الخطاب قال فاین الرجل یعنی محله آن عمر بن خطاب فرمود
 بر دیگر قرض او طعام را بشرط آنکه بدو در آن طعام در شهر دیگر پس ناپسند داشت آنرا حضرت عمر و گفت پس است
 مرد بر داشتن آن شهر دیگر ترجم گوید رضی الله عنه در هدایه که اشته سفاج آمده است و آن قرضی است که مقصود
 مقرض بآن استغاده سقوط خطر راه باشد و فی الانوار ما حاصله از شرط قرض آنست که قصد منفعتی نکند پس اگر
 بشرط آن که بدو در شهر دیگر مقرض را در آن غرضی باشد از خوف یا از مایه نزع یا غیر آن فاسد است لایمکن التصرف
باب اذا ابتاع ثمن مؤجل لا يجوز ان ينقد قبل الاجل على ان يحيط البايع شيئا من حقه وقتئذ خريه كرهت
 تا سعاد جائز نیست که بفعل به در قرض یا پیش از آمدن ميعاد بشرط آنکه کم کند و فرزند چیزی از حق خود **مالک**
 الزناد عن يسر بن سعيد عن عبيد بن ابي صالح عن ابي السفاخر انه قال يفتى بآل من اهل دار غلة الى اجل ثم اراد
 الخروج الى الكوفة فمضى على ان اضم عنهم وينقدون في ضالت عن ذلك زيد بن ثابت فقال لا اقول ان تا
 هذا ولا تتركه ابو صالح گفت فروخته جامه را از آن خود بدست اهل غلة تا ميعاد می بعد از آن قصد کردم که سفر کنم مسکو
 گوئید پس طایفه نماز من که من کم کنم حق خود را از ایشان و ایشان بفعل دهند و ایس سوال کردم ازین ماجرا زید بن
 پس گفت زید ای منکم ترا که بخوری آنرا و آنکه بخوری آنرا **مالک** عن عثمان بن حصن بن خلدة عن ابن شهاب عن
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه مثل عن الرجل يكون له الدين على الرجل الى اجل فيضهم عند الحاجة ويعجله
 فكره ذلك عبد الله بن عمر و نهی عنه عبد الله بن عمر اسوال کرده شد از حال شخصی که است او را وین بر شخصی تا ميعاد پس
 کم کند از وی صاحب حق در دو بدو آنرا آن شخص دیگر پس ناپسند داشت آنرا عبد الله بن عمر و منع کرد و آن تقریر کردم
 تعقب کردند این را بعد از این ابی حدر و فیه نظر زیرا که ظاهر است که قصد این ابی حدر و بعد از حلول اجل بوده است حاج
 فی التیمیجین ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعبيذ بن ربيعة بن عبد الله بن ربيعة قال لي يا رسول الله ما هذا قال
 قد قلت يا رسول الله قال قم فاقضه و این صلح است بر نصف و ابرار نصف دیگر و قول اهل علم در تطبیق این حدیث آنست

فصل في بيان ما يجب من الصدقة على الفقراء من أموالهم
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق

فصل في بيان ما يجب من الصدقة على الفقراء من أموالهم
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق
 في كل سنة من أموالهم التي ليس لهم فيها حق

مذکور درین باب است که حکم دارد در وجوب است حکم انچه در حدیث و حال است و فی کتاب الرحمة ما حاصله اتفاق کردند علماء بر آنکه کسی که باشد از وی دینی شخصی نیامد و پس حلال نیست او را که کم کند از حق خود بعضی دین را پیش از میعاد تا باطل بر او آید و باقی دین و همچنین حلال نیست او را که بگیرد پیش از اجل بعضی دین را عین آن و بعضی آنرا استماع و دیگر اتفاق کردند بر آنکه باک نیست چون بگذرد میعاد از آنکه بگیرد بعضی را و ساقط کند بعضی را مگر اگر اندک میعاد یا تفرج هم گویند نزد ائمه و این عام است از قرض و جایز نیست شرط میعاد در قرض و البیوع ثمین الموصول بخلاف شرط الاجل کذا فی الرحمة و غیره باب یحذر ان یتسلف بکذا فیقض بکذا مثله او افضل منه من غیر شرط یا بیزیت که قرض کرد و شتر نوجوان را پس او کند شتر نوجوان مانند آن یا بهتر از آن بغیر شرط مالک بن زید بن اسلم عن عطاء بن یشاک عن ابی رافع عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان قال لا تسلف رسول الله صلی الله علیه و آله بکذا فاجاءه اهل الصدقة قال ابو رافع قال فی رسول الله صلی الله علیه و آله ان اقضه الرجل بکرة فقلت لم اجد فی الاصل احدا را بایضا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اعطیه ایاه فان خیا الناس احسنهم قضاء ابو رافع گفت که قرض گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله شتر نوجوان پس آمد پیش آنحضرت صلعم شتران صدقه ابو رافع پس امر کرد آنحضرت صلعم که اگر او کم شتر نوجوان را پس عوض کردم که بیافتم در شتران مگر شتر خوبی شش ساله فرمود آنحضرت صلعم بده او را همان شتر خوب پس بر این بهترین مردمان بهترین ایشان است از روی او ادین قال مالک الا ارجعهم علیه عندنا ان من استسلف شیئا من الحيوان بصفة و بحکمة معلومة فانه لا باس بذلك و عدلان یرد مثله الا ما كان من الولا ثم فانه يخاف في ذلك الذريعة الى الحلال ما لا یحل ولا یصلح و تغیر ما کان من ذلك ان فیستلف الرجل المجاریة فیصیبها ما یبذل ثمره االی صاحبها یعنی نهان فذلك لا یحل ولا یصلح و یزل اهل العلم ینهون عنه و لا یرخص فی ذلك احد گفت مالک امر یک اجتماع واقع شده بروی نزدیک آنست که هر که قرض گرفته است چیزی را از جانوران بوصف معلوم و نشان معلوم پس بر این هیچ باک نیست بدان و واجب است بر او آنکه رو کند مثل آنچه گرفته است مگر آنکه باشد از جنس کشیزگان پس بر این ترسیده و می شود درین قرض سید گردانیدن را بطرف حلال کردن انچه حلال نیست و پسندیده نیست و تغیر آنچه مکروه داشته شده از آن آنست که قرض گیرد و مرغی کشیزگی را پس جماع کند با وی هر قدر که خواهد باز رو کند آنرا صاحب آن بعینها پس این حلال و پسندیده نیست همیشه بود و اهل علم کرمی که رو کنند از آن و رخصت نمیدانند و در آن هیچکس را و الله اعلم باب یحذر ان یتسلف فی شیء موصوف بغير معلوم الی اجل مستترة جایز است که قرض برد تا بآن مال خرید کند طعام صفت کرده شده به شرح معلوم تا مقرر مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال لا باس ان یتسلف الرجل الرجل فی الموصوف بغير معلوم الی

قلنا وفي
 وعلبة الشافعي وفي
 النماذج بجزء آفروض
 بالسيل في الجارية
 التي تحمل النعش
 في المشافعي
 في الأظفار
 في النعش
 الثاني في النعش
 وقبل تارة القبة الكبير
 في الأظفار
 من بني آدم ولذا لمحت

٣٥٩
 رباعية الجبريل
 للوزير واللاشي
 رباعية ذلك اذا
 انت عليه مستسبين
 ودخلت في الساعة
 يقال جمل خيار اى
 غشا وحسن
 فيه دليل على جوار كثر
 اليونان وثوبه في الفقه
 قول لاسر خلفا في حقة
 على ما كان قال محققا
 بعد ما روى حديث ابي رافع
 ابان عن

[illegible]

مراد از دست گسیل و وزن است و عهد و در آنچه به عهد و فسخ و ختم
 میشود و اشاره بکوزه خاص بجزی خاص که مثل آن معاد نیست فاسد باشد و اگر صحیح کند در میان کیلین مثل
 چند صلی حفظ که بوزن گذاشته و تضییق ممنوع است بخلاف جمیع در میان عهد و ختم زن آن که متعارف است لابد است
 از معرفت او و صفا که اخراص ناس بآن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد بسبب اختلاط ارکان با انواع مختلف
 معاصین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در طعمه مطبوعه و غیره از آن قدری و وصفی بنهاده
 که بآن مفهوم میگرد و صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند کرم حید سلم صحیح نیست و دنیا
 جنس طولی و عرض و غلط و دقت و لیسان و صفات و در قه نسج و لغو و نه یا خفته لابد است و در غیر جنس و نوع و نسبت
 بله و حق یا عداوت آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و ذکوره و انوشت و سن طول و قصر و تقرب و دور آن با
 قول نحاسین اعتبار میاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس و قول ابن حجر سبب معلوم و بعضی از محققان
 یکی آنکه شمس معلوم الوصف باشد تا اگر الفسخ سلم لازم گردد و شمس تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه
 یک قول شافعی است دیگر آنکه امری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شمس است برویت یا بوصف چنانکه
 در باب بیع گذشت و قول ابن عمری اهل سلمی مخفی است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تمییز آن بوجهی نزدیک
 اهل عرف اشتباه بجزیر پس اگر ذکر اجل نکرد حالا منقذ شود و اگر محمول آن تصریح کرد جایز باشد محل تسلیم نیز ذکر
 میاید کرد و اگر عرف کفایت آن نمی کند و الله اعلم **باب التمییز عن استبدال المسلم فی قبل قبضه** باب دوم از تامل
 مسلم فی پیش از آنکه قبض کند آنرا بغیر آن قال مالک الامراء هذا فیمن سلف فی طعام یسیر معلوم الی
 مسعی قبل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و فاء مما ابتاع منه قال فان لا یسیر له ان یاخذ منه الا و قد
 اوذ به و الثمن الذی فیه البیعه و ان لا یشتر منه بذلك الثمن مثلیا حتی یقبضه منه و ذلك
 انه اذا احتل الثمن الذی دفعه الیه او صرفه فی سلعة عند الطعام الذی ابتاع منه فهو یقیم الطعام قبل
 ان یشتر فی ثمنه مالک امریکه مقررت نزدیک علماء ما در باب شخصی که پیشگی داد و در خرید غله به نرخ معین تا مدت
 پس حلول کرد اجل پس نیافت خرید کننده نزدیک بائع آنچه و فاکند جزیره که خرید است اندکی پس فسخ کند بیع را برای او پس
 سزاوار نیست او را که بگیرد از بائع مگر ز خود را یا بقرعه خود یا آنچه داده است بصیغه قیمت سوا این هر دو معینه خرید
 کند تا زوی بدان قیمت چیز را تا قبض نکند آنرا و این حکم برای بیعت که چون تغییر و قیمتی را که ساخته است با بیع یا
 کند آن قیمت را در تمامی غیر از خود که خرید و بود و از آن پس این بیع غلط است قبل از آنکه قبض کرده شود و آن جایز نیست

لك قلت
 وطية اهل العلم
 الوقاية وطية التماس
 في من المال في السلم
 فيه كالتقوية والتوقية
 قبل قبضه وفي النهج
 ولا يصح سب المسلم فيه
 قبل قبضه كما لا يخفى
 عنه ١١
 ٣٦١
 وقد لا يشترط في ذلك العلم في
 وهو قول ابي بصير وان في
 في الهبة وان كان في العلم
 كمن لا يشترط في العلم في
 براس العقل يشترط في العلم في
 في العلم ولا يصح سب المسلم فيه
 في قبضه ولا الا في قبضه
 على

الموتى على ان الكتاب
مع ما لا شك وان
انزل على الموتى
مالك الانبياء
الشافى والشافى
السنه ذهب
في القوس شرح
السلم اختار
المجلد ربيع
المجلد في الدين
على توفيق
اهل العلم انقذوا
لا استخبار عند
قد انكاتب عن
المستشار وعند
امور الكتابه
قله

باب کتابت الیهون والاشہاد علیہا والحق لاجلہ باب در نوشتن قرضہ و قبالہ و شہادت بران و گردنہا و بران
آن قالہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اذا قاتلتموہم بدین الی اجل ستمی فاکتوبوا لکم ما تبارک علیہ و لا یاب
کاتب ان یتکتب کما علم اللہ فلیکتب و لیل علی الذی علیہ الحق و لیتق اللہ ربہ و لا یجتنب من شیانہ فاما ان الذی
الحق سفیہا واضعیا و لا یتطیع ان یمل ہو علیہ لیلہ بالعد و استشهد اشہدین من رجالکم فان لم یکنوا
فرجل واحد فان عن رضت من الشہداء ان تفضل احدہما فتدکر احدہما الاخری و لا یأب الشہداء اذا ما حو
ولا تأس ان تکتب صغیرا و کبیرا الی اجلہ ذلک اقسط عند اللہ و اقوم للشہادۃ و ادلی الازان لان تکون
خاصۃ بظہور ہما بینکما طیس علیکما الا تکتبوا و استشهدا اذا تبا یعم و لا یضاد کاتب و لا شہید و ان تفعلا
فانہ فسی بکرم و افعلا للہ و علیکم اللہ و اللہ بکل شی علیہ و ان کتبت علی سفر فلیحد کاتباً فوہان مضیضان
امین بعضکم بعضا فلیکذ الذی اقول اما انت و لیتق اللہ ربہ و لا تکتفوا الشہادۃ ط و من یکتبها فانه اثم قلبہ و اللہ بما
علیہ ای سلمان و قتیکہ معا لکنید یعنی بسلم یا قرض ناخر کردہ تا میسادی معلوم پس بنویسد آنرا و باید کہ بنویسد میان شما
نویسند و برستی باید کہ سر باز نزنند نویسد و از آنکہ بنویسد چنانکہ موعظہ است و از خدا تعالی یعنی بشکر آنکہ خدا تعالی و در نوشتن خبر
است ابا کتیب پس باید کہ بنویسد نویسنده و اما لکن کسیکہ لازم است بروی حق یعنی اقوال زبان خود کند تا بحسب آن نوشتہ شود تا
کہ ترسد از خدا و ملا خود و ناقص نکند از حق چیز را پس اگر باشد کسی بروی لازم شدہ است حق بی خود یعنی صرف یا تا از آن
کو دو کہ ویر خرف یا نمیند از خود و اما لکن یعنی اکبر است یاغت کاتب نمیند پس باید کہ اما لکن متولی کار و بانصاف یعنی بجای
بدرا و یا کسی پدر یا قیم یا ترجم اما لکن و شاہد گیرید و کس را از مردان خود پس اگر نباشند شاہدان و در و پس ہر شونہ یکدو
زن از انانکہ پسند میکنند ایشانرا از گواہان یعنی متدین با مردہ کہ با مدعی قراحتی و با مدعی خصوصیتی نہ داشتہ باشند کہ تنہی خود
تہمت است شروع کردہ شد و نقد و زنان برای آنکہ فراموش کنیکی از ایشان پس یاد دہ یکی از ایشان دیگر را یعنی برای
یاد دہ یکی دیگر را اگر وی فراموش کند و باید کہ سر باز نزنند گواہان و قتیکہ خواندہ شود و ایشانرا بعد از آن شہادت یا ادای آن
و طول میشود از آنکہ بنویسد آنرا کم باشد یا بسیار و وقت کردہ بسوی میسادی و در نوشتن بانصاف نزد یکتر است پیش خدا و است
کنند و ترست گواہی را و نزدیک است از آنکہ شک نکنید و قدر حق و قدر اجل و غیر آن مگر و قتیکہ باشد آنما رسد و اگر بیعت نام
شوند دست بدست میگردد و انید آنرا و میان خویش پس نیست بر شاہزادہ آنجا و را آنکہ بنویسد آنرا و گواہ گیرید و قتیکہ معاملہ خبر دہد
کنید یا یکد گیر و ضرر دہد و نویسنده را و گواہ را و اگر کنبید انیکار پس بر آئید وی گناہ است در حق شما و ترسید از حق می
شاہد خدا و خدا بہر چیز داناست و اگر باشد بر سفری و معاملہ قرض در سفر واقع شود و نیاید نویسنده را پس لازم است کہ در

مع الشهود
 الشهادة فدون الكتاب
 وان المولى يكتبه
 من عليه الحق
 الكتاب فراه
 فطاب الشاة
 ولا ان وان
 ان استجاب
 في الجارة
 القبض
 لانه تعالى
 ١٢
 تفسد
 كتمان
 وفيد السفر
 الوهن اتفاق
 لان العجلى
 وسلم من
 يكون في

[illegible]

آورد شده پس اگر این داشته شد بعضی از شما از بعضی پس باید که او را کند سیکه این داشته شد امانت خود را و باید که تبرئه از خدا
پندد و گاه خویش و پندش اندک گواهی او هر که بر شما ندانز پس هرگز روی گن بجای است دل او خدا با نچه میکند و اناست تبرج گم
رضی الله عنه که حکم بنوشتن قبل از گرفتن گواه و در وقت نیافتن گواه و بدست آوردن بطریق احتجاب است نزد علماء ائمت
کردند بر صحت عین گردانیدن مدت و دشمن بر محل بیج مسلم اختلاف کردند و در معالجه قرض شافعی میگوید لازم نمی شود اجمال در
فند دیکه لازم میشود فقیر میگوید عموم آیت مؤید قوالی است درین باب و دلالت میکند آیه بر آنکه کتابت و تحمل شهادت قرض
با کفایت است و بر آنکه ادا کننده بیاورد کسی باشد که حق بر وی لازم است یا وکیل او پس بنویسد کتابت قرار داد و تضام شهادت
در اموال و مرد است یا یک مرد و دوزن و دشمنها و موکه تر است از کتابت بطریق احتجاب و دوسو اگر کسی بجهل بدست آوردن کند
شرط صحت درین است زیرا که خدا استعالی و فکر فرمود و محل تفسیر زمان و پوشیدن گواهی حرام است و قید منفرد صحیح من است

نخاخر از می زیر که آنحضرت صلعم کرد و داشت زده خود را و در مدینه در دست یهودی **باب** کاینکه میطلبه المعصره که مطالبه المیسا

قبل الاجل ومن لزمت دين حال وطالب الغريم وهو عيب ما يؤدى حرم عليه المثل فان مطلح حسب القادر ^{عليه} وكلفه

بیبی مالہ فان لم یفعل باع علیہ ما کذا وقسم بین العزم کذا جائز نیست تقاضا کردن منقطع و نہ تقاضا کردن تو انکار الی غیر

مدت معین و هر که لازم شد بر وی اقرار و دین بطلب کرد از وی قرض خواه و وی تا در دست برادر آن حرام است و در گم کردن

بر روی او اگر درنگ کند قید نماید و از قاضی و بر لغیر برساند او را و تکلیف دهد بر روی لغیر و خشن مال او را و اگر لغیر خشت لغیر و شد قاضی

مال اورد و سمعت که در میان بحریان قال الله تعالی وان كان ذو جبرم مغفلة الى ميسرة وان تصد حاجه کما در موضعا

و ان کس کوه صاحب سرب و خرب سکه بکشد از آن کوه پاشد این را از کوه در نهید کسی از بهر کینه ای از او کردن بهر جا

قرص بعد حلول فصل خمر است و در بعض روایات شنبه آمده محل عرض و عقوت یعنی جلا اسب از اسن طراز از آس روی او را با خط

قد قول وعقوبة أولي من صلبنا ما لك عن حمى بن عبد الرحمن بن كوكاف الترقى ان جعل من جهنم كان يشق الحاج

ففي شتره واحد فيض به ثم سيره المير فليسبق الميرج فافلس وقهر امره الى الحمير الخط فقال ما بعد هذا الناس قال

يُنْفِخُ سَيْفَهُ جَهَنَّمَ رَضِيَ مِنْ دِينِهِ وَآمَانَتِهِ بِأَنْ يَقَالَ سَبَقَ الْحَقُّ الْإِلَاحَ وَأَنَّهُ أَقْبَلُ مَعْرُضًا فَاصْبِرْ قَدْ دِينُكَ بِهَ فَمَنْ كَانَ رَاجِيًا

علیاً تنایا الغدا فنعیم مال بنیم وایا که والدین خان اولدم و آخره خرب مردی از جبهه پیش از حاجیان بریفت در جای

مکمل خرید کرده میشد اما کس کران میفرجحت انرا بدست حاجیان بعد از آن کتاب سیر میگردید پس از حاجیان میرجج

بہن سہولتیں دیا گیا ہے۔

وقضى الله
قال مالك اذا كان على
مال وله عبد لا يشق له غيرة
فانفق له بغير تنفقها على
الشأن في نفس المدين فان
المال بغير عليه الفاضل في
بعد بغير فدين تنفق على
وقد شرع المستر ايضا فان
فلا وجب على من ينظر فانه
غير ظالم بالانتاجير وهذا
قول مالك والثوري فان
كان له مال محال فبغيره
فيما هو في نظر الملو
يحبس هو قول الجمهور
الرأي في
استخرج من باب استخرج
فله
استخرج من باب استخرج
والفصل في الاستخراج
منه فغير تأخر في المار
بغيره المال دين في
بغيره المدين في المار
الدين الذي هو في المار
في المار في المار
والفصل في الاستخراج
منه فغير تأخر في المار
بغيره المال دين في
بغيره المدين في المار
الدين الذي هو في المار
في المار في المار

[illegible]

اسمہ بصریہ لغزہ وفتح السین وقرآن کہف مہمند واصلہ ۱۳

قلوبكم
وطلبوا المشاهدة
وجعلوا في حرج
السنة كاللواتا
انفس المشتري
المانع وجعل
المالك عينا ماله
فلهما من يفسد
اليوم ويلاعن
عين ملائكة هو
لو خفيته هو
اسوء للفرعاء
فلان كان انفس
بعض الذين من
بالذي اخذ من
الصديق يبايعني
من الذين عند
الشاعر بولس

من الذي عند
الشاعر في مجلس
فوكا الواقف في حجرة
عنده وفيه طائر
أره إذا ما مجلسا
انفس في حجرة وقاخذ
الياء في مجلس
فليس له اخذ في ماله
يليض في الغمام
لجنته ان يكون عبد
الرحمن في الجوار من قبل
الشاعر ان الذي في
وقد ثبت فيقول
على كلامه في

ملكي اوصاف من
الشاغف من طوي
الاجام من اوصاف
فصاحبه اذا وجد
بمنه اقول الذي
قوله ولم يقض
باجه من شئ
عند الشاغل
كونه حق
قلت
عليه السلام

ان الحلاوة جارية
في شرح السنة
قوله لا تبين

پیش از حاجیان بکجه میرسد پس مغلط کند اندیده شد پس برداشته شد حال او یعنی مذکور کرده شد حال او پیش محمد بن خطیب
فرمود محمد بن خطیب اما بعد انروزان اینروز سیاه خام حقیر قدر مراد میدارم سیاه خام چینه را راضی شد از دین خود و
تا نیکو گفته شود و بعد که پیش از حاجیان بیازارهای دجل رسیده آگاه شهید برانیزه او معاطه کرد و مردمان احوال کرده از پیش
پس گشت با خیال که جزا داده شد و در آن فصل خود پس هرگز باشد بروی دینی پس باید که سیاه پیش با بجه روز آینه
کینم مال و در میان ایشان و دور آید خود از دین و دین را از خود پس هرآنکه اولین غم است و آخر آن جنگ است
که اتفاق طهار بر همین است که مال مغلط است کرده شود در میان خرمیان او بمقدار قرص ایشان پس اگر خالی شده مال
و هنوز قرص تمام ادانشه است را باید که در وجهت باید داده تا آنکه توانگر شود یعنی گفته که معسر حسین باید کرد و بلکه
داده شود و ازیرا که او عالم نیست بدرنگ کردن و همین است قل مالک شافعی و اگر باشد او مالی که پنهان یکند آنرا پس
نمود و تعزیر باید کرد تا آنکه ظاهر گردان آن مال را باب من غلظت قد کاننا تباها متاعا خطیبا ایم الحیاد فی اخذ بعینه
استغفار الله کسیکه مغلط شد و هر آنکه خرید و بود متاعی را از دست کسی پس فرو رفته و اختیار است در گرفتن آن مال
یا آنکه در حکم سائر قرص خود آن باشد مالک حق بن شهاب بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن رسول الله ص
علیه السلام قال یا رجل باع متاعا فافلس الذی ابتاعه منه ولم یقنع الذی باعه من غنه شیئا فوجده بعینه فلیحق به واذ
الذی ابتاعه حصصا المتاع فیه استغفار الله رسول الله ص علیه السلام فرمود هر مردیکه فروخت متاع خود بدست کسی
آن شخص خرید کرد و باز دمی و هنوز قبض نکرد دست یا بجز از شمن و چیزی و یا خفت متاع را بخانه بعد پس این فروخته
است با متاع و اگر بر دآن خرید کند پس صاحب حق حکم او مانند سائر قرص خود آن است مالک حق بن یحیی بن سواد بن ابی
بن محمد بن خرم بن عمر بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن ابی هریرة بن رسول الله ص علیه
السلام قال یا رجل اظلم فادرك الرجل ماله بعینه ففوق الحق من خیروم رسول الله ص علیه السلام فرمود هر مردیکه مغلط شد پس یافت شخص
خود را بعینه پیش او پس شخص حق است با متاع خود از خیر و باب الحوائج باب در بیان حال حدوث خلافت که در
بر عمر و قرضی است و با او مطالبه میکند و عمر قرض دارد بر خالد یا از جهت خصیت و جوی از وجه بزرگی حتی از آن عمر و
پس خواهد کرد بروی و مطالبه ابروی اندازد مالک حق بن الزناد بن الحارث بن ابی هریرة بن رسول الله ص علیه
السلام قال مطلق الظلم واذ اتهم احدکم علی صلیه فلیکفر رسول الله ص علیه السلام فرمود هر مردیکه از دین بود که شتم بدست
ظلم است و وقتیکه خواهد کرد شود یکی را از شمار تو اگر کسی پس باید که در پی او شود و با او مطالبه کند ترجمه که بد استیع بسکون
از باب فحال اتباع حلیه حواله می آید زیرا که تابع میگردد از محال را بجهان علیه از دمی مطالبه کند عقل رسا دل قائل ص

ای احسنه فالحال
ای فلتعلم قال
فلان فتعلم
قال فلتعلم
ای احسنه فالحال
ای فلتعلم قال
فلان فتعلم
قال فلتعلم

[illegible]

إذا فاضل من
 الجليل عيال فكل
 لا جوع أهلى
 قال الشافى
 ولم يدرك وفاء
 الحال عليه أروا
 عندهما فطر
 على الجليل من غير
 رجوع الحال
 الحال عليه
 الجليل الخدمه
 تحول الدين من
 إذا قبل الحاله
 فشره السنه
 وعلمه الشافى
 قلت

فیضانِ قلم

[illegible]

لاجارة مطلقا ومن
 لاجارة تسليم نفسه
 لثمة وطه اهل
 العلم بل ايضا على
 انه ان اطلق الثمة
 فهي محمولة على الثمة
 ولا يضرها الحالة
 فالحال ان لاجارة
 والى ايضيان

[illegible][illegible]

باعتبار الثالث يجوز
باعتبار المال

آنکه بکار اجاره گرفت یا خیار را برای خیاره تقصیر کند یا سیاهی در شتر از آن عامل باشد یا از قن مالک اقولی است که رجوع نمیکند و اگر عادت بلا و مختلف باشد واجب شود بیان در صورت عدم بیان اجاره باطل گردد و اگر خانه را برایشان و سادات کند مالک اصلاح آن اجاره لازم است و الا خیار مکتوری را باشد در دفع و اصلاح بیت در وقتن خیار از بلای آن و غیره تا و دین و حرکت بجهت ابقا و باشد در مکاری است و تکلیف بیت و نظمین که مقصود از آن ترنمین باشد و مکتوری و ظاهر نزدیک غیر است در اکان و نیز در حرام و حرام و محمل و مطا و خطا و اعانه الکن مکتوبی نزول شد محمل و غیر آن طرف محمل مانند آن اگر بیان کرده باشد اتباع بیان باید کرد و الا اگر عاده معوضه باشد آن در حکم بیان است و الا اگر اصطلاحی با یکدیگر کنند فیهما و الا اجاره فاسد شود و طریق استیفاء و منفعت و چنان است که ضرری زیاده از عواید مکاری نرسد پس اصطفا خانه را اگر گرفت امکان قصاص و حد جایز نیست و بد مکتوری یا مانت است اگر گفته شود یا معیبه و بغیر مخالفت مالک سببی از سباب سوادیه مثلا ضامن نمی شود و اگر تعدی کرده باشد با نکه بزند یا بد افتراق عاده یا بر روی بارگران زیاده از عادت نباشد ضامن شود و اگر او را جاده از حیاط کعبه بعد از آن اختلاف کردند مالک گفت تقصیر نموده بودم و خطا و گفتن قباحت بودی و قول آمد قول فل مالک است باین بیان و یا قول قول عامل است باین و نظر با نکه اصل دادن قول مالک است و با نکه غرض مالک ابطال اجرت است و اگر بعد عقد اجاره متاجرا یا اجیر را حادثه پیش آمد که قرار بر اجاره متعذر شد مانند آنکه اگر ای گرفته بود و مکتوری را سفری میبش آمد یا دایره گزیده بود برای سفر و مکتوری را مرضی پیش آمد یا خانه را دیار بود و اهل او کمسافر بودند حاضر شد یا دایره گزیده بود و خرج بر او در مکار سبب مرض دشوار شد در منصور تهاشم نمی شود الا تهر منی طرفین و اگر احد العاقدین بر دایره اطمینان برآمد مفسد نگردد و اگر دایره کعبه بعینها داد و بدو خیار باشد و اگر او بر او خصم کرده شد یا منفعت شد و در همان ساعه بیاورد و الا اجاره لازم است و اگر عدلی گذشت خیار مکتوری راست و اگر دایره خصم کرد و تو قصه نموده تا آنکه مدت استماع گذشت اجاره بر مکتوری مستقر شود قتل ثقیل از سناست اجاره است عاریه به تحقق میشود و مستقیم بر عار و منفعت و صیغه یا قریه که آن عقد عاریت ثابت شود و وظیفه میسر و مستقیم و اختلافی که میان ایشان حادث شود پس شرط صحیح تبرع است و ملک استماع اگر چه ملک قبه نباشد پس اجاره مستاجر صحیح است و یا اجاره مستقیم صحیح است یا نه در وجه آمده و شرط مستقیم صحیح قبل تبرع است پس اجاره صبی و دستار و وصی باشد مستاجر است که منفعت بر باشد با وجود بقای عین ایس اعاده طعام و چنانچه در آن منفعت مباح باشد پس اجاره جاریه برای استیحتاج صحیح نیست و عار و او برای خدمت و غیر محرم کرده است بجهت خوف فتنه مگر آنکه جاریه صغیره باشد یا قبیله عار و عیال خدمت کار فریز کرده است و منفعت باید که از آن قبیل باشد که در عرف و منفعت گویند پس عار و دیوار بجهت نظر دینی فاسد باشد و اگر منفعت مستاجر مختلف شد لابد است از تعیین مثلا اگر زمین را عاریه داد لابد است از ذکر منفعت مکنه یا نزع یا غرضی مثل

کتابت
پایان در ۱۲
برآمد از انوار
بابت کتاب از انوار
توسط مجلس شورا
نظم معاش
مجلس در ۱۳
پایان در ۱۴
کتابت در ۱۵
۳۶۸

فد خجسته زانوا الى ابيهم
 لي حق كرم

در جوده عمل در دارة آن دگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در مضرت بر کسی رجوع کند باجرة عمل خود
 بر دیگر و تصرف نکند بر کسی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس صحیح نسبی نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و بعضی
 نفوذ شود و قرض ندهد و هر یکی را میرسد فسخ هر گاه خواهد دید که شرک یک بدامان است پس قبول کرده شود قبول او در خسارت تلف
 ربح پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بر آن سبب بین طلب کند و شود نه بر تلف و اگر بسبب ضمنی دعوی کرد طلب کردن بین
 نشانید و اما قراض آنست که بد شخص مال خود را شخصی دیگر تا تجارة کند در آن و ربح مشترک باشد میان ایشان بجهت که قرار میدهند
 و عقل در اول مال دمی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل حکم
 کرد میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد پس این عقد است
 این عقد باشد پس اگر گوید قارض شک علی ان کل الربح لک ظاهر پس فقیر نسبت که قراض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان کل
 الی تکمیل باشد زیرا که محظوظ معانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در اسم و ذانیه باشد زحلی و عروض معلوم و معین
 باشد و جایز نیست شرطیکه بطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شرعی خارج بعینه یا
 شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام و لک همراه او که جایز است حتی باید که
 قسمت ربح بیان کند بجزئیته مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل اده در سهم باشد یا ربح صنفی معین از
 شایع فاسد شد و غیر گوید ممکن است که آنرا سمسره اعتبار کنیم و در حاله فعل ساپییم و الله اعلم و اگر گوید علی ان الربح بیننا و علی
 عرف بالمناصفه فهمند میاید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان النصف لی یا النصف لک نزد یک فسخ معنی صحیح است
 و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شریک یا بطلی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک ثقیل مانند سمن کشیر و آنچه لابد
 در تجارة و بروی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشود و مصلحتی ظاهر و آن محبوب شود و میاید
 عامل با احتیاط کار کند پس بیع نفعین و نسبی نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بر عرض زیرا که آن عمده البواب بیع است و او را
 میرسد در تعبیر اگر مصلحتی ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحتی بودن و اختلاف کنند هر چه اقوی باشد لازم کرده آید و با کثر از
 المال خرید نکند و کسی که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر تلف
 قول و کرد بیشتر اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و بیشتر بیا شایع حیوانی یا ب
 رفیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در ربح است نه در زوال یا غیر ربح و اگر نقص حاصل شود ب
 و خص آنرا در ربح صرف کنیم و همچنین تلف بعضی را چون نقصان ربح اتمام کند از اس المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از اس
 المال است و هر یکی را سمسره این عقد میرسد و اگر یکی را ایشان بمیرد یا بمجوز شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء من نقصان

مستثنی من ربح در این نظر است

اگر عوض باشد ذمه عاقل است در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عاقل معتبر داشته شود بهین او مانند آنکه گوید اگر بایع
 الاکذا و اشتریت نه القراض اولم تنهني عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط
 وثقت هر دو و سگند خور ندید از ان اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما کالت بسبب بدست در ان از عاقدین
 و ضمیمه توکیل عقد یکدیگر و وی توکیل کرده باشد و کیفیت عمل و حکم اختلافی کرد میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست
 هر دو را با شرت آن عمل مسمی خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول این عقد
 اعی استثنای کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل در بیع و شرا نیز اگر اگر توکیل و صحیح نباشد مصالح او برهم خورند و ضمیمه توکیل
 است که اذن عقد از وی فهمیده شود و کلانک فوضته الیک بیع و شتر و ضرورت لفظ قبول بلکه اگر موجب فوضه کار کند
 آن توکیل خواهد بود و در تحقیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است نه عقد توکیل شرط عقد یکدیگر و وی توکیل
 است که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید و کلانک فی بیع عبدی یا ملک فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و غیره
 محل قیمت است نمکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کرد و از او میرسد فروختن بغیر نقد بدهد نه بر نسیم نه بغین چنانکه غالباً از او
 کرده می شود و اگر بیع موکل اذن داد و در عرف اهل دکان باب متعارف است بر آن حمل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسلیم
 است بیضا من او شود و اگر مطلق شتر او وکیل کرد و شتر می معیبت جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن
 خواهد بود و اگر بغیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسب است و در تعصیر ظاهر است ظاهر است که از آن
 خود من باشد وکیل اگر اذن توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود و وکیل بگیرد
 امین را و اگر در گفته بیع من فانی او و گفته کذا و شتم کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شانی بر صفت کرد
 بیک یا بر پس و شاة بهمان وصف بیکدیگر خرید کرد پس ظاهر حق است بعد از اشتراک ضمیمه ازین قبیل است هر چه مخالفت
 و زیاده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عهده بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است اذن وکیل باشد
 معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و منغزل میشود بخرج احدی از اهل بیت تصرف یا بخرج محل تصرف از قاعده بیع و اگر
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل اعتبار کنند بهین او مانند اشتریت ملک یا اشتریت بغنی اگر در اصل کار
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البیته علی المدعی و البین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه
 قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا ج و تفرقه ذکوة فبیع و ضمیمه و همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقراضها
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و رهن و نخل و طلاق و سایر عقود و فسخ و قبض وین و اقباض آن و دعوی
 جواب آن و تمکک مباحاة مانند احتساب اصطیاد و احیاء موت و استیفاء عقوقیه که حق آدمی است مانند قصاص متنفذ در

[illegible]

در کتب سابقانی که فی الجمله احاطه بر ادوات خود در دست نه است تعداد در بیان الکرید و کلکات جمیع اموری صحیح نباشد و اگر گوید
 فی بیع اموالی صحیح باشد باب المساقاة مساقاة عبارت از آنست که شخصی بستان خود را کسی بدنه آنکس عمل کند و در آن بستان
 بسقی و غیر آن بشرط آنکه در منقسم باشد میان ایشان بطوریکه قریب داده باشند مالک عن ابن شهاب عن سعید بن
 السیب بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لیس فی خیبر یوم اقتصر خیبر فم علیکم انکم الله علیکم ان التمرین ثانی
 قال فکان رسول الله صلى الله عليه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة فیکف فی بینه و ینبیه ثم یقول ان شتمت فلكم وان
 فلی فکما فلیاخذ منه رسول الله صلى الله عليه وسلم فمورود یوخیبر را و دیگر فسخ کرد خیبر را من جای میدهم شما را تا وقتیکه خدا تعالی شمار
 جای بداید و آنکه جزا میان ما و میان شما منقسم باشد پس میفرستاد حضرت صلوات الله علیه سلم عبد الله بن رواحه را
 پس عبد الله بن رواحه خرس میکرد و میان خود و میان ایشان بعد از آن میگفت اگر خواهید پس شمار را باشد اگر نخواهید
 مرا باشد پس بیور و دیگر گفتند حصه خود را ترجیح گوید رضی الله عنه لابد است در مساقاة از عاقدین و شجاعت و صیغه یا فرین
 بآن حقت ثابت شود و چیز دیگر شرط کرده باشند و وظیفه عاقدین و حکم اخلافی که در میان ایشان واقع شود پس شرط عاقد
 و لفظ عقد و غیر آن در مضاربه مذکور شد از آنجا باید گرفت و ایا مضاربه و آن عمل کردن در زمین است بشرط بعضی
 خارج زمین از یکی باشد و بذریع عمل از دیگری و مزایعه و آن عمل کردن است در زرع بشرط بعضی خارج زمین و بذریع
 باشد و عمل از دیگری جایز است یا نه میل فقیر درین مسئله خبر بسیار مام حدیث از جواز هر دو و الله اعلم باب کوله الا و
 بالذهب الورق باب در گزیده دادن زمین بمطال و فقره مالک عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن حفظة بن قیس
 عن رافع بن خدیج ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کراه المزارع قال حفظة فسالته رافع بن خدیج بالذهب الورق
 فقال اما بالذهب الورق فلا باس به رسول الله صلى الله علیه وسلم نهی فرمود از گزیده دادن مزرعه را یعنی با چه چهره اجز
 در وی غم را باشد چنانکه در حدیث دیگر بیان آن آمده است گفت حفظة که راوی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج
 از گزیده دادن بطلا و فقره پس گفت اما بطلا و فقره پس هیچ بک نیت در آن مالک عن ابن شهاب انه قال
 سعید بن السیب عن کراه الا و بالذهب والورق فقال لا باس بذلك ابن شهاب گفت سوال کردم سعید بن
 از گزیده زمین بطلا و فقره پس گفت هیچ بک نیت در آن مالک عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبد الله بن
 عن کراه المزارع فقال لا باس بها بالذهب والورق قال ابن شهاب فقلت له ادیت الحدیث الذی یذکر
 عن رافع بن خدیج فقال لا و کما قلت سمعته اذ کنتما ابن شهاب سوال کرد عبد الله بن عمر از گزیده مزرعه را گفت هیچ بک
 مذکور بطلا و فقره گفت ابن شهاب پس گفت من آن را دیدم حدیثی را که ذکر کرده میشود از رافع بن خدیج گفت شما بسیار گفته است رافع یعنی ضبط

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باشد و تاخر از ملک شفعی زیر که هر چه معاوضه است و حکم بیع است و اگر تاخر نباشد هر دو شریک شوند ثبوت شفعه یعنی ندارد
و ظاهر از لفظ الشفعة فی الدور الا حصین است حکم حاکم و احضار شدن و حضور مشتری در کار نیست لیکن چیزی که مدار ملک
شفعی باشد از لفظ تملک او اخذت بالشفعة یا معاوضة ضرورت و لابد است در مجلس از یکی از این امور تسلیم عوض مشتری یا شفا
مشتری بر بودن عوض در ذمه او یا قضا یا صی پس اگر پیش خرید کرده است مثل او بدهد و اگر بمقتوم خرید کرده است قیمت او بدهد
و لابد است از بابت طلب شفعه زیرا که در شفعه اضراست باطلان تمامه بیع پس لابد است از بابت باب اولی که
چیزی که اگر نگذشته شد پس کسی منع کرده نشود از مالک قبضه خودش یعنی را برین رسید که بآن منتفع میگردد و بدین ترتیب قیام
مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لا یغنی الا هو ان رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند
نشود کرد و از ترجم گوید که عقل و اولی تا مل در می باید که لابد است در برین از عاقدین و مرهون و مرهون بر و صیغه که بدان
متحقق گردد خدا تعالی فرموده است و ان کنتم علی سفر لم تجدوا کاتباً فوهان تعقیبوا و از اینجا دانسته شد که مشروطیت برین است
ملک استیثاق است و آن نمیتوان بود الا متعلق حق مرهون بر مرهون بآنکه او را تخفیف کند بآدمین یا بیع مرهون و احتیاط
درین و بر نسبت سایر خوا و غیره نظر زیرا که استیثاق منع برین از انتفاع بملک خود نیز می تواند شد و نیز دانسته شد که قبض
مطلوب است و تا مل یا میدهد که آن رکن برین است زیرا که استیثاق بغیر قبض متصور نمیشود پس میباید برین صریح است و کتب
است بجز سایر عقود و ظاهر پیش غیر آنست که استحداث و ایجاب نیز صحیح است مانند برین و نیست و معاوضة نزدیک است
حال نیز صحیح و اگر شرط کرده باشد در عقد متفقاً عقد را مثل تقدیم مرهون بر سایر خوا و مرهون یا مصلحت عقد را مانند شهادت
صحیح و لازم باشد و اگر چیزی که عوض هیچکس بآن متعلق نیست شرط کرد و عقد صحیح شرط لغو باشد مانند آنکه مرهون را در صدق
مرزین نگذارد و اگر نفع مرهون در آن باشد و ضرر را برین مانند آنکه زائد مرهون از برین مرهون باشد باطل شود شرط و یا
بیطلان شرط فاسد میشود یا نه و قول آمده نظر بآنکه برین تبرع است اولاً و معاوضه است آخر و ظاهر از جمله و قول شافعی
عقد است بغض و شرط و شرط عاقدین مطلقاً تصرف بودن و ولی را برین مال صبی جایز نیست الا نزدیک ضرورت یا عیله
چنانکه سایر تصرفات او نیز توقید است باین قید و شرط مرهون است که عین مقبوض باشد پس برین دین و نفع صحیح
زیرا که قبض بروی وارد نمی شود و ضروری بودن قبض معلوم شده است و برین متعلق مثل آئینه مشترک در میان را برین
صحیح است اگر قبض بر رضای شریک واقع شود و برین امتیاز و صریح است زیرا که برین در اول امر تبرع است نه معاوضه
پس نزدیک بیع است و لذا در امهره یکدیگر فروخته شد و مرهون متقدم باشد در حصد آن و برین در بر و متعلق الحق بصفتی که
ملک است و بعد از آن قبل از غلطی عین صحیح نباشد چه در حصول استیثاق نزدیک غلطی برین چیزی که سریع الهنا باشد و کتب

[illegible]

مجلد، الکسریہ فی احوال ۱۲۷۱ھ

۱۳۳۳

معاذ است بکند و اگر برین در دین حال بوده است یا اهل کیمیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد هیچ او و برین سخن او و غیره
 العنا و صیغ است و اگر شرط کرده است هیچ او صیغ نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان تفصیح عقد باعتبار شرط و بی
 تصریح او و اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرائض مقبوضه ملک بودن برین را فقهی نمی شود
 و ایامانی است بحقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قیاد و دو قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بخاصیت برین فقیر گوید اگر
 مخالف حکم عقدی از مانع کند موجب باشد و اگر گوئیم استیفاء هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قیاد و یا حمل کند او را
 دین بسبب قدرت او بر منع از انتفاع موجب تر باشد و الله اعلم و شرط مرهون آنست که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن
 است و اگر مرهون آن عین منصوص بر استعاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر بیناید و اگر شرط
 ثابت نشده است بر ذمه مثل جعله پیش از فراخ محل و قول آموح اقوی نزدیک فقیر حراز است نزدیک شروع در عمل زیرا که
 جعل در غیور است اهل است بلزوم و در یک بین برین بعد برین صحیح است و یا یک مرهون در دین بعد برین صحیح است
 قول قدیم شافعی صحه است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
 لزوم برین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود بشاره او قبض بر یا بشاره ناسب اگر برین را یا غلام او را ناسب ساخت
 درست نباشد زیرا که این نیابت عود میکند با بطلان قبض و اگر قبض مرتبه برین بوده است بفساد یا در بیعت و قبض برین
 اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم اشتراط است زیرا که عقد با قبض اذن خلافاست و اگر برین قبل از
 قبض مرهون در وی تصرفی کرد که مزمل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگر این رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض صحه
 نباشد الا باذن مرتبه و در عتاق اقوال آمده است نظر بآنکه مقصد برین است و بآنکه شارع تحریض نموده است بران برین
 میرسد انتفاع بآن بجهت اینکه لا یخلق الرهن پس آن انتفاع اگر تغییر است و ادیسر آید فیها و الا استردا کند و بعد انتفاع باز باور
 اگر انتفاع در روز است بشب باز گرداند و اگر در شب است بروز باز گرداند و اگر برین در مرتبه در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد
 جلیز است و اگر آن ثالث بیدر اتفاق کند شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بخاطر و پس اگر اهل دین آمد تکلیف به بآنکه ایضا
 از غیر برین یا از غیر و شد پس اگر اصرار کند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی آن را بفرودشان عدل نفر و شد
 برین مثل حال از نقد بلذ و منته مرهون تا وقت ملک بر این است از علف و غیر آن و اگر مرهون تلف شد چیزی از دین
 ساقط نشود باب من یلحقه موتا فلهی بر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین ملک است موت جبار و از زمین است که
 منتفع به نباشد بسبب یعد یا بسبب بودن در خان خار و یا بعد از بلا و زنده کردن او عبارت از معمو کردن است
 و قلبه ای کردن و هر کافق و چاه کردن تا جهی شود برای انتفاع مالک من هشام بن عمره عن ابیه ان در و الله اعلم

قلنا عليه السلام
 من احب موتا
 لم يجر عليه الا
 احدا في اول
 ملكه ومن
 السلطان
 قال الماشي
 ذهب بغيره
 الا ان يجتاز
 الاذن السلطان
 وهو قول ابو حنيفة
 وقاله عليه السلام
 وقولهم من
 علم حق موت
 فميت بغير
 الغير فليس

من لاجل احسان صفة فی مجلس لعرق ظالم حق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین او را
دست عرق ظالم را حتی عرق بر تن او است و ظالم صفت او است و عواقب در مثل ریشه های بیخ درخت است که در زمین روئند
و دست از راه آن ریشه ها آب گیرد و در او را اینجا است که شخصی احیا زمین کرده است شخصی دیگر آمد و نهالی در آنجا نشاند بطریق
پس باید که نژاد و بر نشاندن این حق ثابت نمی شود و **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب
قال من احيه ارضاً لم يمتد له من عمره يومئذ فرمود هر که زنده کند زمین مرده را پس آن زمین او است مترجم گویند
لا بد است از تحقیق معنی موات و تعدید احیا پس موات غیر محصور گویند و موات و محصور در عرف متقابلند پس چیزی که محصور باشد بکافی
باز راعی مملوک عامر است احیا آن و چیزی نذر در و لفظ فی الدلالة بر آن میکند که احیا یک است و آنچه سابق محصور بود و احیا
خراب شده است و مالک از معلوم نیست اگر عماره جاهلیه است آنرا از من عادی گویند و صحیح است که حکم او حکم موات است و اگر عماره
برده است حکم او حکم مال ضایع است پس موقوف است بر امام در حفظ آن چنانکه در باب ضوال فرمود که اگر امام خواهد حفظ کند آنرا
و اگر خواهد بیخ ناید و محافظه نمائد آنرا مالک پیدا شود و احیا مختلف است باختلاف اغراض ناس و احوال آنست که هر چه تصدیق
چون بوجهی ساخته باشد که اسم آن چیز بر روی جاری میشود در عرف احیا بر آن مستحق گردد پس اگر ممکن ساخته است شرط آن تخلیه
و سقف بعضی آن و درست کردن در واره آن و اگر زیر سب و آب ساخته است تخلیه آن و تعلیق باب بر آن اگر چه سقف نباشد
و اگر مرز ساخته است جمیع تراب یا احجار یا شوک گرد آن و سوراخ و قطع ذوات الشوک و مانند آن و همیا ساختن آب
اگر چه طریقی کفایت نکند و اگر بستان ساخته است تخمیر یا شوک و قصب یا تراب گرد آن و همیا ساختن آب برای آن
و غرس اشجار در آن و چون احیا از من تمام شد میرسد او به من کسی که در حرم او تصرف میجوید و حریم معمور است که حاجت آن
مستعلق باشد بر تمام انتفاع پس حریم قریه نادری است یعنی جای اجتماع قوم برای حدیث و عبادت و انبیا و همیا
خوابیدن شتران و مطر و راد و سر حین و دفن اموات و مانند آن و حریم دار مطرح و د و سر حین و کناسه و شمع و غیر از این
و سبیل باب و حریم میرود تحت شتران آبکش و حص آب و دلاب و جایی تردد و آب و از عماره حدیث معلوم شد که حلقه ملک است
پس اگر احیا تمام نشد بلکه اقطاع امام بعضی موات را یا تخمیر او بر بعضی موات مستحق شد و حق است آن بعضی دیگر را بقیه
در آن تصرف کردن بقیاس حدیث و غلبه حکم حق خطبه اخیه و حدیث من قام من مسجد فواحق به و اگر غیر او احیا کرد
آن احیا کننده را باشد و اگر در تخمیر از مته متعارف زیاده شد سلطان او را گوید احیا میکنی یا دست بردارام گویند اقطاع
موات برای قادر بر احیا قدی که قدرت آن دارد و **باب الحی** عی عبارت از آنست که امام اختیار کند یک قطع زمینی موات بر
چرا بندگان جانوران و حرمیه و صدقه یا جانم کند و جایز نیست حمی برای غیر آن **مالک** عن نید بن اسلم عن ابيه ان عمر بن

[illegible]

حذیریه را علی او کردند زیرا که اسبج الفروع اندکی بکشتن فيه ۱۳ اصله

عزیز مرجع الیہ

الخطاب

الخطا بطل من حوله لا يملك شيئا على الخلق فقال يا هاشم اصب صبرك عن الناس واتق دعوى المظلوم فان دعوى المظلوم حجة
 وافضل من القضية والقيمة وايام بن عفان وابن حوف فانما ان تملك ما شئت ما يرجع الى المدينة الزرع
 وتخل وان رب الصبر والقيمة ان تملك ما شئت يا تين بن تين فيقول يا امير المؤمنين افتاركم انما اباك المالك
 والحلوه ايسر من الذهب والورق وايام الله انتم ليدون ان قد ظلمتم انما البلا دم ومياهم قاتلو اهلها في الجاهلية
 واسلموا عليها في الاسلام والذي نفسي بيده لو المالك الذي علي في سبيل الله ما حلفت عليهم من بلادهم سبوا
 حضرت عمر بن الخطاب ما لفتا زادك ورازان خود گفته ونياد ارشني برعي پس گشت اي برني بنك من بازوي خود را زاندي ما
 و تيرس از دماي مظلوم پس برآيند و ما مظلوم قبول کرده شده است و دخل كن چنانكه خود را از شران و صغار خود را از زير
 و دود دار را از شران پس عرفان پس برآيند مردو اگر ملاك شوند شران ايشان باز گردند بسوي مدینه بسوزند
 و در ايمان هر آينه چنانكه خود و دود خود اگر ملاك شود موثقي ايشان بيارد ميش من فرزند ان خود را پس بگويد يا اير المومنين
 بيا تيك كنند و ايشان من بدرست ترا پس آب و گياه و اسان ترست نزد يك من از زر و نقره و قسم بخدا هر آينه مردمان گمان
 ميكند كه من ظلم کرده ام بر ايشان و معين كردن جمعي و منع كردن مردمان از وي هر آينه اين موضعي شهر را ايشان
 قال کرده بودند بران و جابليت و اسلام آوردند بران در دولت اسلام قسم بذات پاكي كه نفس من در دست اوست اگر
 نبود و يوشني كه سوار ميكند بران در راه خدا استعالي جمعي مني ختم بر ايشان از شهر ايشان يك و چوب مترجم گويد رضی الله عنه
 و نام را پس برسد كه جمعي سازد بقصد از موات براي رمي جانوران جزيره و صدقه و ضوال ضعيفان از جمعه يعني از در رفتن برسي
 و براي جهان جبار و انچه در حديث آمده است لاهي الا بعد در سوره عنيف است كه لاهي الا لبيت المال و در بصورت شخصي
 كند بر جمعي تا نگذارد و خير اين مردمان رمي كند باب لا يخص احد بالمعدن الظاهر مخصوص گردانيد و نشود
 كسي بامعدن ظاهر **مالك** عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال لا يمتنع فضل الماء ليمتنع به الكل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کرده نشود زياده آب را تا منع
 نكرده شود بوي گاه يعني كسيكه منع ميكند آب را گويا منع ميكند گاه مباح را زير كه جانوران مني توانند بود در آن
 و ادعي كرد و مني كه آب نوشند مترجم گويد رضی الله عنه در حكم آب چشمه است هر معدن ظاهر مثل معدن ملك سنگ
 و سنگ سرخ و سنگ مرمر و كلا و حطيب كه بستان و مانند آن و معني معدن ظاهر است كه بپدا شود بغير علاج و علاج
 بريدن آن باطل آن بوده باشد پس هر كه بر داران او باشد و اگر مردمان بايكديگر مضائقه كند سابق را مقدم کرده شود بقصد
 حاجت او و اگر مردميان بپيكند فخره مانده شود يا امام بر او خودي را بر ديگري ترجيح دهد و مني حديث است كه اهل جابليت

وهو باب لولائه
لهم جميعا عليه
وقال يوحنا
وهو في الثالث
كالعاشق في حبته
العالم في حبته
يقول النبي
هم غدا وهو
والذي في

١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible][illegible][illegible][illegible]

ان كان قهر اولاد
انسان بغير علم
او اولاد او خیر
خداوند اولاد
العیال الناس فی فیض
والمصلحة والقدر
الحفظ لحدیثی
فی المذهب والمیلین
المستقیمین
السباعیة
عبد واطریق
ان وصحیح
فلما ضیق القلب
ویموت القلب
للاک وادان
قهرت فانه
عبدان

بعد از آن فرخنده شد از این بقیه که می آمد صاحب داده میشد و او را شکر آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع در قسم است
 و این ضایع و غیر آن پس غیر از است تقاطع آن کسی که داشت باشد بر دیانت و تعریف خود و بگوید است غیر از او و بعد التقاط او
 تعریف او یک سال بعد از آن اگر مالک پیدا شود و وصف کرد و آنرا با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من ذلک و بعد از آن عاقل است
 تمکین و جایز است تصدیق با و متعنا کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فدا ماند عفا و سوط و جل پس واجب نیست تعریف بعد از آن
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العضا و الطوارجل و شهابه لم یقطع الرجل لیتقنع به رواه ابو داود و پس لابد است در بیان این شرط
 تعریف و حقیقت تا فدا حقیقت و وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مراد نیست بلکه جریب عاده اولاد هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در سهجوع بعد از آن در هر ماه یک بار و باز
 که در و در شل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعضی اوصاف شیئی تا شناخته شود و استیجاب کرده نشود و ذکر اوصاف او
 تا کاذب و عامی آن نگیرد و چون مالک وصف او کند جایز است از تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فدا چیز است که مالک آن
 بعد مفارقه آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد من عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف و اگر غن
 رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و در حد
 دیگر سخریه عدد و جنس آمد و است و آن اشاره است به جمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب قسم دیگر و این ضار است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در نصف و تسلط اگر بر آن فایده اند ابل است که بقوه خود از منافع سباع منفصل شود
 پس امام میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در ضرورت
 تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرشد و اگر خواهد برای مالک بدارد اگر خواهد بپشت مالک
 تا آنکه ملاک شود و در قسم اول احاد مسلمین میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد باب القیظ لقیظ عبارت از طفلی است
 که در راه افتاده باشد کسی که برادر مالک عن ابن شهاب عن شعیب بن جریج عن ابی حمزه عن ابی سعید الخدری عن ابی هریره عن ابی
 ذر عن ابن عمر بن الخطاب قال لخصبت به العمر بن الخطاب فقال ما حملت حلی اخذ هذه النشمة فقال وجدتها ضایعة
 فاحخذتها فقال لخصبت بها العمر بن الخطاب قال لخصبت بها العمر بن الخطاب قال لخصبت بها العمر بن الخطاب قال لخصبت بها العمر بن الخطاب
 و کلاه و حلیها تلفقت سنین یافت طفل را در راه افکند و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس مردم او را
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد بر گرفتن این جان گنهم یافتیم او را بی احتیاط افتاده پس گرفتم او را پس
 گفت پیش حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال و زمان مقرر بود یا میره المومنین بر آئینه این شخص را
 است پس گفت حضرت عمر یا مال چنین است گفت عریف تری پس گفت عمر بر و پس الخطل از دست و بر تر است و او را

جواز التقاطه
 لکن لا یجوز تقاطعه
 کشفه و الغار و لا
 فی القریة و الغار و لا
 فرق عندی فی حقیقتین
 ان یکون بهما او غیبا
 فوالله ما یسقامها و
 فوالله ما یسقامها و
 حناها و اوقات الماء
 انما اذا و اوقات الماء
 شحیت منسکة لکن نذیر
 و یجوز لکیفیه و لا یجوز
 و اراد بالحدیث انما یجوز
 و انما یجوز لکیفیه و لا یجوز
 السید و قطعه الی الامام
 و فی العوضات قال محمد
 اخذها البین الذی من
 قوله یستلزم قال محمد
 لا یجوز یجوز حسن
 ان شاء الله و ان شاء الله
 حتی یجوز یجوز حسن
 خان علیها و ان شاء الله
 او لیس من من یجوز
 فوالله ما یسقامها و
 حتی یجوز یجوز حسن
 یسقامها و ان شاء الله

له قتل
 فتم حقه في الدنيا
 ما كان القبط اذا
 رجلا يجر اضيقه
 وهو حاكم
 اسرا له وضيعة
 بيت مال المسلمين
 وممن في المسلمين
 القطة غلبت في
 عند ما لا يظفر الا
 ويضرب الى من ينفق
 عليه من بيت المال
 قول
 مني قول عمر بن الخطاب
 ولادة
 الصلوات في الدنيا
 الصلوات في الدنيا
 الله اعلم
 عليه اهل العلم ان الوصية
 لا تخلو في اكثر من
 المال او باخذه الوصية
 وفي الوفاة نزلت اقبل
 من ثلث عند خلاء
 ورثة واستقامهم
 بعضهم تركها
 خدوها

وبرا حبيب است نفقة او قال يحيى سمعت ما قال يقول الامير محمد بن النعمان ان حريان ولادة للمسلمين هم يوشى نه ويعقوبان
 كنت محبى شنيتم الملك را گفت امير يكسر است نزيك ما يعني اهل مدينه در باب مبنو است كه وسى از اوست و دلار او مسلمين را
 سلمان الارث او مبنو عقل او مبنو ترجمه كويد الشفا مبنو فرض با كفايست و اياشهاد در وقت الشفا ضروريست
 اتوى عدم ضرورى بودن اوست زيرا كه حضرت عمر حكيف مشهبا و فرموده از حديث حضرت عمر معلوم شد كه لعيقه حرسه كه
 اصل ابن آدم مرسته است و از ينجيدش نيز معلوم شد كه اگر مطلقه صحيح باشد ترك كرده شود لعيقه را در دست او و اگر اصل صحيح
 نزع كرده شود از دست او و اما قول عمر كه دلار و ليس محمول بر ظاهر اوست بقول مالك ليس توجيه آن است كه چون
 طفل بالغ شود موكد است او را مواساة در حكم مودة مانند مواساة موال با مستقان خود با **باب** لا تنفذ الوصية الا
 في ثلث المال جارى بنى شود وصيت كرو و سيوم حصه مال **صالح** عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابى وقاص
 عن ابيه انه قال جاء في رسول الله صلى الله عليه و آله يوعود في عام حجة الوداع من وجع استندى بى فقلت يا رسول الله
 قد بلغنى من الوجع ما توسى وانا ذومال ولا يرفى الابنة لى فالتفت فبكت ما لى فقال رسول الله صلى الله عليه و آله
 لا فقلت قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله الثلث والثلث كثير انك ان تذر وراثتك ان
 خيرون ان تذرهم عالة يتكففون الناس و انك لو يتفق نفقة يتبعها و اجب الله الا تحوت عليهما حتى تمحل
 في امرك قال فقلت يا رسول الله اخلف بعد اصحابي فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انك لن تخلف فتعمل عملا
 صالحا الا ازدوت به درجة و رفعة و لعلك ان تخلف حتى ينتقم بك اقام و ينتقم بان اخرون اللهم احسن
 لاصحابي محبتهم ولا تردهم على اعقابهم لكن الباش سعد بن خولة يروى له رسول الله صلى الله عليه و آله ان مات **صالح**
 سعد بن ابى وقاص گفت شريف آور و سبوى من رسول الله صلى الله عليه وسلم باير پرسی ميكر و مر اسال حجة الوداع
 بسبب در ديكه نهايت رسیده بود من پس گفتم يا رسول الله هر آينه رسیده هست من از بسيارى انچه من مني من
 صاحبالم و ارشاني شود و مرا گر يك خزان من آيا صدقه بدهم و سيوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلعم
 پس گفتم صدقه دهم مني مال را فرمود من بعد از ان فرمود حضرت صلعم الله عليه وسلم صدقه ده يك سيوم حصه
 و سيوم حصه بسيار است هر آينه اينكه تو نگر بگذاري و ارشان خود را بهر است از آنكه تنگ دست بگذاري ابش را
 بكت خود سوال ميكنند از مردمان و هر آينه تو چرا كه طلب كنى بان رضامندى خداستغالى را گرگر
 شده داده شود ترا بران تا آنكه ثواب داده شود ترا بر چيز كه مني در ديان زن خود گفت سعد پس گفتم يا رسول الله
 ايا مرا پس گذاشته شود بعد از ان من مني عمر من كاز شود پس فرمود حضرت صلعم الله عليه وسلم هر آينه پس گذاشته شود

[illegible]

[illegible]

۲۵

۱۰۰

انما انما اگر اذن ولی باشد تصرف در اموال صحیح است و تصرف غیر اذن در امور صغیر و کصیبان را از ان منع نمیکند جایز است و به قال احمد
 زیرا که او در ارا غلطی عصفوری خرید نمود و بلوغ نخل در حدیث منسند است باطلان اجمال بلوغ به پانزده سال ایالات
 عا نیز از ماتب بلوغ است یا نه ظاهر است که است و احتمال استعمال بانات بدو اوجه و ایات بعد است التفات کرده می شود بان
 مرآة حصین زیاده است و اینها از احادیث متعدد مستنبط شده است ولی را اگر فرض باشد خوردن مال جایز نیست و اگر فقیر باشد
 بعد اجرت درست است و نزدیک تسلیم اموال تحب است اشهاد بروی و ظاهر ایات است که اگر بر بالغ سفطاری شدن خرج کرده
 اندی مال را در او رد صلاح می یابد پس محکم کند نیز بخند و نیز است که صرف کند اموال خود را با احتمال فسخ فلو ش و همچنین حج
 کردن بوجهیکه عقلا مصلحت ندینند در ان و اقوی پیش فخر است که رفاهیت مغرطه در مطاعم و ملاسکیم با عاده قوم بون مان
 داشته باشد نیز درست و در معرفت نیز لا بد است از اجتهاد و امل اقوی آنست که اگر در فسخ خرج میکند فسخ کرده شود و مال
 بهر حفظ دین مالی باب بیستم کل مال الیتامی ظلما و یحی للولی ان یخلطه مال الیتیم بآل اذ کان له فی ذلک نظر حرام است
 مال یتیمان بطولم جایز است ولی یتیم را که مخلوط سازد مال یتیم با مال خود و فقیه باشد او را شفقت یعنی صلاح مال یتیم در ان بدانند
 قال الله تعالى ان الذين ياكلون اموال الیتیم ظلما انما ياكلون فی بطونهم نادا و سیصلون سعیدان بر آئینه آنانکه میخورند مال یتیمان
 بطونم این نیست که میخورند و در شکم خویش آتش را و در آئینه بد و زخ قال الله تعالى لیستلواک عن الیتامی قل صلاح لم خیر وان
 تخاطبهم فاحذروا الله و الله یعلم المصد من المصلحة ولو شاء الله لا اعتکد ان الله غنی عن الحکیم سوال میکند از او
 بجهت اصلاح آمو درن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر مشارکت کنید با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا میداند
 تبارک را از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شما را هرگز خدا غالب ستوار کار است باب ما للولی ان ینال من مال الیتیم
 چه چیز جایز است ولی را که بخورد از مال یتیم قال الله تعالى ومن کان غنیاً فلیتعتف ومن کان فقیراً فلیاکل بالعرف و هو رشید
 توانگر پس باید که بر یکد یعنی وصی یتیم اگر توانگر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بخصمت پسندیدها
 عن یحیی بن سعید انه قال سمعت ابا القاسم بن محمد یقول جاء رجل الى عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیمان و لای مال فاما
 من لبن ابله فقال ابن عباس ان کنت تبغی ضالاة ابله و تهنا جریاها و تلطوخها و تسقیمها یوم و دو دهافا نشتر
 غیر ضرر منسل و لا ناهات فی الحلیب قاسم بن محمد گفت آمد مردی بسوی عبد الله بن عباس گفت او را هر آینه از ان من
 در دو صایه من عاوست لکه از شتران ایا بنوشتم از شیر شتران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شتر
 او و طلا کنی اجر به او بقطران یعنی آنرا که در من غارش باشد و مطین سازی عوض او را و بنوشانی او را و زیاده بر او
 آید و ندی پس بنوشی حالانکه ضرر رسانده نباشی او را و شیر خورنده او را و نه استیصال کنی و باشی و در شیدن شیر را

۹۱
 قلت تبغی ضالاة
 الیه ای تطلب باطل
 عن آنها جریاها ای
 تعلیق با هندا و هو
 القطن تلطی ای تلطین
 یوم و دهافا ای شرب
 بیک ای الولد الضعیف
 ناهات ای مستاصل
 التلبیع ای التلبس
 و یسکونا الفعل فی شرح
 السنه اختلاف فی کلام
 فان ههنا قول الی انه
 یسکون و یسکون و یسکون
 بیک و از خوردن و یسکون
 بیک و از خوردن و یسکون
 بیک و از خوردن و یسکون
 بیک و از خوردن و یسکون

الفرضین ان یتوفی رجل ویترک امواله وابویه فیکون لامرأته الربع وکلامه الثلث ما بقی وهو الرهم من داس المال والآخر
 ان یتوفی امرأة ویترک زوجها وابوها فیکون لزوجها النصف ولأهلها الثلث ما بقی وهو السهم من داس المال وذلك ان الله
 تبارک وتعالی یقول فی کتابه ولا یویه کل واحد منهما السدس ما ترک الاکان له ولد فان لم یکن له ولد ورثه ابواه فلا یمسک
 فاما ان لم یخلفها السدس فصحت السنة ان الاخوة اثنتان فصاعداً گفت مالک علی اتفاق حاصل شد بران نزدیکی که
 هیچ خلاف نیست و ان چیزی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود اینست که میراث پدر را بر سر خود یا دختر خود بدین نسق است اگر کلاً
 متوفی فقیه یا فرزند بر سر پس بر آنینه مقرر کرده میشود برای پدرشش یکصد مقرر پس اگر نگذار و متوفی فرزند را یا فرزند بر سر
 اینست که شروع کرده میشود یکصد که شریک باشد از اهل فرائض پس داده شود ایشان حصصاً ایشان پس اگر باقی مانده مال
 شش یک یا زیاده از ان باشد آن زیادتی پدر را و اگر باقی نماند از ایشان شش یک یا زیاده از ان مقرر کرده میشود بر سر
 پدرشش یک حصه مقرر حاصل است که سدس بطریق فرض است و باقی بطریق حصه و به میراث مادر از فرزند خود بدین نسق
 است و فقیه میرد بر سر او یا دختر او پس بگذاشت آن متوفی فرزند را یا فرزند فرزند را مرد باشد آن فرزند یا زن یا بگذاشت
 از صحاب اخوة و کس یا زیاده از اخوه مردان باشند یا زنان یعنی خواهران حقیقی باشند پدر و مادر یا علای باشند از پدر فقط
 یا اخائی از مادر فقط بر تقدیر شش یک آن مادر است پس اگر نگذار و متوفی فرزند را و نه فرزند بر سر داده و کس از صحاب اخوة
 یا زیاده از کس از ایشان پس بر آنینه مادر است یک است تمام و کامل یعنی ثلث جمیع مال مگر در دو مسئله پس یک از ان
 دو مسئله اینست که متوفی شود مردی و بگذار دزن خود را و مادر و پدر خود را پس درین مسئله میرسد زن او و چهار یک مادر او
 سه یک از باقی و آن سه یک چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله دیگر آنست که متوفی شود زنی و بگذار و شوهر خود را و مادر
 و پدر خود را پس بی صورت میرسد شوهر او و نصف و میرسد مادر او و سه یک از باقی و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال
 که غیر شش ازین جهت است که خدا متعالی فرمود در کتاب خود و لایحیه کل واحد منهما السدس الا ان یس کذا ثلث سنت که اخوة
 درین آیت عبارت است از و یا زیاده از و یا اب
 میراث الرجل من امرأته و میراث المرأة من زوجها باب
 از زن خود و میراث زن از شوهر خود قال الله تعالی وکم نصف ما ترک انه اذا حکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلهن الربع
 ما ترکن من بعد وصیه یوصین بها و دین و لهن الرهم ما ترکن ان لم یکن لکهن ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن ما ترکن
 من بعد وصیه یوصون بها و دین حد شایسته نصف آنچه گذاشتند زنان شما اگر نیای ایشان از فرزندی پس اگر باشد از
 فرزندی پس شما سه چهارم حصه از آنچه گذاشتند بعد از حج وصیتی که امر کرده باشند زنان بان یا بعد از دین و زنان
 است چهارم حصه از آنچه گذاشتید اگر نباشد شما از فرزندی پس اگر باشد شما از فرزندی پس آن زنان است ششم حصه از آنچه

[illegible]

لا قلت
على هذا التقا اهل
العلم

بگذاشتید بعد اداى وصیتی که امر کرده باشید بان یا بعد اداى بنی مالک و میراث الرجل من مشرته اذ لم تترك ولدا و اولاد
ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد بن ذکر اکان او انشى فلزوجهما الربع من بعد حصته توصیه بها و دین و میراث المأثرة
من زوجهما اذ لم يترك ولدا و اولاد بن الربع فان ترك ولدا و اولاد بن ذکر اکان او انشى فلزوجة النصف من بعد وصية
یوصی بها و ذلك ان الله تبارک و تعالی يقول فی کتابه و لکم نصف ما ترک اذواجکم الا ان کنتم منکم من لم یترک
مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزندى یا فرزند پسرا نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزندى یا فرزند پسرا
خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او را چهار یک است بعد از اداى وصیتی که وصیت کرده باشد بان آن زن یا بعد
ادایى دین و میراث زن از شوهر خود و قتی که گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پسرا چهار یک است پس اگر گذارد شوهر فرزند
یا فرزند پسرا خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس آن متوفى ارثت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بان یا
ادایى بن دین حکم برای آنست که خداستعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الا ان کنتم منکم من لم یترک
که والد و ولد نگذارند و در کلامه دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل
یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فم شراک فی الثلث من بعد
وصیة یوصی بها و دین غیری مضاد و وصیة من الله و الله علیه حلیمه و اگر باشد مرد یک میراث از زوی می برند کلامه
بغیر والد و ولد یا باشد زنی که میراث از زوی می برند کلامه و پدر تقدیر باشد آن متوفى مورث کلامه را بر برادری و یا خواهری
و مراد اینجا برادر یا خواهر خیاقی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب باخوة زیاد
از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد اداى وصیتی که امر کرده باشد بان یا ادایى بن در حالیکه آن وصیت
داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه زیاده از ثلث نباشد و الله علم حکم کرده است باین احکام خداستعالی حکم کردنی
و خدا را نابردبار است سیقتنقذت قل الله یفتیکم فی کلالة ان امه هلاک لیس ولد اخذت فلها نصف ما ترک
و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان عا ترک و ان کانوا اربعة رجال و نساء فللذکر
مثل حظ الانثیین بین الله لکم ان فضلنا و الله لکل شیء علیمه طلب فتوی می کنند از تو در میراث کلامه بگو خدا فتوی
میدهد شما را و بای میراث کلامه اگر بپزد و مرد که نیست او را هیچ فرزندى یعنی دند و والد او را خواهر است یعنی عینی یا علاتی
پس او را است نصف آنچه گذاشته است متوفى و برادر داشت میشود خواهر را یعنی جمیع ترک او بگیرد و اگر نباشد آن خواهر را
فرزندى پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر را و سیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند وارثان
اصحاب باخوة مردان و زنان پس مردان را نماند حصه و زن است بیان میکند خدا برای شما شریع اسلام را تا گمراه نشوید و خدا

بهر خبر و نام است مالک عن زید بن اسلم عن عمر بن الخطاب سیال رسول الله صلعم عن کلاله فقال له رسول الله صلعم
 یکنیک من ذلک التی انزلت فی الخسرة النساء عمر بن الخطاب سأل کذا رسول الله صلعم علیه سلم زیارت کلاله فرمود
 او رسول الله صلعم گفت میکنید از این مسئله ای که نازل کرده شد در آخر سورة النساء یعنی وی لیل است بهما نکه و از اخوة در آیه
 اولی بنی الاخیاف انوار آیه تا بنی بنی العلات و بنی بنی قطع رشید واقع میشود قال مالک الامر الحقیم علیه عندنا ان الاخوة
 للام لا یرون مع الولد و الام ولد الابناء ذکرنا کانا و اوانا نشیا و لا یرون مع الاب و الام الحجاب الاب
 و انهم یرون فیما سکو ذلک یفرض للواحد منهم السدس ذکرنا کان او انشی فانما اثنتین فکلوا احدی منهما السدس فان
 کانا اکثر من ذلک فهم شراکاء فی الثلث یقسمون بینهم بالسواء للذکر مثل حظ الانثی و ذلک ان الله تبارک و تعالی
 قال فی کتابه و ان کان رجل یورث کلاله الابنة فکان الذکر و الانثی فی هذا بمنزلة واحدة گفت مالک امریکه اتفاق حاصل
 بران نزدیک نیست که برادران اخوانی که از مادر هستند فقط وارث نمی شوند با فرزندان و با فرزندان پس بران هستند آن فرزندان
 یا زن یا غیره او وارث نمی شوند با پدر و نه با جد که پدر پدر باشد چیز برادر ایشان وارث میشوند در غیر اینصورتها بطریق قضیه
 نه بطریق عصوبه یکی از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس هر یکی از ایشان شش یک است
 پس اگر زیاد باشند دو پس ایشان با هم شریکان اند در سه یک قسمت کنند آن سه یک میان خویش با بر مرد و مانند
 یک زن است و این بسبب آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و ان کان رجل یورث کلاله الابن پس بهر مرد و زن
 درین حکم یک منزله قال مالک الامر عندنا ان الاخوة للاب و الام لا یرون مع الولد الذکر نشیا و الام
 ولد الابن الذکر نشیا و الام الاب دینا نشیا و هم یرون مع البنات و بنات الابناء ما لم یترك المتوفی حیا
 اباب ما فضل من المال فیکونون فی عصبة یبدأ من کان له اصل فریضة مسماة فیعطون فی انهم فان فصل
 بعد ذلک فضل کان للاخوة للاب و الام یقسمون بینهم علی کتاب الله جل ثناءه ذکرنا کانا کانا و اوانا نشا
 للذکر مثل حظ الانثیین و ان لم یفضل شیء فلا شیء لهم قال و ان لم یترك المتوفی یا و لا حیا اباب و لا بنات
 و لا ولد اب ذکرنا کان او انشی فانه یفرض للاخت الواحدة للاب الام النصف فانما اثنتین فافرق ذلک
 من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معهن اخر ذکر فلا فریضة لاحد من الاخوات
 کانت او اکثر من ذلک و یبدأ من شراکهم فیریضة مسماة فیعطون فی انهم فما فضل بعد ذلک
 من شیء کان بین الاخوة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی فریضة واحدة
 فقط لم یکن لهم فیها شیء فاشراکوا مع بنی الام فی ثلثهم و تلك الفریضة امراة توفیت و ترکت

الاب والام النصف ويقرض للاخوان الاب السدس ثلثة الثلثين فان كان مع الاخوات الاب ذكر فلا فريضة لهن ويسجد بال
 الفرائض المسماة فيعطون فرايضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة الاب للذكر مثل حظ الانثيين واما لم يفضل شي
 فلا شيء لهم فان كانت الاخوات للاب الام اربعين او اكثر من ذلك من الاناث فرض لهن الثلثان ولا ميراث
 معهن للاخوات للاب الا ان يكون معهن اخ لاب فان كان معهن اخ لاب بدئي عن شركهم من اهل الفرائض
 ففريضة المسماة فاعطوا فرايضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة الاب للذكر مثل حظ الانثيين واما لم يفضل شي
 شي لهم ولبقي الام مع بنى الاب للواحد السدس وللانثيين فصاعدا الثلث للذكر مثل حظ الانثيين فمعه بمنزلة الام
 سواء كملت الاكلى كمقررت نزد يك ائنت كميراث برادران علاتي وقتيكه بنشدن بايشان كسي از برادران اعيان بنزله
 ميراث برادران اعيان است برابران مردانين برابر مردان است وزن ايشان برابر وزن او شان بجز آنكه ايشان
 شريك ميشوند با برادران اخواني در مسئله كه شريك شدند با ايشان برادران اعيان زير كه برادران اعيان برادر
 بسبب زادن ما و كمي صحيح كه و ايشان را پس اگر جميع شوند برادران اعيان و برادران علاتي پس باشد در برادران اعيان
 مردی پس ميراث نيست بچكي پس از علاتيان و اگر نشاند از اولاد مرد و پدر و مادر يك زن يا بيشتر از يك زن از قسم زنان كه
 مرد نيست با ايشان پس حال ائنت كه مقرر كرده شود براي يك خواهر عيني نصف را و براي خواهر علاتي شش كيك تمام
 و در سيوم حصه كه بنه ايه نصيب چنانچه بران بود پس اگر باشد با خواهران علاتي مردی پس حصه مقرر نيست براي ايشان و ابتدا
 كرده شود باهل فرايعن كه حصه مقرر دارند پس داده شود ايشان را حصه ايشان پس اگر باقي ماند بعد دادن ايشان بغير
 سيان اولاد پدر مرد باشد حصه دوزن و اگر باقي ماند چيزي پس چيزي نيست ايشان را پس اگر چند خواهران اخواني مرد
 باز ياد از دو وقت هم زمان مقرر كرده شود براي ايشان دو سيوم حصه ميراث نيست همراه ايشان خواهران علاتي را بلكه آنكه
 باشد با ايشان برادرى علاتي پس اگر باشد با ايشان برادر علاتي ابتدا كرده شود بچا كه شريك ايشان باشند باهل
 فرايعن بجهت مقرر پس داده شود ايشان را حصه ايشان پس اگر باقي ماند بعد از اين دادن بغيره بغيره شود و سيان كه ايشان
 علاتي مرد باشد مانند حصه دوزن و اگر باقي ماند چيزي پس چيزي نيست ايشان را و برادران اخواني را ميراث برابر برادران
 علاتي حصه مقرر در بين نسق براي يك شش يك براي دو يا زياده از دو سيوم حصه مرد مانند حصه زن پس ايشان
 در اين مثلث بيك مرتبه اند بايك ديگر برابر اند باب ميراث الجد من ابن ابنه باب د بيان ميراث جد از ميراث خود و اما
 عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان معاوية بن جعفر بن كلاب بن زيد بن ثابت يساله عن الجد فكتب اليه زيد بن ثابت انك
 كتبت الي تسالني من الجد والله علم وذلك ما لم يكن يقضيه فيه الا لامر ابي جعفر الخلفاء وقد حضرت الخلفاء بن
 يعطيان النصف من كل واحد والثلث مع الاثنتين فان كثرت الاخوة لم ينقص من الثلث مما يورث من غيرهن

مع
قوله كان بيننا وبين
وهو لا نؤمن به
وقال بن سوادان
مذكور ردا له الدارمي عن
سفيان بن عبد الحميد
سفيان بن عبد الحميد
فترك قول عبد الحميد
فترك قوله عليه
قلبت اهل
وكلما تفق اهل
العلماء

۴۹۵
فلجاده
بمختصره من النسخه
فانسخه مع الاصح والاخرون
فاذا زادوا لم ينفى من
النسخه وروى العارفي
على الشجعي كان عرقهم
البحر مع الالب الاخرين
فاذا زادوا وادخلوا النسخه
ولكان يطلع مع زاده
للسلس

نامه نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد و او را از حکم جد پس نوشت بسوی اوزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و اناترست و این مسئله مسکست که حکم میکردند در آن مکه غنهای و بر آئینه حاضرند مگر یک
 و خلیفه پیش از تو میدادند جد المصنف با یک برادر و سیدم حصه با دو برادر پس اگر بسیاری بودند برادران کم نمی کردند حصه
 او را از سه یک مترجم گوید یعنی احدی و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد و اخوة لامرین
 مقاسه اخوة بلکه مثل حظ الاثنین یاثلث جمیع المال المدعوم مالک عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویب
 عمر بن الخطاب فرض للجد الذی یفرض الناس له الیم عمر بن الخطاب حکم کرد بر جد خیریک حکم میکنند موان بر
 امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت مالک انه بلغه عن سلیمان بن یسار انه قال فرض عمر بن الخطاب و عثمان بن
 عفان و زید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث مبین که عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اجماعی یا بر ادرا
 سه یک چنانکه گذشت قال مالک و الامر المجمع علیه عندنا که الذی ادرکت علیه اهل العلم سیدنا ان الجذاب
 الاب لا یرث مع الاب دنیا شیئا و هو یفرض له مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فریضة و هو قلم
 سکی ذلك ما لم یرث المتوفی اخوا و اختا لا یمید باحد ان شرکه بفریضة مسماة فیعطی فوا یرضهم فان
 فضل من المال السد فمافیة کان له و ان لم یفضل من المال السدس فمافیة فرض للجد السد فریضة
 قال مالک و للجد الاخوة للارب الام اذا شرکهم احد بفریضة مسماة یمید من شرکهم من اهل الفریض فیعطون
 فوا یرضهم فمابقه بعد ذلك للجد الاخوة من شی فانه ینظر لک ذلك افضل لحظ الجدة عطیه الجدة الثلث فمابقه
 و للاخوة او یکون بمنزلة رجل من الاخوة فمما یحصل له و ام و یقاسمهم بمثل حصه احد ام و السد من المال کل
 امری لک کان افضل لحظ الجدة عطیه الجدة کان مابقه بعد ذلك للاخوة للارب الام للذکر مثل حظ الاثنین الا فی
 فریضة واحدة تكون قسمة فیها علی خیر ذلک و تلک الفریضة امریة توفیت و ترک زوجها و امها و اختها
 لا یمید و امها و جد ها قلزوج النصف و لام الثلث و للجد السدس للاخت للاب و لام النصف ثم یجمع سکن
 و نصفه لاخت فیقسم اثلثا لک و مثل حظ الاثنین فیکوز للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و یراث الاخوة
 للارب مع الجدة فاما یمید مع اخوة للارب الام کم یراث الاخوة للارب الام سواء ذکریم کذکریم و انشاهم کانشاهم فاذا جمع
 الاخوة للارب الام و الاخوة للارب فان الاخوة للارب الام یعاد و الجدة باخواتهم لا یمید فیمنعون بهم کثرة الیراث
 بعد هم و لا یعادونه بالاخوة للام لانه لو لم یمید مع الجدة غیرهم لم یرثوا مع شیئا و کان المال للجد کله فاحصل لک
 من بعد حظ الجدة فانه یمید للاخوة من الاب الام دون الاخوة للارب لایکون للاخوة للارب معهم شی الا ان یمید

[illegible]

انت الجذان الى ابى بكر الصديق فاراد ان يجعل السدس للمتي من قبل الام فقال له رجل من الانصار انا انتك لتقول للمتي
لوما انت وهو حتى كان اياها يوش فجل ابو بكر السدس بينهما آمدت ووجدت عيش ابو بكر صديق بس خواست كه بدو سدس
جدو را كه از جانب مادر بود يعني مادر را پس گفت او را مروى از انصار اگاه باش بر آئینه تو ترك ميكنم آن جدو را كه مروى
بروى و متوفى زنده ماندى و ارث او شدنى بخصيص پس ساخت ابو بكر ~~سدس~~ منقسم میان هر دو جدو ممالك من عبد
بن سعيد ان ابا بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام كان لا يفرض الا لجدتين ابو بكر بن عبد الرحمن حصه معين بنيد
مردو جدو را يعني مادر پدر را و مادر را قال مالك و الام المجمع عليه عندنا الذى لا اختلاف فيه و كان ادركت حليده
اهل العلم ببلدنا ان المجدة ام الام لا ترث مع الام دينا شيئا و هى فيما سكو ذلك يفرض لها السدس فريضة و ان المجدة
ام الاب لا ترث مع الام و الامم الاب شيئا و هى فيما سكو ذلك يفرض لها السدس فريضة فاذا اجتمعت المجدتان ام الام
وام الام وليس للمتوفى و ذواتها ابى الام قال مالك فالى سمعت ان ام الام كانت اقعدت لهما السدس و رثت الاب
فا كانت ام الاب قد هما و كانتا فى القعد من المتوفى و غيرت له سواء فان السدس بينهما نصفان قال مالك و لا ميراث
لاحد من المجدات الا لجدتين لا نه بلغة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رثت المجدة ثم سال ابو بكر عن ذلك حتى انما لم يثبت
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ورث المجدة فانفذ لها ثم انت المجدة الاخرى الى عمر بن الخطاب فقال ما انا بذا و انت فافهم
شيئا فان اجتمعتا فيه فهو بينكما انما اخلت به فهو لها قال مالك ثم لم نعلم احدا ورث غير جدتين منذ كان الاسلام
الى اليوم گفت مالك كل من اتفق حاصل شد بران نزد يك تا انكه اختلاف نيت در ان خيريكه يا فتم بران اهل علم در شهر خود است
كه جدو مادر را و ارث نمى شود با مادر بسوا سطره خير را و مادر در غير صورت جميع شدن با مادر بسوا سطره معين كرده شيئا و
شش يك بطريق فرضيه جدو كه مادر پدر باشد و ارث نمى شود با مادر و با پدر خير را و آن مادر پدر را در غير صورت جميع شدن
با پدر را و ارث شش يك بطريق فرضيه پس اگر جميع شوند هر دو جدو مادر پدر و مادر در و نيت متوفى را نزد يكتر از ان
پدرى و ذواتى گفت مالك پس بر آئینه من شيندم كه مادر را و اگر نزد يكتر من اين دو باشد ميرسد و يا سدس بخير مادر يا
و اگر باشد و پدر نزد يكتر من اين دو باشند در قرب از متوفى بىك منزله برابر يكديگر پس سدس منقسم بينا اين دو نصف گفت مالك
و ميراث نيت بهر يك از جدات را مگر برامى دو جدو درمى كه حال انبت كه خبر رسيد من كه رسول الله صلى الله عليه وسلم ارث ساخت جدو المجد
سوال كرد ابو بكر صديق صحابه ازكم جدو تا انكه آمد پيش او خبر ثابت از رسول الله صلى الله عليه وسلم كودى و ارث ساخت جدو را پس چارى
ساخت سدس را برامى او و جدان آمد جدو ديگر بسوى عمر بن الخطاب پس گفت من زياده كلفه منقسم در و ايضا منقسم
خير را پس اگر جميع شوند بر او و جدان سدس پس سخن سدس ميان شفاست و هر كدام از شما كه منها باشد با آن سدس پس

نقد رجل عابد
الرحمن بن سعيد
در امانت ابا بكر
قد روي عن ابي بكر
الرحمن بن سعيد
ابى بكر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام
كان لا يفرض الا لجدتين
ابو بكر بن عبد الرحمن
حصه معين بنيد
مردو جدو را يعني
مادر پدر را و مادر
را قال مالك و الام
المجمع عليه عندنا
الذى لا اختلاف فيه
و كان ادركت حليده
اهل العلم ببلدنا
ان المجدة ام الام
لا ترث مع الام دينا
شيئا و هى فيما سكو
ذلك يفرض لها
السدس فريضة و ان
المجدة ام الاب لا ترث
مع الام و الامم الاب
شيئا و هى فيما سكو
ذلك يفرض لها
السدس فريضة فاذا
اجتمعت المجدتان
ام الام و ام الاب
ليس للمتوفى و ذواتها
ابى الام قال مالك
فالى سمعت ان ام
الام كانت اقعدت
لها السدس و رثت
الاب فا كانت ام
الاب قد هما و كانتا
فى القعد من المتوفى
و غيرت له سواء
فان السدس بينهما
نصفان قال مالك
و لا ميراث
لاحد من المجدات
الا لجدتين لا نه
بلغة ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم
رثت المجدة ثم
سال ابو بكر عن
ذلك حتى انما لم
يثبت عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم
انه ورث المجدة
فانفذ لها ثم انت
المجدة الاخرى الى
عمر بن الخطاب
فقال ما انا بذا و
انت فافهم شيئا
فان اجتمعتا فيه
فهو بينكما انما
اخلت به فهو لها
قال مالك ثم لم
نعلم احدا ورث
غير جدتين منذ
كان الاسلام الى
اليوم گفت مالك
كل من اتفق حاصل
شد بران نزد يك
تا انكه اختلاف
نيت در ان خيريكه
يا فتم بران اهل
علم در شهر خود
است كه جدو مادر
را و ارث نمى شود
با مادر بسوا سطره
خير را و مادر در
غير صورت جميع
شدن با مادر
بسوا سطره معين
كرده شيئا و شش
يك بطريق فرضيه
جدو كه مادر پدر
باشد و ارث نمى
شود با مادر و با
پدر خير را و آن
مادر پدر را در
غير صورت جميع
شدن با پدر را و
ارث شش يك
بطريق فرضيه
پس اگر جميع
شوند هر دو جدو
مادر پدر و مادر
در و نيت متوفى
را نزد يكتر از
ان پدرى و ذواتى
گفت مالك پس
بر آئینه من شيندم
كه مادر را و اگر
نزد يكتر من اين
دو باشد ميرسد و
يا سدس بخير مادر
يا و اگر باشد و
پدر نزد يكتر من
اين دو باشند در
قرب از متوفى بىك
منزله برابر يكديگر
پس سدس منقسم
بين اين دو نصف
گفت مالك و ميراث
نيت بهر يك از
جدات را مگر برامى
دو جدو درمى كه
حال انبت كه خبر
رسيد من كه رسول
الله صلى الله عليه
وسلم ارث ساخت
جدو المجد سوال
كرد ابو بكر
صديق صحابه ازكم
جدو تا انكه آمد
پيش او خبر ثابت
از رسول الله صلى
الله عليه وسلم
كودى و ارث ساخت
جدو را پس چارى
ساخت سدس را
برامى او و جدان
آمد جدو ديگر
بسوى عمر بن
الخطاب پس گفت
من زياده كلفه
منقسم در و ايضا
منقسم سدس ميان
شفاست و هر كدام
از شما كه منها
باشد با آن سدس
پس

[illegible]

تقریباً

۴۰۰

ایشان را همه ایشان اگر برنجیزند با متوفی بسوی یک پدر که هیچ میکند ایشان را همه ایشان را پس بین نزدیکترین ایشان را در نسب اگر چه باشد علایق پس متعین میراث را برای او بخرد در ترازی اگر چه در ترعایانی باشد و اگر با فنی ایشان را برابر میرسند در نسب یک عدد تا آنکه بر خورند با نسب متوفی همه یکجا و باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیان پس مکن میراث را مقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعض از ایشان برادر اعیان پدر متوفی و غیر وی خیرین نیست که والد او برادر علایق پدر است پس هر آینه میراث پس از اعیان راست بخیر پس از علایق و آنچنانکه سبب است که خدا تعالی فرمود و اولاد الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء حکیم و گفت مالک و جده که پدر پدر باشد اولی است از پس برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پس برادر اعیان اولی است از جده بولاد و اموال غیره که پدر پدر باشد احوال وی الغرائین و محصبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائض لابد است از معرفت فضله چند ذکر آن فصول نیز میاید

فصل فروض مقدره در کتاب آمدنش کسرت نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و نصف

فرض پنجگانه است اول زوج و قتیکه زوجه اش بمیرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و درم بنت سیم بنت الابن چهارم اخت لا بونین پنجم اخت لاپ و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو کس است زوج و قتیکه زوجه فرزند گذارد و زوج و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و ثمن نصیب یک کس یا جماعه از زوج و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند بگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنیتن یا زیاده از بنیتن و دو بنت این یا زیاده از دو و دو اخت لا بونین یا زیاده از دو و دو اخت لاپ یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه کس است اتم و قتیکه فرزند او بمیرد و اولاد او ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد او و قتیکه باشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جده را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید پس فرض هفت کس است و جده و قتیکه میت ایشان را و ولد با ولد ابن باشد و اتم و قتیکه میت او را و ولد با ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جده هیچ یافت یعنی مادر مادر یا مادر پدر نزدیک عدم ام و اب و جماعه جد است و یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت نصیب باشد و اخت لاپ اخوات لاپ و قتیکه با ایشان یک اخت لا بونین باشند و یک کس از لام یا اخت لام

فصل اب و ابن و زوج و هیچ حال محبوب نمی شوند بحجب حرمیان و ابن الابن را حاجب نمی شود الا ابن صلب ابن ابی که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابون و بنین و حاجب جد بنشیند و الا کسیکه توسط باشد میان او و میت

سیت مانند یا اب الالب و حاجب اخ لا بون نمی شود و اب و ابن الابن و حاجب اخ لا بونی شوند الا اینجا که گفته شد
 و اخ لا بون نیز و حاجب اخ لا بون میشود و اب جد و ولد و ولد ابن و ابن الابن و حاجب او شش کس میباشد و اب جد و ابن
 و ابن الابن و اخ لا بون و اخ لا ب و ابن الابن و حاجب او میشود این شش کس و ابن الابن و اخ لا بون نیز و عم لا بون و حاجب
 میشود این هفت کس و ابن الابن و اخ لا ب نیز و عم لا ب و حاجب او میشود این هشت کس و عم لا بون نیز و ابن عم لا بون و حاجب
 میشود این نه کس و عم لا ب نیز و ابن عم لا ب و حاجب او میشود این ده کس و ابن عم لا بون نیز و حقیق را حاجب میشود و عصبه
 و بنت و ام و زوجه هیچ حال محبوب نمی شوند و بنت الابن را محبوب میکند و دو و بنت صلبت فقیه که هر کسی باشد که دوی
 عصبه بالغه سازد مانند رخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جدام حاجب او نمی شوند الا ام و جد و اب حاجب او نمی شود و اب
 و ام و قری از هر جهت حاجب بکند میشود از همان جهت و قری از جهت ام حاجب بکند میباشد از جهت اب و جد ام نسبت ام از قری
 اب آیا حاجب بعد از جهت ام می شود یا نه دو قول آمده و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجاب و اخت
 اب حاجب ایشان نیز میشوند و اخت لا بون و معتقد مانند متقی است در حجب هر عصبه حلیه و میباشد صاحب فرومن معتقد
 فصل اگر در شخص عصبه باشد قدر و س مقسوم علیه اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را دو دانستی قرار باید داد و چنانکه در اینجا
 و بود و اگر در مثل حظ الانثیین و اگر در میان ایشان یکصاف فرض یاید و صاف فرض متماثلین پسند پس اصل مسئله خارج آن
 خواهد بود و مخج نصف انثین است و مخج ربع اربعه و مخج شش ثمانیه و مخج ثلثین و ثلث ثلثه و مخج سدس سته و اگر در
 مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون خواهد بود و مخج آنهاست داخل اند یا متوافق یا متمایز یا متخی تا داخل انت که اقل نصف
 اکثر باشد باسقاط او اکثر دو بار یا سه بار یا زیاد مانند پنج داده و سه باز و سه و چهار داده و در خصوص اکثر بخوبین
 باید گرفت مانند سدس و ثلث و نصف و در مسئله و دو و دو و ام و اخ لا ب ام را سدس است و دو و دو و ام را ثلث و نصف
 باقی اخ لا ب و اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثلث افتا کند بر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند
 و نه افتا میکند و در آنست و مانند شش و هشت افتا میکند بر دو و در هر دو بعین مابیکه مخج متوافق اند البته زیرا که در آن
 هر دو را لا محاله افتا میکند و در خصوص و قی یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و نوعی عبارت
 از کسری است که یکی این عدد ثلث باشد مانند نصف کسری انثین است و ثلث یکی ثلثه مثال آن مسئله زوج و ام و
 زوج را ثلث است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانیه و سه توافق بالا نشین است پس نصف سه را در ثمانیه
 کردیم با نصف ثمانیه را در سه ضرب کردیم حاصل شد بیست و چهار سه زوج را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی ثانی است
 که افتا نکند بر دو و اگر یکی مانند شش یا هفت و در صورت مخج یکی را در تمام مخج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخج

هر دو کسر باشد مانند سکه ام و زوجه و داخ و اب ام اثلث است و زوجه را ربع و داخ و اب اربع و میان ثلثه و اربع تابستان
 ثلثه را در اربع ضرب کردیم و از زوجه حاصل شد و آن اصل سکه است ام را چهار و زوجه را سه پنج داخ و اب را پس اصل
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نمی باشد ایشان و ثلثه و اربعه و شش و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه و عشرين
 گاهی که اصل سکه شده است که تکی میکند از سهام ایشان و مثال محوس این تکی آنست که چهار و خفیف حاضر شد
 و پنج و همان آمدند یا گوئیم چهار و خفیف حاضر شد و کسی هم رسیدند که هر یکی را دو و خفیف می باید داد پس لابد است اینجا
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد رؤس ایشان باشد مانند آنکه هر خفیف را پنج بخش کنند و هر همان را چهار بخش دهند یا هر
 سکه کنند و هر یک را دو عدد برسد و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل انصورتها امر است مفلو
 در اذان بنی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر
 عول را جامعیت ناشی از قله قاعلی می باشد و الله علم و باستقرار معلوم شد که از این اصول بیگانه سه اصل عائل میشود
 و بعضی مسائل شش و اثنا عشر و اربعه و عشرين پس سه عائل میشود و هفت مانند سکه زوج و اختین و ابوین یا اب
 زوج را نصف باشد و اختین را ثلثین و اصل سکه شش است و هفت عائل شده زوج را و چهار اختین را و نصف
 سهم هم می باید زیاده کرد و به هفت مانند همین سکه اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سده ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین اختین را و از اصل سکه پنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و به هفت مانند سکه مذکور اگر ام داخ
 لام نیز اعتبار کنند پس سده دیگر را لام را باشد و به هفت مانند این سکه چون داخ لام باشد پس سده دیگر می باید ایشان
 عائل میشود و به هفت مانند سکه زوج و ام و اختین زوجه را ربع است و ام را سده است و اختین را ثلثین و دو و زوجه
 پنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این سکه بعینها اگر داخ لام زیاده باشد و او را سده باشد و آن دو عدد
 است و به هفت مانند همین سکه چون داخ لام و هر یکی را باشد و اربعه و عشرين عائل میشود و به هفت مانند
 دو بنت و ابوین و زوجه و بنت را ثلثین و ابوین را دوسده و زوجه را ثلثین فصل چون اصل سکه شش خفیف
 عول او نیز اگر عائل باشد شش خفیف پس گاهی منکسر میشود بر صنفی شش ثلثین بر شش ثلاث اخوات دادیم یا یک من بر
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه با ثلث برای پنج اولاد و در انصورت محاسبه لابد است از استخراج حوکیه
 خرج جمیع سهام باشد بغیر کسر و این را تقسیم گویند پس اگر نصیب کیفری بر رؤس ایشان منکسر شود و خالی نیست از آنکه
 نسبت رؤس بالنصیب متداخل است و همچنین در انصورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد رؤس
 انوافقی یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وفق نمی آید خواهد بود از آنکه در صورت توافق و وفق عدد رؤس

و اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شد و مثال توافق با حول الم و اربعه اعمام اصل مسئله مثله است اما یکی
 و اربعه اعمام را دو و اثنین و اربعه متداخل اند و حکم متوافق نمی دو که نصف است از اکثر گرفتیم و آن دوست نصف چهار اصل
 مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح می شود و مثال توافق با حول زوج و ابوان دست نبات زوج را پنج ابوان
 و دو دست نبات را اثنین اصل مسئله و از ده دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
 عامل شد با نوزده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در نوزده ضرب کردیم
 چهل پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد در سید و حلو
 تباین ضرب کرده شود عدد در میان در اصل مسئله مثال او بغیر حول زوج و اخین لا اصل مسئله دست یکی زوج را یکی
 اخین را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم دو را در اصل مسئله چهار شد و زوج را یکی
 اخین را و مثال حول زوج خمس اخوات لا اصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را اثنین و آن گنجایش ندارد
 عامل کردیم هشت بر شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار شکست خمس
 اخوات پنج در هشت ضرب کردیم سی پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را سید و اگر منکسر شود
 نصیب و فریق بر روس ایشان تخت معا بلکه کنیم نصیب هر فریق را باروس و اگر متوافق شدند روس و فریق را بر
 بدل کنیم یعنی از حساب روس احو کنیم و بجای او وفق روس ثبت نماییم و اگر متباین باشند تمام روس را ثبت کنیم و مثال
 مقابل نماییم عدد مثبت روس را در فریقین اگر متباین باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم
 اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند
 ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر منکسر شود
 به نصیب فریق یا چهار فریق تخت معا بلکه کنیم نصیب هر فریقی با عدد روس ایشان و در صورت توافق وفق آنرا
 کنیم و در صورت تباین جمیع آنرا ثبت نماییم و نمایا معا بلکه کنیم و عدد مثبت را با یکدیگر اگر متباین باشد یکی بگیریم و اگر
 متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام
 یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و بر تقدیر مثال این گرفته را معا بلکه کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان
 دو عدد تحصیل کنیم و آنرا معا بلکه نماییم با عدد مثبت رابع و ابعاد آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواستی که نصیب
 هر صنفی در فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را در اصل مسئله با حول آن و چیزی که ضرب کردیم
 در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب قسمت کنی در میان آن فریق

از مسئله این اعمال چند مسئله بنسبیم مسئله اخ لام دو دوازده اخت لا بصل مسئله ششست شش گنجایش آن سهام
نزد غول کردیم هفت ام را یکی شش اخ لام را دو دوازده اخت لا ب چهار نصیب باخت که دوست بر عدد دس که ششست
منکسر شود مقابل کردیم شش را با دوست توافقی نصف یافتیم در کردیم نصف پس بر صفحه حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است بر عدد دس که دوازده است منکسر شود مقابل کردیم توافقی بالرج بر آمد در کردیم بر ج حاصل شد و ملائمت میان ایشان
تأمل بود یکی از ضرب کردیم در هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب
هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار در سه دوازده حاصل شد و آن نصیب است آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه حاصل شد و آن نصیب
آمد مسئله شش برادر اخانی و هفت خواهر اصل مسئله شش گنجایش آن سهام ندارد و عمل کردیم هفت ام را یکی و برادران
اخانی را دو و خواهران را یکی از چهار نصیب برادران که دوست بر عدد دس ایشان که ششست منکسر شود نسبت توافقی نصف
در کردیم نصف در صفحه حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر هشت منکسر شود نسبت توافقی بالرج دارد در کردیم بر ج
دو باشد و از نوشتیم مقابل کردیم در میان سه و تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم
چهل دو حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود و در شش ضرب کردیم دوازده بر آمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود و چهار را در شش ضرب کردیم بیت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یکی را در شش ضرب کردیم
بر آمد شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر یعنی دو دوجده و چهار زن اصل مسئله از بیت و چهار است زنان را سه بنت را
شازده و جدین را چهار و برادران را یکی و نصیب هر فریق بر دس ایشان منکسر پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین بر آمد
چهار نوشتیم مقابل کردیم پنج را با شازده تباین بر آمد پنج نوشتیم مقابل کردیم دورا با چهار توافقی نصف بر آمد نصف دس که
دست نوشتیم مقابل کردیم چهار را با یک تباین بر آمد چهار نوشتیم دست داخل بود در چهار چهار گرفتیم و چهار و چهار تأمل بود
اگر فتم چهار پنج تباین بودند چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیت حاصل شد بیت را در بیت و چهار ضرب کردیم چهار صد و شش
بر آمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بیت ضرب کردیم شصت بر آمد هر یکی را با نوزده رسید نصیب
شازده بود شازده را در بیت ضرب کردیم صد و بیت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدین
چهار بود چهار را در بیت ضرب کردیم هشتاد بر آمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی دار نشان چند گدشت
و یکی از ایشان قبل از قنوت ترک متوفی شد و دار نشان گذاشت باید دید اگر این دار نشان همان بعینه دار نشان
اول اندر مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطف ثانی نیست و ادراجمای میت اول عبا
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و دار نشان گذاشت الا همان اخوات را و اگر دار نشان

میت ثانی خیر وارثان میت اول اند یا دارثان میت اول یا غیر ایشان یا دارثان جهان اند مکن متادیر میراث ایشان
 مختلف میشود در خصوص لادست از مناخ و طریق مناسب آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن متادیر
 نموده اید تقسیم ثانی را با مانی الید میت ثانی از مسئله اول اگر تقسیم شود بر تقسیم ثانی احتیاج حمل نیست و اگر تقسیم نشود باید
 اگر توافق است وفق تقسیم ثانی را در تقسیم اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تقسیم ثانی را در تقسیم اول و بر بقدر
 از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب
 از مسئله اول پس ضرب کنی در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
 هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام مانی الید میت ثانی اگر در میان
 مانی الید در هیچ مسئله نایه تباین بوده است و ضرب کنی در وفق مانی الید اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله نایه تباین نباشد
 پیش از قسمت ترک همین معامله با تقسیم مسئله او را مانی الید او را از تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید زد و هر دو یکدگر
 اشک مناسبه نیز بیاید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر یعنی یک خواهر علاتی و یک خواهر اخیانی حاصل مسئله شش است
 و تقسیم از دوازده یک یک هر جده را و دو خواهر اخیانی را و شش خواهر اعیانی را و دو خواهر علاتی را بعد از آن این خواهر اخیانی
 بر دو یک خواهر اخیانی گذاشت که در مسئله اول خواهر یعنی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر
 علاتی را شش صحیح میشود اخیانی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اعیانی را دو و مانی الید میت ثانی درست تقسیم شش
 در میان عددین توافق بالصف است نصف شش که است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم
 بر جده را یک سهم بود یک او را سه ضرب کردیم سه برآمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اعیانی شش بود شش را
 در سه ضرب کردیم هر جده برآمد و نصیب خواهر علاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش برآمد و در لطن ثانی یک جده را
 از جدهین یک سهم بود سه ضرب کردیم در یکی زیر که یکی نصف مانی الید است یک حاصل شد و اخیانی را که در مسئله
 اعیانی بوده است یک سهم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم
 چهار برآمد مسئله زوج و سه پس و یک خزان دختر بر دام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت صحیح
 اول از هشت است و تقسیم مسئله نایه از هژده مقابل که کردیم یکی را با هژده تباین برآمد هژده را در هشت ضرب کردیم صد
 و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسید بود یک او را هژده ضرب کردیم هژده برآمد و هژده
 دو رسید بود و در هژده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسید بود و یکی ضرب کردیم
 سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسید بود و یکی ضرب کردیم پنج برآمد فصل چون لطن بسیار شهند و معرفت مبلغ

بر همه منقسم شود شکل گردد لابد است از محل شبکه و این عمل از نوادرست و قیفر آنرا از رساله ابن مائمه اخذ کرده است و وی از
 انشیخ محمد بن عذون مغربی روایت نموده است و قیفر بعض چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد شکل
 و صحیح گردد و اجزای و اشکات و شکستن تقسیمی درست کردن تقسیم چنانکه اهل انان مابین شغول اند به نزدیک تنقیح ظاهر میگردد و هر
 چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
 بیان و ارشادان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
 رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون باشارتی لطیف تنبیه نموده آدم معرفت
 مافی الیه برستی تا او را بصحیح او مقابل کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده هندسه زیر و بر هر تقسیم رقم کرده است
 تا چیزی بعض در بعض مافی الیه ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن مبلغی که جمیع مسائل از وی صحیح شوند و صاحب شبکه با
 تحصیل این فائده هر تقسیم بطن اول در هندسه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب ادهندسه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
 چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی جمیع آنچه هر وارثی از برسد از بطون شتی و این را نیز قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه
 است که در خط کشنده صغریه سبوی پانین بقدر گنجایش اسامی و ارشادان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
 نام دیگر نویسد مانند ابا و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی هذا القیاس و اهل صناعت گاه
 شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاحت لاحت و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلب است
 و اگر فتوی در حادثه باشد بهیچ علمت هر یکی نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی خطی و همچنین بالا
 وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط و دیگر یک فاصله بنویسد و وصل
 این خطوط فاصله با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس محاذات نام میت ثانی بنویسند یا مات و اگر از ارشادان
 بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر بهیچوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا میت یا شقیق یا شقیقه
 و علی هذا القیاس و اگر ارشادان دیگر داشته باشند این دو خط ممتد ساز بجانب اسفل بقدر گنجایش اسامی آن و در خط
 فاصله تقسیم ثانی و در هر خانه نام وارثی بنویسند و اگر فتوی باشند نام هر وارثی بر بهیچوی خانه او بنویسند بهین قیاس
 بطون ثالث و رابع و خامس با فاعلی مالغ چون رسم شبکه تمام شد تقسیم بطن اول بر سر سطر او بنویسند بالای آن بقیم
 مانند قوس کبش و زیر نام هر وارثی نصیب ادهندسه مضبوط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
 مافی الیه و ارث ثانی و بالای سطر این بطن تقسیم او و بالای تقسیم خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مافی الیه او را
 با تقسیم او اگر منقسم است صغری بالای قوس بنویس و جز به هم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالا بنویس

بنویس و فوق مافی الید زیر این سطح اگر مبائنست تمام تقصیح بالاسے قوس تمام آن زیر سطح بنویس
 و جز رہم عبارتہ از حاصل قسمت مافی الیدست بر عدد تقصیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تقصیح اورا
 بالاسی سطح زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس مانے الید
 اورا زیر علامت مات و طریق دانستن مافی الید او آنت کہ از سہ حالت حالے نیت از لطن اول گرفته
 است فقط یا لطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از لطن اول کہ زیر نام او مرقوم است
 ضرب کن در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ
 ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطح لطن ثانی نوشتہ حاصل ضرب
 مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تخت نصیب او از لطن اول لے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
 نصیب او از لطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
 مافی الید را با تقصیح او و بقیاس اسچہ در لطن ثانی گفتہ شد عددے بالار قوس این سطح و عدد
 تحت این سطح بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تقصیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ
 دانستے و مانے الید اورا شناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از لطن اول چہیزمی است
 ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے نوشتہ و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ
 بالاسے قوس لطن ثالث است پس این حاصل الضرب نصیب اوست از لطن اول
 و اگر اورا چہیزمی است از لطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحت ثانی
 ضرب کن و حاصل الضرب در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثالث است ضرب مناسب
 و این حاصل الضرب را با حاصل لطن اول جمع کن و مجموع مانے الید اوست پس مقابلہ
 این مانے الید را با تقصیح او اگر انقسام است فقط صفہ بالاسے قوس بگذار و جز رہم
 زیر سطح بنویس و اگر موافقت یا مبائنست بہ ان روشی کہ مبسوط نوشتیم عمل کن
 و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس اسچہ در لطن رابع کردہ بودی عمل کن
 کلیہ در شناختن مانے الید آنت کہ اگر اورا از لطن اول چہیزمی است ہندسہ
 نصیب اورا در ہندسہ بالاسے لطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ
 بالاسے لطن ثالث این حاصل او در ہندسہ بالاسے رابع و ہلم جرا لے ان تہتہ

ایسے مانت فیہ و اگر چیزے از بطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہند نہ نصیب اور ازین بطن
 در ہند نہ تختانی و حاصل را در ہند نہ بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع
 و حاصل را در بالائے قوس خامس و اگر چیزے از بطن ثالث نیز ہند نہ نصیب اور
 در ہند نہ تختانی ضرب کن و حاصل را در ہند نہ بالائے قوس رابع و حاصل را در ہند نہ
 بالائے قوس خامس الے ان متنبہ الے مانت فیہ چون از ہمہ بطون فارغ شدی
 سطح واسع تر از سطح سابقہ بر پہلوئی آن رسم کن و خطوط فاصلہ تقسیم نمای و نام
 احیا کہ باقی ماند و اند بنویس بدستور یکہ گفتہ شد و تقسیم بطن اول را در انچہ بالا قوس بطن ثانی
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انچہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را
 در انچہ بالائے قوس رابع تا آنکہ بطون منہتہ شوند و جاسیکہ صفر نوشتہ شد و
 ضرب نباید کرد بلکہ مابعدہ او انتقال باید کرد و انچہ حاصل ضرب آخر باشد
 بالائے سطح احیا بنویس و بالائے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعہ است کہ تصحیح جمیع مسائل ازوے راست می آید بعد ازان تقسیم کن این جامع
 و طہرین تقسیم آنست کہ بر خانہ ہر شخصہ کہ بگذری ببین کہ وے از کدام کلام بطن گرفتہ است
 انچہ از اول گرفتہ است ہند نہ نصیب اور در انچہ بالائے قوس بطن ثانی نوشتہ
 ضرب کن و حاصل را در انچہ بالائے قوس ثالث نوشتہ و ہم چہ تا آنکہ منہتہ شوند بطون
 و آنرا علیحدہ بنویس و انچہ از بطن ثانی گرفتہ است ہند نہ نصیب اور از بطن ثانی
 در ہند نہ تختانی این سطح ضرب کن و حاصل را در ہند نہ فوقانے بطن ثالث
 و حاصل ضرب در ہند نہ فوقانی بطن رابع و ہم چہ تا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی
 ثبت نما و انچہ از بطن ثالث گرفتہ است ہند نہ نصیب اور در ہند نہ تختانی ضرب کن و آنرا در ہند نہ فوقانی
 بطن رابع و بکذا و بکذا یس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد ازان جمیع حاصل او کہ نوشتہ
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخص حی بنویس و انتقال کن بشخصہ دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آید فرائض درست شد و الا خطا واقع شد
 تقبیل آن خطا کن مثال حاصل شبکہ بنویس و آنرا شرح کنیم تا فائدہ متام شود

[illegible]

M.

حل این شبکه آنست که از اسلحه پیش آشتل برده بطن مردی متوفی شد و چنگ بر داشت گدازشت زوجه و ام و دوشنبه
 لام اصل سکه او دوازده بود و عامل شد بیان زده و آن تصحیح است زیر نام زوجه هشت نوشته و زیر نام ام هشت
 و زیر نام شقیقه چهار و پنجمین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بطن ثانی
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح و از شش است و مافی الید میت از بطن اول سه بود مقابل کردیم سه با شش قوت
 بالثلث یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صور عدم انقسام داخل حکم توافقی داشت شش که دو باشد
 با دو نوشتیم ثلث سه بر انتقال کردیم بطن ثالث که ام است پنج وارث یافتیم سه بنت مذکور و ابوین ثلثین سه سین
 جمع شد اصل شش و شش منکسر میشود بر نبات میان نصیب نبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه در شش هزده شد و آن تصحیح است باز تخص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر قه است الا بطن
 اول نصیب و ایجاد است دور در دو که بالای بطن ثانی مرقوم است ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را بر هزده توافقی
 بالنصف بر آمد نصف هزده که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو است پایین نوشتیم انتقال کردیم بطن رابع سه وارث یافتیم
 زوجه و ابن و بنت اصل سکه از هشت یکی زوجه را و هفت منکسر میشود بر ابن و بنت عدد روس که سه است ضرب کردیم و هشت
 چهار بر آمد و وی اخذ کرده است از بطن اول خیری پس نصیب از بطن ثانی که سه است در هزده برین که یک است هزده
 کردیم سه بر آمد سه در نه ضرب کردیم میت و هفت شد پس میت و هفت مافی الید است مقابل کردیم با میت و چهار توافقی
 بالثلث یافتیم ثلث میت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث میت و هفت که نه است پایین نوشتیم انتقال کردیم
 بطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گداشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه واران
 متقدم اند و چهارم زوج اصل سکه شش است و عامل بهشت شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن
 چهار است چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو بر آمد هفتاد و دو در هشت زدیم
 بالعدد و هفتاد و شش بر آمد و این نصیب است از بطن اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار
 است چهار را ضرب کردیم در دو که هزده زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد
 بران کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم بدینصورت مجموع شصت و چهل بر آمد و آن مافی الید است مقابل
 کردیم با هشت انقسام یافتیم جز و سهم که ثمانین است پایین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
 بطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن خامس محرم زده و چهار وارث گداشت
 اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند در زوج و اخ لا تصحیح و از شش است و نصیب از بطن اول بود و در دو ضرب کردیم



چهار برآمد چهار در نه زدیم سی شش برآمد سی شش از در شست زدیم دود و شستاد و شست برآمد دود و شستاد و شست
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در نه زدیم پانین کرد و شست برآمد شست از در شست زدیم
شصت و چهار برآمد زیر محفوظ اول شست کردیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم پانین کرد و شستاد و شست
ضرب کردیم شستاد و برآمد از زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر بنصورت $\frac{100}{100}$
مقابل کردیم با شش و منقسم شد جزو سیم که هفتاد و دو است پانین $\frac{100}{100}$
بطین سابع که ام لطن ثالث و جده خامس و سادس بود چهار داشت گذشت از زوج و ام و جد و اخت لا با این سیکله
اگر درست حاصل سیکله شش و دخول بر نه و نصیب جد و اخت لا که چهار است بداید که لفظ کر مثل خط الافانین
منقسم کرد پس کما لازم آمد عدد دروس که سه است در نه ضرب کردیم پس تصحیح از از بیت و هفت است دیدیم نصیب از لطن
ثالث سه بود سه در دو ضرب کردیم شش برآمد شش از در شست زدیم چهل و هشت برآمد و در لطنون متاخر صفر پانین
ضرب کردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم پانین کرد و شستاد و شست
ضرب کردیم شستاد و برآمد زیر محفوظ اول شست کردیم و نصیب از لطن سادس یکی است یکی را در نه هفتاد و دو ضرب کردیم
هفتاد و دو برآمد زیر محفوظ ثانی شست کردیم بر بنصورت $\frac{100}{100}$
مها نشت برآمد بیت و هشت را بالا نوشتیم و در صدر را پانین $\frac{100}{100}$
که در اول شقیقه بود و در ثالث بنت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذشت سه داشت ام جده که سابق نیم
و زوج و ابن تصحیح از و از دو از دو نصیب از لطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در و هشت برآمد هشت از در نه زدیم هفتاد
و دو برآمد و هفتاد و دو را در شست زدیم با صد و هفتاد و شش برآمد با صد و هفتاد و شش از در بیت و هشت زدیم با نوزده هزار و پانصد
پنجاه و دو برآمد بر کاغذی شست کردیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم هشت برآمد هشت از در شست
زدیم شصت و چهار برآمد شصت و چهار از در بیت و هشت زدیم یک هزار و هفتصد و بیت و هشت برآمد زیر محفوظ اول شست
کردیم و نصیب از لطن خامس سه بود سه را در شست زدیم دود و صد و چهل برآمد دود و صد و چهل از در بیت و هشت زدیم شش
و چهار صد و هشتاد و دو برآمد زیر محفوظ ثانی شست کردیم و نصیب از لطن سادس یکی است یکی را در نه هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو
برآمد هفتاد و دو را در بیت و هشت ضرب کردیم یک هزار و نهصد و چهل و چهار برآمد زیر محفوظ ثالث شست کردیم بر بنصورت $\frac{100}{100}$
پانین جمع کردیم بیت و چهار بر هفتصد و چهار برآمد و آن مانی الید و است مقابل کردیم با دوازده هفتصد و بالا ای او صفر گذاشتیم $\frac{100}{100}$
و پانین جزو سیم و در هر یک یکصد و چهل و شست نمودیم انتقال کردیم بطین سابع با فیکتم که زوج جده متوفی شده است و در شستاد و شست

و شقیق تصحیح مسئله از سه واضیب از یطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار و هشت صد برآمد و بطول ستان خود
 صد و دو ضرب کردیم پس با فی الید او هین قدرت مقابل کردیم با سه القسام با فیتیم بالا ای او هین گذار فیتیم و زیر او هین
 شصت و شت کردیم انتقال کردیم یطن عاشر اخت علانی جده را یا فیتیم که مرده است و گذار فیتیم یکبار فقط مسئله او را یک
 واضیب او از یطن سابع چهارست چهار را در هشت سه پائین که دو صد ست ضرب کردیم شصت و شت برآمد و آن فی
 اوست مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذار فیتیم و شصت و شت پائین نوشتیم چون اخیل تمام شد خوانیم که انتقال
 کنیم بجامعه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود یا نرود را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی که در نه ضرب کردیم و صد
 برآمد دو صد و هفتاد را در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد و هزار و یکصد و شصت و ادریت و هشت
 کردیم پنجاه و هشت هزار و سه صد و هشت برآمد آن جامعه جمیع مسائل است فیتیم که این مبلغ را بر احیا تقسیم کنیم
 شقیق را یا فیتیم که از یطن ثانی یضیب او دو بود و در ادر هشت سه پائین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
 دورا در نه ضرب کردیم هر دو برآمد هر دو را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت
 و هشت ضرب کردیم سه هزار و شصت و شتاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم
 شقیق یا فیتیم که از یطن ثانی یکی یافته ست فقط سی که را در یک ضرب کردیم یک برآمد سی که را در نه
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت و هشت زدیم یکبار
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیق در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یا فیتیم که
 از یطن ثالث یضیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هشت زدیم یکبار و دو صد و نو و شش برآمد
 محاذی اسم آب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن زوج از یطن رابع سه یافته ست فقط سه را در نه
 ضرب کردیم بیست و هشت برآمد بیست و هشت را در بیست و هشت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه برآمد آنرا
 محاذی زوج در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم با بن ابن از یطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
 ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هشت ضرب کردیم هشت
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بیست و هشت از یطن رابع هشت
 یافته ست هشت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هشت ضرب کردیم یکبار
 و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بیست و شش نوشتیم انتقال کردیم پنج زوج از یطن خامس پنج یافته ست سه برآمد هشت

شقیق
۳۸۸۸

۲۱۳۳
شقیق
۱۹۴۴

اب
۱۲۹۴

زوج
۴۲۹

ابن
۳۴۰۲

هشت
۱۴۰۱

زوج
۴۸۸۰

زوج
۵۸۳۲

اخ لا ب
۱۹۴۴

ام
۵۴۸۴

جد
۲۴۰۰

ام
زوج
۴۸۴۶

این
۱۴۹۹۴

ام
ثقیق
۱۲۰۰

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد آنرا محاذی زوج
نوشتیم انتقال کردیم زوج ثانی از بطین ثامن سیافته ست سار درختاد و در ضرب کردیم دو صد و شش زده برآمد دو صد و شش زده ادرست
زدیم پنجاه و نه صد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم پنج از لای بطین سادس یک یافته بود یک ادرست و دو
ضرب کردیم دو صد و شش زده برآمد دو صد و شش زده ادرست و هفت زدیم پنجاه و نه صد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم
انتقال کردیم پنج از لای بطین سادس یک یافته بود یک ادرست و دو صد و شش زده ادرست و هفت
ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی نوشتیم انتقال کردیم بام که در بطین دیگر جده شده از بطین سابع
شش بود شش در دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد آنرا بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطین ثامن دو بود و در
هزار و یک صد و چهل و دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم پنجاه و چهار صد و هشتاد و چهار
آنرا محاذی اعم نوشتیم انتقال کردیم جده در بطین سابع ست و دیگر با نیز جده ست نصیب از بطین سابع هشت ست و هشت
در دو صد ضرب کردیم هزار و شش صد شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطین عاشتر یکی بود یک ادرست و صد ضرب کردیم
هشت صد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد آنرا محاذی جده نوشتیم انتقال نمودیم زوج از بطین ثامن
تس بود سه و در دو هزار و یک صد و چهل و دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشت و شش برآمد محاذی زوج نوشتیم انتقال
کردیم این از بطین ثامن نصیب هفت ست هفت را در دو هزار و یک صد و چهل و دو زدیم چهار ده هزار و نه صد و هشتاد و چهار
برآمد محاذی این نوشتیم انتقال کردیم ام از بطین تاسع نصیب یکی ست یک ادرست و صد ضرب کردیم شش صد شد محاذی
و شقیق از بطین تاسع نصیب ادرست و در ادرست و صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شقیق نوشتیم شش
تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف منفظم باشد تنزل آنها بر ترک شکل شود و معرفت نصیب هر یکی از
از ترک و شمار گردد و مستقی بحیرت در ماند و قاسم نزدیک همت است و با کم کند پس محتاج شدند بقاعده که سدان غل
و اهل حساب در نیاب عمل چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصرات کاتب الحروف است که تنزل
برتر قسم میباشد تنزل قصی آن تنزل الوف با حادست پس مکتوب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب
در تیر عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزل اوسط تنزل مات با حادست و تنزل اونی تنزل عشر
با حادست برتر نیز لیک مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب احاد و عشرات و مات
عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزل شدست و هر یک ادرست عشر عشر اگر تنزل اوسط است و هر یک ادرست اگر تنزل
پس اگر فیض این کسور با جمیع آنها و نیز آید شلا اعشار عشر اربع عشره العشره و آن آورد یا ملت اشره و الا و الا و الا

فیم کسره فیم الضبا المیزان طبع باید سنجید من ابتهی علیترین فلیخر اموهنا کار باید نسبت و گاهی از منزلت نفسی غاض کرده بنسبت
 یا اقل صلح باید نمود و گاهی فیم و تقسیم کسره اموار باید ساخت دیگر آنکه الضبا را با یکدیگر مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل را علی قیاس
 کنند و اکثر را بهمان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیب را بر وفق آن باید آورد و اگر
 بعضی ضبا توافق و بعضی داخل باشد توافق نهاد باید نمود و اگر تباين باشد بعضی الضبا با کل آن این نوع متقدر است دیگر اختصاص
 بجز یک که مستغنی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او نویسند و سهام او دهند و متعین موت او تقسیم سهام او
 نشوند و دیگر اختصاص نصیحتا معنی اختصار تقسیم است که اخراج کنند و فیض در صورتها که بر رؤس فریق منقسم شود و
 او را که کند در بطون آینه حد این مسئله متضاعف خواهد شد بوجهیکه انکساوند فاع گردد پس مقید تصحیح گوشتند و صبر
 کنند تا وقتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تقسیم در الضبا ایست و آن حاصل است باید در نسبت
 که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او تقسیم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین
 منقسم میشود مانند جوب و نفود و از صن پس حصه او از ترک مانده حصه دوست از جامعه این مسئله را بعد متنا سبت
 ثالث مجهول است و چاره دانستن آن تقریبا است و تقریبا عبارت از استخراج قیاس جامعه است یعنی جزو است و جامعه
 و طریق او نسبت که تقسیم کنند جامعه ابر سبت و چهار حاصل قسمت قیاس است پس اگر حاصل تقسیم صحیح بر آید فیهما
 و اگر کسری با او جمع شد و تسویه الکسره خواهی مخرج کسره در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیاس
 صحیح بر آید و اگر کسره مضاعف یا معطوف بر آید مقابله کن هر دو کسره اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
 و حاصل را در جامعه و حکم چند عدد از کسره بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب خراز مقصود باشد همان کسره
 تلفظ کن و طریق تقسیم قرار بر اجابت که جدولی رسم کنی از بالای صفحه سومی پایان آن بقدر اتمه او الضبا و آن
 تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانه های پیدا شود و در هر خانه نصیب از الضبا یا یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
 جامعه بنویس بر جنب این جدول جدول دیگر مشابه او در طول و خانه ها بنویس بالای این جدول قیاس جامعه کن
 بعد از آن حل کن قیاس را با ضلع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسره متیوان خواند مثلاً مائین حاصل میشود ضرب
 در مائین پس یکی از ضلاع او دوست و مائین حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلاع او ده است یکی عشره است
 و مخرج عشره و حجت و دیگر یا نیز عشره از ضلاع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیاس
 بمقدار اضلاع بنویس چند ضلع بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیب را بگیر و نسبت کن بر قیاس
 و حاصل تقسیم را در جدول قیاس محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب ضلع اول محاذی آن نصیب کن

والا اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه منتهی شود:

جامع ایالت کل	وفق الجمله	جدول الحشر	جدل القیاط	عشر القیاط	تسع عشر القیاط	تسع عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۴۴۰	۱۹۴۴	۱۰	۸۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۶	۱		
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸			
۱۲۹۹	۴۴۴	۴۴	۲		۳	
۷۲۹	۲۴۴	۲۴	۳		۳	
۳۴۰۲	۱۱۳۴	۱۱۳	۴	۱		
۱۷۰۱	۵۹۷	۵۹	۷			
۶۴۸۰	۲۱۹۰	۲۱۹		۲	۹	
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲		
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸			
۵۴۴۴	۱۹۴۴	۱۹۴	۸	۲	۵	۱
۲۴۰۰	۸۰۰	۸۰		۹	۷	۸
۶۴۴۹	۲۱۴۲	۲۱۴	۲	۲	۴	
۱۴۹۹۴	۴۹۹۹	۴۹۹	۸	۹	۹	۴
۶۰۰	۲۰۰	۲۰		۲	۴	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰			۸	۴

۴۱۹

مثالی و جمله بروفق نظر کردیم در این انصاف یافتیم که همه آنها متوافق اند ثلث پس ثلث جامعه را جامعه ساجیه ثلث
 هر نصیب محاذی آن نصیب ثلث کردیم مثال این روش جامعه ثانیه بعشر آن و در صورت عشر جامعه یک
 و جامعه سازند بعد از آن امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه که باقی ماند
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند مانند آنکه و خمس و چهار خمس بعد از آن جدول اعداد تا صد را جمع کنند و با مجموع
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامعه تطبیق دهند اگر مطابق برآید عمل صحیح است و الا تذکره خلل باید کرد
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در مابعد دو بار جده شده از ثلث یافتیم چهار بر آن که در انصاف
 اینجا چون حصه او را در ضرب کنیم و حاصل را در شصت تصحیح اچار است می آید مثال تقریط آنست که تقسیم کنیم
 نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر سبت و چهار حاصل لغت هشتصد و ده برآید و آن قیراط است پس حل
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس تقسیم هشتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک
 حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع زشت پس اضلاع او سه برآید و عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم هشتصد و ده بالای قوس هشتصد و چهار و بر سر جدول دوم صد
 ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول
 تسع عشر قیراط است و در جدول الرابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از این
 و تقسیم قیراط نماید و جدول قیراط نوشتیم که سوره آنرا در جدول اول و از یک جمع اقل کسور را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالای
 از آن رفتیم هر ده را یکی شمردیم باز اشتغال کردیم بجدول قیراط و محفوظ را بان اعداد جمع کردیم راست آمد
 باب مدارات ذوی الارحام غیر اهل الفرائض والعصبات باب در میراث اصحاب قرابه غیر اهل الفرائض

۳۱۷

و عصباء ممالك عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفظة الزدی انه اخبره
 عن مولی القریب کان قدما یقال ابن موسی انه قال کنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر
 قال یا یرفاهلم ذلک الکتاب کتبه فی شان العتیه سیال عنها ویستخبر فیها فاتی به یرفاه فادعا
 بتوراه و قد فی ماء ففی ذلک الکتاب فیہ ثم قال لورضیک الله اقرب ابن مرسی نشته بود
 نزدیک عمر بن الخطاب پس و قتیکه خواند نماز ظهر را گفت ای یرفایا آن کتاب را اشاره کرد بنا که
 نوشته بود آنرا در باب عمه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد یرفایا آن نامه را پس
 طلبید عمر یال سنگین یا یال چوبین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن یال بعد از آن

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبرني ان حمداً له بقرية وانشأ بها بيتاً فمات فيه
ذلك لعمر بن الخطاب قال لا يمن برثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فسأل عنه
ذلك فقال عثمان اني لم نسميت ما قال لك عمر ابن الخطاب يرثها اهل دينها فحمد محمد بن الاشعث يهودياً
بالنصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكره كراين باجر اميش عمر بن الخطاب گفت او دارش او کسی شود پس گفت
او را عمر بن الخطاب وارث میشود اهل دین او بعد از آن آمد پیش عثمان بن عفان پس سوال کرد او را از این ماجرا
پس گفت عثمان ایامی بمن مرا که فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث او می شوند اهل دین او مالک
عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابى حكيم عن نصرانيا اعتقه عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فلما مات
بن عبد العزيز ان اجمل ماله في بيت المال نصراني رآه ذكره عمر بن عبد العزيز بعد ان برد أن نصراني لفت
ببس امره عمر بن عبد العزيز كه نه من مال او را در بیت المال یعنی عمر بن عبد العزیز خود وارث آن نشد بحجت
نصرانی بودن آن وجهین است مذہب جمهور علما کہ کافر از مسلمان وارث نمی شود و مسلمان از کافر و انواع
یک ملت قرار داده اند پس یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی وارث میشوند بشرط باب میداد الحلیل
تحلیل آنست که فرزندی یا مادر خود اسیر گرفتیم پس آن فرزند حیل است و اگر حامل بیاید و در اسلام وضع نماید
آن ذلید است ز حیل مالک عن الثقة عندنا انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احد
من الاصلح الاما احداً ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نکرد که وارث گردد از هیچ کی از صاحب الکسی که زاده
در عرب قال مالک وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لها يرثها انما
وترثه ان ملأها منها في كتب الله عز وجل گفت مالک اگر آمد زنی مد آن حال که حامل است از زمین دشمن پس زاده
ولد را در عرب پس او فرزند دست وارث میشود این فرزند مادر خود را اگر مادر بمیرد و وارث او میشود آن فرزند
اگر او بمیرد و وارث میراث خود در کتاب خدای عزوجل باب میداد من جمل تقدم موته باب در میراث کسی که
موت قبل از مقدم موت او مالک عن ديبعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث
من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قد يدفلم يورث احد منهم من صاحبه شيئاً الا نحن
علم انه قتل صاحبه بايديك وارث نشدند اما نگفته شدن روز جمل و روز صفین و روز حره بعد از آن واقع
روز قدید پس وارث گودانیده نشد هیچ یک از ایشان از صاحب خود چیزی را مگر شخصی که دانسته شد که او
مقتول شد پیش از صاحب خود قال مالک وذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

عن سليمان بن يسار بن محمد بن الاشعث اخيه ان سمع له يهودية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر ذلك لعمر بن الخطاب قال له من يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اثم اثم عثمان بن عفان فقال له من ذلك فقال عثمان اني انسيبت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث يهودية يا نصرانية متوفى شد ومحمد بن الاشعث ذكره كراين ماجرا ميش عمر بن الخطاب گفت اورا وارث او كمي شود پس گفت اورا عمر بن الخطاب وارث ميشود اهل دين او بعد از ان آمد ميش عثمان بن عفان پس سوال كرد اورا از اين باجر پس گفت عثمان يا ابي من مرا كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث اومي شود اهل دين او مالك

عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم عن نصرانيا اعتقت عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامر محمد بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصراني ازا ذكره عمر بن عبد العزيز بعد از ان مرد آن نصراني گفت پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مال او را در بيت المال يعين عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بجهت نصراني بودن آن و همين است نذهب جمهور علما كه كافرا از مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافرا و الفواح

يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميتواند شد باب ميراث الحميل

حميل آنست كه فرزندی با مادر خود اسير گرفته ميش پس آن فرزند حميل است و اگر حامل بيايد و در دار الاسلام وضع آن فرزند است نه حميل مالك عن الثقة عنده انه سمع سعيد بن المسيب يقول اني عمر بن الخطاب يورث الحميل

بن الاصلح الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره كه وارث گردد و نه بچ كيا ازا عاجم الا كسي كه زاده شد در عرب قال مالك وان جاءت امرة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو له هارب يرثها انما مات وترثه ان مثله يرثها في كتب الله عز وجل گفت مالك اگر مرد زني در آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس زاده ولد را در عرب پس او فرزند اوست وارث ميشود اين فرزند مادر خود را اگر مادر بميرد و وارث او ميشود آن فرزند اگر او بميرد و باقي ميراث خود در كتاب خداي عز وجل باب ميراث من مجهل تقدم مودة باب در ميراث كسي كه

معه مودة تقدم مودة او مالك عن دبيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد من علمائهم انه لم يتوارث من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يومه قد يدا فلم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من علم انه قتل صاحبه بايكديگر وارث نشدند آنانكه كشته شدند روز جمل و روز صفين و روز حرة بعد از ان واقع روز قد يدا پس وارث كودانده نشد ميسج يك از ايشان از صاحب خود چيزي را مگر شخصي كه دانسته شد كه او مقتول شد پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

